

موضوعاتی برای مباحث اقتصاد ایران (۱۳۹۵)

محمدرزاده

سرفصلها

۱. بستر تاریخی تحولات اقتصاد ایران

۲. تاریخچه و آسیب شناسی آموزش علم اقتصاد در ایران

۳. اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختار

۴. اقتصاد نفتی ایران

۵. موانع توسعه اقتصادی ایران از نگاه دکتر عظیمی

۶. برنامه ریزی در اقتصاد ایران

۷. خصوصی سازی اقتصاد ایران

۸. اقتصاد رانتهی ایران

۹. اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن

۱۰. بررسی شاخصهای مهم اقتصاد ایران

اقتصاد ایران در بستر تاریخی

منبع: موانع تاریفی رشد سرمایه دالر در ایران / نوشته احمد اشرف

فصل اول: موقعیت تجار و اصناف در جامعه شهری

ترکیب اجتماعی بازار

بازارها ستون فقرات نظام اجتماعی شهرها بودند و شالوده ی زندگی اجتماعی و اقتصادی را تشکیل می دادند. تجار بزرگ و متوسط در رأس سلسله مراتب اجتماعی جای داشتند. هر حرفه کسب و کار از ۳ رده ی: استادان و صاحب کاران - کارگران - شاگردان تشکیل می شد. تجار و اصناف با نظم خاصی در بازارها جای داشتند و هر بخشی از بازار به حرفه و صنعت معینی اختصاص داشت که با مسجد جامع شهر که مرکز روحانی شهر بود ارتباط اجتماعی و کالبدی نزدیکی داشتند.

پایگاه اجتماعی تجار

دربازارهای اسلامی تجاربزرگ دارای موقعیتی ممتاز بودند و از موقعیت اجتماعی کسبه و پیشه وران کاملاً ممتاز بود. منافع مشترکی میان تجار بزرگ و سران حکومت پدید آمد که از یک سو سبب حمایت تجار ازسوی دولت و تامین بخشی از نیازهای مالی حکومت از جانب تجار می شد و از سوی دیگر تجار وابسته و متکی به حکومت شهر می نمود و از پیدایش طبقه مستقل و خود فرمان از تجار شهر جلوگیری می نمود. فعالیتهای تجاری به تجار اختصاص نداشت بلکه فرمان روایان و حکام و عمال دیوانی نیز به داد و ستد می پرداختند. با اینکه تشکیلات صنفی وجود نداشت اما اصناف زیر نظر حکومت بودند و فردی با لقب ملک التجار توسط شاه تعیین می شد و روابط میان دیوان عالی و جماعت تجار بود. تجاربزرگ منابع تراکم نقدینه به شمار می آمدند و در مواقع ضروری مددکار شاه و حکام بودند. صرافان که جماعت خاصی از بازاریان بودند نقش بانک را ایفا می کردند. بازارهای شهرهای تهران - تبریز - اصفهان - بوشهر - شیراز و دیگر شهرهای تجاری نیز دارای صرافان معتبری بودند که در سطح کشور و حتی در سطح مبادله ارزهای خارجی فعالیت داشتند. تجاربزرگ از زمان قدیم در تدارک تاسیسات عمومی و عام المنفعه نیز مشارکت داشتند.

انجمن های صنفی

منشا اصناف اسلامی به قرن ۳ هجری می رسد. در این قرن تشکل افزارمندان و صنعت گران بر اساس حرفه ها و پیشه ها آغاز شد. برخی خاورشناسان شوروی، منشا انجمن های صنفی در شهرهای ایرانی را به دوره سامانیان می رسانند. برخی دیگر از خاورشناسان منشا را در فرقه های درویشیان و صوفیان یا صنفهای غازیان جست و جو می کنند. ماسینیون بر آنست که تاریخ اصناف با جنبش کرامتیه ارتباط نزدیک دارد. این جشن یک شورش بزرگ اجتماعی و سیاسی و مذهبی بود که جهان اسلام را از

قرن ۳ تا ۶ فرا گرفت. کرامتیان یک اجتماع بزرگ ماسونی پدید آوردند که در میان بازرگانان و پیشه وران گسترش یافت و موجب پیدایش و پرورش و گسترش سازمان صنفی شد. اما اثبات این ارتباط کار دشواری است.

مقایسه انجمن های صنفی، شهرهای قرون وسطایی اروپا، شهرهای امپراطوری شرقی و شهرهای اسلامی :

شهرهای قرون وسطایی اروپایی: این انجمنها گیلد نامیده می شدند. اختیاری و خودمختار بودند. ابتدا به صورت انجمن های برادری با رنگ و بوی دینی بوده و بعدها به صورت انجمنی برای دفاع از منافع اقتصادی در آمدند.

شهرهای امپراطوری روم شرقی: این انجمنها توسط قدرت دولت مرکزی سازمان یافته بود و هدف از ان انجام وظایف مالی و اقتصادی به سود دولت بود و دارای امتیازات و انحصارها بودند. مدیران و قوانین از خارج انجمنها آورده می شد.

شهرهای اسلامی: انجمنهای صنفی زیر نظر دستگاه حکومتی شهر بودند. نظارت بر کسبه توسط محتسب یا مفتش، نظارت از نظر انتظامی و امور جزایی توسط داروغه و سهمیه بندی مالیاتها و واسطه گری میان پیشه وران شهری و دستگاه مالیاتی توسط کلانتر صورت می گرفت.

موقعیت سیاسی شهر

شهرهای اسلامی بر خلاف شهرهای غربی دارای موجودیت مستقل نبودند. در نتیجه مفهوم واقعی شهروند یا شهروندی پدید نیامد که این امر به علت حضور قدرت سیاسی در شهر و زور فرمانی حکومت بر جامعه شهری بوده است. شهرهای اسلامی از مشخصات ۵ گانه ی مارکس و بر برای شهر خود فرمان تنها برج و بارو و بازار داشتند ولی از انجمنهای مستقل وقانون اساسی مشخص و دادگاه های متشکل از اهالی شهر و حکومت مستقل و برگزیده مردم بی بهره بودند. از سوی دیگر ویژگی های اقتصادی و اجتماعی شهرهای اسلامی تا حد زیادی نظریه مارکس را درباره توسعه نیافته گی کار اجتماعی میان کشاورزی و مبادلات و تولیدات صنعتی را تایید میکند. بنابراین مناسبترین مفهوم منطقه شهری است که شامل شهر و منطقه نفوذ سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و مذهبی و فرهنگی در روستاهای پیرامون است که مجموعه یکپارچه ای را تشکیل می دهد.

شیوه تولید عشایری و پیامد های ان

گذشته از نظام سیاسی و اقتصادی شهر ها و موقعیت تجار واصناف در اجتماعات شهری، هجوم تورانیان از قرن ۵ تا ۱۰ و ادامه سلطنت آنان بر جامعه ایرانی تا اوایل قرن کنونی از موانع اساسی رشد سرمایه داری در ایران است. به نظر ابن خلدون با پیدایش شهر نشینی که همگام با تداوم بادیه نشینی است دو شیوه معیشت شهری و عشایری رو در روی هم قرار می گیرند در حالی که هر کدام از جهتی بر دیگری برتری دارد. هرگاه جامعه شهری در دوران زوال رو در روی عشایر قرار گیرد مغلوب می شود و ان طوایف بر جامعه شهری حکومت می یابند و موجب تباهی جامعه شهری می شوند و از یک سو مانع رشد تولیدات کشاورزی می شوند و از سوی دیگر محدودیتهایی برای رشد سرمایه داری از بطن بازارها فراهم می کنند و اینگونه موجب سکون اقتصادی در جامعه می گردند.

موانع داخلی رشد سرمایه داری (نا ایمنی)

حکومت قاجارها معایب نظامهای نیرومند مرکزی و معایب نظامهای ملک و الطوایفی را از نظر ایجاد شرایط لازم برای رشد سرمایه داری مستقل در خود گرد آورده بود و با ایجاد نا ایمنی های گوناگون مانع رشد و توسعه سرمایه داری صنعتی که نیازمند ثبات و امنیت است می گردید. نا ایمنی تجار و کسبه و پیشه وران به سبب اعمال فشارهای گوناگون بر اموال و حقوق تجاری آنان از سوی حکومت خود کامه و فاسد از جمله این نا ایمنی ها بود. مانند:

- 1- مصادره اموال تجار بزرگ به بهانه های واهی
- 2- مصادره بخش قابل ملاحظه ای از اموال در گذشتگان
- 3- خودداری حکام و عمال بلند پایه دیوانی از پرداخت قرضهایی که از تجار دریافت می کردند
- 4- خودداری از پرداخت بهای کالایی که از تجار دریافت می کردند
- 5- غارت کاروانها و بازارها از سوی شاهزادگان و قشون دولتی
- 6- اخاذی از تجار به عناوین و بهانه های گوناگون
- 7- اعمال فشار بر تجار و بازاریان در صورت ایستادگی در برابر زورگویی های حکومت

از دیگر موانع رشد سرمایه داری که از سرشت حکومت و نهادهای سیاسی نشات می گرفت، نا ایمنی عمومی در کشور بود. از عوامل اساسی آن وجود ایلات متعدد و پراکنده بودن آنان در مناطق مختلف کشور بود. در دوران قاجارها جامعه ایرانی پا به عرصه روابط بین المللی نهاد و نیروهای استعماری در شمال و جنوب کشور شرایط نیمه استعماری را بر کشور تحمیل کردند. از این زمان به بعد برخورد نیروهای اجتماعی درون کشور با نیروهای استعمارگر خارجی عوامل تعیین کننده ماهیت و مسیر تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایران را تشکیل می دهند.

فصل دوم : وضعیت نیمه استعماری و سرمایه داران غربی

وضعیت نیمه استعماری

وضعیت نیمه استعماری در برخورد نیروی استعماری متخاصم در سرزمینی که دارای نهادهای حکومتی مناسب است پدید می آید. رقابت نیروهای استعماری در وضعیت نیمه استعماری پیامدهای پر اهمیتی از نظر تحولات سیاسی و اقتصادی در سرزمینهای نیمه مستعمره در بر داشت از جمله حمایت از نهادهای کهن حکومتی و حفظ وضع سیاسی موجود، زیر نفوذ قرار دادن اعیان و اشراف، ادغام نواحی نیمه مستعمره به بازار جهانی، سراغاز پاشیدگی بازارهای کوچک و غیر قابل انعطاف محلی، رشد تجارت خارجی، تخصص در تولید و صدور مواد خام، زوال صنایع دستی، اعتیاد به مصرف مصنوعات غربی. از مشخصات وضع تازه:

- 1- بر هم خوردن توازن پرداختها
- 2- افزایش قرضه های خارجی
- 3- سلطه قدرتهای استعماری بر موسسات اقتصادی مانند بانکها و گمرک و بازارهای محلی
- 4- تسلط بر بازرگانان و اصناف

امتیازهای خارجیان در ایران

از خصوصیات آشکار امتیازات در ایران این بود که به دنبال یک سلسله بازیهای حسابگرانه در جریان برقراری موازنه مثبت و موازنه منفی در روابط سیاسی و اقتصادی با همسایگان شمالی و جنوبی به دست می آمد. موضوعات عمده این امتیازها: استفاده و تفتیش خطوط تلگراف - بهره برداری از شیلات دریای مازندران - امتیاز تأسیس بانک استقراضی - امتیازات انحصاری تأسیس شرکت بیمه حمل و نقل - امتیاز احداث و بهره برداری از راههای مواصلاتی کشور - استخراج معادن نفت و ذغال سنگ و سایر معادن - احداث خط لوله - نشر اسکناس - اجازه احداث فانوس دریایی

تجار و تجارت خانه های غربی در ایران

فعالیتها ۲ دسته بودند: ۱- امور تجاری یعنی صدور مواد خام کشور و وارد نمودن کالاهای صنعتی به ایران ۲ - فعالیتهای صنعتی ، کشاورزی، سرمایه گذاری در ارتباطات.

پس از الحاق سرزمینهای قفقاز و آسیای میانه به امپراتوری تزارها در نیمه نخست قرن ۱۳ نظر به سوابق فرهنگی و روابط همجواری بخش عمده مبادلات بازرگانی و روسیه تزاری با ایالات شمالی کشور به وسیله تجار این سرزمینها و اقلیت آرامنه صورت می گرفت. گذشته از این گروهها عده ای از تجار یونانی نیز با استفاده از چتر حمایتی امپراتوریهای روسیه و عثمانی در اذربایجان و گیلان فعالیت داشتند. مجموع سرمایه گذاریهای دولت و اتباع روسیه در ایران در حوالی جنگ جهانی اول حدود ۱۷۳ میلیون روبل بود. تاجران انگلیسی تا نیمه دوم قرن ۱۳ ق. چندان رغبتی به معامله تجاری با ایران نداشتند و روابط بازرگانی ایران با بریتانیا بیشتر از طریق کمپانی هند شرقی انجام میگرفت و از راه بنادر خلیج فارس کالاهای هندی را با کالاهای ایرانی مبادله می کرد. تاجران انگلیسی از نیمه قرن ۱۳ راهی ایران شدند و تبریز را پایگاه عملیات تجاری خود قرار دادند. مجموع سرمایه گذاری انگلیسیها در ایران در سالهای جنگ جهانی اول نزدیک به ۹/۷ میلیون لیره استرلینگ بود .

بانک های خارجی در ایران

گسترش مبادلات بازرگانی خارجی در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ ه.ق و دشواریهای بازرگانان غربی به خصوص تجاران انگلیسی در زمینه امور بانکی و مبادلات پولی و نیز تمایل همسایگان شمالی و جنوبی به حمایت از اتباع تجارت پیشه خود و تثبیت موقعیت اقتصادی خویش در ایران سبب تأسیس یک بانک انگلیسی و یک بانک روسی در دهه اول این قرن گردید. نخستین بانک اروپایی که در ایران شعبی دایر کرد بانک جدید شرق بود. این بانک بدون دریافت امتیاز تأسیس شد. ۱ سال پس از تأسیس بانک جدید شرق ، رقیب نیرومندی به نام بانک شاهنشاهی ایران پا به عرصه فعالیت گذارد و کلیه تأسیسات بانک جدید شرق را خریداری نمود و موانع اساسی در راه رشد و توسعه درونزای بانکداری جدید در ایران فراهم آورد. تأسیس این بانک موجب اعطای امتیاز رویتربه مدت ۶۰ سال به بریتانیا شد. بانک شاهنشاهی ایران گذشته از نشر اسکناس و تسلط بر بازار پول کشور در تجارت خارجی نیز نقش عمده ای داشت و پس از چندی بر بازار مبادله اسعار خارجی تسلط کامل پیدا کرد و عملاً صرافان ایرانی را از میدان رقابت به در کرد. ۱ سال پس از اعطای امتیاز رویتر یکی از اتباع دولت روسیه امتیاز نامه انجمن استقراضی ایران برای ۷۵ سال به دست آورد.

سرمایه گذاری خارجی در صنایع

سرمایه گذاران روسی ویا تحت الحمایگان آنها سهم عمده ای در سرمایه گذاری خارجی داشتند.فعالیت سرمایه گذاران غربی در ایران دارای چند مشخصه عمده بود:

- سلطه اقتصادی معطوف به اهداف سیاسی بود و گسترش فعالیتهای اقتصادی وسیله ای برای تحکیم و تثبیت موقعیت سیاسی در نظر آمد.
- عمده فعالیتهای سرمایه داران روسی و انگلیسی انجام می دادند از این رو کوشش سرمایه داران المانی و بلژیکی و فرانسوی بسیار محدود و ناموفق بود
- تا دوران جنگ جهانی اول فعالیت سرمایه داران غربی بیشتر معطوف به تجارت خارجی بود تا سرمایه گذاریهای صنعتی
- به خاطر مشارکت فعال تجار ایرانی سرمایه داران غربی هرگز در مبادلات خارجی سلطه کامل پیدا نکردند
- فعالیت سرمایه گذاران انگلیسی بیشتر محدود به امور تجاری و بانکی بود حال آن که سرمایه داران روسی به طور نسبی در فعالیتهای صنعتی نیز مشارکت داشتند.
- فعالیت سرمایه داران خارجی در امور صنعتی به جز صنعت نفت و شیلات به گونه ای بود که سرمایه داران ایرانی نیز توانایی انجام دادن آن را داشتند .
- شرایط نیمه استعماری و رقابت روس و انگلیس مانع رشد و توسعه شبکه های ارتباطی لازم در کشور ما شد که به نوبه خود از موانع اساسی رشد و توسعه اقتصادی در کشور بود.
- تاسیس و گسترش فعالیتهای بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی روس که بر بازار پول کشور تسلط کامل داشتند نه تنها موجب تحکیم و تثبیت نفوذ استعماری همسایگان شمالی و جنوبی در کشور ما گردید بلکه موانع اساسی در راه توسعه درونزای بانکداری نوین از بطن بانکداری سنتی پدید آورد.

فصل سوم : رشد سرمایه داری تجاری در وضعیت نیمه استعماری

ظهور تجار بزرگ

رشد شتابان مبادلات بازرگانی خارجی همراه با تاسیس شعب بانک شاهنشاهی ایران و بانک استقراضی ایران و دایر نمودن نمایندگی های تجارتی شرکتهای خارجی و حضور تجار خارجی و ازدیاد رفت و آمد خارجیها به کشور ما زمینه مساعدی برای رشد فعالیتهای بازرگانی و تراکم سرمایه در میان تجار بزرگ و نیز برخورد فرهنگی میان تجار ایرانی و همتایان خارجی آنها پدید آورد. گسترش بازارهای فروش مواد خام و از سوی دیگر واردات مصنوعات غربی راه کار را به تجار ایرانی نشان داد.

تاسیس شرکت های بازرگانی

در اواخر قرن گذشته و اوایل قرن کنونی هجری قمری برای نخستین بار در تاریخ اقتصادی ایران تجار بزرگ با مشارکت یکدیگر اقدام به تاسیس شرکتهای بازرگانی نمودند که مهمترین آنها از این قرارند:

1- کمپانی تریاک اصفهان

2- کمپانی امنیه

3- کمپانی تجارتی ایران

4- شرکت اتحادیه صرافی

5- کمپانی منصوریه

6- کمپانی تجارتي فارس

7- شرکت مسعودیه اصفهان

8- شرکت عمومی ایران

9- شرکت آرامیان

10- کمپانی محمودیه

چند تجارتخانه معتبر نیز برای انجام دادن عملیات بانکی ونیز تولید و صدور مواد خام و واردات کالاهای غربی تشکیل گردید : ۱- تجارتخانه تومانیانس (به منظور امور تجارت و صرافی) ۲- تجارتخانه خسرو شاه جهان و برادرانش پرویز (به منظور فعالیتهای تجاری و صرافی) ۳- تجارتخانه جمشیدیان (به منظور عملیات صرافی و ملکداری) ۴- تجارتخانه ارزومانیان و برادران (به منظور تولید و گردآوری مواد خام مورد تقاضا در بازارهای روسیه و واردات شمش نقره و کالاهای ساخته شده از روسیه) گذشته از این شرکتها و تجارتخانه ها ۴ شرکت تجاری دیگر در تهران و اصفهان و ۹ شرکت تجاری کوچکتر در ساوجبلاغ و شاهرود و گیلان و تبریز تشکیل گردید. یک شرکت تجارتي نیز به منظور اشاعه امتعه ایران در عشق اباد تشکیل شد.

گسترش و تنوع فعالیتهای تجاری

همراه با گسترش بازرگانی و افزایش درآمد و ثروت تجار فعالیتهای آنان نیز در زمینهای جدید اقتصادی گسترده شد. چنان که برخی از بزرگان تجار اقدام به سرمایهگذاری در صنایع جدید، معادن، کشتیرانی، راه آهن و تلفن نمودند .

حاج آقا محمد معین از تجار بوشهری که از بندر عباس تا بوشهر و خرمشهر را در اوایل قون کنونی هجری قمری زیر نفوذ قرار داده بود. امتیاز استخراج معادن گل سرخ، نمک، گچ، گوگرد و جزایر اربعه هرمز، قشم، هنگام و را در اختیار داشت .

حاج محمد حسن امین الضوب، برادرش حاج ابوالقاسم ملک التجار خراسان امتیاز استخراج معادن فیروزه خراسان را داشتند .

حاج علی اکبر که مالک ۳۵ معدن بود بعدها لقب امین معادن را گرفت

احداث راه آهن و راه شوسه یکی دیگر از فعالیتهای جدید تجار بود. چنان که حاج محمد حسن امین الضوب راه آهنی به طول ۲۴۱ کیلومتر میان امل و محمودآباد ساخت

حاج زین العابدین امین التجار به گفتهی صاحب فارسنامه ناصری اولین کسی است که جمعی را با خود شریک نمود چندین کشتی آتشی را خرید و حمل و نقل مال التجارهی هندوستان را به سواحل دریای فارس میرسانید و از منابع آنها به کندن چندین کشتی آتشی دیگر خریدهاند. و در خلیج فارس تردد می نماید .

چند تن از تجار معروف شیراز در زمان ناصرالدین شاه شرکت کشتیرانی ناصری را تاسیس نمودند که در رود کارون و بین بوشهر و جده به حمل کالا و مسافر میپرداخت

یکی دیگر از فعالیتهای تجار سرمایهگذاری در امور مخابرات بود .

یکی از خصوصیات قابل ملاحظهی تجار بزرگ در اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ اختصاص بخش عمدهای از منافع تجاری در سرمایه گذاری در اراضی مزروعی و مستغلات شهری است .

سرمایه‌گذاری تجاری ایرانی در صنایع:

رشد شتابان بازرگانی خارجی، جلب توجه سرمایه‌داران خارجی به کشور پیدا شد گروهی از تجار ثروتمند در اوایل قرن کنونی هجری قمری، موجب تراکم حداقل سرمایه لازم برای مشارکت تجاری ایرانی در سرمایه‌گذاری محدود صنعتی گردید .

نخستین سرمایه‌گذاری قابل ملاحظه صنعتی در این دوره تاسیس کارخانهی ابریشم بافی در رشد است. دومین سرمایه‌گذاری در کارخانهی کوچک چراغ گاز و چراغ برق بود. سومین سرمایه‌گذاری در کارخانه‌های نظامی که از زمان عباس میرزا و امیر کبیر وارد شده بود و در این دوره نیز برخی از آنها دایر بود. چهارم کارخانهی پنبه پاک کنی بود که برای پاک کردن پنبه‌های صادراتی به روسیه تاسیس شده بود. پنجم کارخانه‌های آسبای نجاری، آجر پزی، صابون پزی و منگنه زنی بود .

سرمایه‌گذاران ما در اواخر قاجاریه دارای چند خصیصه‌ی عمده بودند: ۱- تجار ایرانی قابلیت خود را برای گسترش فعالیت‌های بازرگانی و استفاده از فرصت‌های مناسب به خوبی نشان دادند و در زمینهی بازرگانی به رقابت با تجار فرنگی برخاستند و مانع سلطه‌ی انحصاری آنان بر مبادلات خارجی شدند .

2- تجار ایرانی روش‌های جدید فعالیت‌های بازرگانی همچون تاسیس شرکت‌های تجاری با شرکت‌های دسته‌جمعی را پذیرا گشتند، چندین شرکت معتبر به سبک فرنگی تاسیس کردند.

3- اقداماتی برای تاسیس بانک‌های ایرانی به عمل آوردند که موفق نبودند.

4- در حمل و نقل و ارتباطات به طور محدود سرمایه‌گذاری کردند و موفقیت چندانی نداشتند.

5- بخش عمده‌ای از سرمایه و نیروی خود را در زمین‌های بکار انداختند که از مسیر اصلی فعالیت‌های خود منحرف شدند.

6- کوشش‌هایی برای سرمایه‌گذاری‌های صنعتی به عمل آوردند که ناموفق و بسیار محدود بود .

فصل چهارم : ماهیت رشد اقتصادی در شرایط نیمه استعماری:

اقتصاد سنتی ایران در نیمه‌ی قرن نوزدهم به ابتکار سرمایه‌داران غربی و تجاری ایرانی و با تشویق و اعمال نفوذ قدرتهای استعماری که در شمال و جنوب کشور مستقر بودند به اقتصاد نوپای جهانی و بازارهای بین‌المللی وابستگی پیدا کردند. رشد شتابان تجارت خارجی این دوران موجب تحولاتی در نظام مبادلات بازرگانی در کشور، توسعه‌ی وسایل حمل و نقل و راه‌های تجاری و رشد گروهی از تجار بزرگ و ثروتمند و نیز روی آوردن گروهی از بازرگانان و بنگاه‌های غرب به کشور ما گردید .

رونق تولید مواد خام :

مهمترین دگرگونی در اقتصاد سنتی، توسعه‌ی مواد خامی بود که از یکسو بازار جهانی به آن‌ها نیاز داشت، و از سوی دیگر موجب فراهم آوردن منابع مالی لازم برای خرید فراورده‌های صنعتی کشورهای غربی می‌گردید. ابتدا مهم‌ترین ماده‌ی خام صادراتی، ابریشم گیلان و برخی دیگر از نواحی کشور بود و بعد از آن صادرات برنج به روسیه بود. در این میان تریاک از مهم‌ترین مواد خامی بود که در توسعه بازرگانی خارجی ایران در ربع آخر قرن نوزدهم نقش عمده‌ای ایفا نمود .

یکی دیگر از مواد خام که بخصوص در زمان جنگ‌های داخلی امریکا تولید و صادرات آن رونق گرفت کشت پنبه بود بخصوص در خوهان خشکبار نیز یکی دیگر از اقلام صادراتی بود .

مهمترین وارداتها محصولات صنعتی کارخانههای فرنگی و اعتیاد مردم به مصرف آن کالاها بود. بر اثر رواج کالاهای فرنگی بخصوص منسوجات نخی، صنایع نساجی کشور بخصوص صنایع نساجی شهرهای صنعتی مرکزی کشور یعنی اصفهان، کاشان، یزد روبه زوال نهاد. در این میان تنها رشتههای که در شرایط نیمه استعماری و به خاطر فعالیت شرکت‌های انگلیسی و نیز به سبب نبودن رقابت در مغرب زمین رواج و رونق گرفت قالیبافی ایران بود .

سیاستهای اقتصادی حکومت:

بسیاستی های دولت دربرابرتحمیلات خارجی و روحیه سودجویی زمامداران دولتی به نوبه خود مانع رشد سرمایه داری کشور شدند. مهمترین عوامل عبارت بودند از: سیاستهای پولی و گمرکی، تقلب در ضرب مسکوکات، توازن منفی تراز پرداختها، خرج طلا و نقره برای برقراری پرداختها و موانع عمده در برابر رونق اقتصادی کشور بودند. یکی دیگر از موانع داخلی رشد سرمایه‌داری در این دوران سوانح طبیعی بود که مهمترین آنها خشکسالی و آفات نباتی و حیوانی و شیوع بیماریهای واگیر بخصوص وبا بود .

وابستگی تجار به خارج:

در اوضاع و احوالی که رونق تجاری خارجی از صادرات مواد خام و واردات محصولات صنایع در حال رشد فرنگستان و وابستگی بازارهای محلی به بازارهای نوپای بینالمللی نشأت می گرفت. افزایش رفت و آمد تجار خارجی و برقراری فرایند و روابط تجاری میان تجار ایرانی و بازرگانان خارجی خواه ناخواه به وابستگی تجار ایرانی به موسسات بازرگانی غرب دانسته‌اند. حاج سیاح میگوید: در چنین عصری که بواسطه‌ی کارخانجات اروپا محصولات حمل و نقل بواسطه‌ی راه‌آهن و غیره محصولات به طریق آسان و ارزان وارد میشود اهل ایوان رو کردند به خرید کالاها خارجی و به تدریج هر صنعت که در خود ایران بود بر افتاد.

ماهیت رشد صنایع جدید:

به طور کلی در نیمه اول قرن کنونی هجری قمری نیروی کارگری کشور که در صنایع دستی شهری اشتغال داشته‌اند صد در صد هزار نفر تخمین زده شده است .

بزرگترین واحد جدید صنعتی که به همت سرمایه‌گذاران ایرانی تاسیس شده کارخانه ابریشم تابی حاج امین الضوب در گیلان با ۱۵۰ کارگر و سپس کارخانه‌ی کاغذ سازی تهران با ۶۰ کارگر و کارخانه نخ ریسی قزوینی در تبریز با ۴۵ کارگر بوده است که جمعاً نزدیک به نیمی از کل کارگران واحدهای صنعتی جدید را در اختیار داشته اند. در حالیکه نیمی دیگر از کارگران در واحد صنعتی کوچک که گستره تعداد کارگران آن از ۱۰ تا ۲۰ نفر بوده است اشتغال داشته‌اند

کارخانه‌های و کارگاه‌های متعلق به سرمایه داران خارجی نیز غالباً از نوع واحدهای کوچک بوده و تنها ۳ واحد از آنها دارای ۵۰ تا ۳۰۰ کارگر بودند که بیش از یک سوم کارگران به خود اختصاص میدادند.

فعالیت سرمایه‌داران روسی هم از نظر وسعت سرمایه‌گذاری و هم از نظر تنوع و هم از نظر گستردگی فعالیتهای آنان در سراسر استانهای شمالی کشور آذربایجان تا خراسان از اهمیت خاصی برخوردار بود .

31 درصد کارگران ایرانی در کارگاه‌های ایرانی و ۶۹ درصد باقیمانده در کارگاه‌های متعلق به خارجیان فعالیت می کردند .

جنبش اجتماعی برای ترویج صنایع ملی:

یکی از وقایع مهم دهه‌های که به انقلاب مشروطیت انجامید پیدایش شور و شوق ملی برای ایجاد شرکت‌های صنعتی بود تا وابستگی به کالاهای وارداتی غربی را کاهش دهد. این جنبش را ابتدا چند نفر از علما و روشنفکران اصفهان آغاز کردند و انجمنی به نام انجمن شرقی تشکیل دادند که هدفش رفع احتیاج از خارج بود. در همین زمان حاج محمد حسین تاجر کازرونی نیز انجمنی به نام انجمن اسلامی برای ترویج پارچه های وطنی تاسیس نمود .

در نخستین سالهای انقلاب مشروطیت فکر تشکیل شرکتهای ملی برای توسعه صنایع داخلی در ۳ مورد ظهور کرد :

1-تاسیس و به کار انداختن کارخانه های پارچه بافی

2-کشت و توسعهی چایکاری در ایران

3-تشکیل شرکت ملی

در این میان شور و اشتیاق برای تاسیس بانک ملی که فعالیتهای بانکی کشور را در اختیار گیرد مهمترین جنبش ملی اقتصادی در آغاز انقلاب مشروطیت ایران بود .

ماهیت رشد اقتصادی شرایط نیمه استعماری این خصوصیات را داشت:

1-تولید مواد خام که مورد نیاز بازارهای بینالمللی بود افزایش یافت

2-واردات کالاهای خارجی افزایش پیدا کرد و مردم به مصرف آنها اعتیاد پیدا کردند

3-به خاطر بیشتر بودن واردات نسبت به صادرات ارزش پول ملی کاهش پیدا کرد

4-با ورود پارچههای خارجی صنایع نساجی کشور افت پیدا کرد

5-وجود سیاستهای نادرست اقتصادی مالی و گمرکی

6-تجار بزرگ ایران در کار مبادلات خارجی بودند به سرمایهداری غربی وابستگی پیدا کردند

7-کوششهای سرمایهداران ایرانی در زمینهای ایجاد صنایع جدید ماشینی عقیم ماند

8-به خاطر وجود تجار وطن پرست دست خارجیها از اقتصاد کشور کوتاه شد.

فصل پنجم : قیام بازاریان در برابر استبداد و استعمار

آگاهی از موقعیت والای تجار خارجی،حمایت بی دریغ دولتهای مغرب زمین از آنان و مشارکت آنان در امور سیاسی و تعیین خط مشی سیاسی و اقتصادی کشورشان سبب بالا رفتن سطح آگاهی و انتظارات تجار گردید .

مبارزات طبقاتی تجار بر ضد استبداد و استعمار از اواخر قرن سیزدهم اوایل قرن چهاردهم هجری قمری پدید آمد و سرآغازی شد برای کوششهای متشکل و همبستری آنان که با پیدایش نوعی آگاهی طبقاتی در جماعت تجار ایرانی همراه بود. مبارزات دسته جمعی تجار که بیش از یک ربع قرن تداوم یافت ابتدا در کوشش متشکل آنان برای ایجاد مجلس وکلای تجار در تهران در شهرهای بزرگ آغاز گردید در جنبش تنباکو اوج گرفت و سپس در نهضت مشروطیت به کمال خود رسید .

مقدمات قیام بازاریان: مجلس وکلای تجار:

از همان آغاز نوسازی و اصلاح دستگاه اداری تجار به فکر ایجاد وزارت تجارت افتادند و در دوران صادرات میرزا حسین خان مشیر الدوله وزارت تجارت و فلاح را تاسیس کردند که عهدهدار حمایت از منافع تجار و در واقع دفاع از حقوق آنان در برابر تهدیدات عمال دیوانی و فراهم آوردن اسباب رشد و توسعه مبادلات بازرگانی در کشور بود. ولی این وزارتخانه در عمل کار خود را به درستی انجام نداد و وسیله‌های بود برای سر کیسه کردن جماعت تجار و راهی شد برای دخالت کارکنان دولت. عرایض مکرر تجار و اعتراضات روز افزون آنان که به یاری حاج امین الضرب به گوش شاه رسید سبب شد که شاه نصیر الدوله را از وزارت برکنار کرد و طی دستخطی و زمان تشکیل مجلس وکلای تجار را صادر نماید. این مجلس شامل ده نفر از نمایندگان تجار بود و امور را به طور دسته جمعی حل و فصل میکردند

هیات تجار تهران اساسنامه‌ای که شامل ۶ فصل و گویای نیازها و احتیاجات اساسی آنان و بیانگر منافع طبقاتی تجار و آن زمان بود را تقدیم ناصرالدین شاه کردند که شامل

- 1- احترام به مالکیت فردی و تامین حقوق ملی افراد است .
- 2- نظارت و دراختیار گرفتن بازار پولی کشورهای آن در چنگ نیروهای استعماری از طریق ایجاد بانک از سوی تجار بود .
- 3- حفظ و حمایت از منافع تجار و کسبه ایرانی در داخل و خارج کشور در برابر تجار خارجی بود .
- 4- رواج کالاهای ایرانی و جلوگیری از ورود سیل بنیان کن کالاهای خارجی است.
- 5- سپردن امور تجار و حل و فصل دعاوی آنان و احقاق حق آنان از سایر طبقات به خود آنان بود .

قیام تجار بر ضد امتیاز تنباکو:

اعضای امتیاز تنباکو به ژنرال تاست سرآغاز پیکاری بوده که بزودی طومار اقتدار و زندگی شاه قاجار را در نوردید و در انقلاب مشروطیت تبلور یافت و سد انجام به فرمانروایی قاجارها پایان بخشید. این امتیاز منافع مادی صدها تن تجار، واسطه‌ها و کسبه تنباکو را که دست اندرکار مراحل مختلف توصیه آمادہسازی، خرید و فروش و صادرات این محصول بودند، به گونه‌های آشنا در معرض خطری جدی قرارداد .

تجار قیام کردند در اصفهان حاج محمد حسین تاجر انبار تنباکوی خود را به آتش کشید تا آن را به کمپانی انگلیس بفروشد . سرانجام حاج محمد کاظم ملکالتجار که از ابتدا رهبری مبارزه با کمپانی در تهران در دست داشت، فتوایی از حجت الاسلام میرزای شیرازی، مرجع تقلید شیعیان جهان، انتشار داد که طی آن حکم تحریم توتون و تنباکو از روز صدور فتوا صادر شده بود. فتوای میرزای شیرازی را همهی اقشار مردم گردن نهاد و به دنبال آن ناصرالدین شاه به هراسی عظیم دچار آمد و مجبور شد تا در برابر فشارهای جبهی متحد علما و بازاریان سر تسلیم فرود آورد و قرارداد با شرکت تنباکو با ازای غرامت سنگینی لغو نماید.

پیروزی تجار در قیام بر ضد امتیاز تنباکو که دارای جنبه‌های گوناگونی مبارزه مردم بر ضد استبداد داخلی و استعمار خارجی بود، زمینه همکاری و همگامی دو نیروی بزرگ ضد استبداد و ضد استعمار یعنی روحانیون و بازاریان را فراهم آورد .

قیام تجار در نهضت مشروطیت:

درگیری بازاریان و تجار بزرگ با روسای بلژیکی گمرکها و دارایی کشور مقدمه‌ی یک سلسله وقایع و حوادثی بوده که سرانجام به انقلاب مشروطیت انجامید. به دلیل وجود قوانین گمرکی نامناسب و ارتباط شدید با خارجی‌ان که از دید روحانیون ایراد داشت و به دلیل ولخرجیهای مظفرالدین شاه اعتراضات بسیاری از سوی مردم و تجار و روحانیون صورت گرفت و عریضه‌هایی به شاه تقدیم کردند و وقتی دیدند از این طریق نمیتوانند مشکل را حل کنند در صحن حضرت عبدالعظیم بست نشستند و وضعی بحرانی در کشور پدید آوردند و پس از آن چند تن از تجار به فلک بسته شدند تجار بازار را بستند و در سفارت انگلیس متحصن شدند و همزمان با آنها تجار و کسبه‌های شهرهای دیگر نیز بازارها را بستند و چرخهای اقتصادی کشور از کار انداختند. مبارزات پی‌گیر جبهه‌ی متحد تجار و علما سرانجام مظفرالدین شاه را وادار ساخت که فرمان مشروطیت ایران را در سال ۱۳۲۴ صادر نماید.

نقش تجار در مجلس اول:

فرمان مشروطیت و نیز نظامنامه‌ی انتخابات مجلس شورای ملی، ترکیب نمایندگان مجلس را بر اساس سهمیه‌ی مراتب عمده‌ی اجتماعی و نیز بر اساس گروه‌بندی صنفی معین کرده بود.

انتخابات وکلای این دوره از روی طبقات ۶ قسمت بود: ۱- شاهزادگان ۲- اعیان ۳- علما ۴- تجار ۵- اصناف ۶- ملاکین و فلاحین در دوره‌های بعدی مجلس شورای ملی که نظامنامه‌ی انتخابات تغییر می‌کند و تعیین نمایندگان نه شکل سهمیه‌ی صنفی و طبقاتی خارج میشود و به صورت عمومی در می‌آید عملاً اصناف از صحنه‌ی مجلس کنار گذاشته میشوند و سهم تجار نیز در ترکیب نمایندگان پس از فروکش کردن تب انقلاب از دوره‌ی دوم به بعد نسبت به قابل ملاحظه‌های کاهش و نوسان میکنند.

نمایندگان بازاریان در مجلس اول به طور کلی همراه با مجتهدان، گروه میانه‌روان مشروطه خواه را تشکیل میدادند. لکن برخی از بزرگان تجار کم و بیش از ترقی خواهان بودند و وکیل‌الرعیای و میرزا آقا فرشی از تندروان بودند.

از اقدامات ترقی خواهان عکس‌العمل در برابر قرضه‌ی خارجی و پیشنهاد تاسیس بانک ملی بود که با استقبال مواجه شد و این پیشنهاد با تلاش بسیار به تصویب مجلس رسید.

بدینگونه بازاریان ایرانی و در راس آنان تجار بزرگ و سران اصناف در یک سلسله جنبش‌های ضد استبدادی و ضد استعماری شرکت جستند و کوشیدند تا سهمی در اداره‌ی امور جامعه برای خود بدست آورند.

نتیجه

موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری نوین صنعتی و مردمسالاری در ایران به طور عمده از ترکیب دو دسته پدیده‌ها و نهادهای داخلی و خارجی سرچشمه می‌گیرند. موانع داخلی رشد سرمایه‌داری را باید در خصوصیات شیوه‌های تولید شهری، روستایی و ایلی، نظام سیاسی و اجتماعی حاصل از آن جستجو کرد. حال آنکه موانع خارجی رشد سرمایه‌داری از وضعیت نیمه استعماری و تحولات اقتصادی و سیاسی جامعه‌ی ایرانی در شرایط سلطه‌های استعماری مایه می‌گیرند.

شیوه‌ی تولید شهری و روستایی در ایران به گونه‌ای بود که سبب توسعه نیافتن تقسیم کار اجتماعی میان کشاورزی، بازرگانی، صنعت گردید و در نتیجه جامعه را از جدا کردن تولید شهری و روستایی باز میداشت.

تاریخچه و آسیب شناسی آموزش علم اقتصاد در ایران

منبع: بررسی‌ها و مصاحبه‌ها با اساتید محترم

مقدمه

ریشه تمامی تحولات حوزه های مختلف یک اجتماع را باید در سیستم آموزشی آن حوزه جستجو کرد. حوزه اقتصاد کشور نیز از این امر مستثنی نبوده و قبل از بررسی ابعاد آن باید ابتدا به سراغ بررسی سیستم آموزشی علم اقتصاد در ایران رفت. آموزش علم اقتصاد در ایران در طول سال های متمادی دچار تغییر و تحولات جدی شده است. بطور عمده آسیب شناسی آموزش علم اقتصاد در ایران را می توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- تاریخ کوتاه ایجاد رشته اقتصاد در دانشگاه های کشور
- بر پایه ی ترجمه ای بودن متون درسی علم اقتصاد
- روش ناکارای آموزش علم اقتصاد
- مواد و واحدهای نامناسب درسی

اما نقاط عطف تاریخ آموزش علم اقتصاد در ایران را می توان در ۵ گروه کلی مورد بررسی قرار داد.

۱) دوره اول آموزش آکادمی علم اقتصاد در ایران را می توان دوره اقتصاد عمومی - اجتماعی نامگذاری کرد. در این دوره اقتصاد رشته ای مستقل نبوده و هم پوشانی قابل توجهی با برخی دیگر از علوم انسانی از جمله سیاست و حقوق دارد تا جایی که در دوره ۳۰ ساله اقتصاد در سال های ۱۳۱۳ تا ۱۳۳۳ دو سال اول برای تمامی دانشجویان اقتصاد، سیاست و حقوق، مشترک بوده است. در این دوره آموزش علم اقتصاد بنا به نظر گروهی از صاحب نظران، بسیاری از آموزش های اقتصادی، با معیارهای امروز قابلیت اطلاق علم اقتصاد را ندارد حال آنکه با لحاظ کردن معنا و مفهوم علم اقتصاد، نمی توان چنین دیدگاهی را با قاطعیت پذیرفت.

۲) با استقلال دانشکده اقتصاد در سال ۱۳۴۴ به همت جمعی از استادان از جمله رئیس وقت موسسه تحقیقات اقتصادی، مرحوم دکتر حسین پیرنیا، رفته رفته علم اقتصاد در ایران ماهیتی مستقل پیدا کرد. در این دوره با حضور استادانی که اکثرا تحصیلات غیر فرانسوی (انگلیسی - آمریکایی) داشتند و به طور جدی متأثر از دیدگاه کمی، به اقتصاد گرایش داشتند، آموزش علم اقتصاد وارد مرحله جدیدی شد. اما به دلیل حضور استادان پیش کسوت که به ارتباط جدی میان علوم خواهر و برادر حیطة علوم انسانی معتقد بودند دید جامع الاطرافی به دانش آموختگان این رشته ارائه می شد. در این دوره با ترجمه کتاب ریاضیات برای اقتصاد تالیف آلن، توسط مرحوم پیرنیا و تالیف و ترجمه کتب دیگر توسط سایر استادان، به تدریج مباحث کمی وارد رشته اقتصاد می گردد و تخصص ها و گرایش ها معنای جدیدی می یابد. بنابراین قدمت شروع آموزش علم اقتصاد در ایران، بسیار کوتاه بوده و البته در نقطه شروع نیز در سطح و کیفیت پایینی ریشه گرفته است.

۳) به دنبال گرایش کلی مدیریت اجتماعی - سیاسی جامعه با ورود استادان جوان و پرتحرک جدید که اکثرا تحصیلات خود را در آمریکا و انگلیس سپری کرده بودند در دهه ۴۰ آموزش دانشگاهی در ایران به سیستم واحدی تغییر کرد. بنابراین اقتصاد ایران، درونزا نبوده و یک علم تقریبا بطور کامل وارداتی است و لذا خود به خود بسیاری از ابعاد و واقعیت‌های اقتصاد ایران را شامل نشده است.

وجود دلایل و عوامل دیگری نیز در این تغییر سیستم نیز محتمل است که نیاز به بررسی‌های دقیق و مجزایی دارد. از جمله این موارد می‌توان به شرایط سیاسی روز ایران و جهان اشاره کرد که گرایش‌های آمریکایی در آن و بخصوص در بین دولتمردان آن روز به روز در حال گسترش بوده است. احتمال تاثیر جدی سیاست‌های بین‌المللی دولتمردان آمریکایی، از جمله مواردی است که در این زمینه باید مورد بررسی و آزمون واقع شود.

۴) وقوع حادثه عظیم انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ و حاکم شدن روح انقلابی در سال‌های اولیه در کنار برخی از برداشته‌های خاص از اسلام که به تبع آن اقتصاد را به واسطه دخالت در مادیات و زدودن معنویت جامعه طرد می‌کرد، به نوعی نحوه نگاه به این علم نزد برخی از لایه‌های تاثیرگذار در کشور تغییر یافت. دخالت در کار خدا دانستن برنامه ریزی اقتصادی در بین برخی از گروه‌های دینی در ابتدای انقلاب علم اقتصاد را از سطوح اصلی حاکمیت دور کرد و یا حداقل آن را از اولویت‌های بالای دولتمردان خارج نمود. بنابراین بلا تکلیفی رویکرد و تصمیمات اقتصادی که منجر به عدم تحرک و برنامه ریزی بموقع در خصوص مسائل اقتصادی می‌شود (که حتی بدتر از حرکت غلط می‌باشد)، در ایران ریشه گرفت.

دولتی شدن بخش عمده ای از اقتصاد در طول سال‌های پس از انقلاب و کاهش روزافزون رقابت، شرایط ناشی از انقلاب و سپس جنگ، کمبودهای فراوان ناشی از این وضعیت و تحریم‌های برخی از دولت‌های غربی و ... نیز باعث شد تا بخش خصوصی نیز به این علم نیازی پیدا نکند. پس بدین ترتیب علم اقتصاد در ایران در سطوح دولتی و خصوصی به کالایی لوکس بدل شد تا جایی که در موارد فراوانی رهنمودهای حکومتی، جای مطالعات و بررسی‌های کارشناسی را گرفت. لذا علم جوان اقتصاد در ایران دچار بیماری دولتی شدن اقتصاد شد.

۵) تقویت تز اقتصاد اسلامی و تحولات ناشی از انقلاب فرهنگی، یکی دیگر از نقاط عطف در این بررسی می‌باشد. در این دوره ما شاهد برخوردهای تعجیلانه و بدون بررسی کامل و کافی هستیم. طبق مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی به منظور اسلامی کردن دانشگاه‌ها گروهی از استادان کشور به دلیل وابستگی فکری به نحله‌های مختلف و منتقد نظام حاکم، از فعالیت در دانشگاه‌ها منع شدند. از آنجایی که با حذف تفکر رقیب دیگر دلیل عمده ای برای پویایی تفکر حاکم باقی نمی‌ماند، این تحول تاثیر جدی بر دانشکده‌های اقتصاد و سیر رکودی آن داشته است. از سوی دیگر اقتصاد و سایر علوم انسانی دچار تناقض جدی شد. از یک سو به واسطه ارتباط نزدیک علوم انسانی با اعتقادات و ارزش‌های جامعه، بیم آن وجود داشت که با عدم حذف تفکرات منتقد و به اصطلاح معاند امکان رسوب و تقویت آنها فراهم شود و از سویی دیگر این گروه از دانش‌ها، جزو علوم به حساب می‌آیند و خلط علم با ایدئولوژی می‌تواند به ماهیت علم بودن آن ضربه وارد آورد. به هر ترتیب برخوردهای قشری و بنیادگرایانه به تفکرهای علمی نیز باعث شد تا ضمن اخراج گروهی از استادان، سایر مدرسین باقی‌مانده نیز از بیم انگ‌ها و پیامدهای آن تلاشی جهت ارتباط علم خود با جامعه و به عبارتی برای کاربردی و مرتبط نمودن دانش خود نکرده و در نتیجه آموزش دانشگاهی این دانش نیز با چنین آفتی رو به رو گردید.

از دیگر سو، نظام با تقاضای فراوان مدیران اجرایی جهت جایگزینی با مدیران اخراجی در سیستم دولتی رو به رو شد که یکی از بهترین گزینه‌ها، استادان و مدرسین دانشکده‌های اقتصاد بودند. این انتخاب باعث شد تا استادان چند شغلی، فرصت کافی جهت مطالعه و پژوهش را از دست داده و رخوت را به محیط دانشکده‌های اقتصاد تحمیل نمایند. انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاه‌ها تاثیر دیگری نیز در دانشکده‌های اقتصاد و سیستم آموزشی این علم بر جای گذاشت و آن ورود و تقویت تز اقتصاد اسلامی و طرح اختلافات موجود در این زمینه نمی‌باشد. لیکن به دلیل تاثیر این تفکر بر آموزش علم اقتصاد در کشورمان در این دوره تاریخی باید اذعان کنیم که به نظر می‌رسید درباره امکان‌پذیری و احتمالا چگونگی تلفیق ایده‌های اسلامی با دروس تئوریک علم اقتصاد به گونه ای که پس از انقلاب فرهنگی مطرح شد. هیچ مطالعه جدی انجام نپذیرفته و این ادعا بیشتر متأثر از روحیه انقلابی و حس اسلام‌خواهی ملت ایران بوده است، حال آنکه عملیاتی کردن این ادعا و نیاز

سنجی آن مستلزم مطالعاتی جدی می باشد. در حالیکه حتی با اجرایی شدن اصول اقتصاد اسلامی در کشور می توانستیم شاهد ظهور رونق اقتصادی مبتنی بر اصول اسلامی شویم اما این مهم بدون مطالعه دقیق و اتخاذ تصمیم بموقع درخ خصوص این اصول میسر نمی شود و بلا تکلیفی در این زمینه آفت پیشرفت بوده است.

به جز تلفیق فوق الذکر، بحث ورود دروس تحت عناوینی مرتبط با اقتصاد اسلامی نیز پس از این دوره مطرح شد. جدای از آنکه این دروس محدود به سه الی پنج واحد درسی می باشد و بر مجموع کل واحدها تاثیر جدی ندارد، ولی باید توجه شود که با تغییر نظام حکومتی به جمهوری اسلامی جامعه توقع داشته و دارد که دانشگاه به سئوالات اقتصادی آن از منظر اقتصاد اسلامی جوابگو باشد. پس ورود دروس اقتصاد اسلامی باید به عنوان نقطه عطفی در تاریخ آموزش علم اقتصاد در ایران مورد توجه واقع شود. به نظر می رسد علی رغم اصرار مدارس علمیه اسلامی بر وجود تفکرات اقتصادی در اندیشه اسلامی و در ضمن، سال ها تجربه در این زمینه هنوز این بحث در صورت روشن و دقیق مطرح نشده و پژوهش های جدی و دامنه داری صورت نپذیرفته است. انجام پژوهش های اقتصاد اسلامی در طول سال های گذشته و بالاخص قبل از تصمیم حساس ورود این دروس به سیستم دانشگاهی، بیشتر بر ابتکارات شخصی مبتنی بوده و هیچ سازمان و سیستمی برای این امر طراحی نشده بود و حتی می توان ادعا کرد در حال حاضر نیز مطالعات سیستماتیک و برنامه ریزی شده جدی در این زمینه بسیار ناچیز می باشد. تا جایی که حتی علی رغم وجود کرسی اقتصاد اسلامی در دانشگاه های معتبر اقتصادی اروپا، ارتباط معنی دار و سازمان یافته ای جهت انتقال تجارب، دانسته ها و پژوهش های ایشان به کشور نیز صورت نگرفته و نمی گیرد.

بدین ترتیب با ورود اقتصاد اسلامی، به سیستم حکومتی کشور و ورود آن به آموزش علم اقتصاد در ایران قبل از انجام مطالعات کافی، دقیق و منظم و بدون ایجاد سازماندهی اجرایی کافی و اندیشیده شده برای آن، بدترین ضربه ها را به این واقعیت قابل دفاع وارد کرده ایم. دوره تولید انبوه دانش آموختگان دانشگاهی شواهد موجود حاکی از آن است که پس از پایان جنگ ۸ ساله و با شروع برنامه اول توسعه بعد از انقلاب اسلامی و در سال ۱۳۶۸ این ایده در زمینه گسترش دانشگاه ها غلبه پیدا کرد که در صورت رشد کمی تحصیلات دانشگاهی در کشور، جامعه حتی اگر امکان جذب دانش آموختگان در مشاغل مرتبط را نداشته باشد، از منافع و مزایای ناشی از ارتقای سطح دانش اجتماعی افراد بهره مند می شود. گرچه این تئوری نیاز به مطالعه و بررسی بیشتری دارد، ولی به هر حال از آن سال تاکنون، دانشگاه های کشور سالانه با رشد مثبتی نسبت به جذب و فارغ التحصیلی جمعیت کلان جوان خود اقدام می نماید. در زمینه اقتصاد نیز فارغ از سطح، نوع و کیفیت معلومات دانش آموختگان و متناسب با نیازهای جامعه، هر روز بیش از دیروز، افرادی به خیل فارغ التحصیلان می پیوندند. گرچه در این دوره، با استناد به کتب اقتصادی مورد استفاده در تدریس دروس اقتصادی، می توان ادعا کرد که سطح تئوریک آموخته های اقتصاد محض در بین دانش آموختگان این رشته، ارتقا یافته است، لیکن نسبت توانمندی دانش آموختگان اقتصاد به سطح آموخته های اقتصادی دانشگاهی ایشان در دوره زمانی مورد بحث نسبت به دوره های ماقبل و بالاخص دوره تسلط تفکر استادان تحصیل کرده در اروپا بر دانشکده های اقتصاد به طور محسوس کاهش یافته است.

به عبارتی گرچه دانسته های اقتصاد خرد، کلان سنجی و ... دانش آموخته ایرانی- به لحاظ کتب مورد استفاده از دوره های قبلی، بسیار بیشتر و حتی در سطح دانشگاه های معتبر جهانی می باشد ولی هم بلحاظ چگونگی تدریس و از آن مهمتر، تفهیم مطالب و هم به لحاظ نیاموختن دیگر ابزارهای مورد نیاز، از جمله سایر علوم خواهر و برادر در حیطه علوم انسانی، توانمندی حل مشکلات اقتصادی اقتصاد آموختگان رشد نیافته و نسبت آن به دانش تئوریک ایشان کاهش یافته است.

خروج روزافزون دانش آموختگان در کنار این واقعیت، باعث شده است تا جامعه نیز از توانمندی این رشته علمی سلب اطمینان کرده و آن را در حیطه کالاهای لوکس قلمداد کند. از دیگر سو عدم واگذاری امور اقتصادی از سوی دولتمردان به کارشناسان اقتصاد و ارائه رهنمودهای دائمی از سوی ایشان به عالمان این رشته و یا مدیران اقتصادی نااشنا با علم اقتصاد که به جایگزینی رهنمود با مطالعات کارشناسی منتهی می شود، خود دلیل دیگری بر این مدعاست. بنابراین اولاً، موجب بی اعتمادی بدنه تصمیم گیری کشور در خصوص علم اقتصاد گردیده و این عدم

اطمینان در جای جای برنامه ها و تصمیمات قابل مشاهده است و ثانیاً، افراد غیر متخصص در اقتصاد نیز جرات اظهار نظر و تصمیم خود رای در خصوص مسائل اقتصادی را پیدا کردند!

کاستی های نظام آموزش علم اقتصاد در ایران

بخش اول) کاستی های ناشی از نقایص کلی سیستم دانشگاهی

به نظر می رسد سیستم دانشگاهی فعلی کشور فارغ از هر دانشگاه و یا هر رشته تحصیلی، دچار مشکل است که دانشکده های اقتصاد نیز از آنها رنج می برد.

۱. سیستم انتخاب رشته در کشورمان با روش کنکور که کمترین توجهی به روحیات، علایق و توانمندی های افراد مختلف ندارند، در حکم پرتاب کننده دانشجویان به رشته های مختلف عمل می کند. این واقعیت در همه رشته ها از جمله اقتصاد که علاقه، پشتکار و حساسیت فراوانی نیاز دارد، قابل مشاهده است.

۲. پایین بودن ارزش علوم انسانی و بالابخس علوم اقتصادی در نگاه جامعه و نگاه عموم، باعث می شود که بطور معمول انتخاب رشته اقتصاد در اولویتهای بعدی متقاضیان ورود به دانشگاه باشد، بطوریکه اغلب بهترین دانش آموزان وارد رشته های دیگر نظیر: رشته های پزشکی، فنی و مهندسی، حقوق و غیره شوند؛ لذا می توان گفت ورودی رشته اقتصاد نیز، عموماً از نخبه های علمی کشور تشکیل نشده است.

۳. به نظر می رسد در طول سال های متمادی، دانشگاه های ما به مراکز صرفاً آموزش عالی تبدیل شده اند. ارتباط استاد و دانشجو فقط به سطح کلاس های درس تقلیل یافته است. از آنجایی که کلاس تنها بخشی از آموزش دانشگاهی است و امکان انتقال بسیاری از نکات از طریق کلاس های درسی میسر نیست، این امر در کاهش سطح علمی دانشگاه ها تاثیر جدی داشته است. از سوی دیگر به نظر می رسد ارتباط سیستماتیک دانشجو و دانشگاه با جامعه به صورت فزاینده ای در حال کاهش است. این کاهش ارتباط، موجب می شود تا دانشجو در طول تحصیل، مجرد از نیازهای جامعه پرورش یافته و نقش سازنده خود را از دست بدهد. این مهم در دانشکده های علوم انسانی از جمله اقتصاد مشهودتر و خطرناکتر می باشد.

۴. سیستم دانشگاهی کشور ما در ادامه روش های پیش بینی شده برای آموزش های تا سطح دیپلم، به طور جدی متکی بر حافظه است، و شیوه های نگاه کردن به موضوع، اندیشیدن و تامل را به دانشجو، آموزش نمی دهد. عدم آموزش این عناصر کلیدی امکان رشد را از دانشگاه های کشور ما سلب کرده است.

۵. فاصله عمیق دانشگاه های ایران و غرب و اختلاف فاحش سطح تولید تفکرات علمی بین اندیشمندان ایرانی و غربی امری غیر قابل انکار است. به طور مثال توجه به این واقعیت جالب و روشنگر است که اولین دانشکده اقتصاد در ایران ۱۸۸ سال بعد از چاپ کتاب معروف ثروت ملل نوشته آدام اسمیت به وجود آمده است. لذا به نظر می رسد که سیستم دانشگاهی کشورمان باید با توجه به این اختلاف، تلاش هدفمند، برنامه ریزی شده و سیستماتیک جهت بهره گیری از مباحثات و دستاوردهای علمی جهان توسعه یافته را سازمان دهد، لیکن مشاهدات ما و مطالعه نظرات گروهی از مصاحبه شوندگان در این مجموعه حاکی از آن است که چنین امری در دانشگاه های ما تعریف نشده است.

۶. اولویت اول نبودن ملاک های علمی در گزینش استادان و مدیران سیستم آموزش عالی کشورمان و در پیش گرفتن سیاست تولید انبوه دانش آموخته، ضربات جدی تری به سطح علمی دانشگاه های کشور وارد کرده است. انحصاری بودن مدیریت در این سیستم تا جایی پیشرفته است که در برخی از رشته ها از جمله اقتصاد، به انحصار در آموزش نظریات اقتصادی نیز منجر شده است.

۷. دولتی بودن دانشگاه های ایران و ارتزاق آنها از بودجه عمومی کشور، باعث شده است تا این دانشگاه ها بدون احساس نیاز به بررسی هزینه فایده ای عملکرد و تصمیم هایشان به فعالیت خود ادامه می دهند. با این وصف الزاماً ارتباط مستقیمی بین میزان پاسخگویی

آموخته های دانشگاهی و نیاز جامعه وجود نخواهد داشت. به نظر می رسد در صورتی که دانشگاه مجبور بود برای جبران هزینه های خود، درآمدی کسب نماید، آنگاه به طور جدی تلاش می کرد تا در جهت رفع نیازهای جامعه دانش خود را کارآمد کرده و ارتقا دهد.

بخش دوم) کاستی های ویژه آموزش علم اقتصاد در ایران

جدای از نقایص مطرح شده در بخش اول مواردی نیز وجود دارند که به طور مشخص در حیطه آموزش علم اقتصاد مطرح می باشند. (۱) نزدیک بودن مباحث علم اقتصاد با نیازهای روزمره مردم باعث می شود تا گروه های مختلف اجتماعی درباره مطالب مختلف اقتصادی به بحث و بررسی بپردازند. یعنی تا جایی پیش می رود که گاهی علم بودن این حیطه به فراموشی سپرده می شود. همپایی دانش آموخته اقتصاد با چنین فضایی ممکن است باعث شود که وی نیز در گفته ها و پژوهش های خود فارغ از تئوری ها و نظریه های موجود تلاش کند تا سطح بحث را جهت درک عمومی تقلیل دهد. اگر چنین مساله ای به صورت عادت درآید، احتمال نفوذ چنین دیدگاهی در آموزش های دانشگاهی و در نتیجه کاهش سطح علمی آنها دور از تصور نیست که البته به نظر می رسد در حال حاضر دانشکده های اقتصاد ما به طور جدی از این آفت رنج می برند.

از سوی دیگر، بخشی از استادان اقتصاد معتقدند که باید جهت جذاب شدن مباحث، در کلاس های درسی تلاش شود تا به ملموس کردن تئوری ها از طریق بیان مباحث روز جامعه، ارتباط بین دانشجو و جامعه را افزایش داد. حال آنکه در فضای تصویر شده چنین تلاشی محتمل است به این نتیجه منجر شود که دانشجو تصور نماید که تئوری های اقتصادی به صورت مجرد قابلیت حل مسائل جامعه را خواهد داشت.

علی الظاهر طرح این دو نظر ما را به یک تناقض هدایت می کند که کلید حل آن در چگونگی طرح و ارتباط مسائل روز جامعه در کلاس های نظری می باشد. به نظر می رسد که تعیین حد فاصل مذکور، نیاز به بررسی و پژوهش مجزایی دارد.

(۲) در سیستم دانشگاهی آموزش علم اقتصاد در ایران، کم توجهی قابل تاملی نسبت به مبانی اجتماعی و فلسفی تئوری های اقتصاد صورت می پذیرد. این سیر نزولی دقت در مبانی ذکر شده، پس از تغییر سیستم دانشگاهی علم اقتصاد از اروپایی به آمریکایی شدت گرفته است.

حال مرور مجدد این مهم که در حیطه علوم انسانی، ارتباط ناگسستنی بین علوم وجود دارد، اهمیت آموزش این مبانی دو چندان می شود. به نظر می رسد چنین انتزاعی از مباحث فلسفی قدرت مشاهده صحیح و تحلیل نزدیک به واقع مسائل را از دانش آموختگان اقتصاد خواهد گرفت.

(۳) علم اقتصاد، علم کشف قانونمندی های رفتار انسانها به صورت منفرد و یا گروهی می باشد. با این تعریف مشاهده یک رکن اساسی از آموزه های علم اقتصاد خواهد بود. حال اگر در سیستم آموزشی دانشگاهی این علم، آموزش ها و تمرین های لازم برای بهبود شیوه های مشاهده، انتزاع و تجدید مشاهدات غیر ضروری صورت نپذیرد، علی رغم دانستن الگوها و تئوری ها، استفاده از آنها برای حل مشکلات جامعه میسر نخواهد بود. یکی از نکات اساسی که به عنوان نقطه ضعف سیستم آموزش علم اقتصاد در ایران مطرح شده است نیز همان عدم توجه کافی به اهمیت مشاهده می باشد.

(۴) وقتی یک سیستم دانشگاهی از انجام مشاهده و تجزیه و تحلیل آن عاجز باشد یا حداقل در این زمینه کم توان باشد، طبعاً سیستم برای آموزش مباحث متعاقب مشاهدات عینی وقایع جامعه نیز علاقه ای نشان نخواهد داد. این مشکل نیز در سیستم آموزش علم اقتصاد در ایران وجود دارد. به عبارتی این سیستم توجه کافی به فهم مسائل اقتصاد ایران از خود نشان نمی دهد.

(۵) اقتصاد، علمی انسانی است که از کشورهای توسعه یافته به ایران انتقال یافته است. استفاده از دانش برگرفته از رفتارهای شخصی و اجتماعی غرب توسعه یافته، برای حل مسائل اقتصاد ایران، نیاز جدی دانش آموختگان ایرانی به مطالعه و تحقیق برای انتقال صحیح و کافی را دو چندان جلوه گر می سازد. تحقیق در سیستم دانشگاهی علم اقتصاد در ایران، می تواند ضمن کاهش شکاف علمی موجود بین ما و غرب، به کاربردی کردن این علوم نیز یاری رساند.

۶) در سال های اخیر علی الظاهر تلاش فراوانی از سوی دولتمردان کشور به منظور تقویت بخش خصوصی تضعیف شده صورت گرفته است. با گسترش بخش خصوصی نیاز به تئوری اقتصادی معطوف به این نیاز نیز امری منطقی به نظر می رسد. آنچه در آمریکا متأثر از اقتصاد بنگاه ها به وجود آمده است، رشد گسترده اقتصاد خرد می باشد، حال آنکه در ایران تحت تاثیر اقتصاد دولتی، تاکید فراوانی بر اقتصاد کلان می شود. با این وصف گروهی از مصاحبه شوندگان بر این باورند که سیستم آموزش علم اقتصاد در ایران، در حال حاضر توانمندی های مورد نیاز بنگاه های غیردولتی را در دانش آموختگان خود به وجود نمی آورد.

۷) انحصار سیستم آموزشی علم اقتصاد در آموزش نظریات نئوکلاسیک ها به گونه ای که حتی گروهی از دانشجویان این نظریات را تنها تئوری های موجود می پندارند، باعث شده است تا برخی از دانشجویان تصور کنند که علم اقتصاد در این نظریات به پایان رسیده و تلاشی برای نقد، بررسی و گسترش علم صورت نگیرد.

۸) نقد وضع موجود و شک در آموزه های متعارف یکی از کلیدی ترین عناصری که می تواند دانش آموخته و به ویژه دانش آموخته علم اقتصاد را وا دارد که به بررسی و کنکاو جدی تر بپردازد. در سیستم آموزشی علم اقتصاد ایران که دیدگاه های انتقادی - به جز در موارد خاص و متکی به افراد به جای سازمان - طرد شده و یا حداقل طرفداری ندارد، این شاه کلید طلایی گسترش علم از دست رفته است و در نتیجه رخوت در محیط دانشکده های اقتصادی مان گسترش یافته است.

بخش سوم) دروس ارائه شده در آموزش علم اقتصاد

دروس ارائه شده در رشته اقتصاد نیز دارای ایرادات بسیار اساسی است. مثلاً درس "اقتصاد ایران" که هدف غایی دانشجویان علم اقتصاد برای موثر بودن در روند تحولات اقتصادی است، تنها به یک درس ۳ واحدی در ترمهای پایانی محدود می شود؛ لذا بسیاری از دانش آموختگان علم اقتصادی تسلطی بر ابعاد اقتصاد ملی خود ندارند.

نکته دیگر این است که دروس کاربردی و همچنین درگیر کردن دانشجویان با متغیرهای واقعی اقتصادی جامعه اطراف خود بسیار اندک است. لذا دانش آموختگان اقتصاد اغلب، افراد ناکارآمد و غیر تخصص برای بدنه شغلی کشور محسوب می شوند.

در خصوص کارهای پژوهشی و تحقیقی هم که وضعیت بسیار تاسف بار است. بسیاری از پایاننامه های تحصیلی دانشجویان، کارهای تکراری و غیر کاربردی بوده و اهداف غیر علمی، مانند انتشار مقالات متعدد، دفاع سریع از پایاننامه و اخذ مدرک دنبال می شود. البته این رویکرد هم از طرف دانشجویان و هم اساتید راهنما و مشاور وجود دارد.

عدم آموزش و بررسی آخرین کارهای علمی و پژوهشی در حیطه اقتصاد در مجلات معتبر جهانی نیز از گم شده های علم اقتصاد در ایران است. به همین دلیل گسترش دادن علم اقتصاد از طرف اقتصاددانان ایرانی بسیار نادر بوده است.

عدم آموزش روش شناسی علم اقتصادی و فلسفه و تاریخ تحولات علم اقتصاد نیز نتیجه مشابه بحث بالا را بوجود آورده است.

اصلاحات لازم در حیطه آموزش علم اقتصاد در ایران

شواهد حاکی از آن است که مهمتر از هر گونه کم و یا زیاد کردن فهرست دروس، خوب درس خواندن و خوب درس دادن مباحث موجود، دارای اولویت جدی است. آموزش دقیق و کامل تئوری های موجود در کنار تاکید بر لزوم توصیه گردد. وجود فضای اجتماعی و سیاسی مناسب و پویا که به اندازه کفایت به عنصر کلیدی شک بها داده و از آن بهره بجوید و انگیزه و سوال کافی برای افراد جامعه و بالاخص دانشجویان ایجاد نماید، تاثیر غیر قابل انکاری بر جدی شدن فضای فکری و مطالعاتی دانشگاهیان ما خواهد داشت. بالاخص در رشته اقتصاد که طیف های فکری متنوعی در آن بحث می کنند، این موضوع اهمیتی دو چندان می یابد. فضای عمومی رشته اقتصاد چنان است که دانشجوی آن باید با انگیزه، علاقه و شناخت کافی وارد این رشته شود. تنوع گستره مطالب از تاریخ اندیشه های اقتصادی تا اقتصاد سنجی، دانشجویی را می طلبد.

که بتواند این بحث های متنوع را در کنار هم جمع و تحلیل نماید. لذا به نظر می رسد معرفی دقیق این رشته به دانش آموزان سال های پایانی دبیرستان و احتمالاً اصلاح سیستم کنکور، می تواند در این زمینه موثر باشد.

دانشجوی اقتصاد باید بتواند مباحث اقتصاد ایران را با بهره گیری از تئوری های موجود تحلیل نماید. پس آموزش شیوه های مشاهده و اندیشیدن از دانشجویانی نقاد و پرسشگر که به طور منطقی از ابزار شک بهره برند، موجب خواهد شد تا با تردید کامل در آموخته ها، امکان مطالعه، تحلیل و تامل دوباره برای ایشان فراهم آید. در حال حاضر در کشورهای پیشرو در علم اقتصاد، دانشگاه های مختلف، دارای مکاتب فکری مختلفی هستند که به طور جدی با یکدیگر در بحث و جدل می باشند.

دانستن علوم خواهر و برادر اقتصاد در حیطه علوم انسانی، امری است که بی شک می تواند در گسترش دامنه دید و قدرت تحلیل دانش آموختگان این علم موثر باشد. لزوم بازنگری در فهرست دروس موجود می تواند راه را برای تقویت این مجموعه باز نماید. البته در حال حاضر مثلاً درس جامعه شناسی به گونه ای تدریس می گردد که هیچ ارتباط موثر و پیش برنده ای برای دانش آموختگان اقتصاد به وجود نمی آورد. تفکر در باب چگونگی ورود این دروس نیز حکایت دیگری است که باید موضوع پژوهش های جداگانه ای باشد.

تغییر سیستم آموزشی از تمرکز بر کتاب ها به تمرکز بر موضوعات، می تواند برای کاهش بخشی از دروس موجود موثر باشد. لزوم تاکید بر شیوه های نوین جهت کسب تجربه و آزمون (کارآموزی) در حین تحصیل و امکان کاربردی نمودن تئوری های آموخته شده، امر مهمی است که باید در سیستم آموزشی علم اقتصاد در ایران مورد توجه قرار گیرد.

به هر حال به نظر می رسد امروزه وقت آن رسیده است که یک بار دیگر با تدقیق در وضع موجود، زمینه های حذف کل و یا بخشی از برخی از دروس و یا اضافه کردن دروس جدیدی همچون تاریخ اقتصادی جهان و ایران، جامعه شناسی اقتصادی، روش شناسی علم اقتصاد، روانشناسی اقتصادی، اقتصاد کاربردی، مهندسی مالی، اقتصاد تکنولوژی، حقوق و اقتصاد، بورس، بانک، روابط بین الملل، جهانی شدن و موارد دیگری را فراهم آوریم.

اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختار

منبع: فصلنامه اقتصاد سیاسی: علیرضا رحیمی

هنگامی که رکود سال‌های پایانی دهه‌های ۱۹۶۰ و دهه ۱۹۷۰ مانع نفوذ مازاد سرمایه‌های بین‌المللی به روزه‌های سودآور شد، برای جلوگیری از راکد ماندن بیش از اندازه این سرمایه‌ها - که وخامت بحران را تشدید می‌کرد - دو راهکار اصلی مورد استفاده کارگران سرمایه جهانی و نهادهای تحت تسلطشان قرار گرفت.

در راهکار اول با شناور شدن نرخ ارز راه‌گزینی برای این سرمایه‌ها در سفته‌بازی و احتکار فراهم شد و در ترفند دوم وام‌دهی بانک‌های بین‌المللی به کشورهای توسعه‌نیافته که رؤیای توسعه‌ای متکی به کمک سرمایه‌های جهانی را در ذه می‌پروراندند در مرکز توجه قرار گرفت. اگرچه این وام‌دهی روندی بسیار افراطی داشت. اما نهادهای جهانی سرمایه‌داری و در رأس آنها صندوق بین‌المللی پول - که این روند را برای مدیریت بحران نظام سرمایه‌داری مفید و سودمند می‌دید - هیچ اقدامی برای جلوگیری از این استقراض‌های بی‌منطق به عمل نیاوردند.

پس از آن نیز که زیاده‌روی‌های غیرعقلانی در وام‌دهی و وام‌ستانی یک‌بار دیگر جهان سرمایه‌داری را به واسطه بحران بدهی‌ها در لبه پرتگاه قرار داد، صندوق بین‌المللی پول وظیفه مدیریت بحران و تضمین سرمایه‌ها و وام‌های بین‌المللی را بر عهده گرفت و با سلاح سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی، از یک سو به یاری بانک‌ها و سرمایه‌های بین‌المللی شتافت و از سوی دیگر در کنار سیاست‌های تعدیل ساختاری بانک جهانی (همچون آزادسازی نقل و انتقال سرمایه در سطح جهانی، قبول نرخ‌های مبادله ارزی شناور، خصوصی‌سازی و ...) بخشی از سیاست عقلانی سرمایه‌سالاری جهانی را تشکیل داد که نه تنها بازار و میدان لازم برای سرمایه‌گذاری‌های مالی سوداگرانه مالی را فراهم می‌کرد بلکه با ارائه نقشی فراتر، ابزارهای کنترل دوباره غرب بر جهان توسعه‌نیافته و کم‌پادوویزه کردن دوباره کشورهای پیرامونی را از طریق تعدیل ساختاری در زیر پرچم گروه هفت و ایالات متحده (و برای حفظ رهبری آنها) فراهم می‌کرد (امین ۱۳۸۲: ۷۰).

تلفیقی از سیاست‌های تعدیل ساختاری و سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی که به ترتیب از سوی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول توصیه می‌شوند، سیاست‌های تعدیل اقتصادی را شکل می‌دهند. نهادهای بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول در ازاء پذیرش سیاست‌های آنها از سوی دولت‌ها، به پرداخت وام و کمک به این دولت‌ها با شرایط و نرخ‌های بهره گوناگون اقدام می‌کنند.

برنامه‌های تعدیل اقتصادی از کاربرد الگوی نئوکلاسیک در دانش توسعه و همچنین از مکتب اقتصاد پولی شیکاگو، سرچشمه گرفته‌اند. الگوی نئوکلاسیک اقتصاد، نظریه مسلط در اقتصاد رایج سرمایه‌داری است. فردگرایی افراطی، باور به کارآئی بازار و مکانیزم‌ها قیمت‌ها، آزادی نقل و انتقال سرمایه، آزادسازی تجارت، تأکید بر خصوصی‌سازی اقتصاد، عدم مداخله دولت در اقتصاد (به‌جز در موارد عملکرد ناقص بازار)، مؤلفه‌های اصلی این الگو را تشکیل می‌دهند همین مؤلفه‌ها است که اجزاء سیاست‌های تعدیل

ساختاری را به‌عنوان یک وجه از سیاست‌های تعدیل اقتصادی شامل می‌شود. این موارد را در زیر آن سیاست‌ها به‌گونه زیر می‌توان فهرست کرد :

الف - برقراری تجزرات آزاد، از میان برداشت تعرفه‌ها و محدودیت‌های واردات .

ب - باز گذاشتن درهای اقتصاد به روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی، رفع محدودیت‌های دولتی در مورد سرمایه‌گذاری خارجی، باز گذاشتن دست سرمایه‌گذاران خارجی و ...

ح - خصوصی سازی مؤسسات دولتی و تنظیم مقررات به این منظور که تخصیص منابع به‌جای دولت به‌وسیله بازار صورت گیرد (به‌وسیله افزایش دادن قیمت‌ها به سطح قیمت‌های بازار و حذف کنترل قیمت‌ها و نظام جیره‌بندی، حذف سوبسیدها، تعطیل کردن بنگاه‌هایی که کالاها یا خدماتشان سودآوری ندارد، کاهش دادن کارکنان اضافی، کاستن قوانین دولتی نظیر قانون حداقل دستمزدها و ...)

د - کاهش دخالت دولت در نظام مالی، (کاستن محدودیت‌هایی که دولت به بانک‌ها تحمیل می‌کند، حذف یا از بین بردن اقداماتی که اعتبارات را به حوزه‌ها یا بخش‌های خاصی از اقتصاد سوق می‌دهد و ...)

ه - تغییر در نظام مالیاتی (کاستن یا حذف مالیات کالاها، صادراتی، گسترش مبنای مالیاتی و کاستن میزان مالیات‌ها (بیو ۱۳۷۶: ۵۹-۶۰؛ رودوارد ۱۳۷۵: ۵۸) .

سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی نیز دربرگیرندهٔ یک سلسله سیاست‌های سختگیرانه انقباضی مبتنی بر نظریه اصحاب پول است. این سیاست‌ها با اعتقاد به درمان کسری تراز پرداخت‌ها و تورم از طریق کاهش تقاضای داخلی یعنی مهار رشد عرضه پول، بر سیاست‌هایی همچون کاهش مخارج دولتی، افزایش مالیات‌ها، کاهش رسمی ارزش پول ملی و افزایش نرخ‌های حقیقی بهره تأکید می‌کنند. اجزاء این برنامه‌ها شامل این موارد هستند :

۱. مقابله با کسری بودجه از طریق سیاست‌های انقباضی مالی (کاهش مخارج دولت، افزایش مالیات‌ها و ...)

۲. عدم استقرار دولت از سیستم بانکی داخلی برای کاهش دادن کسری بودجه

۳. افزایش نرخ‌های بهره

۴. کاهش رسمی ارزش پول ملی (رودوارد ۱۳۷۵: ۵۷)

امروز در عرصه اقتصاد جهانی، بانک جهانی و صندوق بین‌المللی به‌عنوان مؤثرترین نهادهای اقتصادی بین‌المللی در نظم‌دهی و حفظ ساختارهای حاکم شناخته می‌شوند. این دو نهاد که همچون دیگر نهادهای نظام موجود در مؤلفه‌های منفعت‌طلبی و ابزارانگاری انسان‌ها شناور هستند با به خدمت‌گیری نخبگان اقتصادی معتقد به ایدئولوژی‌های لیبرالی اقتصاد و با سوءاستفاده از تضییقات و تنگدستی‌های مالی، سرمایه‌ای و فنی جهان توسعه‌نیافته و به یاری وابستگی طبقات حاکم این جوامع، در جهت استمرار بخشیدن به ساخت سلطه موجود و تحکیم برتری جهان پیشرفته، عمل می‌کنند .

در این مقاله می‌کوشم تا به بحث‌های انتقادی درباره سیاست‌های تعدیل اقتصادی بپردازم. بنابراین، نوشته پیشرو در واقع سازمان‌دهی نظریه‌های انتقادی در این زمینه خواهد بود. بدین‌منظور هم از نظریه‌های انتقادی غیررسمی (در مقایسه با نظریه‌های اقتصادی مسلط) و هم از نظریه‌های متداول اقتصادی بهره گرفته‌ام. بی‌شک، تسلط اقتصاد سرمایه‌داری در عرصه جهانی و اجراء سیاست‌های تعدیل در چارچوب آن و لزوم آشکارسازی جهت‌گیری طبقاتی این سیاست‌ها، استفاده از نقدهای منبعث از تئوری‌های

متداول اقتصادی را ضروری می‌سازد. نظریه‌های انتقادی غیررسمی بیشتر در قبال سیاست‌های تعدیل ساختاری که برآمدی از الگوهای نوکلاسیک اقتصاد می‌باشند به کار گرفته شده است.

● نقد سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی

۱. نظریه‌زدگی مکتب پولی و دور باطل تورم

پیشتر گفتیم که یکی از اهداف طراحان سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی کنترل تورم است. این امر براساس نظریه پولی تورم باید با کنترل رشد عرضه پول به‌گونه‌ای صورت گیرد که میزان این رشد از رشد تولید کالاها و خدمات در یک کشور و در یک دوره معین تجاوز نکند، به عبارت دیگر باید در هر دوره (معمولاً سالیانه) به اندازه رشد تولید، حجم پول نیز رشد کند (رحمانی ۱۳۸۰: ۱۲۲).

این دیدگاه نظریه‌زده اقتصاددانان مکتب پولی که حل و فصل مشکل تورم را تنها از زاویه رشد عرضه پول می‌نگرد سبب شده است تا آثار زبان‌بار سایر سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی بر تورم نادیده انگاشته شود چرا که سیاست‌هایی چون کاهش رسمی ارزش پول ملی، افزایش مالیات‌ها، کاهش کسری بودجه و افزایش نرخ بهره، هر یک می‌توانند، سهم جداگانه‌ای در رشد و افزایش تورم و ایجاد "ماریپیج تورمی در خودفزاینده" در کشورهایی که این سیاست‌ها اجراء می‌شوند داشته باشند .

کاهش رسمی ارزش پول به دلایل زیر خود زاینده موجی از تورم خواهد بود (وودوارد ۱۳۷۵: ۷۵-۷۴) .

۱. افزایش قیمت کالاهای وارداتی و تحمیل هزینه‌ای اضافی و مصرف‌کنندگان این کالاها، به‌خصوص اگر این کالاها، کالاهای ضروری و مایحتاج عمومی باشند .

۲. افزایش قیمت کالاهای صادراتی داخلی به سبب اینکه باید به تولیدکنندگان این کالاها پول بیشتری داده شود تا به‌جای صادر کردن کالایشان آن را در داخل به فروش برسانند .

۳. افزایش قیمت کالاهای تولید شده در داخل که رقیب کالاهای وارداتی بوده‌اند و اکنون به سبب افزایش قیمت کالاهای وارداتی یا کاهش این کالاها دیگر مجبور به کاهش قیمت به‌منظور رقابت با این کالاها نیستند.

۴. افزایش قیمت مواد اولیه وارداتی که هزینه تولید کالاهای تولیدشده در داخل با استفاده از این مواد را بالا می‌برد.

افزایش مالیات‌ها که یکی از سیاست‌های اعمال شده به‌منظور کاهش کسری بودجه است، با افزایش هزینه خدمات درمانی، آموزشی و سایر خدمات و همچنین افزایش قیمت کالاها، به تورمی دامن می‌زند که به‌طور مستقیم رفاه و بالندگی استعدادهای شهروندان آن کشورها را محدود می‌سازد. و همچنین افزایش نرخ‌های بهره با افزودن بر هزینه سرمایه‌گذاری و کاهش تولید و عرضه و در نتیجه افزایش قیمت‌ها از یک سو و با افزایش سرعت گردش پول (چون مردم تمایل به نگهداری پول ندارند) از سوی دیگر، فشار تورمی دیگری را به اقتصاد تحمیل می‌کند که در یک دور باطل افزایش مجدد سرعت گردش پول و تشدید تورم را موجب می‌شود (وودوارد ۱۳۷۵: ۸۰).

نتیجه منطقی موارد بالا، افزایش هزینه‌های زندگی، تقاضای افزایش دستمزد از سوی کارگران و در نهایت شدت بخشیدن به هزینه‌های تولید است که در کنار علل دیگر افزایش هزینه تولید همچون افزایش نرخ‌های بهره، روندی از دور باطل تورم را در پی دارد که به‌گونه‌ای متناقض در خلاف جهت اندیشه‌های پولی کنترل تورم حرکت می‌کند .

۲. تشدید کسری بودجه

یک از نتایج تورم لگام گسیخته، تأثیر آن بر تشدید کسری بودجه است. ریشه این تأثیر در افزایش نرخ‌های بهره داخلی است که به موازات تورم باید افزایش پیدا کند "هنگامی که تورم بالا رود - چنانچه بخواهیم سیاست‌های پولی از کار باز نایستد - نرخ‌های بهره نیز باید به اندازه رشد تورم بالا روند؛ چرا که به‌منظور کنترل عرضه پول این نرخ‌ها باید افزایش یابد، افزایش نرخ‌های بهره داخلی با تأثیر بر نرخ‌های بهره‌ای که دولت برای بدهی‌های داخلی‌اش باید بپردازد، اثر شدیدی بر کاهش بودجه بر جای خواهد گذاشت؛ (وودوارد ۱۳۷۵: ۸۰) و از این طریق یا تشدید کسری بودجه روندی مخالف با اهداف سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی، که همانا تقلیل کسری بودجه است، ایجاد خواهد شد.

۳. تشدید بدهی‌های خارجی

تناقض‌های موجود در سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی که به‌گونه‌ای متعارض در جهت مخالف اهداف بیان‌شده این سیاست‌ها در حرکت است تنها به تورم‌زائی و ایجاد کسری بودجه محدود نمی‌شود. اگرچه گفته شد که کاهش بدهی خارجی و ساماندهی کسری تراز پرداخت‌های کشوری بدهکار به‌عنوان یکی از اهداف این سیاست‌ها بیان شده است، و یکی از سیاست‌های مربوط به دستیابی به این هدف کاهش رسمی ارزش پول ملی به‌منظور افزایش صادرات و کاهش واردات است؛ اما باید گفت که برخلاف آنچه که در وهله اول به‌نظر می‌رسد، تنها نتیجه کاهش رسمی ارزش پول ملی، افزایش صادرات و کاستن از کالاهای وارداتی نخواهد بود. این سیاست در بُعد دیگر خود با کاستن ارزش پول ملی در برابر ارزهای خارجی (معمولاً دلار) که برای بازپرداخت بدهی‌ها از آنها استفاده می‌شود می‌تواند با گران‌تر ساختن اصل و فرع بدهی‌ها، به‌جای کاستن از بار این بدهی‌ها، افزایش میزان حقیقی آنها را به‌گونه‌ای متعارض با اهداف در نظر گرفته شده، در پی داشته باشد. ضمن اینکه مشکل کمی صادرات این کشورها ریشه در توان تولیدی ناچیز این کشورها دارد و مادام که این توان تولید ناچیز همچنان پائین بماند کاهش رسمی ارزش پول نمی‌تواند به‌نحو مؤثری مشکل را مرتفع سازد (سیف ۱۳۷۶: ۷۶).

● کاهش میزان سرمایه‌گذاری

یکی دیگر از آثار سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی، تأثیر این سیاست‌ها بر روی میزان سرمایه‌گذاری است، به‌گونه‌ای که می‌توانند با کاستن از میزان سرمایه‌گذاری‌ها که نقش محوری در اقتصاد دارد آثار زیانباری را بر اقتصاد کشورها تحمیل کنند . کاهش سرمایه‌گذاری در اثر سیاست‌های تعدیلی کلان، به دلایل زیر صورت می‌گیرد :

۱ . با کاهش میزان تقاضای داخلی، سرمایه‌گذاری در تولید کالاهائی که در داخل و به‌منظور فروش در بازارهای داخلی تولید می‌شوند کاهش می‌یابد .

۲ . افزایش نرخ بهره، هزینه سرمایه‌گذاری تولیدی را افزایش می‌دهد و به کاهش جاذبه این سرمایه‌گذاری در برابر سرمایه‌گذاری مالی منجر می‌گردد .

۳ . کاهش رسمی ارزش پول ملی سبب افزایش هزینه سرمایه‌گذاری در بخش‌های تولیدی داخلی می‌شود که برای واردات مواد اولیه، تکنولوژی، کالاهای واسطه‌ای و ... به ارز خارجی نیاز دارند. این مسئله با توجه به اینکه کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای گلوگاه اصلی صنایع کشورهای توسعه‌نیافته را تشکیل می‌دهند می‌تواند ضرر و زیان فراوانی را متوجه صنایع این کشورها کند.

۴ . کاهش مخارج و هزینه‌های دولتی، کاهش هزینه‌های سرمایه‌گذاری مربوط به ایجاد و نگهداری امور زیربنائی (جاده، راه‌آهن، فرودگاه، سد، برق و آب، وسایل ارتباطی و ...) را که در کشورهای توسعه‌نیافته بخش قابل توجهی از سرمایه‌گذاری دولت‌ها را تشکیل می‌دهند، در پی دارد .

۵. مشکلات مربوط به تعدیل کلان اقتصادی دسته‌جمعی در کشورها .

مواردی را که برشمردیم همگی مربوط به آثار سیاست‌های تعدیل در داخل یک کشور می‌شدند اما چون این سیاست‌ها به‌طور دسته‌جمعی در تعداد زیادی از کشورها اجراء می‌شوند از این لحاظ نیز می‌توانند به کاهش قسمت کالاهای صادراتی کشورهای توسعه‌نیافته است (وودوارد ۱۳۷۵: ۹۴). همان‌طور که گفته شد تشویق تولید کالاهای صادراتی در کشورهای توسعه‌نیافته یکی از اهداف سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول است. اما با توجه به اینکه صادرات این کشورها به چند کالای اساسی معدنی و کالاهای کشاورزی محدود می‌شود، حجم روزافزون صادرات این کشورها به افزایش عرضه این کالاها در سطح بین‌المللی می‌انجامد که این مسئله در نار کنش‌پذیری اندک تقاضا برای این کالاها در برابر قیمت آنها، به کاهش شدید قیمت این مواد منجر می‌گردد و بدین ترتیب ضربه دیگری بر تراز پرداخت‌های این کشور وارد می‌شود (وودوارد ۱۳۷۵: ۹۶). این وضعیت آنگاه اسفناک‌تر ظاهر می‌شود که این کشورها در مواجهه با این وضع به‌جای کاهش صادرات خود بخواهند در اقدامی ناهماهنگ کاهش قیمت را با افزایش میزان تولید جبران کنند و در نتیجه موجب کاهش بیشتر قیمت این کالاها شوند .

موضوع فوق علاوه بر کاهش شدید مواد صادراتی کشورهای توسعه‌نیافته، آثار زیانبار دیگری را نیز در درون خود می‌پروراند که از جمله آنها تخصیص عوامل تولید این کشورها به تولید کالاهای صادراتی و در نتیجه غافل ماندن از تولید کالاهای دیگر به‌خصوص موادغذائی است. کاهش تولید موادغذائی و دیگر مواد مورد نیاز عمومی هنگامی که با کاهش قیمت کالاهای صادراتی جمع شود، به‌دلیل اینکه نمی‌توان مقدار مورد نیاز این کالاها (موادغذائی و ...) را از محل فروش صادرات و از خارج تأمین کرد، شرایط دشواری را بر رفاه و مصرف جامعه، تحمیل می‌کند.

همچنین نتیجه واقعی کاهش رسمی ارزش پول ملی به‌طور همزمان و در بسیاری از کشورها "سیاست تشویق صادرات کاذب یا صادرات مستمندساز است، یعنی با آنکه صادرات این کشورها افزایش می‌یابد ولی درآمدهای حاصله از صادرات به همان نسبت افزایش نمی‌یابند. به سخن دیگر برای دست یافتن به مقدار مشخصی ارز این کشورها مجبور هستند مقدار بیشتری از تولیدات خود را صادر کنند" (سیف ۱۳۷۶: ۷۷).

● نقد سیاست‌های تعدیل ساختاری

■ نقد اندیشه آزادی تجارت

الف - درس‌های تاریخی فردریک لیست

اندیشه‌های فردریک لیست اقتصاددانان آلمانی سده نوزدهم، بنیان‌های متین و ستواری را در مخالفت با اندیشه تجارت آزاد در اختیار ما قرار می‌دهد که به‌رغم فاصله زمانی آنها با عصر ما به سبب شباهت و مطابقت با ویژگی‌های بارز این عصر با دوران لیست همچنان تازه نظر می‌رسند. او در مطالعات تاریخی خود با کفایت و بصیرتی کم‌نظیر نشان داد که راه فربهی صنعتی جوامعی که در طول تاریخ چندساله اخیر، دوران شکوه اقتصادی و صنعتی خود را گراندده‌اند نه از طریق تجارت آزاد و عمل به توصیه‌های "مقدس" پیامبران آن (همچون اسمیت، سه و ...)، که به‌عکس به واسطه سیاست‌های حمایتی، قانونی، فرهنگی و ... حکومت‌های این جوامع به‌دست آمده است .

مطالعه تاریخ اقتصادی اروپا و دوران‌های شکوفائی اقتصادی در انگلستان، فرانسه، پرتغال، روسیه و کشورهای دیگر، بنیان‌های نظری آراء لیست را تشکیل می‌دادند. او با سرپیچی از آن توصیه‌ها، نادیده انگاشتن اندیشه‌هایش را در محافل دانشگاهی جهان تا امروز به جان خریده است. در آن روزگار، انگلستان به‌عنوان قدرت مسلط اقتصادی، سیاسی و نظامی جهان، سخت در پی صدور و

گسترش آراء مکتب کلاسیک و اصول تجارت آزاد و رقابت آزاد بود و آن را به‌عنوان یگانه مسیر پیشرفت کشورهای عقب‌مانده تجویز می‌کرد. چرا که به واسطه تفوق صنعتی خود بیشترین منفعت را از برقراری آزادی تجارت می‌برد و بازارهای جهانی را به زیر سلطه خویش درمی‌آورد (با سیاست‌های امروز ایالات متحده و کشورهای صنعتی پیشرفته غربی مقایسه کنید). اما در همین حال، انگلستان خود با پیشگیری مسیری کاملاً مغایر با مسیر اندیشه‌های آزادی تجارت و با سیاست‌های حکایت‌گرایانه حکومتی، تفوق صنعتی و اقتصادی خود را به‌دست آورده بود :

- تا زمان سلطنت پادشاه اخیر، حجم عمده منسوجات انگلستان به‌صورت خام جهت رنگ‌آمیزی و عمل‌آوری به بلژیک فرستاده می‌شد، ولی به خاطر وضع مقررات حمایتی از طرف جیمز اول و چارلز اول، هنر و فن عمل‌آوری پارچه به سطح عالی رسید و ورود پارچه‌های ممتاز به کلی متوقف گردید و تنها پارچه‌های رنگ‌شده و کاملاً آماده صادر می‌شد... در سایه همین صنعت نساجی بود که سایر صنایع در این کشور نضج گرفت... در زمان الیزابت، ورود فلزات، محصولات چرمی و بسیاری از کالاهای ساخته شده دیگر ممنوع گردید و از طرف دیگر مهاجرت فلزکاران و معدنچیان آلمانی تشویق شد... پادشاهی جزیر، از تمامی کشورهای اروپائی نهال صنایع مربوطه را به قرض گرفته و در خاک خود تحت حمایت‌های گمرکی و غیرگمرکی غربی نمود... اگر انگلیسی‌ها همه چیز را به حال خود رها کرده بودند و از سیاست آزادی اقتصاد با رویکرد لیبرالی "laisse fair et laissez aller" چنانکه مکتب متداول اقتصاد توصیه می‌نماید پیروی کرده بودند، بازرگانان استیل یارد هنوز تجارت خود را در لندن ادامه می‌دادند و بلژیکی‌ها هنوز در کشور خود مشغول یافتن پارچه برای انگلیسی‌ها بودند... اتحاد سیاست حمایت بازرگانی از طرف انگلیسی‌ها به ضرر هانزاردها، بلژیک‌ها و هلندی‌ها باعث تفوق صنعتی شد و بعداً با کمک قانون مصوبه دریائی، به تفوق بازرگانی رسید (لیست ۱۳۷۸: ۹۰-۷۶).

این روند حمایتی در انگلستان در ارتباط با پارچه‌های کتان، ذغال‌سنگ، آهن‌آلات و ... نیز مورد توجه قرار گرفت و اعتلاء آن کشور را در پی داشت (لیست ۱۳۷۸: ۹۸-۹۷) .

با وجود این، انگلیسی‌ها برای حفظ تفوق خویش، که با عقب‌ماندگی سایر نقاط جهان و گشوده بودن بازارهای آنها به روی کالاهای صنعتی این کشور ملازمه داشت، با شعار تجارت آزاد راهی کاملاً متفاوت را در قبال کشورهای دیگر پیش گرفت :

...یکی از اعضای مشهور پارلمان انگلستان در سال ۱۸۱۵ بی‌پرده اظهار داشته بود که "تحمل خسارت‌هایی در جهت صادرات، ارزش آن را دارد که صنایع خارجی در گهواره، خفه شوند" فکر همین مردی که به تفکرات انسان‌دوستی، جهان‌شمولی و لیبرال بودن شهرت دارد، ده سال بود توسط آقای هیوم عضو دیگر پارلمان که او هم در لیبرال بودن افکارش شهرت کمتری نداشت به‌صورت این آرزو که "کارخانه‌های سرزمین اصلی اروپا بایستی در همان مرحله شکوفه از درخت جدا شوند؛ تکرار شد (لیست ۱۳۷۸: ۱۳۴) .

این سیاست در برهه‌های مختلف و به طرق گوناگون از سوی انگلیسی‌ها در اروپا پی‌گیری شد و گاه به شکل معاهدات مکارانه ایدن و متوئن به کشورهای فرانسه و پرتغال تحمیل شد و گاه با استفاده حيله‌گرانه از یارانه‌های خیرخواهانه، انگلستان به هدف خود نائل آمد :

انگلیسی‌ها به مردم سرزمین اصلی اروپا سوبسیدهای سنگین و قابل توجهی هدیه می‌کردند، ولی در مقابل، اروپائی‌ها با از دست دادن قدرت خود، بهاء سنگینی برای آن پرداختند. این سوبسیدها که نقش جایزه‌ای برای صادرات کالاهای انگلیسی داشته، برای کارخانه‌های آلمان سخت زیانبار بوده است (لیست ۱۳۷۸: ۱۸۸) .

البته واضح است که سیاست اقتصادی انگلستان تنها به اروپا محدود نمی‌شد و برقراری اندیشه ترقی دنیای تجارت آزاد در تمامی جهان و اعتلاء اقتصادی کشورها با حرکت بر مدار مزیت‌های نسبی، برای آنان روز و شب نگذاشته بود. بنابراین، رسالت این پیامبران دروغین آزادی و اعتلاء اقتصادی بنا به اشتهای سیری‌ناپذیرشان در سایر نقاط دنیا نیز مورد استفاده قرار می‌گرفت. هندوستان نمونه بارز دیگری از پشت کردن شاگرد اول‌های کلاس آقای اسمیت به فرمایشات استاد بود.

انگلستان ورود هرگونه محصولات مشابه ساخت داخلی، مثل منسوجات پنبه‌ای و ابریشمی هندی را به کلی به داخل کشور ممنوع نمود، حتی یک نخ از محصولات شرق در انگلستان اجازه مصرف نمی‌یافت... اگر اجازه می‌دادند محصولات پنبه‌ای و ابریشمی ساخت شرق آزادانه به بازارهای انگلستان وارد شود کارخانجات پنبه‌بافی و ابریشم‌بافی انگلستان به زودی تعطیل می‌شدند. هندوستان نه تنها کارگر و مواد اولیه ارزان‌تر در اختیار داشت بلکه مهارت، تجربه و کار قرن‌ها را پشت سر داشت، نتیجه حاصل از این رقابت، تحت سیستم تجارت آزاد، کاملاً روشن بود (لیست ۱۳۷۸: ۹۳).

انتقاد کوبنده لیست از اندیشه‌های مکتب کلاسیک به‌خصوص از فرضیه تجارت آزاد، علاوه بر شواهد تاریخی، از بنیان‌های نظری مستحکمی نیز برخوردار بود. از نظر او نظام پیشنهادی مکتب کلاسیک دارای سه نقص عمده بود:

۱. جهان‌شمولی نامحدود که نه اصول ملی را به رسمیت می‌شناسد و نه به علایق آن دلبستگی دارد و لذا میان انتزاع و واقعیت شکاف عمده‌ای ایجاد می‌کند.

۲. مادی‌گرایی صرف آنکه در همه‌جا ارزش مبادلاتی را در نظر می‌گیرد و به علایق معنوی و سیاسی و منافع حال و آینده و قدرت تولیدی یک ملت توجهی ندارد.

۳. اصرار به پراکندگی و فردگرایی که ماهیت کار اجتماعی و اثرات تشکیل نیروها و نتایج عالی بعدی آن را نادیده می‌گیرد. از نظر لیست شرایط لازم برای اتخاذ سیاست تجارت آزاد تنها در صورتی ایجاد خواهد شد که در تمامی کشورها فرصت مساوی برای افراد و سرمایه‌ها فراهم شود و قوانین اساسی و مقررات عمومی واحد وجود داشته باشد، و تا زمانی که دیگر کشورها منافع انسان‌ها را تحت الشعاع منافع ملی خود قرار می‌دهند صحبت کردن از رقابت آزاد میان کشورها ساده‌لوحانه است.

بنا بر دیدگاه‌های او در شرایط آن روز جهان (که بی‌شبهت به شرایط امروزی نیست)، بازرگانی آزاد عمومی نه تنها به جمهوری جهانی (آن‌گونه که مدافعان مکتب کلاسیک خواستار آن بودند و هستند) منتهی نخواهد شد بلکه برعکس انقیاد بین‌المللی ممالک عقب‌مانده را تحت سلطه و تفوق قدرت‌های صنعتی، بازرگانی و... تثبیت خواهد کرد (لیست ۱۳۷۸: ۱۷۰).

بدین ترتیب، اروپائیان برای آنکه نیروهای تولیدی بین‌المللی نتوانند در قسمت‌های دوردست جهان زودتر از کشورها اروپائی به ثمر برسند نظام‌های حمایتی خود را حفظ کردند و با حذف تدریجی کالاهای صنعتی خارجی از بازارهای خود - و در نتیجه ایجاد مازاد نیروی کار، استعداد و سرمایه در کشورهای خارجی و بنابراین خروج مازاد قدرت تولیدی و مهاجرت آن از کشورها دوردست به اروپا - همه چیز را در دست خود متمرکز کردند (لیست ۱۳۷۸: ۱۷۴). این امر بسیار ناعادلانه بود که ملت‌ها خود از قانونگذاری و هدایت بخش خصوصی در جهت منافع ملی محروم شوند و بیگانگان تنظیم و هدایت این امور را در جهت منافع خود بر عهده بگیرند (لیست ۱۳۷۸: ۲۷۳). ● درس‌های امروز تاریخ

بیشتر به شبهت‌های اوضاع اقتصادی بین‌المللی و رفتار کشورهای پیشرفته دوران فردریک لیست با عصر حاضر اشاره کردیم و باید اضافه کنیم که هنوز هم بسط نظریه‌های اقتصاد، بازار، آزادی رقابت، تجارت آزاد، طرح‌ریزی برنامه‌های اقتصادی بر پایه مزیت نسبی و جهانی‌سازی (البته دیکته شده از بالا)، نسخه‌هایی هستند که از سوی کشورهای قدرتمند اقتصادی و صنعتی برای

کشورهای عقب‌مانده تجویز می‌شود. اما همین کشورهای قدرتمند به محض آنکه احساس کنند منافعشان با پیروی از نظریه‌های ستایش‌شده اقتصادی‌شان در خطر است بی‌درنگ آنها را نادیده می‌گیرند.

اگرچه ایالات متحده انگلستان و دیگر کشورهای صنعتی، امروز بیش از پیش شعار دنیای تجارت آزاد و بدون مرزبندی‌های اقتصادی و حمایتی را می‌دهند، اما در نشست‌های سازمان جهانی تجارت از کاهش دادن یارانه‌های کشاورزی خود به نفع کشورهای فقیر طفره می‌روند، از ورود آزاد محصولات کشاورزی و نساجی کشورهای در حال توسعه و صدور محصولات دریایی و ساختمانی به این کشورها جلوگیری می‌کنند (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۸۸-۸۷)، مانع گردش آزاد نیروی کار می‌شوند، از ورود فناوری و علم به کشورهای فقیر ممانعت می‌کنند و حتی در میان خود بر سر بود و نبود و کاهش یا افزایش تعرفه‌ها با یکدیگر درگیر می‌شوند (جنگ فولاد در سال‌های گذشته و مسئله صادرات پوشاک چینی به کشورهای غربی در ماه‌های اخیر نمونه‌ای از این موارد است).

مذاکرات سازمان جهانی تجارت و دیگر مذاکرات مشابه میان کشورها نشان‌دهنده بی‌تعهدی کشورهای صنعتی به کشورهای توسعه‌نیافته و برخورد متناقض آنها از نظر ایدئولوژیکی با منافع بخش‌های اقتصادی‌شان و منافع کشورهای در حال رشد است: درخواست آمریکا بیان از چین برای آزادسازی بازارهای مالی‌اش به ثبات اقتصاد جهان کمکی نمی‌کرد. مقصود از آن حفظ منافع خاصی از جامعه مالی آمریکا بود که وزارت خزانه‌داری آمریکا آنها را نمایندگی می‌کرد. وال استریت (بازار مالی آمریکا) به درستی بر این باور بود که چین بازار وسیعی برای خدمات مالی آن است و برای وال استریت اهمیت زیادی داشت که وارد بازار این کشور شود و قبل از دیگران جای پای خود را محکم کند (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۹۱).

شواهد به وضوح نشان می‌دهند که کشورهای صنعتی، آزادسازی تجاری را برای صادرات کالاهای خود می‌خواهند و در عین حال به حمایت از آن بخش‌هایی در اقتصاد خود که نمی‌توانند با کشورهای در حال توسعه رقابت کنند ادامه می‌دهند و در این مسیر از ابزارهای متفاوتی از روش‌های دیپلماتیک، مالی و نظامی گرفته تا مؤسسات پژوهشی، تبلیغات رسانه‌ای و پرورش پینوشه‌های آکادمیک در سراسر جهان، استفاده می‌کنند.

اگرچه به باور استیگلیتز امروز دیگر کشورهای توسعه‌نیافته برای گشودن بازارهای خود تحت فشار نظامی نیستند ولی مشاهده می‌کنیم که هنوز هم قدرت‌های بزرگ برای پیشبرد مقاصد خود هرگاه لازم بدانند به قدرت نظامی خود متوسل می‌شوند.

● نظریه مزیت نسبی: طرحی برای اقتصاد بدون سیاست

نظریه مزیت نسبی یکی از موضوع‌هایی است که طرفداران نظام تجارت آزاد همواره از آن برای تقویت استدلال‌های خود استفاده کرده‌اند. براساس این نظریه، اگر هر کشوری تلاش خود را بر تولید آن کالاهایی متمرکز سازد که در مقایسه با سایر کشورها بهترین موقعیت را برای تولید آنها دارا است و نیازهای خود را برای دیگر کالاها از طریق تجارت آزاد به کشورهای دیگر - که در تولید آن کالاهای دارای موقعیت بهتر هستند - تأمین کند، از بیشترین سطح رفاه برخوردار خواهد بود. این اصل یکی از فرض‌های مبنایی طرفداران نظریه تجارت آزاد است.

این نظریه از زمان ارائه آن توسط دیوید ریکاردو مورد مجادلات فراوانی قرار گرفته و انتقادات و جانبداری‌های بسیاری را برانگیخته است. برخی از مهم‌ترین انتقادات را به این نظریه به‌گونه زیر می‌توان دسته‌بندی کرد:

۱. نظریه مزیت نسبی تنها از زاویه کسب سود و انباشت سرمایه و ان هم با نگرشی کوتاه‌بینانه مطرح می‌شود. در حالی که "داشتن جایگاه در نظام تقسیم کار بین‌المللی فقط به خاطر کسب سود بیشتر و انباشت سریع‌تر سرمایه مطلوب نیست، بلکه تسهیل دستیابی به اهداف اجتماعی و رفاهی که به مفهوم فراگیر با توسعه ملازمت دارد نیز موردنظر است" (ایوانز ۱۳۸۰: ۳۹).
۲. در جهان امروز و با توجه به شرایط و اهداف توسعه، کشورهایی توسعه‌یافته تلقی می‌شوند که پویاترین و پربارترین جایگاه را در سلسله‌مراتب تقسیم کار بین‌المللی در اختیار داشته باشند. لذا "تفسیر سنتی نظریه مزیت نسبی هنگامی عاقلانه بود که تجارت جهانی روی کاکل مواد خام عمل آورده نشده می‌چرخید نه در دنیایی که تولید کارخانه‌ای و تکنولوژی، تجارت جهانی را قبضه کرده است" (ایوانز ۱۳۸۰: ۴۰).
۳. آنچه که بنیان اقتصادی یک ملت را شکل می‌دهد قدرت تولیدی آن ملت و نه قدرت ایجاد ارزش مبادلاتی) بر آن می‌روید (لیست ۱۳۷۸: ۹۶). بنابراین اگر ملتی بر پایه استدلال‌های نظریه مزیت نسبی بنیان اقتصادی خود را بر روی منابعی قرار دهد که تنها ارزش مبادلاتی دارند هر آن احتمال دارد که توانائی خود را در حفظ آنچه دارد و ثروتی که اندوخته است از دست بدهد.
۴. تجویز اقتصاددانان طرفدار نظریه مزیت نسبی در مورد رجحان شیوه‌های کارطلب به جای سرمایه‌طلب در کشورهای عقب‌مانده با توجه به اینکه توسعه اقتصادی این کشورها در گرو توسعه صنایع سنگین (صنایع سرمایه‌طلب) است (باران ۱۳۵۸: ۴۴۴) با توسعه اصیل کشورها منافات دارد.
۵. برخلاف عقیده اقتصاددانان پیرو نظریه مزیت نسبی که بر اولویت کشاورزی در توسعه کشورهای عقب‌مانده تأکید دارند، باروری کشاورزی تنها از طریق صنعتی شدن و از طریق نوعی هماهنگی میان دو بخش صنعت و کشاورزی انجام‌پذیر است (باران ۱۳۵۸: ۴۲۸). در طول تکامل سرمایه‌داری در غرب نیز تنها با گذار از دوره تجاری به دوره صنعتی بود که توسعه کشاورزی و انقلاب فنی در کشت پدید آمد (باران ۱۳۵۸: ۴۳۹).
۶. نظریه مزیت نسبی با فرض وجود همکاری، تعاون و صلح در عرصه بین‌المللی پایه‌ریزی شده است، در حالی که همکاری نیروهای تولیدی بین‌المللی غالباً به خاطر نارسا بودن و پیشامدهائی چون جنگ، مقررات سیاسی و حمایتی، بحران‌های اقتصادی و غیره متوقف و از هم گسسته می‌شوند (لیست ۱۳۷۸: ۲۰۲).
۷. تمرکز کشورها بر روی اقتصاد یک یا دو محصولی بر پایه نظریه مزیت نسبی مشکلات عدیده‌ای را بر اقتصاد این کشورها تحمیل می‌کند که عدم توانائی در تأمین نیازهای متنوع داخلی، انزوای بخش‌های اقتصادی دیگر و تداوم عقب‌ماندگی و ... از جمله این موارد هستند (ساعی ۱۳۷۷: ۱۷۱).
۸. حتی اگر همچون نظریه مزیت نسبی تنها از زاویه کسب سود به قضایای اقتصادی کشورها نگاه کنیم باید در نظر داشته باشیم که "ترخ سود ممکن است در بخش‌های مختلف به صورت نظام یافته و پایداری با هم تفاوت داشته باشد" ضمن اینه "کشوری که در اوج محصولی به سراغ آن می‌رود به بهره‌ای متفاوت از کشوری می‌رسد که به‌هنگام سیر نزولی آن محصول به سراغش می‌رود" (ایوانز ۱۳۸۰: ۳۹).
۹. براساس ارزیابی ساده‌ای از مواهب طبیعی یا کمبود نسبی عوامل مختلف تولید نمی‌توان اعلام کرد که چه کشوری در چه زمینه‌ای دارای مزیت رقابتی است بلکه باید تحلیلی چندبعدی از جمله نهادهای اجتماعی - سیاسی را مورد تجزیه و تحلیل قرار داد (ایوانز ۱۳۸۰: ۴۱).

در یک جمع‌بندی از موارد بالا باید گفت که استفاده از نظریه مزیت نسبی نه از جهت نگرانی درباره منافع مردم کشورهای توسعه‌نیافته بلکه از دلواپسی برای منافع انحصارات غربی ناشی می‌شود و برخورد قدرتهای غربی به مسئله توسعه اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته بر پایه این نظریه را باید به‌عنوان بخشی از سیاست آنها در جهت تداوم تقسیم کار جهانی قلمداد کرد. رفتار براساس اصول مزیت نسبی و تجارت آزاد یا وابستگی کشورهای عقب‌مانده به بازارهای بین‌المللی، شرایطی مناسب برای نیروهای مسلط جهان سرمایه‌داری فراهم می‌کند تا با تسلط خود بر این بازارها، مهار اقتصادی جهان را در دست خود نگه دارند. نکات بالا این سخن فردریک لیست را به اذهان متبادر می‌کند که اگر مکتب کلاسیک سیاست را به‌طور کلی از این علم حذف نمی‌کرد، هرگز به نتایجی چنین بی‌پهلو نمی‌رسید (لیست ۱۳۷۸: ۲۲۴).

● سرمایه‌گذاری خارجی: تزریق توسعه یا حجامت آن؟

موضوع سرمایه‌گذاری خارجی یکی از مقوله‌های بحث‌انگیزی بوده که همواره مؤلفان و مخالفان سرسختی داشته است. طبق دیدگاه مؤلفان، فقر کشورهای توسعه‌نیافته به‌دلیل کمبود سرمایه‌ها و سرمایه‌گذاری خارجی در آنها است، بنابراین با ورود سرمایه به این کشورها اقتصادشان توسعه و فقر کاهش خواهد یافت. همچنین افزایش درآمد کشورهای توسعه‌نیافته در نتیجه سرمایه‌گذاری خارجی (به سبب واگذاری بخشی از ارزش محصول تولیدشده در ازاء خدمات بومیان، صرفه‌جویی‌های خارجی ناشی از فعالیت بنگاه‌های سرمایه‌گذاری خارجی، پرداخت مالیاتی و حق امتیازهای قابل توجه) به کشور میزبان که می‌تواند در جهت توسعه این کشورها مورد استفاده قرار گیرد، از دیگر آثار مثبت سرمایه‌گذاری خارجی قلمداد می‌شود.

انتقال دانش فنی و شیوه‌های نوین مدیریت ایجاد اشتغال، دسترسی به بازارهای خارجی، دسترسی شرکت‌های خارجی به منابع مالی (و بدین ترتیب جبران ضعف مالی در کشورهای توسعه‌نیافته)، ارزان بودن کالاهای این شرکت‌ها (که با توجه به فقر در این کشورها اهمیت فراوان دارد)، فعال‌تر شدن بنگاه‌های داخلی در اثر ایجاد رقابت با شرکت‌های خارجی و ... دیگر مواردی هستند که در حمایت از سرمایه‌گذاری خارجی مطرح شده‌اند.

اگرچه در شرح و بسط موارد بالا تلاش بسیاری، به‌خصوص از سوی محافل رسمی اقتصاد سرمایه‌داری، انجام شده است اما نکات و شواهد متعددی وجود دارند که در صحت این موارد تردید جدی روا داشته‌اند. نگاهی سلسله‌وار به این نکات و شواهد می‌تواند صحت و سقم موارد بالا را مورد سنجش قرار دهد:

۱. برخلاف تأکید متون غربی مازاد اقتصادی‌ای که از آن می‌توان برای سرمایه‌گذاری استفاده کرد در کشورهای توسعه‌نیافته (لااقل در کشورهای دارای منابع طبیعی غنی) مقدار قابل توجهی است و بنابراین مانع اصلی رشد اقتصادی آنها نه فقر سرمایه بلکه نحوه استفاده از مازاد اقتصادی است که غالباً در موارد غیرتولیدی از قبیل مصرف اضافی طبقات مرفه، سپرده‌های بانکی در خارج کشور، هزینه‌های نظامی بسیار زیاد و ... هدر می‌رود یا سهم بزرگی از آن به طرق گوناگونی مانند تغییر رابطه مبادله میان کالاهای صنعتی و مواد اولیه، به زیان کالاهای گروه دوم از این کشورها خارج می‌شود.

۲. شرکت‌های خارجی که به‌کار تولید اشتغال دارند معمولاً فعالیت خود را با سرمایه‌ای اندک آغاز می‌کنند و قسمت اعظم سرمایه خود را از همین کشورها و از طریق گسترش فعالیت، عدم تقسیم سود، استفاده از اعتبارات و بازار سرمایه کشور میزبان به‌دست می‌آورند، و اگرچه درآمد ناچیزی را از طریق پرداخت مزد به کارگران بومی، پرداخت‌های مالیاتی، حق امتیاز و غیره نصیب کشور میزبان می‌کنند، ولی بخش اعظم درآمد حاصل از فروش تولیدات خود را به شکل سود خالص (پس از کسر هزینه استهلاک) به

خارج انتقال می‌دهند. به عبارت دیگر آنچه توسط سرمایه‌گذاری خارجی از کشورهای عقب‌مانده خارج شده است. همواره بسیار بیشتر از آن چیزی بوده که به این کشورها وارد شده است .

در مورد پرداخت مالیات شرکت‌های خارجی به کشورهای توسعه‌نیافته نیز باید گفت که حساب‌سازی و قیمت‌های انتقالی، ابزاری برای فرار این شرکت‌ها از مالیات واقعی بوده است و این امر جدا از معافیت‌های مالیاتی است که سرمایه‌های خارجی در مواردی از آنها برخوردار بوده‌اند (ساعی ۱۳۷۷: ۱۴۲) .

۳. تسلط شرکت‌های خارجی بر بخش‌های اصلی تولید کشورهای توسعه‌نیافته از دیگر عواقب زیان‌بار سرمایه‌گذاری خارجی محسوب می‌شود. همان‌طور که آورده گونرد فرانک اشاره می‌کند، "صنایع داخلی را نباید تا زمانی که جزء عمده و روزافزونی از شرکت‌های خارجی و در نتیجه تابع نظارت آنها است با صنایع ملی اشتباه کرده (فرانک ۱۳۵۹ الف: ۱۲۴). رفتار انحصاری شرکت‌های خارجی می‌تواند سبب تحکیم موقعیت اقماری و وابستگی صنایع و اقتصاد این کشورها شود .

۴. شرکت‌های خارجی اغلب بسیار بزرگ و در سطح چندملیتی به‌طور عمودی یا افقی درهم ادغام شده‌اند و در نتیجه دارای قدرت انحصاری فوق‌العاده‌ای حتی در بازارهای جهانی هستند (فرانک ۱۳۵۹ الف: ۱۲۴). آنها بخش‌هایی را که دارای بالاترین سود هستند در اختیار می‌گیرند و سرمایه محلی را از طریق تکیه بر منابع مالی فراوان خود در مرکز و نیز با اعمال قدرت سیاسی از آن بخش‌ها بیرون می‌کنند و با ممانعت از تشکیل سرمایه محلی مشکل ناپایداری تراز پرداخت‌ها را به وجود می‌آورند (فرانک ۱۳۵۹ ب: ۷۹-۷۸). شرکت‌های خارجی از آنجا که از لحاظ برتری‌های مالی، فناوریانه، مدیریتی و ... نسبت به صنایع بومی متوازن رقابتی بیشتری دارند. با ورود خود به کشورهای میزبان زمینه نابودی این صنایع را فراهم می‌آورند :

...بانکداری یکی دیگر از زمینه‌هایی است که شرکت‌های خارجی عموماً محلی‌ها را از بازار [آن] بیرون می‌کنند... کشور آرژانتین نمونه خوبی برای نشان دادن این خطرها است. در آنجا قبل از فروپاشی سال ۲۰۰۲ صنعت بانکداری محلی تحت سلطه بانک‌های خارجی درآمده بود در حالی که بانک‌ها به سهولت منابع مالی را در اختیار شرکت‌های چندملیتی و شرکت‌های بزرگ محلی می‌گذاشتند، شرکت‌های کوچک و متوسط از عدم دسترسی به سرمایه گله داشتند... بالاخره، فقدان رشد که کمبود منابع مالی هم به آن دامن زده بود، علت اصلی فروپاشی اقتصاد آرژانتین شد... دولت اقدامات محدودی را برای پر کردن شکاف اعتبار انجام داد، اما اعتبارات دولتی نتوانست نارسائی بازار را به‌طور کلی جبران کند ...

-بولیوی مثال دیگری در این زمینه است... در سال ۲۰۰۱ یک بانک خارجی که نقش بزرگی در اقتصاد بولیوی داشت ناگهان تصمیم گرفت که با توجه به افزایش خطرات جهانی، اعطاء اعتبارات را متوقف کند. این تغییر ناگهانی در عرصه اعتبارات باعث شد رکود، بیش از آنچه نتیجه کاهش بهاء مواد اولیه و کندی اقتصاد بین‌المللی بود، تشدید شود (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۹۷) .

یکی از نتایج نابودی شرکت‌های محلی که به‌خصوص در اثر فقدان قوانین مربوط به رقابت اتفاق می‌افتد افزایش قیمت تولیدات سرمایه‌گذاری خارجی در نبود رقیب و شرایط انحصار است (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۹۶) (یعنی عکس استدلال طرفداران سرمایه‌گذاری خارجی) .

۵. سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی با سیاست‌های پولی و مالی ضد دوری تداخل پیدا می‌کند. در این روند شاهد شکل‌گیری نوساناتی هستیم که به رکود شدیدتر منجر می‌شود. یعنی سرمایه خارجی هنگام رونق اقتصادی وارد و در زمان رکود خارج می‌شود (فرانک ۱۳۵۹ ب: ۷۹) .

همچنین در زمینه سرمایه‌گذاری‌های مالی نیز بانک‌های خارجی به آنچه که هدایت غیرمستقیم نامیده می‌شود (راه‌های فرعی اعمال نفوذ بانک مرکزی مثلاً برای بسط اعتبارات وقتی اقتصاد به محرک نیاز دارد یا کاهش اعتبارات وقتی نشان‌های تورم دیده می‌شود) کمتر وقعی می‌گذارند و برای پر کردن خلاءهای اساسی در نظام اعتباری (مثلاً گروه‌هایی که به آنها اعتبار داده نشده یا کم داده شده مثل مناطق محروم) مسئولیت‌پذیری چندانی از خود نشان نمی‌دهند (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۹۸).

۶. سرمایه‌گذاری خارجی با توجه به نیاز کشورهای میزبان به این سرمایه‌گذاری‌ها، تقاضاهای خاصی را در قبال سرمایه‌گذاری خود درخواست می‌کند علاوه بر تقاضاهای اقتصادی شامل تقاضاهای سیاسی دولت‌های متبوعشان نیز می‌شود و حتی گاهی به مداخله نظامی کشورهای مادر جهت حفظ منافع این سرمایه‌ها می‌انجامد.

۷. سرمایه‌های شرکت‌های خارجی "معمولاً در بخش‌هایی به کار می‌افتند که چندان ارتباطی با نیاز اقتصاد بومی کشورهای میزبان ندارد. این سرمایه‌ها و شرکت‌ها که در دوران استعمار معمولاً در بخش‌هایی نظیر معدن و کشاورزی به استثمار منابع طبیعی کشورهای میزبان مشغول بوده‌اند و امروزه نیز به تولید صنعتی در کشورهای میزبان دست زده‌اند، به‌طور عمده با بازار جهانی (صادرات) و یا برای تکمیل فرآیندهای تولیدی در مجموعه شرکت فرمایشی عمل می‌کنند؛ برای مثال شرکت‌های فرعی فراملیتی در کشورهای جهان سوم فقط قطعاتی از یک کالای صنعتی را تولید می‌کنند و سپس آن را برای مونتاژ به دیگر شرکت‌های تابع یا کشور مادر منتقل می‌کنند" (ساعی ۱۳۷۷: ۱۴۱).

۸. برخلاف ادعای طرفداران سرمایه خارجی، پیدایش تسهیلاتی که امکان صرفه‌جویی‌های خارجی را فراهم می‌کند، در جهت رشد اقتصادی و صنعتی سیر نمی‌کند و بیشتر به‌منظور تسهیل کار بنگاه‌های غربی در بهره‌برداری‌های خود ایجاد شده است و نتیجه‌اش تقویت سلطه سرمایه‌داری تجاری است:

...حتی اگر طرح و موقعیت این سرمایه‌گذاری‌ها، چنان برگزیده شوند که کاملاً پاسخگوی الزامات فنی رشد اقتصادی نواحی عقب‌مانده باشند، تا هنگامی که در مجموعه ساخت اقتصادی و اجتماعی همچون عضو عاریتی، تحمیلی و مصنوعی باشند، تأثیر آنها بر رشد اقتصادی ناحیه عقب‌مانده، صفر و یا منفی خواهد بود، خط‌آهن، جاده، نیروگاه به خودی خود سرمایه‌داری صنعتی پدید نمی‌آورند و این پیدایش سرمایه‌داری صنعتی است که باید به ساختمان خط‌آهن، ایجاد راه و احداث نیروگاه منجر شود. اما همین امکانات صرفه‌جویی خارجی، اگر در کشوری که مرحله سرمایه‌داری تجاری را از سر می‌گذرانند، ایجاد شود، اگر اصولاً صرفه‌ای در برداشته باشد. یکجا عاید تاجران می‌شود. بانک‌های جدیدی که بریتانیا در خلال نیمه دوم قرن نوزدهم در هند، مصر، آمریکای لاتین و سایر نقاط جهان توسعه‌نیافته برپا کرد، سرچشمه اعتبار صنعتی نشد بلکه به شکل مراکز تسویه مالی امور تجاری درآمد که از جهت رنج همپای رباخواران محلی بود. به همین ترتیب بنادر و شهرهایی که در کشورهای توسعه‌نیافته برپا کرد، سرچشمه اعتبار صنعتی نشد بلکه به شکل مراکز تسویه مالی امور تجاری درآمد که از جهت رنج همپای رباخواران محلی بود. به همین ترتیب بنادر و شهرهایی که در کشورهای توسعه‌نیافته در رابطه با صادرات سرسام‌آور آنها پدید آمد، مرکز ثقل فعالیت صنعتی نشد بلکه به شکل بازارچه‌هایی درآمد که زیستگاه عوامل ثروتمند وابسته به خارج شد و مملو از انواع معامله‌گران خرده‌پا، دلالان و حق‌العمل‌کاران گردید... ولی زیان اصلی ناشی از این سرمایه‌گذاری‌ها این نیست که با اجراء طرح‌های نادرست یا در نقاط نامناسب موجب اتلاف امکانات و انحراف آن از سرمایه‌گذاری‌های درست و به‌جا می‌شود بلکه تأثیر اصلی آن... این است که سلطه سرمایه

تجاری را تقویت و تحکیم می‌کند و تبدیل سرمایه‌داری تجاری به صنعتی را کند و حتی غیرممکن می‌سازد (باران ۱۳۵۸: ۳۳۰-۳۲۹).

۹. سرمایه‌های خارجی در کشورهای توسعه‌نیافته طبقه وابسته‌ای را پرورش می‌دهند که با ثروت کلانی که از طریق همیاری با سرمایه‌گذاران خارجی به دست می‌آورند به طبقه ممتاز سرمایه‌دار کشورهای توسعه‌نیافته مبدل می‌شوند و در ائتلافی سیاسی - اجتماعی قدرت را در آن کشورها به دست می‌گیرند. این گروه‌ها از وضع موجود منفعت کامل می‌برند و پیدایش سرمایه‌داری صنعتی را در تضاد با منافع خود می‌بینند و با حمایت سرمایه‌داری خارجی که منافع آنها در هم‌خوانی کامل با منافع این گروه‌ها است در طرق گوناگون تحمیل شرایط ضد توسعه و عقب‌ماندگی کشورهای توسعه‌نیافته نقش اصلی را ایفاء می‌کنند.

۱۰. حضور و فعالیت سرمایه‌ها و شرکت‌های خارجی علاوه بر نفوذ اقتصادی باعث نفوذ و تسلط سیاسی بر کشورهای میزبان می‌شود. این موضوع به‌ویژه در مواردی که منافع این شرکت‌ها با منافع دولت‌های متبوعه آنها مرتبط باشد. بیشتر است در چنین مواردی دولت‌های متبوع این کشورها از اهرم‌های گوناگون سیاسی، دیپلماتیک و گاه نظامی برای حفظ منافع آنها در کشور میزبان استفاده می‌کنند. خود این شرکت‌ها نیز به طرف مختلفی از جمله رشوه، درصد نفوذ و تسلط بر دولتمردان کشورهای میزبان برمی‌آیند (ساعی ۱۳۷۷: ۱۴۱). شرکت‌های خارجی جهت دستیابی به اهداف خود درصد نفوذ بر کارگزاران حکومتی کشورهای میزبان برمی‌آیند و به یکی از عوامل فساد اقتصادی در درون این حکومت‌ها تبدیل می‌شوند. زد و بند مالی میان شرکت‌های خارجی سرمایه‌گذار و حکومت‌گران به قراردادهای ضدملی تبدیل می‌شود که گهگاه با تعویض دولت‌ها نیز کشورهای میزبان مجبور به پایبندی به آن تعهدات هستند.

در اجلاس سران اپک که در سال ۱۹۹۴ در جاکارتا برگزار شد، کلینتون، رئیس‌جمهور آمریکا شرکت‌های آمریکائی را تشویق کرد که به اندونزی بروند... بانک جهانی نیز به همین ترتیب زدوندهای مربوط به نیروی برق توسط بخش خصوصی را در آنجا و کشورهای نظیر پاکستان تشویق کرد. این قراردادها حاوی بندهایی بود... که تحت آن دولت‌ها متعهد می‌شدند که مقادیر زیادی الکتریسیته را را با بهاء بالا خریداری کنند. بخش خصوصی به سودش رسید و دولت بود که در این میان خطر را می‌پذیرفت. این به قدر کافی زشت بود. اما وقتی دولت‌ها سرنگون می‌شدند (محمد سوهارتو در ۱۹۹۸ و نواز شریف در ۱۹۹۹) دولت ایالات متحده به دولت‌های جدید فشار می‌آورد تا به جای نقض قراردادها به آنها متعهد بمانند و یا شرایط قرارداد را بار دیگر مذاکره کنند (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۹۹).

۱۱. کشورهای صنعتی آن صنایعی را که به دلیل مضر بودن آنها برای محیط‌زیست با مخالفت مردم این کشورها روبه‌رو هستند، به کشورهای توسعه‌نیافته انتقال می‌دهند (ساعی ۱۳۷۷: ۱۴۵). در دهه‌های اخیر سرمایه‌گذاری خارجی تغییر جهت چشمگیری داده و از سرمایه‌گذاری در بخش‌های استخراج منابع و ساخت کالا به بخش خدمات روی آورده است که نتیجه آن کندتر شدن روند سرمایه‌گذاری تولیدی در این کشورها است (مگداف ۱۳۸۰: ۹۱-۸۹).

۱۳. استخدام متخصصان فنی خارجی و پرداخت حق بهره‌برداری از اختراعات نسبت به سرمایه‌گذاری خارجی برای کشورهای توسعه‌نیافته بسیار ارزانتر و با استقلال اقتصادی آنها سازگارتر است تا پذیرش سلطه بیگانگان بر اقتصاد (فرانک ۱۳۵۹: ب: ۷۹). در مورد اینکه سرمایه‌گذاری‌های خارجی به همراه خود دانش فنی و تکنولوژی پیشرفته را به کشورهای عقب‌مانده انتقال می‌دهند، و از این طریق به توسعه این کشورها و کاهش شکاف آنها با کشورهای توسعه‌یافته کمک می‌کنند، بسیار داد سخن رفته است. اما حقیقت طلب آن است که کشورهای پیشرفته در پویش تاریخی سرمایه‌داری خود بالاترین حد انحصار بر تولید صنعتی و تکنولوژی

را اعمال کرده‌اند و تا منبع انحصار جدیدتری پدید نیوراند از این انحصارها دست برنداشته‌اند (فرانک ۱۳۵۹ ب: ۸۱). در انتقال انحصارات پیشین نیز همواره آن نوع تکنولوژی را به اقمار خود داده‌اند که به‌کار بردن آنها در این کشورها به منافع کشور مادر کمک می‌کرده است.

آنها همیشه از پیشرفت فناوری‌هایی که با منافع و توسعه آنان در تضاد بوده جلوگیری کرده‌اند (فرانک ۱۳۵۹ ب: ۸۰). چگونگی برخورد انگلستان با کشورهای عقب‌مانده در دوره‌های پیشتازی این کشور که مثال‌هایی از آن را می‌توان در بررسی قراردادهای متوئن و آیدن با پرتغال و فرانسه، و از همه آشکارتر برخورد این کشور با صنایع و کشاورزی هندوستان (که شرح مختصری از آنها پیشتر آورده شد)، نمونه‌های بارزی از این ادعا هستند. در دوران‌ها یجدید نیز شواهد و قراین فراوانی از برتری‌طلبی و استیلاء سرمایه‌های غربی در دهه‌های اخیر، از میراث‌های جنگ سرد گرفته تا تحمیل برنامه‌های تعدیل ساختاری و اشغال نظامی عراق در ۲۰۰۳ می‌توان یافت .

در یک جمع‌بندی باید گفت که برخلاف ادعاهای مطرح شده در مورد نقش سرمایه‌های خارجی در توسعه کشورهای توسعه‌نیافته، هدف این سرمایه‌ها نه توسعه و رشد اقتصادی کشورهای میزبان بلکه ترکیبی از منافع آنها از جمله دستیابی به نیروی کار و مواد اولیه ارزان، دستیابی به بازارهای کشورهای عقب‌مانده، حل معضل سرمایه اضافی در کشورهای غربی، استفاده از امتیازات گوناگون و ... است. این سرمایه‌ها که معمولاً با بده و بستان‌های غیرقانونی (یا به ظاهر قانونی) با مقامات دولتی به این کشورها وارد می‌شوند، نهایتاً به تحکیم سلطه طبقاتی، تحکیم ائتلاف و همزیستی هیئت‌های حاکم در کشورهای هژمون و کشورهای اقماری در جهت استثمار مردم و تحکیم قدرت روزافزون سرمایه بر نظام بین‌الملل می‌انجامد .

● خصوصی‌سازی: ناهمسازی ایدئولوژی بازار با واقعیت

خاستگاه برنامه‌های خصوصی‌سازی همانند دیگر برنامه‌های تعدیل ساختاری در فرض‌ها و فرضیه‌های اقتصاد کلاسیک است که مطابق آنها پی‌گیری منابع فردی به خودی خود خواسته‌های اجتماع را برآورده می‌سازد و بیشترین کارآئی اقتصادی را برای آن به‌دست می‌آورد، لذا آزادی افراد در پی‌گیری منافع شخصی و حرکت مالکیت خصوصی، لازمه پیشرفت اقتصادی در نظر گرفته می‌شود. در این اندیشه رقابت برای کسب سود و بقا در بازار موتور محرکه اقتصاد است و این امر بیشترین انگیزه را برای به‌کارگیری بهترین گزینه‌های مدیریتی و اقتصادی به‌منظور نیل به حداکثر بازدهی به رقیبان اقتصادی می‌دهد .

این نظریه اگرچه وجود انحصار را می‌پذیرد و حتی تحلیل آن را وجه همت خود قرار داده است، همچنان عنصر رقابت را عنصر مسلط بر روند اقتصاد سرمایه‌داری می‌پندارد و همچنان قرض‌های غیرواقعی رقابت کامل را پایه تحلیل‌های خویش قرار می‌دهد .

نگاهی به فرآیند تاریخی سرمایه‌داری نشان می‌دهد که صحبت کردن از سرمایه‌داری رقابتی در جهان کنونی و نظریه‌پردازی بر پایه فرض‌های برخاسته از آن، انحراف از واقعیت‌ها است. پیامدهای انقلاب دوم صنعتی (جایگزینی انرژی‌های جدید چون نفت و برق به‌جای ذغال‌سنگ، پیدایش فولاد به‌عنوان ماده خام صنعت و همچنین نیاز به سرمایه‌های عظیم برای ایجاد واحدهای صنعتی جدید، توسعه ظرفیت عرضه، شکل‌های جدید تقسیم کار، فناوری‌های جدید و ... (مندل ۱۳۵۹: ۴۳۰-۴۲۹) از یک سو و گرایش‌های ذاتی اقتصاد رقابتی به پیدایش انحصار از سوی دیگر، انحصار را به عنصر مسلط سرمایه‌داری تبدیل کرده‌اند. پیدایش شرکت‌های چندملیتی، کارتل‌ها، تراست‌ها، اتحادیه‌های تنظیم قیمت و در مرحله بعدی تمرکز و تراکم سرمایه‌های مالی و تسلط و کنترل این سرمایه‌ها بر بخش‌های تولیدی، بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، شرکت‌های بازرگانی، شرکت‌های حمل‌ونقل و ... از ویژگی‌های بارز اقتصاد سرمایه‌داری در دوران‌های پس از انقلاب صنعتی دوم است .

تبدیل رقابت به انحصار یکی از مهم‌ترین پدیده‌های اقتصاد سرمایه‌داری نوین است که تمامی عرصه‌های اقتصادی را تحت تسلط انحصارها درمی‌آورد و با اقداماتی از قبیل محروم ساختن از مواد خام، نیروی کارگر، حمل‌ونقل، بازار فروش، تحریم و غیره، حکومت آنها را بر بنگاه‌هایی که تابع آن انحصارها هستند مسلط می‌کند (لنین بی‌تا: ۳۹۹). این پدیده با فرض‌های غیرواقعی رقابت کامل که پایه استدلال‌های نئوکلاسیکی خصوصی‌سازی و کارآئی بازار است به‌طور کامل در تضاد قرار می‌گیرد.

لنین در "امپریالیسم به‌مثابه آخرین مرحله سرمایه‌داری" روند جایگیر شدن انحصارها از دهه‌های ۱۸۶۰ و ۱۸۷۰ (که مرحله جنینی انحصارها بود) تا ۱۹۰۳ - ۱۹۰۰ (که انحصارها به یکی از ارکان تمامی زندگانی اقتصادی بدل شدند) و پس از آن را به وضوح نشان داده است. آمارهای روزگار ما نیز سلطه انحصارات را بر جهان واقعی اقتصاد نشان می‌دهند:

طبق گزارش سرمایه‌گذاری سازمان ملل در سال ۱۹۹۵، امروزه ۳۸۰۰۰ شرکت فراملیتی با شعبه‌هایشان دوسوم دادوستد جهانی را در دست دارند، و مجموع فروش ۸۶ مؤسسه بزرگ بیش از صادرات تقریباً تمام دولت‌های ملی تشکیل‌دهنده جامعه بین‌المللی حاضر است. فقط صادرات ۹ قدرت بزرگ صنعتی - ایالات متحده، آلمان، ژاپن، فرانسه، بریتانیا، ایتالیا، کانادا، هلند، بلژیک - از فروش شرکت‌های شل، اکسون، جنرال موتورز، تویوتا، فورد، میتسوبیچی، میتسوئی، نیشوابوائی، سامیموتو، ایتوک ماروبن و هیتاچی، یعنی ۱۱ شرکت فراملیتی نیرومند، بیشتر است" (ریورو ۱۳۸۳: ۴۹).

تناقض فرض‌های بنیانی استراتژی‌های آزادسازی و خصوصی‌سازی نئوکلاسیکی، که هدف آن حاکمیت سازوکار بازار آزاد در بازارهای سرمایه، کالا و نیروی کار داخلی و کاهش نقش حمایتی دولت از مالکیت‌های فردی است، با آنچه در دنیای عینی اقتصادی حادث می‌شود در بهترین حالت نشانگر توهم و ایدئولوژی‌زدگی سردمداران این جریان و در بُعد بسیار وحشتناک‌ترش بیان‌کننده اهداف پنهان سرمایه‌سالاری در پشت پندارهای ایدئولوژی بازار است.

همان‌طور که پل باران در مورد سرمایه‌داری انحصاری پیش از دهه ۱۹۳۰ توضیح می‌دهد، "بازرگانی بزرگ پس از نیل به رأس هرم اجتماعی، به راستی نمی‌توانست فرمولی بهتر از اصل آزادی بی‌قید و شرط فردی، برای استفاده از فرصت‌های موجود در جهت منافع خود ببیند. این اصل توأم با حداقل مداخله دولت در تلاش‌های فردی، نه تنها پاسدار نابرابری، تبعیض و استثمار است بلکه به قربانیان احساس تسلیم و حتی رضا به تقدیر را تلقین می‌کند" (باران ۱۳۵۸: ۲۱۱).

اگرچه فلج شدن اقتصاد سرمایه‌داری در سال‌های دهه ۱۹۳۰ سبب شد تا برنامه‌های رونق جدید (New Deal) و ایدئولوژی دولت رفاه به رسمیت شناخته شود و حتی بازرگانی انحصارگر مجبور به تجدیدنظر در برنامه خود شود، اما بازگشت دوباره سرمایه انحصاری به ایدئولوژی دولت حداقل و تسلط کامل بازار، نشان از تغییر دوباره شرایط و الزامات جدید حفظ نظام سرمایه‌داری دارد. از این گذشته، وجود پیامدهای جانبی و تناقض بین منافع و هزینه‌های خصوصی و عمومی، سودمندی قیمت بازار را به‌عنوان معیاری برای تصمیم‌گیری کارآمد کاهش می‌دهد و در مواردی حتی به ضد خویش بدل می‌سازد (سیف ۱۳۷۶: ۶۱). حتی بسیاری از نظریه‌های معتدل‌تر اقتصاددانان نئوکلاسیک نیز بر این امر صحنه گذاشته‌اند و از لزوم دخالت دولت برای جبران نارسائی‌ها بازار به‌خصوص در کشورهای در حال توسعه سخن گفته‌اند:

فرضی که زمینه این شکست است همان است که من بارها گفته‌ام: صندوق بین‌المللی پول فرض را بر این امر می‌گذارد که بازار فوراً هرگونه نیازی را مرتفع می‌کند. در حالی که در حقیقت، بسیاری از فعالیت‌های دولت از آن جهت انجام می‌شوند که بازارها در ارائه خدمات اساسی شکست خورده‌اند... در کشورهای در حال توسعه، این مسائل حتی بدتر از اینها است؛ حذف بنگاه‌های دولتی

ممکن است خلاء بزرگی را ایجاد کند و حتی اگر بالاخره بخش خصوصی هم وارد شود، در همین فاصله مردم زحمت زیادی می‌کشند (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۸۲) .

از سوی دیگر "به دلایل شرایط تاریخی پیدایش بخش خصوصی در کشورهای کم‌توسعه [توسعه‌نیافته] و همچنین عدم امنیت گسترده، در این کشورها، بخش خصوصی خطر گریز و باج‌طلب است و به همین دلیل به درگیر شدن در کارهای تولیدی علاقه چندانی ندارد و عمده فعالیتش در حوزه توزیع و تجارت است. لذا سرمایه‌داری این جوامع عمدتاً مصرف‌گرا و مصرف‌زده است و به مصرف بیشتر از تولید توجه می‌کند. این امر سبب شده تا در جوامع توسعه‌نیافته نفت‌خیز، دلارهای نفتی و در شماری دیگر از کشوری توسعه‌نیافته، استقرار خارجی برای تأمین این مصرف بیش از توان تولیدی هزینه شود که یکی از دلایل عمده شکنندگی نظام اقتصادی و بحران‌زدگی این کشورها نیز همی است" (سیف ۱۷۶: ۸۱-۸۰). در چنین شرایطی نه تنها افزودن بر توان تولیدی از این طریق بسیار دور از واقعیت به‌نظر می‌رسد بلکه ممکن است مالکان جدید دارائی‌هایی را که به واسطه خصوصی‌سازی و معمولاً به بهائی نازل (و با اعمال نفوذ) به چنگ آورده‌اند، به‌جای آنکه مبنای گسترش صنعت قرار دهند، قطعه قطعه کنند و آنها را با سودهای کلان به فروش رسانند .

اگرچه بانک جهانی مدعی است که میان رشد بیشتر و کوچک بودن اندازه بخش دولتی رابطه مستقیم وجود دارد؛ اما مطالعات گوناگون نشان می‌دهد که میان اندازه نسبی بخش خصوصی و هیچ‌یک از معیارهای توسعه رابطه آماری قابل قبول و معناداری وجود ندارد. ضمن اینکه در پیوند با کشورهای کم‌درآمد، تأثیر اندازه بخش خصوصی بر درآمد سرانه، توزیع درآمد، امید به زندگی و سواد منفی بوده است (سیف ۱۳۷۶: ۷۵-۷۴). حتی اگر این انحصارهای واگذار شده کارآمدتر از بخش دولتی عمل کنند ولی یقیناً از موقعیت انحصاری خود بیشتر بهره‌برداری و در نتیجه فشار بیشتری را به مصرف‌کننده تحمیل می‌کنند .

همواره از سوی طرفداران خصوصی‌سازی کشورهایی چون ژاپن، هنگ‌کنگ، سنگاپور، تایوان و کره جنوبی به‌عنوان نمونه‌هایی ذکر می‌شوند که توسعه خود را در پرتو خصوصی‌سازی به پیش رانده‌اند. اما تحقیقات گسترده درباره صنعتی شدن کشورهای آسیای جنوب‌شرقی به نقش برجسته دولت در توسعه اقتصادی کشورهایی نظیر ژاپن، تایوان، کره جنوبی اشاره کرده‌اند. به‌علاوه، توسعه اقتصادی این کشورها را نمی‌توان جدا از شرایط خاص تاریخی آنها تحلیل کرد .

پل باران با بهره‌گیری از اسناد تاریخی و آمارهای موجود، زمینه تبدیل شدن ژاپن به یک ابرقدرت صنعتی را بررسی کرده است. تحلیل او بر دو پایه، یعنی شرایط تاریخی و نقش دولت در توسعه اقتصادی ژاپن قرار دارد. طبق مبنای شرایط تاریخی، مجموعه‌ای از عوامل بین‌المللی و داخلی شرایطی را به‌وجود آوردند تا ژاپن - به‌رغم آنکه در قرون هجدهم و نوزدهم از نظر سطح عقب‌ماندگی همپای دیگر کشورهای توسعه‌نیافته بود - مسیر متفاوتی از سایر کشورهای عقب‌مانده را در پیش گیرد. درگیری بیش از حد بریتانیا - به‌عنوان نیروی برتر استعماری آن دوران - در هند، چین، اروپا و خاورمیانه، ضعف منابع طبیعی در ژاپن، ورود ایالات متحده به عرصه بین‌المللی و ایجاد رقابت متقابل میان امپریالیست‌ها که از ماجراجوئی‌های استعماری جلوگیری می‌کرد، فقر و عقب‌ماندگی مردم ژاپن که چشم‌انداز مناسبی از آن کشور جهت بازار محصولات غربی ارائه نمی‌کرد و ... عواملی بودند که دست به دست یکدیگر دادند تا ژاپن از استعمار و وابستگی به سرمایه‌داری غربی جان سالم به در برد و فرصتی برای توسعه مستقل به‌دست آورد (باران ۱۳۵۸: ۲۸۷) و همچنین مردم این کشور دچار ذهنیت نامساعد کشورهای تحت استعمار نسبت به غرب و تمدن و دانش غربی نشوند و بدین ترتیب در شرایط روانی بهتری پذیرای علوم و کارشناسان غربی شوند .

در این شرایط، پویای تاریخی انباشت سرمایه و شکل‌گیری حکومت بورژوازی جدید نیز اتفاق افتاد. انقلاب میجی، که با ائتلافی از دهقانان، روشنفکران، درباریان نارای، سامورائی‌های زیردست و بورژوازی نوخاسته انجامید، و این طبقه جدید چارچوب سیاسی - اقتصادی لازم برای تکامل سرمایه‌داری را ایجاد کرد (باران ۱۳۵۸: ۲۸۱). رژیم پس از انقلاب اگرچه با استثمار روستاها که نقش مستعمره داخلی را عهده‌دار بودند، انباشت اولیه و ناقص سرمایه را فراهم کرد و شکل تجاری اقتصاد را به شکل صنعتی تغییر داد، اما گذار به توسعه صنعتی تنها با مداخله دولت و سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌اش در راه‌آهن، کشتی‌سازی، صنایع و ماشین‌آلات امکان‌پذیر گشت:

..بورژوازی تجاری هیچ‌گاه خود در گذار به سرمایه‌داری صنعتی پیش‌قدم نمی‌شود و همواره لازم بوده است که دولت تحت کنترل طبقه نوخاسته سرمایه‌دار، با ابتکار و جدیت در این امر مداخله کند. دولت جدید انقلاب میجی تحرکی پدید آورد که اقتصاد ژاپن را از حالت سکون خارج نمود و به راه سرمایه‌داری صنعتی سوق داد ...

...داستان سرآغاز صنعتی شدن ژاپن بارها نقل شده است. در سرتاسر این داستان ردپای دولت با نقش چشمگیری که در تسریع و توسعه و تکامل صنعتی ایفاء کرده است، جلب توجه می‌کند (باران ۱۳۵۸: ۲۸۵-۲۸۴). حضور مؤثر دولت در توسعه اقتصادی ژاپن به تحولات پس از انقلاب میجی محدود نشد و دولت ژاپن همچنان نقش محوری خود در توسعه را به‌خصوص پس از جنگ جهانی دوم حفظ کرد:

در سال ۱۹۸۲ چالمرز جانسون بی‌سروصدا، نظریه‌ای را مطرح کرد که کانون بحث‌های بعدی درباره نقش دولت در صنعتی شدن تبدیل شد. به نظر او دولت توسعه‌گرای ژاپن، مؤلفه اصلی معجزه اقتصادی این کشور پس از جنگ جهانی دوم بوده است. ... در قحطسالی سرمایه که پس از جنگ جهانی دوم رخ داد دولت ژاپن به‌عنوان جانشینی برای بازار مفقود سرمایه وارد عمل شد، و همزمان به ترغیب تصمیمات مربوط به سرمایه‌گذاری در زمینه تحول اقتصاد کمک کرد. نهادهای دولتی از بانک توسعه ژاپن گرفته تا نظام پس‌انداز پستی، در ورود سرمایه ضروری به بخش صنعت نقش حیاتی داشته است. گرایش نهادهای مالی دولت به حمایت از صنعت به‌گونه‌ای بود که چنین ترازوی از نسبت بدهی - نقدینگی در بخش صنعت در غرب سابقه ندارد و همین یکی از مؤلفه‌های بسیار مهم برای گسترش صنایع جدید بود.

در ضمن محدودیت دولت در عرضه سرمایه‌های جدید سبب شد تا بتوانند یکپارچه‌سازی صنعتی و سیاست ساختار صنعتی را نیز به اجرا درآورد (ایوانز ۱۳۸۰: ۱۰۰-۹۹).

در مورد کره، تایوان و دیگر کشورهای جنوب‌شرقی آسیا نیز علاوه بر شرایط تاریخی دوران توسعه آنها از جمله بروز جنگ سرد و تقابل اردوگاه‌های رقیب و همسایگی این کشورها با چین کمونیست و کره شمالی (سیف ۱۳۷۶: ۵۷) باید به نقش بارز دولت در تحول صنعتی اذعان کرد. تحقیقات موجود در این زمینه در مورد کره جنوبی، علاوه بر تأکید بر محوریت دولت در توسعه اقتصادی، ریشه بحران اقتصادهای جنوب‌شرقی آسیا در ۱۹۹۸ را به فروگذری وظایف دولت در قبال توسعه نسبت می‌دهند:

با پرداختن به وضعیت کره جنوبی... می‌توان به نکات روشنی رسید. در سال ۱۹۹۸ چابول‌ها (مجتمع‌های زرگ صنعتی که در پروژه‌های مشترک و ایجاد تحول صنعتی خیره‌کننده در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ نقش محوری داشتند) نگرش جهانی بسیار بیشتری پیدا کرده بودند. رژیم کیم یونگ‌سام که به شدت مشتاق پیوستن به OECD یعنی باشگاه توانگران بود نقش برنامه‌ریزی دولتی را وا گذاشت و مهمتر از آن کنترل ورود سرمایه‌های خارجی را کاهش داد. شرکت‌ها و بانک‌های داخلی نیز عادت کردند که برای تأمین اعتبار پروژه‌های درازمدت از خارجیان وام‌های کوتاه‌مدت بگیرند. فاجعه هم‌هنگامی رخ داد که وام‌دهندگان دیگر

تمایلی نداشتند به کره‌های وام بدهند. اشتباه دولت توسعه‌گرای کره جنوبی این بود که نقش پیشینش را وانهاد در حالی که باید آن را ادامه می‌داد (ایوانز ۱۳۸۰: ۲۵).

مورد تایوان هم نشان‌دهنده نمونه دیگری از نقش دولت در توسعه اقتصادی و خودگردانی متکی به جامعه است. در تایوان نیز مثل کره دولت در فرآیند انباشت صنعتی محوریت داشته و عهده‌دار هدایت سرمایه به سوی سرمایه‌گذاری مخاطره‌آمیز و تحول‌گرا، تشویق تصمیم‌های کارآفرینانه و تقویت شرکت‌های خصوصی در مواجهه با بازارهای بین‌الملل بوده است ...

رهبری سیاسی کومین تانگ... با پند گرفتن از تجربه تلخ مربوط به اثرات مخرب پیروی سوداگران از منابع ویژه خودشان، به‌گونه بنیادی اعتمادشان را به سرمایه‌داران بخش خصوصی از دست دادند... بنابراین چندان تعجبی ندارد که دولت کومین تانگ به‌جای آنکه طبق توصیه مشاوران آمریکائی همانند ژاپنی‌ها دارائی‌هایش را به بخش خصوصی واگذار کند کنترل را در دست خود حفظ کرد و یکی از بزرگترین بخش‌های دولتی را در جهان غیرکمونیسست پدید آورد .

(... با این حال) دولت تایوان به هیچ‌وجه از بخش خصوصی جدا نبود... تابوان مجموعه گسترده‌ای از شرکت‌های دولتی داشت که هرکدام دارای مجموعه روابط خاص خود با شرکت‌های خصوصی بودند و همین کمک می‌کرد تا توسعه‌یافتگی کمتر روابط بین دستگاه دولت مرکزی و بخش خصوصی جبران شود (ایوانز ۱۳۸۰: ۱۱۱-۱۰۸) .

همانگونه که استیگلیتز در مورد رشد اقتصادی کشورهای آسیای جنوب شرقی می‌گوید :

توفیق این کشورها نه فقط به خاطر این واقعیت بود که بسیاری از دستورات "تفاهم واشنگتن" را دنبال نکردند، بلکه دقیقاً به این خاطر بود که به آنها واقعی نگذاشته بودند سیاست دولت این کشورها، نقش مهمی در قابلیت بخشیدن به مردمشان در انجام همزمان (پس‌انداز و سرمایه‌گذاری) ایفاء کرده است (استیگلیتز ۱۳۸۲: ۱۲۲) .

مشکل بزرگی که نظریه بازارگرا و خصوصی‌سازی زائیده شده از آن با آن روبرو است سود محوری و اقتصاد باوری محض آن است که تنها در شکل افزایش درآمد جلوه‌گر می‌شود. این چارچوب تک‌بعدی، توانائی نرشی فراتر از سود محوری صرف را از این نظریه گرفته است. این نظریه قادر نیست که از دهلیزهای تنگ مکتب‌زدگی بازار خارج و از فراز دیوارهای کوفته‌فکری که مصالح آن کتاب‌های مدرسه بورژوازی است دنیای خارج را نظاره کند و نیازهای اجتماعی، انسانی و اخلاقی انسان شیء واردشده را تشخیص دهد. به این سبب که تنها افزایش درآمد را نشانه بهبود بازدهی می‌داند. مؤسسه عام‌المنفعه‌ای که خصوصی می‌شود می‌تواند با محدود کردن خدمات خود، اخراج کارکنان و کاهش دستمزد کارکنان باقی‌مانده‌اش یا افزایش قیمت محصولاتش، درآمد خود را بیافزاید. "اما چنین افزایشی نشانه بهبود بازدهی نیست. مقایسه دومقوله‌ای که یکسان نیستند، مؤسسه عام‌المنفعه‌ای که در مالکیت دولت است و علاوه بر اهداف اقتصادی اهداف غیراقتصادی (اجتماعی) هم دارد با همان مؤسسه وقتی که به بخش خصوصی واگذار می‌شود و اهداف غیراقتصادی را نادیده می‌گیرد، مقایسه کارسازی نیست" (سیف ۱۳۷۶: ۵۸).

و سرانجام اینکه بررسی مشکلات و مصیبت‌های بی‌پایان اقتصادی کشورها که به حوزه اقتصادی محدود شده باشد، بررسی شایسته‌ای نیست. تلاش برای مبارزه با دشواری‌ها و نابه‌هنجاری‌های اقتصادی آنگاه معنای راستین خود را می‌یابد که تلاشگران راستینی نیز داشته باشد.

●● نتیجه‌گیری

سیاست‌های تعدیل کلان اقتصادی و تعدیل ساختاری علی‌رغم تناقضات درونی و تضادهائی که میان آنها وجود دارد از یک هدف و وجه مشترک برخوردار هستند که همانا تأمین منافع شمال (یا بهتر بگوئیم منافع طبقات مسلط در کشورهای موسوم به شمال)

می‌باشد. انتخاب ایدئولوژی بازار آزاد و فقط تجویز داروهای اقتصاد بازار برای بیماری‌های اقتصادی متنوع و متفاوت نیز در جهت این هدف و به دلیل تطابق آن با منافع طبقات مسلط در کشورهای شمال و سرمایه‌داری مسئولی بر آنها است. تخطی این کشورها (کشورهای شمال) از اصول اقتصاد بازار آنگاه که این اصول با منافع آنها در تقابل قرار می‌گیرد به بهترین وجه نشان‌دهنده ابزاری بودن این ایدئولوژی در خدمت‌رسانی به سرمایه‌داری مسلط جهانی است.

خلط مفاهیم "اقتصاد بازار" یعنی اقتصادی که بنا به سرشت و ذات خود مستلزم رقابت است و "اقتصاد سرمایه‌داری" که مضمون و محتوای آن با محدودیت‌ها و موانع رقابت تعریف و تعیین می‌شود (امین ۱۳۸۲: ۵۴) نیز نشان‌دهنده استفاده ابزاری از ایدئولوژی بازار آزاد توسط نهادهای بین‌المللی زیر سلطه سرمایه‌داری جهانی است.

برآوردن نیازهای سرمایه‌داری جهانی در شکل تعدیل ساختاری در کشورهای جنوب، در واقع حفظ و تحکیم سرکردگی ایالات متحده و غرب و تضمین سودآوری روزافزون سرمایه‌های جهانی به‌خصوص سرمایه‌های مالی است که پیامدهای آن تضعیف صنایع تولیدی کشورهای توسعه‌نیافته، و اخلال در روند توسعه سرمایه‌داری آنها از طریق گشودن بازارهای جهانی به روی سرمایه‌های کشورهای توسعه‌یافته و در نتیجه تشدید شکاف روزافزون میان مرکز و پیرامون می‌باشد. به‌علاوه، سرمایه‌داری جهانی هرگاه که منافع طبقات حاکم کشورهای توسعه‌نیافته را مکمل نقش جهانی خویش می‌یابد. در هیبت تقابل بین طبقات مسلط اقلیت، و طبقات تحت سلطه و همچنین تهاجم جهانی شده سرمایه علیه کار ظاهر می‌شود که نتیجه‌ای جز افزایش شدید بیکاری، سقوط حقوق و دستمزدها، افزایش وابستگی غذایی، خراب‌تر شدن وضعیت محیط زیست و نظام‌های بهداشت و درمان، کاهش تعداد پذیرفته‌شدگان در مؤسسات آموزشی، افت و انحطاط ظرفیت تولیدی بسیاری از ملت‌ها، خرابکاری در نظام‌های دموکراتیک و افزایش بدهی‌های خارجی ندارد (امین ۱۳۸۲: ۵۰).

منبع: کتاب اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختار / دکتر فرشاد مومنی

تعدیل ساختاری برنامه توسعه یا ضد توسعه

تعدیل به معنی تطبیق، اصلاح و سازگاری است و مفهوم آن سازگاری در برابر تغییرات است منظور از تغییرات الزامات تغییرات بد و نامطلوب نیستند. شوک نفتی ۱۹۷۳ برای کشورهای تولیدکننده نفت یک شوک مثبت بود و درآمدهای آن را تا ۴ برابر افزایش داد، از سوی دیگر همین تغییرات برای کشورهای واردکننده نفت نامطلوب بود این تغییرات یکی از ارکان اساسی بحران بدهی‌ها شد اما همین تغییرات نامطلوب واکنش مناسبی را به وجود آورد به طوری که طی ۱۹۸۴-۱۹۷۳ مصرف نفت خود را تا حدود ۲۰٪ کاهش دادند و مجموعه توانایی‌های جدیدی را در خود ایجاد کردند مه بدون مواجهه با آن شوک عملی نمی‌شد. مهم‌ترین اهداف برنامه تعدیل ساختاری حل و فصل بحران بدهی‌هاست. همچنین می‌توان از رشد اقتصادی، مهر تورم، وضع کسری ترازپرداخت‌ها و رفع کسری بودجه نام برد.

مروری بر فرایند شکل‌گیری برنامه تعدیل ساختاری در ایران

تلاش برای تغییر مسیر در اقتصاد «بازبینی روش ها و اقدامات گذشته و تجدید نظرهای جدی در آن ها به تنهایی نمی تواند نکته منفی تلقی شود. هر جامعه ای باید با دقت کافی تحولات جاری اقتصاد جهانی را تحلیل و با به کارگیری توان فکری اندیشمندان دلسوز خود و بسیج تمام توان و دانش آنان مسیر حرکت خود را تصحیح و بهسازی کند.

برنامه تعدیل ساختاری را نیز که از سال ۱۳۶۸ در ایران مورد توجه قرار گرفت می توان به عنوان یک تلاش برای تغییر مسیر و به کارگیری سیستم های جدید به همین شکل مورد ارزیابی قرار داد. از یک سو می توان چارچوب نظری برنامه و پشتوانه فکری آن را مورد بررسی قرار داد و از سوی دیگر می توان روش مطرح شدن آن در جامعه و روش جلب نظر مساعد مسئولان ذی ربط و مقامات تصمیم گیرنده را مطالعه نمود.

آیا سیاست تعدیل اقتصادی یک تجدید نظر است؟

سیاست تعدیل اقتصادی زمانی مطرح شد که برنامه ۵ساله اول در حال اجرا بود برنامه ای که اهداف، خط مشی ها و سیاست های خاصی را به کار می گرفت.

اهمیت این بحث به این دلیل است که اگر تجدید نظری در برنامه صورت می گیرد باید مراحل تصویب منطقی خود را طی کند. اگر این تجدید نظر در حدی نیست که تصویب نهادهای قانون گذار را بخواهد حداقل باید بدنه کارشناسی و مدیران ذی ربط توجیه شوند و با همفکری کلیه نهادهای این امر انجام پذیرد. اگر هم کاملاً مطابق برنامه است که اصلاً حرف جدیدی زده نشده است.

قدم های اساسی برای اعلام برنامه و روش جدید

گزارش برنامه تعدیل اقتصادی از انتشارات دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه: ایجاد تعادل در بخش های مختلف اقتصادی را یکی از حرکت های اولیه و ضروری در جهت تحقق روند سالم سازی بافت های اقتصادی می داند و معتقد است که در دوران سیاست های تعدیل اقتصادی بایستی سطح تولید بالا رود سرمایه گذاری تشویق شود، رشد اقتصادی حاصل شود و اسباب توسعه فراهم گردد و به علاوه از طریق ایجاد فضای رقابتی بساط فسادهای ناشی از عدم حاکمیت سازوکار بازار نیز باید برچیده شود.

سیاست های اجرایی

الف) نرخ ارز

ب) طبقه بندی کالاها

ج) حذف تدریجی حمایت ها از مصرف کنندگان و تولید کنندگان

کالاهایی که در حال حاضر به قیمت سوبسیدی جامعه عرضه می گردد به ۳ روش توزیع می شود:

۱) روش کوپنی ۲) روش دفترچه ای (ادعایی) ۳) روش اتفاقی

پیامدهای نامطلوب اجرای برنامه

بدیهی است آنچه که تحت عنوان اهداف برنامه تعدیل اقتصادی مورد اشاره قرار گرفت در زمره پیامدهای مطلوب و مورد انتظار برنامه مزبور قرار دارد. اما در مسیر رسیدن به اهداف فوق، مسائل دیگری پدید می آید که از سوی طراحان برنامه از آنها به عنوان مسائل دوران گذار یاد می شود.

برداشت متفاوت دست اندر کاران برنامه تعدیل

همان طور که ملاحظه می شود سازمان برنامه و بودجه برای مجموعه اقداماتی که تحت عنوان (تعدیل اقتصادی) مورد توجه قرار داده بود پیشوند (برنامه) را انتخاب کرده بود، ولی بانک مرکزی از پیشوند (سیاست) بهره می جست و این به معنای دقیق کلمه ناشی از وجود ابهامات بیشمار در میان گردانندگان و سیاست گذاران برنامه مزبور در سطح مسئولان اقتصادی وقت کشور است که البته بعدها در ابعاد گسترده تری آثار خود را منعکس ساخت و خسارت های ناشی از اجرای برنامه مزبور را در کشورمان افزایش داد. این مساله از همان ابتدا به روشنی مشخص می ساخت که گرچه به لحاظ تبلیغاتی کاری بی سابقه توسط مسئولین اقتصادی کشور سازمان یافته بود اما حتی در میان این افراد نیز شناخت مشخص و روشنی از برنامه مزبور وجود نداشته است.

استقراض خارجی

تا اسفند ۱۳۷۰ مسئولان اقتصادی کشور هرگز صحبتی درباب اینکه برنامه تعدیل اقتصادی در راستای اخذ وام است و به عبارتی دیگر کشور در حال اجرای توصیه های نهادهای پولی و مالی بین المللی است و به زودی موفق به اخذ تسهیلات خواهد شد به میان نیاورده بودند. به عبارت دیگر مجموعه مدیریت اقتصادی مکرر ادعا می کردند که اجرای این برنامه تلاشی خودجوش و بر اساس تصمیم آگاهانه داخلی بود و نه به دلیل توصیه نهادهای خارجی و ضرورت اجرای نسخه استاندارد این نهادها.

نگرش کلی به مدیریت اقتصادی کشور در دوران جنگ تحمیلی

به طور کلی برای ارزیابی عملکرد یک اقتصاد در یک دوره معین از چند روش می توان بهره برد:

روش اول: اصالت دادن به نقاط عطف

معمولا کشورها در طول تاریخ خود یا نقاط عطف کوچک و بزرگ مواجه می شوند بحران های بزرگ، سوانح طبیعی عمده و اساسی، جنگ و انقلاب برخی از مصادیق مهم چنین نقاط عطفی هستند. در چنین مقایسه ای مقایسه ها مستقل از شرایط، توانایی ها و محدودیت های نظام اقتصادی به بررسی گذاشته می شود و تلاش می شود تا به اعتبار نقش برجسته ای که برای آن نقطه عطف قائل هستند، روند تحولات متغیرهای عمده و اساسی اقتصادی کشور را در دوره های قبل و بعد از آن مورد مطالعه قرار دهند. در این روش می توان مقایسه را به صورت های گوناگون و در سطوح متفاوت انجام داد. مقایسه عملکرد کلی اقتصاد از طریق مطالعه روندهای مربوط به رشد تولید ناخالص ملی یا دیگر متغیرهای سطح کلان اقتصاد نیز از این طریق عملی است. برای مثال یکی از انتقاداتی که به عملکرد اقتصادی کشور در دوران جنگ تحمیلی وارد شده سهم نسبتا نازل سرمایه گذاری های انجام شده به تولید ناخالص ملی کشور است.

روش دوم: اصالت دلدن به شرایط خاص

در ادبیات دانش اقتصاد و نیز اقتصاد توسعه دسته بندی های گوناگون از کشورهای جهان صورت پذیرفته است بر حسب هر یک از این طبقه بندی ها کشورهای جهان به اعتبار یک یا چند ویژگی مشترک با یکدیگر همپراز و هم گروه در نظر گرفته می شوند. قرار گرفتن در یک منطقه معین برخورداری از توانایی های مشترک و یکسان علمی-فنی، تولید یک یا چند محصول عمده یا مواجهه با مسائل واحد و معین را می توان به عنوان مصادیقی از آن شرایط خاص در نظر گرفت.

روش سوم: اصالت دادن به اهداف اعلام شده

در مباحث مربوط به مدیریت توسعه در کشورهای در حال توسعه یکی از مهم ترین مطالبی که مطرح می شود ضرورت سازمان دهی کلیه منابع و امکانات بر اساس اهداف نظام اجتماعی است. از آن جا که معمولا حتی در دوره هایی که کشورهای در حال توسعه فاقد برنامه های توسعه هستند، فرض بر آن است که بودجه های سالانه حکم برنامه های یکساله مصوب کشور را دارند. ارزیابی و تحلیل عملکرد سیستم اقتصادی بر اساس اهداف یکی از مناسب ترین روش های قابل تصور برای مطالعه روندهای جامعه مورد بررسی است.

با توجه به این نکته که هر یک از این روش ها تکیه بر یک سلسله مفروضات دارند و لزوما یکی بر دیگری رجحان خاصی ندارد این شرایط خاص جامعه و نیز اهداف پژوهش است که روش انفرادی یا ترکیبی مناسب تر را معین می کند.

به نظر می رسد که روش سوم برای ارزیابی عملکرد آن دوره ترجیح داشته باشد

در عین حال که در فرایند به کار گیری این روش لزوما از روش های دیگر نیز استفاده خواهد شد. از جنبه اقتصادی شعارهای مردم در طی سال های قبل و بعد از انقلاب اسلامی، اصول اقتصادی قانون اساسی و نیز مواضع صریح امام(ره) است به طور عمده بر دو محور استقلال و توزیع عادلانه درآمدها و ثروت ها قرار داشته است. بنابراین تلاش می شود تا در نهایت اختصار عملکرد اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی از این دو جنبه مورد بررسی قرار گیرد.

استقلال اقتصادی

اصول اقتصادی قانون اساسی، دستیابی به توان داخلی برای گسترش ظرفیت های تولیدی، رفع وابستگی ها به خصوص در عرصه های ندم افزاری و خودکفایی در اقلام استراتژیک عمده و برقراری رابطه ای به دور از سلطه گری و سلطه پذیری با سایر کشورها را به عنوان مهم ترین ارکان تحقق آرمان استقلال اقتصادی معرفی می کند.

حرکت به سمت استقلال اقتصادی علاوه بر این حرکت چشمگیر ساختار تولیدی کشور به وضوح در تحولات و دگرگونی هایی که در الگوی مصرف جامعه پس از پیروزی انقلاب اسلامی اتفاق افتاد و به خصوص در دوران جنگ تحمیلی نیز قابل مشاهده است که با وجود شرایط به کلی متفاوت کشور از هر نظر و با وجود آنکه واردات کشور در سال ۱۳۶۵ کمتر از یک سوم واردات سال ۱۳۵۶ بوده است، نرخ تورم در سال های ۱۳۵۶ و ۱۳۶۵ تقریبا برابر بوده است با توجه به میزان جمعیت، نسبت جمعیت شهری و روستایی به کل جمعیت کشور و قدرت خرید دلار در هر یک از این دو مقطع از یک سو و میزان درآمدهای ارزی کشور از محل صدور نفت در این دو سال از سوی دیگر، عمق دگرگونی و تحولی که در اثر مدیریت اقتصادی کشور در سال های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به ویژه در دوران جنگ تحمیلی لتفاق افتاده است به شکل مناسب تری قابل تحلیل خواهد بود.

گستره و عمق این مساله در بخش کشاورزی چشم گیرتر است این واقعیتی است که از دید کارشناسان سازمان اقتصادی گوناگون بین المللی نیز که بعد از دوران جنگ فرصت کافی برای مطالعه روندهای اقتصادی کشور در دوران جنگ را از نزدیک یافتند پنهان نماند آنها در اغلب گزارش های اولیه خود به عملکرد شگرف بخش کشاورزی در ایران اعتراف نمودند.

توزیع عادلانه ثروت ها و درآمدها

اصول اقتصادی قانون اساسی، برابری فرصت ها و امکانات در دستیابی به آموزش، اشتغال، سرمایه و ابزار کار برای همه، تامین حداقل نیازهای اساسی مردم، کاهش تفاوت میان درآمد و ثروت اشخاص و از بین بردن انحصارها را به عنوان مهم ترین شرایطی

مطرح ساخته است که به منظور تحقق هدف فوق لازم الاجرا هستند. مساله توزیع عادلانه درآمدها و ثروت ها از جمله مواردی است که چه در کشور ما و چه در سایر کشورها و در همه جا خواه در میان سیاست گذاران و خواه نظریه پردازان و آکادمیسین ها، علی الظاهر هیچ کس با اصل آن مخالفتی ندارد و همه خواهان آن هستند اما اینکه مشکل کجاست که علی رغم این وفاق جهانی هر روز ابعاد نابرابری در سطح ملی، منطقه ای و جهانی افزایش می یابد بحثی است که می بایست درباره آن تامل نمود.

برخی برداشت های نادرست درباره مدیریت اقتصادی دوران جنگ

الف) دخالت گسترده دولت در اقتصاد

در طی دوران جنگ تبلیغات گسترده ای به صورت جنگ روانی بر علیه نظام تصمیم گیری کشور در زمینه میزان دخالت دولت در اقتصاد صورت می گرفت. البته انگیزه های طیف وسیع کسانی که در این جنگ روانی مشارکت داشتند به کلی با یکدیگر متفاوت بود. ولی اساسا همگی بر این نکته توافق داشتند که دولت بر همه زمینه های اقتصادی کشور سیطره بلامنازع دارد.

در این میان مطرح شدن مسئولیت های جدید برای دولت در چارچوب اصول اقتصادی قانون اساسی، بر عهده گرفتن مسئولیت سهمیه بندی کالاهای اساسی به دلیل شرایط خاص جنگی و نیز مسئولیت هایی که در چارچوب قانون حفاظت و توسعه صنایع کشور به دلیل شرایط خاص پس از پیروزی انقلاب اسلامی بر عهده دولت قرار گرفته بود، زمینه های ذهنی کافی برای القا شبهه پیرامون این مساله ایجاد می کرد. و غرض ورزان و کینه توزان با آماده کردن برچسب ها و انگ های گوناگون از این شرایط حداکثر بهره را برده تا سرحد توان خود بر علیه نظام اجرایی کشور بر این جنگ روانی دامن می زدند به طوری که حتی تا امروز نیز شاید اکثریت بر صحت این ادعا گمان می بردند.

اما واقعیت غیر از این است و شاید طرح این مساله که علی رغم ضرورت دخالت هرچه گسترده تر دولت در اقتصاد در شرایط جنگی، میزان دخالت دولت در اقتصاد ایران در دوران جنگ، هم نسبت به دوره قبل از انقلاب اسلامی و هم نسبت به دوره بعد از جنگ کمتر بوده است. در ادبیات علم اقتصاد میزان دخالت دولت در اقتصاد بر اساس معیار نسبت هزینه های عمومی دولت به تولید ناخالص ملی صورت می پذیرد. اما با توجه به شرایط خاص جوامع توسعه نیافته و وجود بنگاه ها و شرکت های متعدد دولتی بهتر است که میزان دخالت دولت در اقتصاد را بر اساس جمع هزینه های عمومی دولت و شرکت های دولتی محاسبه کرد.

ب) ترویج مصرف گرایی

در کتاب پیوست قانون برنامه اول، با انتقاد از سیاست های اقتصادی دولت در دوره جنگ آمده است در دوره مزبور (سیاست های اقتصادی به گونه ای تنظیم شده است که مصرف ارزان تر را امکان پذیر سازد) و در سطور بعدی صراحتا آنچه را که سیاست معطوف به ارز ارزان می نامد، محور کلیدی سیاست های مزبور به شمار می آورد. این تحلیل فیزیکی از طرز تلقی های رایج درباره مدیریت اقتصادی کشور در دوران جنگ است که احتمالا هنوز هم طرفدارانی داشته باشد. مستقل از ملاحظات نظری مربوط به نرخ برابری و مسائل مربوط به ارزش پول ملی باید توجه داشت که تحلیل مزبور حاوی تناقض های نظری و تجربی بیشماری است این تناقض ها آثار خود را هم در کتاب پیوست قانون برنامه اول به کرات ظاهر می سازد و هم در ارزیابی عملکرد اقتصادی دوره های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی و پس از جنگ ابهامات متعددی می آفریند.

برخورد سیاسی با واقعیت های اقتصادی

روحیه غیرمشارکتی و خودمحورانه

قرار بود پس از انتشار طرح سامان دهی اقتصادی کشور همه اعضای دولت و نیز برای اولین بار گروه قابل توجهی از دانشگاهیان و صاحب نظران نیز مشارکت کنند نقاط ضعف آن را اصلاح، کمبودهایش را نیز تکمیل و با عزمی مشترک برنامه ای واحد را مبنی اقدامات و سیاست گذاری های دولت قرار دهند. با کمال تاسف در گزارش برنامه و بودجه و بانک مرکزی جز همان اشاره ناقص به فلسفه وجودی گزارش موردنظر که عبارت از پرداختن به نقاط قوت و ضعف طرح ساماندهی اقتصادی کشور است، در هیچ جای دیگر آن به هیچ یک از جهت گیری های طرح سامان دهی اشاره ای نشده است. گویی این دو دستگاه که در یک مجموعه مسئولیت مشترک دارند علی رغم دستور رئیس جمهور و تظاری که به لحاظ اخلاقی از آن ها می رفته است، نخواسته اند اعتنایی به طرح سامان دهی اقتصاد کشور کنند و با تظاهر به روحیه ای خودمحورانه فقط آنچه را که خود مناسب و درست می دانسته اند مطرح کرده و حاضر به استفاده از ظرفیت های کارشناسی موجود در دستگاه های خود برای اصلاح و تکمیل طرح سامان دهی نشده اند.

بیانیه سیاسی به جای گزارش کارشناسی

در مقدمه گزارش مذکور آمده است: (مجموعه تحولاتی را که اقتصاد کشور طی سال های پس از جنگ تحمیلی شاهد بوده است، می توان حول دو محور بهبود ساختار اقتصادی و سازندگی کشور خلاصه نمود) باید توجه داشت طی دوره ۸ سال مزبور بی سابقه ترین بحران های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز بروز نموده و به طور طبیعی هر یک از این بحران ها، هزینه ها و خسارت های انسانی-مادی شدیدی را بر کشور تحمیل کرده است. به همین دلیل انتظار می رفت برای ایجاد حداقل خوش بینی نسبت به دیدگاه های ارائه شده، این نکته توضیح داده شود که روندهای مشکلات بنیادی و ساختاری اقتصاد ملی طی این دوره چه شکلی داشته، سپس به چه صورت درآمد و چه مشکلات جدیدی نیز برای مدیریت اقتصادی کشور در اثر سیاست های اجرا شده طی دوره مزبور پدید آمده است همچنین می بایست توضیحی داده می شد که سرنوشت متغیرهایی که بر اساس رویکرد پولی به مسائل اقتصادی کشور از درجه حساسیت و اهمیت وق العاده ای برخوردار بوده اند، در اثر اعمال سیاست های تعدیل اقتصادی به چه وضعیتی درآمد است. زیرا تنها بر اثر یک نگرش بی طرفانه و واقع بینانه است که سیستم کارشناسی ابتدا مشکلات را همانطور که هست مشاهده علمی می کند و سپس راه حل های متناسب با آن ارائه می دهد اما اگر ما به دلایل سیاسی چشم خود را بر روی بخش های مهمی از واقعیت بستیم دیگر چه انتظاری از ارائه راه حل های عالمانه می توان داشت؟

پایبندی جانبدارانه به مکتب پولی و اغتشاش فکری و عملی ناشی از آن

در صحنه سه گزارش تصریح شده است که شرط حصول به موفقیت در سیاست های تعدیل اقتصادی برخوردار از شش ویژگی عمده است که چهار شرط آن به کلی در ایران موجود نیست. سوالی که بلافاصله به ذهن می آید این است که رئیس بانک مرکزی، معاون اقتصادی سازمان برنامه و دست اندرکاران موسسه پژوهش در برنامه ریزی و توسعه همگی از نقش فعال در جهت اجرای غیر قانونی برنامه تعدیل ساختاری در ایران برخوردار بودند و از همان سال اجرای برنامه مزبور مسئولیت های اساسی در اقتصاد ایران به عهده داشتند. آیا مجموعه مزبور از همان ابتدا به این شش شرط وقوف داشته یا نه؟ اگر وقوف داشته و می دانستند

که چنین شرط هایی در ایران موجود نیست پس چرا به اجرای سیاست های مزبور مبادرت ورزیدند؟ به طوری که کشور از اواخر سال ۱۳۷۳ تا اوایل سال ۱۳۷۴ در معرفی یک بحران جدی سیاسی-اجتماعی-اقتصادی قرار بگیرد خسارت های شدیدی بر کشوری تحمیل گردد. اگر آن موقع از چنین پیش شرط هایی آگاهی نداشتند و اکنون به آن وقوف یافته اند سوال این است که اگر قبول دارید که هنوز هم آن شرط ها در اقتصاد ایران محقق نیست پس این اصرار غیر متعارف بر ضرورت تکرار یک تجربه ناموفق و شکست خورده تعدیل ساختاری در ایران به چه مناسبت صورت می گیرد؟

بدین لحاظ به نظر می رسد تدوین کنندگان گزارش مزبور برای تبریته خود و سیاست های نادرستی که پیشنهاد کرده و می کنند واقعیت اقتصادی را به گونه ای که هست مطرح نمی سازند.

یکی از فلسفه های تضعیف ارزش پول ملی، گران تر شدن قیمت کالاهای وارداتی و در نتیجه به حداقل رساندن تقاضا برای واردات است. شواهد تجربی ایران در این زمینه نیز بسیار جالب و عبرت آموز است. زیرا در حالی که بی سابقه ترین و افراطی ترین روندهای تضعیف ارزش پول ملی در کشورمان طی دوران تعدیل به اجرا درآمده است. بالاترین رکود واردات را نیز در طول تاریخ اقتصادی در همین سال ها داشته ایم. اما جالب است که علی رغم واقعیاتی به این روشنی، پابندی افراطی و جانبدارانه به رهنمود های مکتب پولی موجب می شود که مسئولان سازمان برنامه و بانک مرکزی نتوانند مسائل را همانطور که هستند ببینند.

مساله کسری بودجه دولت در زمره متغیرهایی است که به لحاظ نظری بیشترین حساسیت ها را در میان طرفداران مکتب پولی برمی انگیزد.

عدالت اجتماعی

نگاهی سطحی به گزارش سازمان برنامه و بودجه و بانک مرکزی نشان می دهد که یک سوم حجم گزارش تنظیمی به دیدگاه ها و پیشنهادات مربوط به عدالت اجتماعی اختصاص یافته است. با منطبق ارزیابی کمی می توان گفت که بهایی خارق العاده از سوی تدوین کنندگان گزارش مزبور به این امر داده شده است که البته در همین حد هم مغتنم است. اما هنگامی که جزئیات نظر می افکنیم ملاحظه می شود که از دید این دو نهاد رسمی هیچ درک مشخصی از مساله وجود ندارد و حتی ابهامات مفهومی نیز در این زمینه موجود است. باید پس از روشن شدن مفهوم ابتدا اطلاعات و آمار مورد نیاز آن به سیستم های تولید آمار و اطلاعات کشور داده شود و سپس یک سری طرح های عدالت اجتماعی انجام پذیرد.

انکار شواهد تجربی ایران

آنچه که بیش از همه در گزارش مورد بررسی جلب نظر می کند پابندی افراطی و جانبدارانه تدوین کنندگان این گزارش به مکتب پولی حتی به قیمت نادیده گرفتن شواهد مسلم تجربی در کشورمان است. پایین بودن قیمت نسبت فرآورده های نفتی موجب ترغیب نسل فعلی به تشدید مصرف فرآورده ها گردیده و باید رویکرد افزایش قیمت ها را در این عرصه تعقیب کنیم. از آنجایی که این افزایش قیمت ذیل عنوان کلی عدالت اجتماعی توصیه شده است، باید توجه داشت بیش از ۵۰٪ کل مصرف فرآورده های نفتی کشور در بخش دولتی اقتصاد اتفاق می افتد، که در آن افزایش قیمت تاثیری بر روندهای مصرفی ندارد و در کل کشش های قیمتی تقاضا در مورد فرآورده های نفتی به شدت ناچیز و محدود است. حتی کشورهای عضو آژانس بین المللی انرژی نیز اصلاح الگوی مصرف انرژی را صرفاً از طریق دست کاری قیمت فرآورده های نفتی دنبال نکرده اند.

اقتصاد نفتی ایران

منبع: مقالات دکتر درفش‌ناخ و دکتر سعید مندرج در نشریه "مجله راهبرد" تابستان ۱۳۸۱ - شماره ۳۴

الف) منافع ملی و سیاست های بهره برداری از منابع نفت و گاز

۱. منافع ملی و مصالح ملی

منافع ملی شامل منافع نسل فعلی و نسل آینده است. در این مقاله بحث خود را به منافع اقتصادی محدود میکنیم. منافع ملی را فقط موقعی میتوان مبنای سیاست های راهبردی قرار داد که منعکس کننده برآیند منافع ملی در همه حوزه ها باشد. در ادامه به دو نمونه از سیاست گذاری های کلان نفت به طور خلاصه اشاره می کنیم:

۱.۱- سیاست افزایش یا حفظ سهم ایران در بازار جهانی نفت

نفت به عنوان یک نفع ملی و ماده ای تجدید نشدنی متعلق به نسل فعلی و نسل های آینده است. بدیهی است در آینده ای نه چندان دور فرزندان ما مجبور خواهند بود که نفت خام وارد کنند. نسل فعلی چه پاسخی برای نسل های آینده دارد؟ پاسخ اول: علت، تسلط شرکت های بزرگ نفتی بر صنعت نفت کشور است. این پاسخ علمی نیست. شرکت های نفتی بهر حال شرکت اند و به فکر منافع سهامداران خود هستند. اگر صادر کنندگان نفت به دنبال منافع ملی خود نیستند آیا باید انتظار داشت که شرکت های نفتی بین المللی نیز در پی تامین منافع سهامداران خود نباشند؟ پاسخ دوم: صدور نفت نه تنها عیب نیست بلکه افتخار ملی نیز هست زیرا باعث می شود کشور ما جایگاه ویژه ای در نظام اقتصاد بین الملل و روابط سیاسی بین المللی کسب کند. این پاسخ مورد تایید سیاست گذاران صنعت نفت کشور است. وزیر نفت می نویسد: جمهوری اسلامی ایران به عنوان دومین تولید کننده نفت در مجموعه کشورهای عضو اوپک، می بایست حدود ۱۲ درصد از کل افزایش تقاضای جهانی نفت را طی ۲۰ سال آینده تامین کند. بنابراین باید در تنظیم سیاست های داخلی الویتی ویژه به توسعه سرمایه گذاری در بخش نفت داده شود. توسعه سرمایه گذاری در بخش نفت در واقع پاسخ به این سوال است که صادرات ما چقدر باید باشد تا منافع کشورهای پیشرفته صنعتی تامین شود. در حالیکه سوال اصلی باید این باشد که منافع ملی (نسل فعلی و نسل آینده) را با چه حجمی از صادرات می توان تامین کرد؟

۱.۲- حفظ و تقویت جایگاه کشورمان در اوپک

از نگرانی های اولیه قبل از انقلاب این بود که در مسابقه تولید، از عربستان عقب نمانند. اما وقتی برتری مطلق ذخایر عربستان به اثبات رسید، حفظ مقام دوم از دیدگاه تولید و صدور نفت خام از اهداف اصلی سیاست گذاران شد. اما چگونه می توان میلیاردها دلار سرمایه گذاری برای توسعه ظرفیت تولید را صرفاً در چهارچوب مقایسه کشورمان با امارات یا کویت آن هم به لحاظ صادرات

توجیه کرد در صورتی که از نظر معیارهای دیگر یکی نیستیم؟ آمارها نشان می دهد که حجم ذخایر نفت ایران از تمام کشورهای به اصطلاح رقیب ما در خلیج فارس کمتر است. از طرفی به دلایل مختلف مثل جمعیت و وسعت جغرافیایی، مصرف نفت خام در کشور ما بیشتر از آن کشورها است. به جای نگرانی از پیشی گرفتن کشورهای رقیب در صادرات نفت، باید نگران این باشیم که در آینده ای نه چندان دور مجبور خواهیم بود از همان کشورها نفت خام بخریم. بنابراین به جای اینکه سیاست گذاری های کلان بخش نفت را در چهارچوب "مسابقه ی صدور نفت خام" تدوین کنیم باید به این سوال پاسخ دهیم که میزان بهینه ی صادرات نفت خام برای تامین منافع ملی در بلند مدت چیست؟

۲. معیارهای سنجش منافع ملی در سیاست گذاری های نفت خام

در ارزیابی سیاست های تشخیص منافع ملی بصورت مطلق ممکن نیست. تامین منافع ملی را در هر مقطع زمانی باید با معیار "سطح شناخت" در همان مقطع سنجید. لیکن باید معیارهای روشنی را در رعایت منافع ملی در هر مقطع زمانی تعریف کرد. میتوان حداقل از سه معیار زیر نام برد:

معیار اول: آیا نهادهای مناسبی وجود دارد که سطح علمی و کیفیت اطلاعات موجود را مرتبا ارتقا دهند تا بتوان منافع ملی و راهکارهای تامین آنها بهتر تشخیص داد؟

معیار دوم: آیا نهادهای مناسبی وجود دارند که در کارهایی نظام سیاست گذاری را در بهره برداری از اطلاعات موجود برای تامین منافع ملی حداکثر کرد؟

معیار سوم: آیا نهادهای مناسبی وجود دارند تا فرایند سیاست گذاری های کلان را چنان تنظیم کنند که سیاست گذاران به دور از منافع حزبی و جناحی و صرفا با تکیه بر روش های علمی در پی تامین منافع ملی باشند؟

اگر پاسخ به هر یک از این سه سوال منفی باشد قطعاً منافع ملی رعایت نشده و نخواهد شد. معیارهای اول و دوم چیزی نیست جز کوشش برای ارتقاء سطح علمی و بهبود مجموعه اطلاعات و ایجاد زمینه های مناسب برای افزایش کارایی در بهره برداری از این مجموعه اطلاعات. تحقق شرط کارایی مستلزم وجود فضای مناسب برای تضارب آرا و حمایت مدیران ارشد صنعت نفت از کارشناسانی است که دیدگاه نقادی دارند.

۲.۱- جامعیت اطلاعات و سیاست گذاری های بهینه

مجموعه اطلاعات موجود دو دسته اند: اطلاعات مدون و نظریات کارشناسی. یکی از موانع اصلی در سیاست گذاری های بهینه برای نفت و گاز در کشورهای در حال توسعه، محرمانه بودن حجم عظیمی از اطلاعات مدون، برای کسانی است که علاوه بر انگیزه کافی، توانایی علمی لازم را برای طراحی سیاست های مناسب دارند. این افراد همان پژوهشگران و اعضا هیئت علمی دانشگاه ها و کارشناسان مستقل است. اطلاعات صحیح اما محبوس، یا اطلاعات منتشره اما غیر صحیح چیزی جز "فقر اطلاعات" نیست. و سیاست گذاری های مبتنی بر فقر اطلاعات منافع ملی را تامین نخواهد کرد. یکی دیگر از موانع تدوین سیاست های بهینه استفاده از نظریات کارشناسی است. خطا در شناخت و سیاست گذاری ها اجتناب ناپذیر است لیکن کشف خطا جز با نقادی ممکن نیست. نباید کارشناسان باتجربه صنعت نفت و گاز را به موافقین و مخالفین دسته بندی کرد و نظریات مخالفین را بی اعتبار دانست. بنابراین اگر کارشناسان نقاد مورد حمایت مسئولان قرار نگیرند، باید نگران از دست رفتن منافع ملی بود.

۲،۲- ارتقای سطح شناخت: شرط لازم برای سیاست گذاری های بهینه

فقط با سیاست هایی می توان منافع ملی را تامین کرد که بر شناخت دقیق و جامع از وضع موجود و پیش بینی رضایت بخشی از تحولات آینده مبتنی باشند. معیار تشخیص منافع ملی در چهارچوب مساله بسیار مهم "تولید صیانتی از میادین نفتی کشور" این است که اولاً آیا مطالعات جامعی درباره مخازن کشور صورت گرفته است؟ و ثانياً آیا الگوی بهینه عرضه گاز طبیعی در کشورمان مطالعه شده است؟

۳. مطالعات جامع مخازن: شرط لازم برای تامین منافع ملی در تولید صیانتی

مطالعه جامع مخازن همزمان با شروع بهره برداری از آنها آغاز میشود و تا پایان عمر مخازن ادامه می یابد. بدون مطالعه جامع و مستمر مخازن قطعاً موازین تولید صیانتی رعایت نخواهد شد. وزیر نفت در این باره چنین می نویسد: متأسفانه طی سال های طولانی به دلایلی متعدد، از جمله جنگ تحمیلی و ... هیچ مطالعه ای جدید با استانداردهای شناخته شده برای به روز کردن مطالعات انجام شده قبلی، با هدف برداشت بهینه از این میدان ها صورت نگرفته بود. اخیراً وزارت نفت کوشش هایی را در تربیت نیروی انسانی در امور مربوط به مخازن نفتی کشور آغاز کرده است. این کوشش ها موقعی ثمر بخش است که استانداردهای علمی در برنامه ریزی های آموزشی و پژوهشی در سطوح فوق لیسانس و دکترا با جدیت رعایت شود. توجه به مطالعات میدانی حائز اهمیت بسیار است. سوال این است که با کمبود نیروهای آگاه و باتجربه ایرانی، چگونه می توان مطالعات جامع مخازن را با منافع ملی همسو کرد؟

۳،۱- کارشناسان ایرانی، شرکت های خارجی، مطالعات راهبردی مخازن و بیع متقابل

افزایش ضریب بازیافت تابعی از ساختار و خصوصیات طبیعی مخازن، دانش فنی مناسب و بررسی های اقتصادی از دیدگاه هزینه-فایده است. تولید صیانتی از مخازن به معنای حداکثرسازی میزان استخراج نفت در هر مقطع زمانی نیست، بلکه روش صیانتی است که بتواند مجموع کل تولید از مخزن را در خلال عمر مفید آن و با توجه به محدودیت های ناشی از خصوصیات طبیعی و وضعیت فعلی مخزن، ملاحظات اقتصادی مثل قیمت نفت خام و هزینه های مربوط به افزایش بازیافت حداکثر کند. لذا تولید صیانتی به معنای بهینه سازی تولید است. مطالعات جامع مخازن شکافدار ایران مستلزم دو شرط است: اولاً وجود مدل ریاضی شبیه ساز که عکس العمل مخزن به روش های مختلف بهبود بازیافت را محاسبه کنیم. ثانياً وجود افراد با تجربه که آشنایی کافی با این مسائل داشته باشند. افزایش ضریب بازیافت از مخازن نفتی صرفاً مساله ای فنی نیست بلکه ارتباط مستقیمی با الگوهای مدیریتی وزارت نفت دارد. بطور ساده میتوان روش های افزایش بازیافت را به دو دسته کلی تقسیم کرد:

– جابجایی کم نفت اما سریع

– جابجایی زیاد نفت اما آهسته

روش اول در کوتاه مدت میزان بازیافت نفت را از مخزن افزایش می دهد اما نه تنها استمرار ندارد بلکه باعث کاهش ضریب بازیافت نیز می شود. لذا میزان نفت جابجا شده در خلال عمر مفید مخزن کم خواهد بود. در روش دوم هم فرایند بازدهی کند است. به بیان دیگر روش اول تنها در کوتاه مدت جذاب تر است اما با روش دوم هم بهتر میتوان منافع ملی را در بلند مدت تامین کرد.

۴. الگوی بهینه عرضه گاز: شرط کافی در تولید صیانتی از مخازن نفتی

به نظر می رسد که بهره برداری از میادین نفت و گاز کشور دو مقوله متفاوت اند و باید الگوی بهینه عرضه هریک را مستقل از دیگری طراحی کرد. مهندسين نفت معتقدند که بهترین روش برای افزایش بازیافت از مخازن نفت کشور که همسو با منافع ملی نیز هست، تزریق گاز در حجم بسیار بالا به مخازن نفتی است. زیرا اولاً ساختار طبیعی مخازن نفتی ما چنان است که با تزریق گاز می توان به بالاترین بازیافت رسید. ثانیاً گاز تزریق شده به میادین نفتی برای نسل های آینده ذخیره سازی می شود. بنابراین مهم ترین نکته در تدوین الگوی عرضه بهینه گاز طبیعی، محاسبه حجم گاز مورد نیاز برای تزریق به مخازن نفتی کشور است.

۵. حجم گاز مورد نیاز برای تزریق؛ نگرانی ها و موانع

ما الان نمیدانیم تقاضای واقعی برای تزریق چقدر است. آمار رسمی در این باره موجود نیست. سوال این است که علت تاخیر در مطالعات جامع مخازن چه بوده است و این امر چه آثاری بر منافع ملی داشته و خواهد داشت؟

۵.۱- نگرانی ها و موانع

در خلال سال های گذشته همواره میزان تزریق گاز کمتر از برنامه بوده است. به عنوان دلیل میتوان به دو فرضیه اشاره کرد: فرضیه اول- علی رغم ضرورت تزریق گاز برای تولید صیانتی، گاز به میزان کافی در دسترس نبوده است. این فرضیه بسیار کم رنگ است چون تولید گاز و وجود ذخایر بزرگ گاز نشان از کفایت گاز برای مخازن نفتی است. فرضیه دوم- صدور گاز در مقایسه با تزریق به مخازن نفتی در الویت قرار دارد. این فرضیه با توجه به سیاستهای کشور محتمل تر است.

۶. جمع بندی و نتیجه گیری تا این قسمت

نفت مقوله ای صرفاً اقتصادی نیست. اقتصاد نفت باید از دیدگاه منافع ملی یعنی منافع نسل فعلی و نسل های آینده بررسی شود. سیاست گذاری های نفتی در سطح ملی باید با توجه به اوضاع و احوال بین المللی نفت و مبتنی بر شناخت دقیق از ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تاریخی کشور باشد. باید در مفهوم اطلاعات محرمانه تجدید نظر اساسی کرد و با شفاف سازی اطلاعات، انگیزه پژوهش را در صاحب نظران کشور دو چندان کرد. ثمر بخشی مطالعات جامع مخازن - شرط لازم برای تامین منافع ملی - مستلزم افزایش سرمایه گذاری در ارتقاء دانش فنی کارشناسان و مهندسان نفت و مخازن کشور و توسعه نیروی انسانی در این زمینه است. اکثر میادین عظیم نفتی ما وارد نیمه دوم عمر خود شده اند لذا حفظ یا افزایش ضریب بازیافت از میلیاردها بشکه نفت درجا به تزریق گاز به میزان کافی نیاز دارد.

ب) اوپک و منافع ملی

اوپک در سال ۱۹۶۰ به ابتکار ونزوئلا تأسیس شد. با افزایش قیمت نفت خام در سال ۱۹۷۴ این سؤال مطرح شد که آیا اوپک ابزارهای مناسبی در اختیار دارد تا بتواند بحران های حاصل از تغییرات عرضه و تقاضا را مدیریت کند؟ پیش فرض: تأمین امنیت عرضه نفت خام مهم ترین هدف سیاست های بین المللی انرژی در کشورهای پیشرفته صنعتی است. سه نکته که در این مقاله نشان خواهیم داد:

الف) بی ثباتی نسبی عرضه و یکنواختی و پایداری نسبی تغییرات تقاضای نفت خام از مهم ترین خصوصیات بازار جهانی نفت است؛ لذا قیمت نفت ماهیتاً بی ثبات است.

ب) اوپک تنها نهادی است که می تواند بحران های ناشی از عرضه و قیمت را در بازار جهانی نفت به نحو مؤثری مدیریت کند. با وجود این، ساختار بازار جهانی و روابط اوپک و غیراوپک به نحوی است که نتایج اقدامات اوپک در مدیریت بحران قیمت، معمولاً به نفع مصرف کنندگان بزرگ نفت در کشورهای پیشرفته صنعتی و تولیدکنندگان غیر اوپک تمام می شود.

ج) در وضعیت فعلی و تا آینده قابل پیش بینی، کشورهای بزرگ صنعتی نمی توانند بدون اوپک به هدف اصلی خود یعنی تنوع بخشی به عرضه برای تأمین امنیت عرضه برسند. در این وضعیت منافع یک عضو اوپک موقعی حداکثر می شود که با بقاء اوپک، از اوپک خارج شود و به گروه غیراوپک بپیوندد، هرچند خروج از اوپک چندان ساده نیست.

۱. امنیت عرضه: امنیت عرضه از اهم مسائل راهبردی جهان غرب به شمار می رود. در سال ۱۹۷۴ و بعد از اولین شوک نفتی آژانس بین المللی انرژی IEA به منظور تدوین سیاست های هماهنگ انرژی برای تأمین امنیت عرضه و کمک به کشورهای صنعتی پیشرفته در جهت مقابله با آثار منفی قیمت های بالاتر نفت خام تأسیس شد.

منظور از "امنیت عرضه" در واقع امنیت عرضه انرژی به معنای وسیع کلمه نیست، بلکه امنیت عرضه نفت خام است. مصرف کنندگان بزرگ در کشورهای پیشرفته سیاست های متعددی را برای تأمین امنیت انرژی و عرضه نفت خام اتخاذ کرده اند ولی سؤال اصلی این است که چرا کشورهای پیشرفته صنعتی در مورد امنیت عرضه نفت خام نگران اند؟ به نظر می رسد عدم تطبیق توزیع جغرافیایی "ذخایر نفت" با حوزه های مصرف سرچشمه نگرانی است. سهم بسیار بالایی از ذخایر نفت جهان در کشورهای است که پیشرفته نیستند و لذا میزان مصرف نفت خام ناچیز است. ولی کشورهای پیشرفته صنعتی که وابستگی شدیدی به نفت دارند اساساً یا فاقد ذخایرند یا ذخایرشان برای مصارف جاری و آینده آنها کافی نیستند.

در تحلیل مسئله امنیت نفت خام باید سه عامل ذخایر، تولید و مصرف را در ارتباط با یکدیگر مطالعه کرد. ذخایر، توان عرضه در آینده را نشان می دهد. بنابراین اطمینان از بهره برداری به موقع ذخایر در آینده از شرایط امنیت عرضه است. سطح تولیدات کاشف از میزان اطمینان به امنیت عرضه بالفعل است، در حالیکه سطح مصارف وابستگی به عرضه نفت خام را تعیین می کند.

در صورت عدم همکاری اوپک در تنظیم بازار، کشورهای صنعتی پیشرفته با مسئله عدم امنیت عرضه بالقوه انرژی در آینده روبرو خواهد شد. شرط لازم در تحقق امنیت عرضه برای کشورهای صنعتی پیشرفته همکاری اوپک در تأمین عرضه نفت خام به مقدار کافی برای مصارف آینده است.

یازده کشور عضو اوپک عبارتند از: عربستان، عراق، امارات، کویت، ایران، ونزوئلا، لیبی، نیجریه، قطر، الجزایر و اندونزی. ذخایر اصلی نفت اوپک در کشورهایی ست که در حوزه خلیج فارس قرار دارند. با بررسی ذخایر تولید و مصرف در کشورهای عضو اوپک می توان به نتایج زیر دست یافت:

الف) از دیدگاه ذخایر نفت کشورهای عضو اوپک سه دسته هستند: ۱- کشورهای بزرگ (عربستان، عراق، امارات، کویت، ایران، ونزوئلا). ۲- کشورهای متوسط (لیبی، نیجریه، قطر) ۳- کشورهای کوچک (الجزایر و اندونزی)

ب) از دیدگاه کشورهای صنعتی واردکننده نفت خام و شرکت های نفتی بزرگ بین المللی، مرکز ثقل قدرت اوپک را باید در کشورهای جستجو کرد که اولاً ذخایر بزرگ نفت هستند و ثانیاً تولیدات آنها قابل ملاحظه است. کشورهایی که مصرف داخلی کمتری دارند از اهمیت بیشتری برخوردارند. بنابراین قدرت اوپک در ۶ کشور عربستان، عراق، امارات، کویت، ایران و ونزوئلا متمرکز است. سهم این کشورها در تولید نفت خام جهان ۳۱,۸ درصد است.

ج) از دیدگاه امنیت عرضه نفت خام در آینده می توان ونزوئلا را از کشورهای قدرتمند اوپک حذف کرد چون در قاره آمریکا است و ایالات متحده آمریکا بزرگ ترین صادرات نفت خام این کشور را تشکیل می دهد. آمریکا با ۲۵,۶ درصد مصرف جهانی نفت خام بزرگ ترین مصرف کننده نفت خام به شمار می رود و با واردات روزانه ۹ میلیون بشکه نفت خام بزرگ ترین واردکننده نفت خام است.

د) پنج کشور اصلی خلیج فارس با در اختیار داشتن ۶۲,۹ درصد ذخایر نفت جهان بدنه اصلی اوپک را از دیدگاه معیارهای اقتصادی، سیاسی و امنیتی عرضه را تشکیل می دهند.

نتیجه اول

اوپک مجموعه ای نامتجانس از کشورهای صادرکننده نفت خام است؛ لذا با مطالعه خصوصیات نفتی هریک از اعضای آن نمی توان به حکم کلی درباره رفتار اوپک به عنوان نهادی تنظیم گر در بازار جهانی نفت رسید. با وجود این، پنج کشور اصلی خلیج فارس، یعنی عربستان، عراق، امارات، کویت و ایران با دارا بودن حدود ۸۱ درصد ذخایر اوپک و ۶۵,۵ درصد تولید این سازمان، مجموعه ای نسبتاً متجانس از کشورهای تولیدکننده و صادرکننده نفت خام هستند که بدون در نظر گرفتن این مجموعه، نه می توان اوپک و ساختار آن را شناخت و نه این امکان وجود دارد که بتوان به بررسی بازار جهانی نفت پرداخت و تحولات آتی آن را ارزیابی کرد. خلیج فارس، خاورمیانه و تجارت جهانی نفت

پنج کشور اصلی خلیج فارس به لحاظ حجم ذخایر و ساختارهای ژئواستراتژیک در بازار نفت تا حدی متجانس هستند. بدون در نظر گرفتن رفتار این این مجموعه نمی توان تحولات بازار جهانی نفت را درک کرد.

چرا سازمان های تحلیل گر نفتی و مؤسسات بین المللی انرژی، از حوزه ای تحت عنوان "پنج کشور خلیج فارس" نام نمی برند؟ سالنامه آماری BP جهان را به لحاظ جغرافیایی به این شرح تقسیم می کند: آمریکای شمالی، مرکزی و جنوبی، اروپا، شوروی سابق، خاورمیانه، آفریقا، آسیا و حوزه پاسیفیک، کشورهای OECD، اتحادیه اروپا، اوپک و غیراوپک. خاورمیانه نزدیک ترین دسته بندی به خلیج فارس است. تعریف BP از خاورمیانه شامل کلیه کشورهای حوزه خلیج فارس، همچنین یمن، سوریه، اردن، لبنان و اسرائیل می شود.

از دیدگاه سیاسی نفت، نقش ذخایر و تولید خاورمیانه را در بازار جهانی نفت، صرفاً باید در نقش خلیج فارس دید. ذخایر نفت خلیج فارس بیش از ۹۹ درصد ذخایر نفت خلیج فارس و تولید نفت خام در خلیج فارس بیش از ۹۵ درصد تولید خاورمیانه را تشکیل می دهد. ذخایر نفت این پنج کشور بیش از ۹۷ درصد ذخایر نفت خلیج فارس و حجم تولیدات نفت خام این پنج کشور ۹۲ درصد تولیدات در خلیج فارس را تشکیل می دهد.

نتیجه دوم

نقش خاورمیانه یا خلیج فارس در تحولات بلندمدت بازار جهانی نفت عمدتاً در نقشی خلاصه می شود که پنج کشور اصلی خلیج فارس یعنی عربستان، عراق، امارات، کویت و ایران برعهده دارند و بنابراین، کاربرد واژه «خاورمیانه» در تحلیل مسائل اقتصاد سیاسی نفت و در پیش بینی تحولات بلند مدت بازار جهانی نفت قطعاً موجب خطا در استنتاج خواهد بود. ته جای خاورمیانه، باید خلیج فارس و به ویژه پنج کشور اصلی آن را در نظر گرفت.

۲. تنوع بخشی به عرضه نفت خام برای تأمین امنیت عرضه

بازار جهانی نفت وابستگی شدیدی به عرضه بلندمدت نفت خام پنج کشور اصلی حوزه خلیج فارس دارد. بعد از جنگ جهانی دوم این حقیقت به عنوان مسئله ای راهبردی برای طراحان سیلست های انرژی در کشورهای صنعتی پیشرفته و شرگت های نفتی مطرح شد. دلیل اصلی این امر، وجود زمینه های بسیار حساس اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی برای ظهور تحولات سیاسی غیرقابل پیش بینی در کشورهای حوزه خلیج فارس است. این امر ممکن است ناشی از عوامل زیر باشد:

الف - مسائل عمومی توسعه میافتگی و رشد جمعیت. ب - پیامدهای مسائل اعراب و اسرائیل. ج - ساختارهای ناپایدار، نتیجه مستقیم وابستگی عمیقی است که اقتصاد این کشورها به درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت خام دارد و این امر، مهم ترین عامل در پیدایش دولتهای ناکارآمد، تخصیص نابهینه منابع تولیدی، اقتصادهای مصرفی و وابسته به واردات، وجود بخش خصوصی متکی به واردات و حمایت های دولتی، ضعف شدید مبانی دموکراسی و فقدان عدالت اجتماعی و اقتصادی محسوب می شود.

نتیجه سوم

بهینه سازی نظام تولید نفت خام در بازار جهانی ایجاب می کند تولید در حوزه هایی متمرکز شود که اولاً حداکثر ذخایر را دارند و ثانیاً هزینه تولید در آنجا پایین تر است. با احتساب هر دو معیار، خلیج فارس و به ویژه پنج کشور اصلی آن، مطلوب ترین حوزه های بهره برداری نفت خام اند؛ با توجه به ساختارهای اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در منطقه خاورمیانه که مستقیماً بر اقتصاد سیاسی نفت در پنج کشور اصلی خلیج فارس تأثیر می گذارد، متأسفانه شرط بهینه سازی اقتصادی در نظام تولید نفت خام، با شرط تأمین امنیت عرضه در بلند مدت در الویت قرار دارد؛ لذا بازار جهان نفت با سیاست ناپایدار و بحران زای عرضه مواجه شده است.

نتیجه چهارم

با توجه به معیار هماهنگی حجم ذخایر و تولید، عدم تناسب بسیار جدی بین تولیدات در آمریکا، اروپا و OECD با سطح تولیدات در اوپک، در خلیج فارس و پنج کشور اصلی خلیج فارس وجود دارد به گونه ای که اصلاح این بی تناسبی، مستلزم کاهش بسیار

شدید حجم تولیدات در اروپا، آمریکا و به طور کلی کشورهای صنعتی OECD، و همچنین افزایش بسیار شدید تولیدات در اوپک و به ویژه در پنج کشور اصلی خلیج فارس است.

نتیجه پنجم

تناسبی بسیار چشمگیر بین حجم ذخایر و تولیدات نفت خام در حوزه های اروپا، آمریکا و OECD وجود دارد. مقایسه این تناسب با عدم تناسب بسیار جدی بین تولیدات نفت خام در آمریکا، اروپا و OECD با سطح تولیدات در اوپک، خلیج فارس و پنج کشور اصلی خلیج فارس، کاشف از اولویت تأمین امنیت عرضه از طریق تنوع بخشی به منابع عرضه برای کاهش وابستگی جهان صنعتی به نفت خلیج فارس است.

۳. پیامدهای اقتصادی سیاست تنوع بخشی به عرضه نفت خام

۳-۱. گسترده‌گی طیف هزینه های تولید

نتیجه ششم

تأمین امنیت عرضه نفت خام در بلندمدت، مستلزم بهره برداری از حوزه هایی است که هزینه های اکتشاف و تولید بالنسبه بالاتری دارند. از این رو، طیف گسترده هزینه های تولید، مبنای ناپایداری سیستم قیمت های نفت خام محسوب می شود.

۳-۲. افزایش ریسک در سرمایه گذاری در حوزه های پرهزینه

نتیجه هفتم

رشد فن آوریهای اکتشاف و بهره برداری، اصلاحات ساختاری در شرکت های نفتی بزرگ، ادغام بعضی از شرکت های نفتی بزرگ در یکدیگر برای صرفه جویی در هزینه ها و بهبود مدیریت های منطقه ای، همچنین تقسیم بازار و ایجاد تنوع بیش تر در تولیدات و تبدیل بعضی از شرکت های نفتی بزرگ به شرکت های انرژی موجب شده است که با وجود هزینه های بسیار بالای تولید در بسیاری از حوزه ها، تمایل به سرمایه گذاری و افزایش تولید در حوزه های غیر اوپک همچنان ادامه یابد.

۴. تغییر پذیری شدید قیمت به عنوان مهم ترین خصوصیت بازار جهانی نفت

نتیجه هشتم

سرمایه گذاری های اولیه سنگین اولیه در اکتشاف و بهره برداری ایجاب می کند که تولید نفت خام، حثیدر حوزه های پرهزینه، بلافاصله در پی کاهش قیمت نفت کاهش نیابد. کاهش قیمت نفت خام در وضعیت متعارف موجب می شود که در اوپک و سایر حوزه های کم هزینه، انگیزه برای افزایش تولید زیاد می شود تا بدین وسیله درآمدهای ارزی حاصل از صادرات نفت کاهش نیابد. این افزایش عرضه، موجب پر شدن ذخایر و فراهم شدن رمینه ای مناسب برای کاهش بیش تر قیمت نفت خام خواهد شد. کرانه پایین قیمت نفت خام را هزینه تولید در اوپک و به ویژه در کشورهای حوزه خلیج فارس تعیین می کند، اما استمرار تولید در حوزه های پرهزینه در قیمت های پایین ممکن نیست. کرانه بالای قیمت را نمی توان به لحاظ نظری تعیین کرد؛ اگرچه در عمل از مرز ۴۰ دلار به طور قابل ملاحظه تجاوز نکرده است.

۵. آثار اقتصادی تغییر پذیری شدید قیمت نفت خام

نتیجه نهم

با توجه به تغییرپذیری شدید قیمت نفت خام، نتایج زیر را می توان به دست آورد:
بودجه ارزی کشورهای در حال توسعه نفتی، همواره گرایش به عدم تعادل دارد.
قیمت جاری نفت خام، تابعی از انتظارات بازار جهانی از تغییراب عرضه و تقاضا در آینده است.
عواملی چون مازاد ظرفیت تولیدی به ویژه در اوپک، تمایل به سرمایه گذاری برای توسعه ظرفیت تولیدی، و احتمال لغو تحریم یا برقراری تحریم های جدید، نقش مهمی در شکل دادن انتظارات درباره وفور یا کمبود عرضه در آینده دارد؛ از این رو قیمت نفت خام را تحت تأثیر قرار می دهد.

نتیجه دهم

سیاستهایی که شرکتهای نفتی بزرگ و مصرف کنندگان عمده در کشورهای صنعتی پیشرفته برای تأمین امنیت عرضه اتخاذ کرده اند، موجب تشدید یا عدم تعادل در بازارهای جهانی نفت شده است. این عدم تعادل، ریشه در تغییرپذیری شدید قیمت نفت خام دارد. بحرانهای ادواری عرضه و قیمت، محل ظهور این عدم تعادل ساختاری است.
۶. اوپک، تنها سازمان موجود برای مدیریت بحران قیمت
۶-۱. حالت اول: افزایش قیمت نفت خام

نتیجه یازدهم

هنگامی که قیمت نفت خام بالاتر از کرانه بالای محدوده مورد انتظار قیمت برسد و در مسیر رشد بیش تر قرار گیرد، انتظارات سرمایه گذاران - که براساس تجارب تاریخی تغییرات قیمت شکل گرفته است - در جهت کاهش قیمت و میل آن به سمت میانگین صورت می گیرد. بدین ترتیب، حجم سرمایه گذاریها برای توسعه ظرفیت تولید در حوزه های پرهزینه غیراوپک نمی تواند رشد قابل ملاحظه ای داشته باشد لذا به نحو مؤثر مانع رشد بیشتر قیمت نفت خام نخواهد شد. در این وضعیت، فقط اوپک می تواند با استفاده از مازاد ظرفیتهای خود بلافاصله تولید را افزایش دهد و موجب کاهش قیمت نفت خام شود. این امر معمولاً به درخواست مصرف کنندگان بزرگ و کشورهای صنعتی پیشرفته انجام می شود. اوپک با این تصور که مدیریت بازار جهانی نفت را به دست دارد، آگاهانه یا ناآگاهانه به زیان اعضاء و نسلهای آینده، قیمت نفت را کاهش می دهد.
۶-۲. حالت دوم: کاهش قیمت نفت خام

نتیجه دوازدهم

هنگامی که قیمت نفت خام به دلیل عملکرد عوامل بنیادین، از کرانه پایین قیمت پائین تر برود و در مسیر رکود بیش تر قرار گیرد، انتظارات فروشندگان نفت خام در جهت کاهش بیش تر قیمت شکل می گیرد. در چنین وضعیتی، گرایشی وجود دارد که عرضه نفت خام به ویژه از سوی اوپک، که مازاد ظرفیت تولید دارد، به شدت افزایش یابد و زمینه برای سقوط بیش تر قیمت فراهم شود. بحران بیکاری در صنعت نفت و توقف تولید در بسیاری از حوزه های پرهزینه غیراوپک می تواند با کاهش قابل ملاحظه عرضه، چنین بحرانی را مدیریت کند و زمینه رشد قیمت نفت خام را فراهم آورد.

نتیجه سیزدهم

اوپک تنها سازمان موجود در بازار جهانی نفت است که می تواند بحرانهای ادواری عرضه و قیمت را به نحوی مؤثر کنترل کند. اما نکته مهم این است که تولید کنندگان غیراوپک و مصرف کنندگان بزرگ در کشورهای پیشرفته صنعتی بیشترین بهره را از سیاستهای اوپک خواهند برد. اوپک با تحمل زیان برای خود، معمولاً سود بیش تری برای غیراوپک تأمین می کند. مادام که سیاست تنوع بخشی به منابع عرضه، شرط لازم برای تأمین امنیت عرضه است وجود اوپک برای تنظیم بازار جهانی نفت ضروری است.

نتیجه چهاردهم

سیاست تنوع بخشی به منابع عرضه برای تأمین امنیت عرضه نفت خام، موجب شده است تا آینده قابل پیش بینی، مدیریت تغییرات نامطلوب قیمت در بازار جهانی نفت، بدون دخالت اوپک عملاً غیرممکن باشد. در چنین وضعیتی، سیاست بهینه برای تأمین منافع ملی یک عضو - مانند ایران - خروج از اوپک و پیوستن به گروه غیراوپک است. شاید یکی از دلایلی که در خلال چند دهه گذشته، حتی یک کشور، اعم از تولید کنندگان و صادر کنندگان بزرگ مانند انگلستان، نروژ، روسیه و مکزیک، یا تولید کنندگان و صادر کنندگان کوچک مانند عمان در خلیج فارس یا مصر در شمال آفریقا حاضر نشده اند به اوپک بپیوندند، همین امر باشد. خروج از اوپک چندان ساده نیست، حتی تولید کنندگان بسیار کوچک مانند گابن و اکوادور با زحمت بسیار توانسته اند از اوپک خارج شوند.

خروج از اوپک

منافع ملی یک عضو اوپک ایجاب می کند که با «حفظ اوپک»، از اوپک خارج شود. اما اگر چند عضو به طور همزمان چنین تصمیمی بگیرند، موجودیت اوپک به خطر می افتد و لذا سیاست حداکثرسازی منافع ملی هر عضو از طریق خروج از اوپک، موضوعاً منتفی خواهد شد. از این دیدگاه، اوپک مانند دامی است که استمرار عضویت در آن با اصل حداکثرسازی منافع ملی تضاد دارد. منافع هر عضو موقعی حداکثر است که به گروه غیراوپک بپیوندند، اما خروج همزمان چند عضو از اوپک تضعیف اوپک را به دنبال دارد. اوپک ضعیف نمی تواند در کوتاه مدت و میان مدت تأثیر قابل ملاحظه ای بر بازار جهانی نفت بگذارد؛ هرچند نباید فراموش کرد که حذف اوپک از بازار متضمن منافع بلندمدت کشورهای است که ذخایر بالای نفت و هزینه های پایین اکتشاف و تولید دارند. ملاحظه می شود که منافع ملی ما اقتضاء می کند که قبل از اینکه تولید کننده بزرگ دیگری تصمیم بگیرد از دام اوپک خارج شود، سیاست گذاران نفتی کشور مسئله خروج از اوپک را با جدیت و دقت فراوان پیگیری کنند.

جمع بندی و نتیجه گیری:

از تجزیه و تحلیل مباحث بالا نتایج زیر حاصل میشود:

- ا. ایران به عنوان دارنده بزرگترین نفت درجا در سطح جهان توانایی آن را دارد که حجم نفت قابل استحصال از ذخایر خود را به بیش از ۴۵ میلیارد بشکه در مقایسه با وضعیت فعلی افزایش دهد.
- ب. بهترین روش برای انجام کار فوق تزریق گاز غیر امتزاجی به مخازن نفتی است.

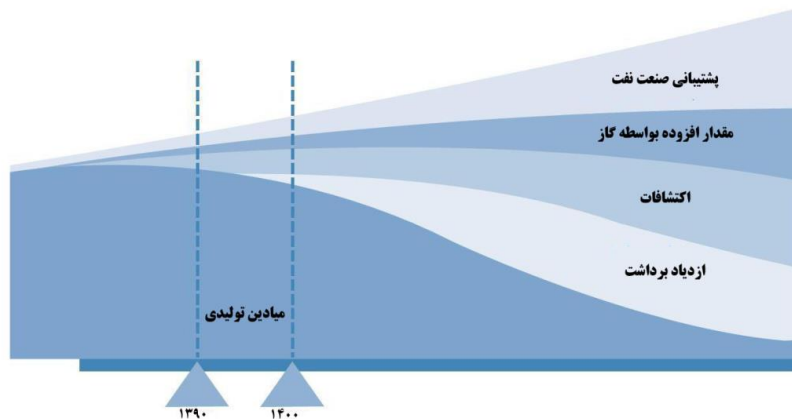
- ج. برای تزریق گاز باید برای مخازن نفت اشباع نشده تقدم بیشتری قایل شد زیرا این مخازن به ازای تولید هر بشکه نفت اضافی به حجم گاز کمتری نیاز دارند و نفت از آنه با سرعت بیشتری تولید میشود.
- د. تزریق گاز امتزاجی به مخازن ایران از نظر اقتصادی باصرفه نیست ولذا توصیه نمی شود. سیالات تزریقی اصولا شامل هیدرو کربورها یا گازهای هیدروکربری ناخالص میشوند که در کشور ما با حجم زیاد وجود دارد.
- ه. حجم گاز مورد نیاز کشور جهت تزریق در مخازن نفت کشور ۱۵۰ تا ۲۰۰ تریلیون پای مکعب پیش بینی میشود. این حجم گاز باید طی دوره ای ۲۰ ساله تزریق شود براین اساس میانگین تزریق در حدود ۲۰ میلیارد پای مکعب در روز خواهد بود.
- و. ظرفیت تولید نفت پس از حدود ۱۰ تا ۱۵ سال تزریق گاز با حجم فوق به میزان وسیعی افزایش یابد تنها از این طریق می توان مصرف داخلی و صادرات ۵۰ سال آینده کشور را تامین نمود.
- ز. از سال ۲۰۲۰ میلادی به بعد ایران بالاترین ذخایر نفت و گاز جهان را دارا خواهد بود .
- ح. برای تزریق ۲۰ میلیارد پای مکعب گاز در روز نیاز به سرمایه گذاری حدود ۲۰ میلیارد دلار خواهد بود این میزان سرمایه گذاری به ازای تولید هر بشکه ن اضافی بسیار ناچیز استبرای کشور ما بسیار سود آور خواهد بود.

ج) مهندسی مخازن نفتی ایران

صیانت از ذخایر نفت خام کشور به عنوان ثروت امروز و میراث آیندگان، یکی از ضرورت‌های مهم و استراتژیک در بخش انرژی و اقتصاد کلان مملکتی است که این مهم با راهکار مدیریت یکپارچه مخازن با هدف حداکثرسازی سودآوری مخازن، بیشینه کردن بازیافت آنها و حداقل نمودن هزینه های تولید محقق خواهد شد. به کارگیری فن آوریهای بروز و کارآمد جهانی و بهره مندی از نیروی انسانی متخصص و باتجربه به عنوان ظرفیت پژوهشی-دانشی کشور به منظور مقابله با چالشهای موجود، زیرساخت اصلی مدیریت صیانتی و تقویت اقتصاد تولید هیدروکربن است.

صنعت نفت و گاز به عنوان پردرآمدترین منبع اقتصادی ایران دارای پتانسیل بالایی در تعریف و اجرای طرحهای پژوهشی-کاربردی و تولید فنآوری است؛ در این میان، مجموعه صنعت نفت دریایی کشور که شرکت نفت فات قاره ایران متولی آن است، به دلیل شرایط خاص عملیاتی تولید در بستر دریا پتانسیل قابل توجهی را در حوزه پژوهش و فنآوری داراست. هرچند این امر به دلیل شرایط سخت عملیات دریایی، نیازمند فن آوری های برتر و پیچیده‌ای است.

همچنین با توجه به اینکه تعداد قابل توجهی از میداین دریایی بین کشورهای حوزه خلیج فارس مشترک است، اهمیت پژوهش، تولید و انتقال فن آوری در زمینه ازدیاد برداشت، بهینه سازی و افزایش تولید از این میداین بارزتر شده و ضروری است توجه درخوری به این دورنما مبذول گردد؛ چرا که با توجه به شکل زیر، ارزش افزوده آتی ذخایر نفت و گاز تولیدی بدون احتساب اعمال روشهای ازدیاد برداشت، اکتشافات جدید منابع نفت و گاز و پشتیبانی صنعت از طریق فن آوریهای جدید به طرز چشمگیری کاهش می یابد.



با استفاده صحیح از منابع نفتی کشور، به منظور افزایش طول عمر آنها و برخورداری نسل های آینده از این ذخایر خدادادی، ایجاب می کند تا با مدیریت صحیح این منابع آشنا شویم. از نکات قابل توجه در مدیریت مخازن، اتخاذ روشهایی برای حفظ و صیانت مخزن، بالابردن راندمان تولید و سعی بر نگه داشتن آن در حد مطلوب در طول زمان می باشد.

مخازن که نفت به کمک آن به طور طبیعی جریان می یابد، مهمترین نیروهای موجود در آنها عبارتند از:

ا. نیروی حاصل از فشار گاز حل شده در نفت

ب. نیروی حاصل از فشار گاز جمع شده در قسمت بالای کلاهک

ج. فشار هیدرواستاتیک سفره آب مخزن که در زیر ستون نفت قرار گرفته است

د. برخی مخازن دارای ستون نفت بسیار مرتفع، برای تولید طبیعی از نیروی ریزش ثقلی بهره می برند.

سهم مشارکت هر یک از این نیروها در رانش نفت متفاوت است و به وضعیت ساختمانی و زمین شناسی سنگ مخزن و خواص فیزیکی و ترمودینامیکی سیال های موجود در مخزن بستگی دارد. در مقابل این نیروها، نیروهای مخالفی سبب محبوس نگه داشتن یا ایجاد تنگنا در بازیابی نفت می شوند که مهمترین این نیروها، نیروی فشار موئینگی سنگ مخزن و نیروی اصطکاک حاصل از حرکت سیال در درون خلل و فرج سنگ مخزن تا ته چاه است. برای استحصال و بازیافت کامل نفت، باید چنان نیرویی در اعماق مخزن وجود داشته باشد که بتواند علاوه بر غلبه بر نیروهای مخالف، موجب رانش نفت به سمت بالا گردد.

ازدیاد برداشت

کاهش و افت نیروهای موافق باعث می شود تا بازیافت نهایی کم شود. به همین دلیل از روش هایی تحت عنوان "روش های ازدیاد برداشت" برای بالابردن تولید از مخزن نفتی استفاده می شود. معمولاً ۳۰ درصد از نفت به طور طبیعی از مخزن برداشت می گردد و برداشت از ۷۰ درصد بقیه آن، نیازمند بکارگیری برخی روش های ازدیاد برداشت می باشد.

روشهای به کار رفته جهت افزایش بازده عبارتند از:

۱. تزریق گاز
۲. تزریق آب
۳. تزریق متناوب آب و گاز
۴. روش حرارتی
۵. تزریق فوم و ژل های پلیمری-
۶. استفاده از مواد شیمیایی کاهش دهنده نیروی کشش سطحی
۷. استفاده از روش میکروبی^۱

استفاده از هر کدام از روشهای بالا، بستگی به نوع و مهندسی مخزن دارد.

ویژگیهای مخازن نفتی ایران

ایران دارای یکی از بزرگترین ذخایر «نفت درجا» (Oil in place) در دنیاست که حجم اولیه آن بیشتر از ۴۵۰ میلیارد بشکه تخمین زده می شود. از این مقدار حدود ۴۰۰ میلیارد بشکه در مخازن «شکافدار» (Fractured or Dual Porosity) و بقیه آن در مخازن «تک تخلخلی» (Single Porosity) قرار دارند. مخازن نفت به دو بخش تقسیم می شود: مخازن شکاف دار و مخازن تک تخلخلی که در ایران مخازن هفتکل، گچساران، و آغاچاری جزء مخازن شکاف دار هستند. از این مجموعه بیش از ۹۱ میلیارد بشکه نفت خام یعنی بیش از ۲۰ درصد قابل برداشت است. به علاوه باید توجه داشت که متوسط بازیافت نفت خام از مخازن شکافدار تا حدودی کمتر از مخازن تک تخلخلی با همان خصوصیات است.

تعریف مخزن شکافدار

مخزن شکافدار مخزنی است که در ساختار آن شکستگی یا ترک وجود داشته باشد ضمن آن که این شکافها شبکه‌ای را ایجاد کنند. این شبکه می تواند تمام یا بخشی از مخزن نفت را شامل شود. در ساختار این شبکه هر یک از سیالها می توانند درون شبکه شکافها از هر نقطه به نطقه دیگر جریان یابند. مثالهای بارز مخازن شکافدار در ایران به مفهوم کامل آن، مخازن نفتی هفتکل، گچساران و آغاچاری است. مخازن کرکوک در عراق و «کان ترل» (Cant arell) در مکزیک از نمونه‌های دیگر این مخازن به شمار می‌روند. نمونه‌های مخازن شکافدار غیر کامل، مخازن بی بی حکیمه، بینک، مارون و اهواز است. به بیان دیگر، در مخازن مذکور وجود شبکه شکستگی‌های نامنظم در مخزن، کل ساختار مخزن را شامل نمی‌شود. مخازن شکافدار، مرکب از سنگ‌های شکسته با فضاهای کوچک خالی بین آنها است و این شکستگی‌ها به صورت منظم یا غیر منظم تشکیل شده‌اند.

¹ . Microbial Enhanced Oil Recovery (M.E.O.R)

فرآیند جابه‌جایی نفت با گاز یا با آب تحت «ریزش ثقلی» (Gravity Drainage)

جابه‌جایی نفت چه در مخازن تک تخلخلی و چه در مخازن شکافدار شبیه یکدیگر است، هر چند که مکانیسم تزریق گاز یا آب در هر یک از این دو نوع مخزن با یکدیگر متفاوت است. به بیان دیگر، در مخازن شکافدار به علت نفوذپذیری کم سنگ مخزن، بخشی از گاز یا آب تزریقی وارد سنگ مخزن شده و بقیه گاز یا آب تزریقی به ناچار از طریق شکافها سنگ‌های با نفوذپذیری کم را دور می‌زند، در حالی که در مخازن تک تخلخلی، سیال تزریق شده از خلل و فرج به هم پیوسته عبور می‌کند. به هر حال جریان سیال تزریقی چه در مخازن تک تخلخلی و چه در مخازن شکافدار از قوانین خاص خود تبعیت می‌کند، ولی ساز و کار حاصل در هر دو حالت تقریباً یکسان است.

وجود شکستگی‌های موجود در مخازن شکافدار در مقایسه با مخازن تک تخلخلی دارای ویژگیهای زیر است:

الف- فرآیند «ریزش ثقلی» و در مخازن شکافدار در مقایسه با مخازن تک تخلخلی سرعت نسبی بالاتری دارد. دلیل این امر آن است که نفوذپذیری بسیار پایین‌تر سنگ مخزن در مقایسه با نفوذپذیری شکافها موجب می‌شود که سطح گاز و نفت در شکافها پایین‌تر از سطح آب و گاز در بلوکهای ماتریسی نفتی قرار گیرد. به ترتیبی مشابه می‌توان گفت که سطح آب و نفت در شکافها از سطح آب و نفت در بلوکهای ماتریسی بالاتر است.

ب) در سیستم مخازن شکافدار، نفت تولید شده از سنگ مخزن، در فاصله‌های دورتری از «چاه‌های تولیدی» به دست می‌آید. لذا به دلیل بهره‌وری بالا در مخازن شکافدار، فاصله چاههای تولیدی از یکدیگر به مراتب بیش از فواصل چاههای تک تخلخلی در نظر گرفته می‌شود.

ج) وجود شکافها، به تفکیک گاز یا آب از نفت کمک می‌کند. این امر باعث می‌شود که میزان گاز اضافی یا آب اضافی قابل تولید در ستون نفت، کمتر شده و بدین ترتیب انرژی مخزن با بازدهی بیشتری حفظ می‌شود.

د) فرآیند «همرفت حرارتی» (Thermal Convection) در مخازن شکافدار موجب ایجاد اشباع نشده در ستون نفتی می‌شود، حتی هنگامی که فشار مخزن به پایین‌تر از نقطه اشباع برسد. این فرآیند را اصطلاحاً «کاهش فشار نقطه اشباع» (Bubble Point Pressure Depression) می‌نامند. در نتیجه تا وقتی که عملاً گازی در مخزن تزریق نمی‌شود، آثار ریزش ثقلی افزایش می‌یابد؛ در غیر این صورت گاز ایجاد شده در درون سنگ، نفوذپذیری سنگ را کاهش می‌دهد.

ه) وجود شکافها باعث یکنواخت‌تر شدن فشار آب یا گاز یا نفت در مخازن شکافدار می‌شود، لذا سطوح آب و نفت یا گاز و نفت یکنواخت‌تر خواهد شد.

و) فرآیند اشاعه «گاز در گاز» یا «نفت در نفت» و یا «گاز در نفت» موجب به تعادل رسیدن ترمودینامیکی هر چه سریعتر سیالات موجود در مخزن می‌شود. به همین دلیل است که در جریان شبیه‌سازی این مخازن، فرآیندهای «همرفت- اشاعه» (Convection- Diffusion) را نمی‌توان نادیده گرفت.

با توجه به مزیت‌های فوق، مخازن شکافدار با نفوذپذیری کم را می‌توان از نظر تجاری، با سرعت زیاد و هزینه‌ای نسبتاً پایین‌تر از مخازن تک تخلخلی با همان مشخصات تخلیه کرد.

مخازن شکافدار دارای معایب زیر نیز هستند:

الف) وجود گسستگی‌های افقی باز یا بسته، تاثیر فرآیند ریزش ثقلی بین گاز و نفت یا نفت و آب را در مقایسه با مخازن تک تخلخلی کاهش می‌دهد.

ب) کاربرد روش امتزاجی جهت بالا بردن ضریب بازیافت نفت در مخازن شکافدار، مستلزم استفاده از حجم زیادی کندانه است که این امر از نظر اقتصادی توجیه پذیر نیست.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که فرایند جابه‌جایی نفت از طریق گاز یا آب در مخازن شکافدار و تک تخلخلی مشابه یکدیگر است، با این تفاوت که بازیافت نفت در مخازن شکافدار به دلیل شکستگی سنگ مخزن و کوتاه شدن ارتفاع بلوکهای ماتریسی کمتر از مخازن تک تخلخلی است.

چرا ضریب بازیافت نفت از مخازن ایران در مقایسه با نقاط دیگر جهان پائین تر است؟

برای مقایسه عوامل کاهش بازیافت نفت از مخازن ایران با مخازنی که دارای بازیافت بالاتری هستند لزوماً باید این مخازن را تحت شرایط یکسان مقایسه کرد. به عبارت دیگر، ناچاریم پرتقال را با پرتقال و سیب را با سیب مقایسه کنیم، نه اینکه سیب را با پرتقال. به عنوان مثال ما نمی‌توانیم میدان نفتی «لالی» (در دامنه کوه‌های زاگرس) ایران را با ۱۰ درصد بازیافت با مخزن «لیک ویو» (Lakeview) واقع در امریکا با ۷۷ درصد بازیافت مقایسه کنیم. مخزن لالی مخزنی سنگ آهکی شکافدار با میانگین نفوذپذیری ۰/۱ میلی داری با فشار موئینگی بالا و عمدتاً «نفت دوست» است، در صورتی که مخزن لیک ویو مخزنی تک تخلخلی از جنس سنگ ماسه‌ای با نفوذپذیری ۲۰۰۰ میلی داری و با فشار موئینگی بسیار پائین و «آب دوست» است. اگر مخزن لالی در امریکا کشف و از آن بهره‌برداری می‌شد حتی ۱۰ درصد نفت آن را بهره‌برداری نمی‌کردند زیرا آنها با استفاده از روش سریع در بهره‌برداری، این میدان را بسیار کمتر از آنچه که می‌توانست تولید کند به اتمام می‌رساندند.

بنابراین مخازن ایران با حداکثر ضریب بازدهی، تحت شرایط تخلیه طبیعی قرار داشته‌اند و نباید آنها را با مخازنی که از ویژگی‌های دیگر برخوردارند مقایسه کرد. در حقیقت ضریب بازیافت نفت در مخازن مشابه در کشور امریکا یا هر جای دیگر، فاصله بسیار زیادی با ضریب بازیافت نفت در ایران دارد. بنابراین ضریب بازیافت نفت در ایران را نباید با هیچ جای دیگر جهان که دارای خصوصیات مخزنی متفاوت و دارای طبیعت تولیدی خاص خود است و یا از ویژگی‌های دیگری برخوردارند مقایسه کرد.

با وجود این، در مطالعه تطبیقی ضرایب بازیافت نفت از مخازن شکافدار ایران با مخازن مشابه در سایر نقاط جهان باید به موارد زیر توجه کرد:

الف- کشورهایی که دارای مخازن شکافدار از جنس سنگ آهک هستند (مشابه آنچه در ایران وجود دارد) غالباً در تملک شرکتهای دولتی است، مانند کشورهای مکزیک، عراق، عمان، لیبی و سوریه. این کشورها اطلاعات کافی در مورد ذخایر نفتی خود منتشر نمی‌کنند، به ویژه در مورد ضریب بازیافت نفت از آنها.

ب- مخازن نفت کشورهای فوق عموماً شکافدار است، اما برای مثال مخازن نفتی کشور مکزیک غالباً دارای فشار بسیار بالاتری از «فشار نقطه اشباع» است و بخش عمده‌ای از بازیافت نفت ناشی از جریان انبساط سیال در سنگ مخزن است، در صورتی که بیشتر میدانهای نفتی ایران از ابتدا در حدود فشار نقطه اشباع هستند و از انبساط سیال بسیار کمی برخوردارند.

بنابراین برای مقایسه ضرایب بازیافت نفت از مخازن مکزیک با مخازن ایران در شرایط تقریباً یکسان، باید میزان بازیافت نفت را از فشار نقطه اشباع تا پایان طول عمر مخزن محاسبه و مقایسه کرد.

ج- بعضی از مخازن کشورهای فوق‌الذکر، حاوی غارهای بزرگ است مانند میدان نفتی کرکوک در عراق و یا قوار در عربستان و بعضی دیگر حاوی «حفره‌های کوچک» مانند بسیاری از ذخایر نفتی مکزیک. ضریب بازیافت نفت از این مخازن به دلیل وجود غارهای بزرگ نفتی یا حوزه‌ها به مراتب بیش از ذخایر مشابه آن در ایران است.

د- حدود ۱۵ مخزن شکاف‌دار در قسمت شمال شرقی سوریه وجود دارد که دارای نفت تقریباً سنگین و فشار کم است. این مخازن به وسیله متخصصین شوری سابق و بدون تجربه کافی مورد بهره‌برداری قرار گرفته بود. میزان بازدهی این مخازن کمتر از ۱۶ درصد گزارش شده است که نسبت به موارد مشابه آن در ایران پایین‌تر است.

ه- در بسیاری از نشریات نفتی به میزان «تولید-فشار» مخازن مختلف اشاره می‌شود، ولی هیچ‌گاه از بازیافت نهایی در این مخازن ذکری به میان نمی‌آید. این گونه نشریات معمولاً به میزان نفتی که در مدت زمانی معین استخراج می‌شود تکیه می‌کنند، بنابراین مرجع مستند و کافی در زمینه مقایسه مخازن وجود ندارد.

از توضیحات بالا پیچیدگی تا حدودی روشن می‌شود. به هر حال براساس اطلاعات منتشر شده موجود در مورد مخازنی که تا حدودی مشابه مخازن ایران هستند می‌توانیم از روشهای درجه‌بندی استفاده کنیم تا تخمین بهتری از ضریب بازیافت به دست آوریم. در ذیل به چند نمونه دیگر از این موارد اشاره می‌کنیم.

مناسب‌ترین فرایند بازیافت نفت از مخازن تک تخلخلی و شکاف دار چیست؟

در پاسخ به این سوال نه تنها باید کاربرد ابزارهای مختلف مورد استفاده موجود در این زمینه را بشناسیم بلکه باید گزارشهای تهیه شده و مطالعات انجام شده در مورد میدانهای مختلف نفتی و همچنین مطالعات آزمایشگاهی برای اندازه‌گیری میزان نفت اشباع باقی مانده از نمونه‌گیریهای مختلف را نیز مورد بررسی قرار دهیم. به عبارت دیگر:

الف) تحقیق و ارزیابی مخازن جهان که بهترین تولید نفت را بر اثر تزریق گاز یا آب یا هر سیال دیگر داشته‌اند.

ب) مطالعات آزمایشگاهی درباره میزان نفت اشباع باقیمانده بر اثر جابه‌جایی آب یا گاز یا هر سیال دیگر و ارزیابی آنها.

در این زمینه در سال ۱۹۸۹ یک پروژه آزمایشگاهی توسط «موسسه نفت فرانسه» I.F.P. آغاز شد. اساس این کار آزمایشگاهی بر مبنای مشاهدات عینی از ضریب بازیافت نفت از چندین مخزن نفتی، همراه با تزریق آب یا گاز در آنها بود. بافت سنگ این مخازن تقریباً یکنواخت و تولید نفت از آنها به آرامی و تحت شرایط تزریق آب از لایه‌های پائین یا گاز از لایه‌های بالایی مخزن صورت می‌گرفت. با این آزمایشها مشخص شد که کدام روش تزریقی بر دیگری ترجیح دارد و از آن می‌توان به عنوان یک اصل در کشورهای نفت خیز جهان استفاده کرد.

موسسه نفت فرانسه و محققان دیگر، اندازه‌گیری‌های مختلف فشار موئینگی نفت را بر روی نمونه‌های سنگ مخزن انجام دادند. این مطالعات در مجموع نشان داد که در مخازن تک تخلخلی آب دوست، میزان نفت اشباع شده باقیمانده ناشی از تزریق گاز به مراتب پایین‌تر از میزان نفت اشباع شده باقیمانده بر اثر تزریق آب است.

این کشف مهم در دهم اوت سال ۱۹۹۹ توسط موسسه نفت فرانسه به نام سعیدی به عنوان کاشف اصلی و لانژرون به عنوان دستیار به ثبت رسید (ثبت امریکا به شماره ۳۶۳،۹۳۷،۵)

بررسی های میدانی و آزمایشگاهی انجام گرفته

میدان نفتی قوار در عربستان، میدان نفتی زلتون و انتظار در لیبی، میدان نفتی لیک ویو در آمریکا، میدان نفتی فهود در عمان و میدان نفتی هفتکل در ایران که فرایند دوگانه جابجایی با آب و گازفرایند جدید و منحصر به فرد بود که اولین بار توسط مهندسين شرکت ملی نفت ایران طراحی شد. و میدان نفتی هندیل در اندونزی و میدان نفتی ابکتون در مکزیک بودند. بالاترین بازیافت نفت با آب از ۵۰ یا احتمالاً ۵۵ بیشتر نمیشود در حالی که در بهره برداری با گاز به حد ۷۸ درصد می رسد و این امر ثابت میکند که تزریق گاز در مخازن تک تخلخلی بهترین روش است. علاوه بر بررسیهای میدانی آزمایشاتی نیز انجام گرفت که از جمله: آزمایش ترویلگرو همکارانش، آزمایش دوموره، آزمایش نفت به روش گرانی توسط انستیتو فرانسه، آزمایش سروش و سعیدی، آزمایش بوچار، آزمایش هاگورت، آزمایش تزریق گاز ازت در لایه های آب دوست.

مهمترین عامل اقتصادی بازیافت نفت از مخازن نفتی ایران کدامند؟

پاسخ به این سوال تا حدودی در مطالب بالا بیان شده بدین ترتیب که در بهره برداری ثانویه از مخازن نفتی، بدون تردید تزریق گاز بهتر از آب عمل می کند. به منظور تکمیل این مبحث لازم است روشهای افزایش برداشت (I.O.R) مورد بررسی قرار گیرد. تا جایی که این موضوع به تولید از مخازن نفت ایران مربوط می شود، این روشها را می توان به گروههای زیر تقسیم کرد:

- ۱- تزریق گاز امتزاجی ۲- تزریق گاز غیر امتزاجی ۳- تزریق آب توان یافته ۴- حفاری افقی و بهبود تجهیزات روی زمین
- گاز امتزاجی خود به دو بخش ۱- تزریق گاز هیدروکربوری ۲- تزریق گاز غیر هیدروکربوری تقسیم میشود.

در صورتی که گازهای هیدروکربوری به میزان کافی و لازم در دسترس نباشد می توان نخست در مورد استفاده از گازهای هیدرو کربوری ناخالص و سپس استفاده از گازهای ازت، گاز کربنیک و غیره جهت تزریق اندیشید.

در پاسخ به اصلی ترین و اساسی ترین سوال یعنی چگونگی تزریق در مخازن ایران میتوان گفت بهترین سیال برای تزریق در میدانهای نفتی ایران گاز هیدروکربوری یا گازهای هیدروکربوری ناخالص است.

از گازهای هیدروکربوری ناخالص که در مخازن استان ایلام موجود است می توان برای تزریق در مخازن مناسب نفتی استفاده کرد. با اجرای تزریق و یع گاز به مخازن نفتی کشور به میزان لازم و کافی و با توجه به سهم فعلی مجموع ذخایر نفت و گاز ایران تا بیست سال آینده از عربستان سعودی جلو خواهد افتاد. بنابراین ایران اولین کشور پیشتاز در میان کشورهای عضو اوپک و دارنده ی بزرگترین مخازن نفت و گاز جهان خواهد شد .

حداکثر برداشت از نفت خام درجا با در نظر گرفتن فرآیند تولید اولیه و ثانویه چقدر است؟

این یک سوال چندین میلیون دلاری است که تنها وقتی می توان به آن پاسخ کامل داد که بررسی های انجام شده به دقت مدنظر قرار گیرد. مخازن نفتی کشف شده موجود در کشور را می توان به دو دسته اصلی تقسیم کرد: «مخازن اشباعی» (Saturated Reservoirs) و «مخازن زیر اشباع» (Under Saturated Reservoirs).

مخازن اشباعی در حال حاضر در مراحل مختلفی از دوران حیات خود به سر می‌برند. میدانهای اصلی نفت کشور غالباً به طور کامل توسعه یافته و سطح تولید آنها رو به کاهش است. حداکثر تولید روزانه و میزان حجم مورد نیاز گاز تزریقی در آنها براساس مدل‌سازی مفهومی، قابل پیش‌بینی است.

مخازن زیر اشباعی ایران در مراحل اولیه دوره تاریخی خود قرار دارند. این مخازن، قبل از اینکه از حداکثر ظرفیت آنها استفاده شود باید براساس تزریق گاز تا رسیدن به فشار اولیه آنها به دقت مورد مطالعه قرار بگیرند. به هر صورت، میزان تولید روزانه این مخازن، بستگی به میزان حجم گاز تزریقی در آنها دارد.

الگوی بهینه تخصیص گاز

ذخایر گازی کشور شامل مخازن کلاهدک گازی، گاز محلول در نفت و گاز حاصل از میداین گازی یا بدون میعانات می‌شود. علاوه بر اینها ایران دارای حجم عظیمی از گاز ناخالص است و بعضی مخازن گازی کشور هنوز توسعه نیافته‌اند.

بیشتر ذخایر گاز و گاز همراه با میعانات گازی در مناطق دریایی قرار دارند. گاز تولیدی برای مصارف رو به افزایش داخلی کشور، تزریق در مخازن نفت و احتمالاً صدور آن به سایر کشورها اختصاص یافته است.

برای اینکه بتوان به تخمین نسبتاً صحیحی از حجم گاز مورد نیاز و منابع تامین آن طی دوره‌ای ۲۰ ساله رسید، الزاماً باید تراز گاز را در چارچوب توسعه ظرفیت گاز با احتساب ۱۰ درصد حجم اضافی جهت تزریق روزانه ۲۰ میلیارد پای مکعب تدوین کرد و در اختیار داشت.

بازار آینده نفت

از بررسی ذخایر و توانایی تولید کشورهای تولید کننده نفت عضو اوپک و غیر عضو اوپک که نگارنده با بعضی از آنها آشنایی نزدیک دارند- چنین برمی‌آید که بجز کشورهای تولید کننده شرق افریقا، عراق، عربستان و احتمالاً روسیه، با فن‌آوری موجود، امکان افزایش نفت کافی از سال ۲۰۱۵ به بعد وجود نخواهد داشت. در حقیقت تولید از بیشتر مخازن اصلی نفت موجود در جهان در حال کاهش است.

بیشتر مخازن عظیم نفتی در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی کشف شده‌اند و بیش از ۵۰ درصد ذخایر نفتی آنها استخراج شده و در واقع، این مخازن تا سال ۲۰۱۵ یک - چهارم آخرین دوره عمر خود را سپری خواهند کرد. بنابراین مخازن فوق‌قادر نخواهند بود تولید خود را حتی به میزان تولید فعلی ادامه دهند. مخازن جدید کوچکتر نیز با توجه به مصرف فعلی جهان- که در حدود ۳۰ میلیارد بشکه نفت در سال است- نمی‌توانند جایگزین مخازن بزرگ فعلی شوند. کشور اندونزی تا چند سال آینده، وارد کننده نفت خواهد بود.

تولید نفت در کشورهای حوزه دریای شمال و مکزیک نیز تا قبل از سال ۲۰۱۵ میلادی به طور شدید رو به کاهش خواهد رفت. مطالعات انجام شده به تفصیل نشان می‌دهد که با یک سناریوی خوش‌بینانه، میزان تولید نفت در سال ۲۰۱۵ به سختی به ۹۰ میلیون بشکه در روز خواهد رسید. این سطح تولید همراه با افزایش تقاضا در سالهای آینده- چه برای گاز و یا برای نفت- نشان دهنده کمبود تولید از این دو منبع انرژی است. این امر موید آن است که در حدود سالهای ۲۰۱۵ میلادی قیمت نفت و گاز به میزان قابل توجهی افزایش خواهد یافت. بنابراین هر میزان سرمایه‌گذاری جهت بالا بردن ذخایر نفتی بالفعل در سالهای آینده به سادگی و با نرخ بالایی بازگردانده خواهد شد.

در نتیجه برای کشور ما بهترین فرصت است که از توان بالایی تولید ثانویه مخازن نفت خود استفاده کند. بدین ترتیب از سال ۲۰۱۵ به بعد، نه تنها می‌توان تولید را در سطح فعلی نگهداشت یا احتمالاً به سقف بالاتری ارتقاء داد، بلکه می‌توان نفت تولیدی را با قیمتی بسیار بالاتر از قیمت فعلی - با توجه به تورم سالیانه - به فروش رساند. قیمت گاز نیز به علت مصرف صعودی فعلی آن و همچنین جایگزین نمودن کمبود عرضه در برابر تقاضای نفت با نرخ بالاتری افزایش خواهد داشت.

در اینجا لازم به تذکر است که در صورت عدم و یا تاخیر در اجرای این پروژه ملی، شرکت ملی نفت ایران نخواهد توانست میزان تولید فعلی را از سالهای ۲۰۱۵ به بعد تامین نماید.

چگونه می‌توان سرمایه‌گذاری لازم جهت تزریق ۲۰ میلیارد پای مکعب در روز به مخازن نفتی را تامین کرد؟

نگاهی به تغییرات تولید از میادین خشکی در ۲۳ ساله گذشته، نشان می‌دهد که متوسط تولید چاههای بهره‌برداری شده از حدود ۱۲ هزار و ۵۰۰ بشکه در روز به حدود ۲ هزار و ۵۰۰ بشکه کاهش یافته است. در ضمن میزان کل تولید در مدت ۲۳ سال گذشته، معادل ۲۰ سال تولید بر مبنای ۳/۵ میلیون بشکه در روز بوده است و علت آن، کاهش تولید در مدت ۸ سال جنگ و سالهای بعد از آن است.

تولید از چاههای در دست بهره‌برداری در مقایسه با گذشته (۱۲ هزار و ۵۰۰ بشکه به ۲ هزار و ۵۰۰ بشکه در روز) حدود ۵ برابر کاهش یافته است. در صورتی که فرض کنیم این ضریب کاهش، در ۲۰ سال آینده از ۵ به ۴ برابر کاهش یابد، تولید متوسط چاهها روزانه به حدود ۶۲۵ بشکه خواهد رسید. بر این اساس جهت حفظ ظرفیت تولید به میزان ۴ میلیون بشکه در روز، به حدود ۶ هزار و ۴۰۰ حلقه چاه تولیدی نیاز خواهیم داشت. در صورتی که از تعداد هزار و ۴۰۰ حلقه چاه موجود، حدود ۴۰۰ حلقه تا ۲۰ سال آینده مورد استفاده باقی بماند، به حفر حدود ۶ هزار حلقه چاه جدید نیاز خواهیم داشت. اگر متوسط هزینه هر حلقه چاه حدود ۵/۵ میلیون دلار در نظر گرفته شود، حفر این تعداد چاه، نیاز به سرمایه‌گذاری حدود ۳۳ میلیارد دلار خواهیم داشت. علاوه بر سرمایه‌گذاری فوق، برای نگهداری این میزان تولید به نصب پمپ یا دستگاه‌های دیگر (مانند Gaslift , Desilting) برای کلیه میادین کوچک و بزرگ با هزینه بالا نیاز خواهیم داشت.

تزریق گاز به مخازن نفتی کشور به میزان ۲۰ میلیارد پای مکعب در روز، نه تنها موجب جلوگیری از کاهش فشار در مخازن نفتی می‌شود، بلکه در مواردی سبب افزایش فشار آنها نیز خواهد شد. در این صورت تعداد چاههای مورد نیاز جهت حفظ تولید، بسیار کاهش می‌یابد و تعداد آنها به حدود ۳ هزار حلقه خواهد رسید که موجب صرفه‌جویی بیش از ۱۶/۵ میلیارد دلار می‌شود. میزان صرفه‌جویی فوق نزدیک به میزان سرمایه‌گذاری مورد نیاز برای تزریق ۲۰ میلیارد پای مکعب گاز است. (۳۰۰۰-۶۰۰۰)×۵/۵ میلیون دلار، یعنی حدود ۱۶/۵ میلیارد دلار)

به عبارت دیگر با انجام تزریق روزانه ۲۰ میلیارد پای مکعب گاز در مخازن نفتی ایران، علاوه بر بالفعل کردن ۴۵ میلیارد بشکه نفت و افزایش ذخایر نفتی کشور، سبب انتقال گاز پارس جنوبی به حدود هزار کیلومتر نزدیک‌تر به محل مصرف یا فروش و همچنین جلوگیری از مهاجرت گاز ایران به قطر نیز می‌شود. تنها با انجام برنامه فوق، اصل صیانت از منابع نفت و گاز کشور محقق می‌شود و منافع ملی به نحو شایسته تامین می‌گردد.

تهیه طرحی جامع برای کمی کردن و بررسی واقع بینانه‌ی ذخایر نفت قابل بازیافت کشور - که در بالا تخمین زده شد - ضرورت دارد. در چنین طرحی، هزینه‌های پیش‌بینی شده به صورت دقیق‌تر و در زمان اجرای قابل قبول‌تر، برای چنین پروژه عظیمی لازم

به نظر می‌رسد. علاوه بر این، برای تدوین این طرح جامع باید مطالعات عمیق‌تری در مورد ذخایر نفت و گاز ایران - به نحوی که در بالا به آن اشاره شد - انجام گیرد.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

از تجزیه و تحلیل مباحث بالا نتایج زیر حاصل می‌شود:

(الف) ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کشورهای دارنده نفت در جا در سطح جهان، توانایی آن را دارد که حجم نفت قابل استحصال از ذخایر خود را به بیش از ۴۵ میلیارد بشکه در مقایسه با وضعیت فعلی افزایش دهد.

(ب) بهترین روش برای انجام کار فوق، تزریق گاز غیر امتزاجی به مخازن نفتی است.

(ج) برای تزریق گاز باید برای مخازن نفت اشباع نشده، تقدم بیشتری قائل شد؛ زیرا این مخازن به ازای تولید هر بشکه نفت اضافی به حجم گاز کمتری نیاز دارند و نفت از آنها با سرعت بیشتری تولید می‌شود.

(د) تزریق گاز امتزاجی به مخازن ایران از نظر اقتصادی با صرفه نیست و لذا توصیه نمی‌شود. سیالات تزریقی اصولاً شامل هیدروکربورها یا گازهای هیدروکربوری ناخالص می‌شوند. که در کشور ما با حجم زیاد وجود دارد.

(ه) حجم گاز مورد نیاز کشور جهت تزریق در مخازن نفتی کشور ۱۵۰ تا ۲۰۰ تریلیون پای مکعب پیش‌بینی می‌شود. این حجم گاز باید طی دوره‌ای ۲۰ ساله تزریق شود. بر این اساس، میانگین تزریق در حدود ۲۰ میلیارد پای مکعب در روز خواهد بود.

(و) ظرفیت تولید نفت پس از حدود ۱۰ تا ۱۵ سال تزریق گاز با حجم فوق، به میزان وسیعی افزایش می‌یابد. تنها از این طریق، می‌توان مصرف داخلی و صادرات ۵۰ سال آینده کشور را تامین نمود.

(ز) از سال ۲۰۲۰ میلادی به بعد ایران بالاترین ذخایر نفت و گاز جهان را دارا خواهد بود.

(ح) برای تزریق ۲۰ میلیارد پای مکعب گاز در روز نیاز به سرمایه‌گذاری حدود ۲۰ میلیارد دلار خواهد بود. این میزان سرمایه‌گذاری به ازای تولید هر بشکه نفت اضافی بسیار ناچیز است و برای کشور ما بسیار سودآور خواهد بود.

(ط) جهت نگهداری توان تولید ۴ میلیون بشکه در روز (۳/۵ میلیون بشکه تولید واقعی در روز) شرکت ملی نفت نیاز به حفر حدود ۶ هزار حلقه چاه جدید در ۲۰ سال آینده خواهد داشت. این امر نیازمند سرمایه‌گذاری حدود ۳۳ میلیارد دلار است. در صورت تزریق گاز بر مبنای ۲۰ میلیارد پای مکعب در روز، تعداد این چاهها به حدود ۳ هزار حلقه کاهش می‌یابد. میزان صرفه‌جویی در این امر، نزدیک به میزان سرمایه‌گذاری جهت تولید، حمل و تزریق روزانه ۲۰ میلیارد پای مکعب گاز در مخازن نفتی کشور است.

(ی) از سال ۲۰۱۵ میلادی به بعد به دلیل عدم توانایی تولید کشورهای صادر کننده نفت، قیمت نفت و گاز بسیار بالاتر از نرخ فعلی خواهد رسید و کشور ما با سرمایه‌گذاری لازم در زمان حال می‌تواند به سود بسیار بالایی در آینده‌ای نزدیک دست یابد.

(د) وابستگی به درآمدهای نفتی

ذخایر عظیم نفت در ایران، خلیج فارس، عراق، عربستان سعودی، امریکای جنوبی، امریکا، کانادا، روسیه (ولگا، اورال و سیبری غربی)، افریقا، لیبی، نیجریه، ونزوئلا، خلیج مکزیک و دریای شمال قرارداد. حدود ۷۵ درصد از کل منابع نفت موجود جهان در خاورمیانه قرارداد. نفت به تنهایی یک کالای اقتصادی، سیاسی یا استراتژیک نیست، بلکه این سه خصوصیت را توأمأ داراست و

نمی توان صرفاً به یکی از وجوه آن توجه کرد. رسوخ نفت در تمامی زوایای زندگی بشر، آن را به صورت یک کالای حیاتی درآورده است و اساساً در حال حاضر زندگی صنعتی بدون نفت میسر نیست.

امروزه اکثر اندیشمندان اقتصاد سیاسی اجماع دارند که فرایند توسعه یافتگی سیاسی و اقتصادی و بالطبع امنیت ملی کشورهای صادر کننده نفت تحت تأثیر درآمدهای نفتی و به عبارتی اقتصاد نفتی این کشورها قرار دارد. تأثیرپذیری حیات سیاسی و به طور مشخص امنیت ملی از نفت در چند دهه اخیر نمونه‌ای متفاوتی داشته است. برخی از ویژگی‌های صنعت نفت از قبیل وابستگی به فراز و نشیب تقاضا و مصرف در بیرون از مرزهای ملی. وابستگی صنعت نفت به تکنولوژی‌های پیچیده کشورهای صنعتی و شرکتهای چند ملیتی. وابستگی به سرمایه‌گذار کلان برای اکتشاف و استخراج. کنترل قیمت نفت به وسیله نیروهای بین‌المللی. گستره و عمق تأثیر گذاری این ماده را بر سرنوشت ملی بیشتر کرده است.

بدین ترتیب می‌توان گفت وابستگی کشورمان به درآمد نفتی در عرصه اقتصاد بین‌الملل یک روی مساله است. روی دیگر مساله در تعامل امنیت ملی کشور با درآمدهای نفتی. تأثیری است که نفت در عرصه داخلی بر حیات اجتماعی و اقتصادی دارد. متأسفانه باید اذعان نمود که اگر نفت را از اقتصاد ملی حذف نماییم تمام ارکان حیات اقتصادی و اجتماعی و حتی سیاسی ما شدیداً تحت الشعاع آن قرار می‌گیرد. تزریق سرمایه به بخش صنعت، واردات کالاهای اساسی، تامین و دستیابی به تکنولوژی جدید صنعتی و نظامی و تامین انرژی داخلی، وابسته به درآمدهای نفتی است. به عبارتی صریح‌تر امنیت اقتصادی، امنیت اجتماعی و حتی از دیدگاهی فراتر امنیت و ثبات سیاسی کشور تحت تأثیر درآمدهای نفتی و به عبارتی اقتصاد نفتی می‌باشد.

نقش نفت در ساختار قدرت ایران

روز پنجم خرداد ۱۲۸۷ برای اولین بار در ایران، در مسجد سلیمان، نفت کشف شد. این کشف در پی واگذاری امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت به «ویلیام نکس داری» انگلیسی انجام شد. شرکت تحت فرمان «ویلیام داری» پس از ۵ سال جستجو از چاهی در مسجد سلیمان از شهرهای استان خوزستان، نفت کشف کرد. به این ترتیب صنعتی آغاز شد که طی دو جنگ، نیروی دریایی انگلستان را نجات داد ولی برای ایرانیان زحمتی ایجاد کرد که از مجموع مزاحمت‌های سیاسی دولت‌های بزرگ بیشتر بود.

باید ببینیم رابطه نفت، ثروت و قدرت و سپس این رابطه را در یکصد سال گذشته در ایران چگونه بوده است و نفت از چه موقع در ایران به این زنجیره حیات انسانی و اجتماعی ما وارد شده است و این ورود، طی صد سال گذشته، چه فرصت‌ها و تهدیدهایی را ایجاد کرده است؛ ساختار و نظام جامعه ما را کجاها با آسیب مواجه کرده و کجاها برایش نقطه قوت شده است.

برای درک بهتر خود این زنجیره، آن را تحت عنوان معرفت صنعت، ثروت، قدرت و امنیت قرار می‌دهیم توانایی‌هایی که انسان برای کسب معرفت نسبت به موضوعات و موجودات دارد و توانایی اش برای تبدیل این یافته‌ها به ابزار و روش. انواع صنایع، در معنای گسترده آن برای فعالیت‌هایی شکل می‌گیرند که نمود بیرونی دارند. این صنعت و فعالیت، منشأ و مولد اصلی ثروت است. این ثروت که به شکل سرمایه و کالاست، رافع بسیاری از نیازها و خواسته‌های انسان است. ثروت همواره در طول تاریخ یکی از مولفه‌های اصلی و اساسی قدرت بوده است.

قدرت، مطلوب غایی و نهایی است و نهایتاً خود ابزاری است برای تامین امنیت. امنیت نیز یکی از عالی‌ترین خواسته‌ها و ارزش‌های انسانی و اجتماعی است. یک منشاء استعمار از ابتدای قرن بیستم و امپریالیسم قدرت جهانی، جست و جو برای نفت است. ایران هم یکدفعه در این شرایط وارد دایره جدید این منافع غرب می‌شود. اینجاست که نفت ایران را می‌توان محصول معرفت غربی

دانست که با صنعت غربی در ایران کشف شد. معرفت و صنعت غربی در ایران این نفت را از زیر زمین بیرون می‌کشد، بخشی از آن را به عنوان حق الامتیاز به دولت می‌دهد که بخش اندکی هم هست و چرخه ثروتی برای دستگاه حاکمه تولید می‌کند. طی این دوره به سمت مدرن شدن، یعنی افزایش حجم بوروکراتیک آن، افزایش خدمات اجتماعی، افزایش نقش مدیریتی در سیاستگذاری‌های عمومی ارکان جامعه و افزایش نقش در عرصه روابط بین الملل و سیاست خارجی پیش می‌رود؛ در واقع به کارکردهای دولت افزوده می‌شود و عملاً دولت در حال بسیط‌تر شدن است که اوج آن را در آستانه انقلاب می‌بینیم؛ میراثی که برای ساختار دولت پس از انقلاب نیز باقی ماند.

اگر دولت و نظام ایران را تشبیه به یک سیستم کنیم، در طول صد سال گذشته این سیستم یک پایه، ستون یا ورودی داشته است. به این معنا، درآمد نفت در طول این صد سال، چهار نقش را ایفا می‌کرده است:

- ❖ تامین ارز،
- ❖ تامین سوخت برای صنعت،
- ❖ تامین اشتغال در کشور،
- ❖ سرانجام فرآورده‌های گسترده پتروشیمی

چهار کارکردی را که نفت طی یکصد سال اخیر ایفا کرده است:

اولین کارکردش، تزریق ارز است. که خود به دو صورت در اشتغال نقش داشته است: در حال حاضر هم اشتغال مستقیم نفت حدود ۱۵۰ هزار نفر است، در مقابل ۱۷ میلیون نیروی کار که کمتر از یک درصد آن را تشکیل می‌دهد. بنابراین صنعتی که اینقدر برای ما مهم است در جامعه جوانی که دائماً احتیاج به اشتغال دارد، فرصت اشتغال مستقیم کمی را فراهم کرده، ولی اشتغال غیرمستقیمی ایجاد کرده است یعنی همان ارزی که در این سالها به حدود ۷۰ تا ۸۰ میلیارد دلار رسیده است، همواره به انواع صنایع و خدمات تزریق می‌شود و هزاران شغل ایجاد می‌کند. کشاورزی، صنعت و خدمات وابسته به نفت است، اگر ارز نفت قطع شود، یکبارہ تا حد زیادی از اشتغال کم می‌شود. آخرین نقشی که نفت در دهه‌های اخیر ایفا کرده است، بحث پتروشیمی است در اوایل انقلاب، با تزریق نفت و گاز نیم میلیون تن فرآورده‌های پتروشیمی تولید می‌شد و امروز به رقمی بیش از ۲۰ میلیون تن رسیده است

بنابراین با توجه به چهار نقشی که نفت ایفا کرده است در دوره‌های مختلف، اقتصاد ما مبتنی بر نفت بوده و به یک اقتصاد دولتی نفتی تبدیل شده است؛ اقتصادی تک پایه. این اقتصاد دولتی نفتی مهم ترین مولفه قدرت ما هم بوده است.

یکی از شاخصه‌های قدرت، قدرت نظامی است. تا قبل از انقلاب درآمدهای نفتی مهم ترین منبع برای تاسیس ارتش جدید و توسعه و تجهیز آن بوده است. تاسیس ارتش جدید توسط سردار سپه رضاخان که متشکل از پلیس جنوب، نیروی قزاق و نیروی عشایری بود، عمدتاً با یک میلیون لیره یی بود که ایران مدعی بود از فاصله جنگ اول به عنوان مطالبات از شرکت نفت انگلیس دریافت داشته است. شرکت نفت انگلیس در تادیه بدهی هایش تاخیر می‌کند تا زمانی که رضاشاه به عنوان صدراعظم به قدرت می‌رسد و در آن دوره، یک میلیون لیره را می‌دهند. این پول در ایران، نطفه ارتش جدید اعم از پادگان، مسلسل، یونیفورم و کارهای دیگر می‌شود. بنابراین تاسیس ارتش جدیدی که به صورت جزیی از نهادهای جدید در کارنامه رضاشاه آمده است، با این

یک میلیون لیتر نفت انگلیس صورت می‌گیرد. این امر در واقع با هدف تقویت قدرت نظامی که باز مهم‌ترین ماموریتش حفظ همان نفت و چاه‌های جنوب بود، صورت گرفت. یکی از کارکردهای ارتش نوین و دولت مدرن، تامین منافع نفتی بود. این امر، بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم ادامه پیدا کرد و همواره بخش عظیمی از درآمد نفتی صرف خرید و توسعه تجهیزات ارتش می‌شد. یکی از ماموریت‌های ارتش هم دفاع از زاگرس در برابر هجوم روس بود و ارتش هم بیشتر در زاگرس مستقر بودند، چون در پایین زاگرس، نفت دشت‌های خوزستان وجود داشت و بعدها هم در برابر تهدید اعراب از آنها حمایت می‌کردند. بنابراین قبل از انقلاب، نفت نقش اول را در ساختار قدرت ایفا می‌کرد. منتها محمدرضا شاه بعد از انقلاب سفید و سرکوب قیام ۱۵ خرداد و جنبش اجتماعی سال ۱۳۴۲ و نهایتاً تبعید امام خمینی (ره)، از طریق برنامه انقلاب سفید اصلاحاتی را که مدعی است با یک دگرگونی در ساخت اجتماعی همراه خواهد بود، انجام می‌دهد و بدین ترتیب بخشی از درآمد نفت وارد اقتصاد می‌شود که با توسعه اشتغال غیرمستقیم و با تزریق نفت برای واردات بیشتر به خصوص کالاهای مصرفی و ایجاد یک اقتصاد مصرفی و کالاهای مونتاژی، هم اشتغال بیشتری ایجاد می‌کند و هم بخشی از نیازهای مردم را تامین و یک مقداری نرم‌افزاری تر برخورد می‌کند و اقتصادی مصرفی شکل می‌گیرد که در آن مقداری اشتغال است و مقداری هم معیشت. اما سوءطراحی و سوءاجرا و سوءاستفاده از آن در درازمدت باعث می‌شود که نفت کارکرد خود را از دست بدهد و در نتیجه منجر به کاهش رضایت عمومی شد همزمان با آنکه شاه با قدرت ارتش و ساواک می‌خواست نخبگان اقلیت ناراضی را کنترل کند و رضامندی توده‌ها را جذب کند، از لحاظ سیاسی و فرهنگی دو اقدام دیگر نیز صورت داد؛ نخست از لحاظ فرهنگی چون همواره نگران مشروعیت خود بود، یعنی مشروعیت و مقبولیتی که در ۲۸ مرداد به شدت آسیب دید و شاه نفت ایران را داد تا تاج و تخت خودش را نگاه دارد و ایران را شدیدتر زیر نفوذ امریکا برد. بنابراین به شدت مقبولیت عمومی اش کم شد بنابراین خود این هسته و پایه شروع به فاسد شدن کرد. چیزی که می‌توانست باعث پیشرفت شود، به دلیل مدیریت نشدن، مایه تهدید شد. امام و انقلابیان هم در دقیقه ۹۰ با کنترل اعتصابات نفت، آخرین ضربه انقلاب را به همین پایه زدند؛ چون پایه ضعیف بود، فاسد شده بود، امواج انقلاب هم به این پایه خورد و نظام شاهنشاهی سقوط کرد. اینجاست که متوجه می‌شویم نفت چه نقش اساسی در قدرت داشته است.

نقش نفت در اقتصاد سیاسی ایران

درآمدهای نفتی ایران به عنوان یک متغیر مستقل نقش اساسی در اقتصاد سیاسی ایران در طول هشتاد سال گذشته بازی کرده است. این درآمدها عامل اساسی برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های اقتصادی کشور بوده است. از لحاظ تاریخی جدا از رقابت‌های بین‌المللی برای دستیابی و حفظ امتیاز بهره‌برداری از این منبع عظیم که نظام سیاسی ایران را تحت تأثیر قرار می‌داد تخصیص و توزیع این درآمدها که در اختیار دولت خودکامه قبل از انقلاب بود مشکلات و بحران‌های اقتصادی اجتماعی شدیدی فراهم می‌آورد که تورم، عدم کارایی و مصرف‌گرایی افراطی از خصوصیات آن بود. بعد از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی درآمدهای نفتی پشتوانه مالی بسیار محکمی برای اجرای سیاست‌های داخلی و خارجی دولت بوده اند. قبل از اینکه تأثیر رانت نفتی بر سیستم اقتصادی و سیاسی ایران بررسی شود لازم است که رانت و خصوصیات اقتصاد رانتی تعریف شود و سپس زمینداری دولتی (مالکیت زمین توسط دولت) و اهمیت یافتن رانت نفتی نسبت به رانت زمین تشریح گردد.

عمده‌ترین کارکردهای نفت در نهادهای مختلف کشور:

۱- نفت، پوششی بر ناکارآمدی نظام اقتصادی

بزرگ‌ترین تأثیر منفی نفت در اقتصاد ایران، پوشش ضعف‌ها و ناکارآمدی‌های اقتصادی ایران است. ایران اگرچه از نظر بنیادهای تولید و فناوری و محیط کسب و کار جزء کشورهای غنی و پیشرفته نیست، اما ثروت کلان نفت که بدون زحمت و محنت در اختیار جامعه قرار گرفته است، کشور را در ردیف جوامع در حال توسعه و با درآمد سرانه نسبتاً بالا قرار داده است. نفت واقعیات اقتصاد ضعیف و بیمار کشور را از نظرها مخفی نگاه داشته، چراکه تعهدات مالی ما به راحتی با فروش نفت تامین شده است و هیچگاه احساس نیاز و کمبود نکرده‌ایم تا مغزها و دست‌هایمان را به تلاش و تکاپو در عرصه اقتصاد وادار سازیم. اگرچه ایران از لحاظ سرانه تولید کشوری غنی نیست ولی مصرف‌کننده‌ای بزرگ (به‌ویژه برای کالاهای لوکس) محسوب می‌شود. کافی است به بازارهایی چون خودرو و لوازم خانگی سری بزنیم. بهترین اجناس بزرگ‌ترین کمپانی‌های دنیا در بازارهای کشور به آسانی یافت

۲- حجیم ساختن و ناکارآمدی نظام بروکراسی در ایران

کافی است برای کار ساده‌ای چون ثبت یک مؤسسه یا به ادارات مربوطه مراجعه شود تا صحت این ادعا به اثبات برسد. علاوه بر کندی و لختی که از مظاهر عمده ناکارآمدی به‌شمار می‌آیند، نظام دیوان‌سالاری کشور فوق‌العاده حجیم است و همین امر چالاکتی، انعطاف‌پذیری، سرعت و روزآمدی را از این سیستم سلب نموده و فساد و تبعیض را در آن به‌وجود آورده است. موازی کاری، ضعف در نظام انگیزشی کارکنان، الگوی نابسامان ارتقاء در سازمان‌های دولتی، عدم شفافیت، کارشناسی ضعیف و غالباً تشریفاتی، کاغذ بازی، فساد و ... از دیگر نشانه‌های آشکار ضعف و ناکارآمدی نظام اداری کشور است که بخش عمده‌ای از آن به درآمدهای هنگفت نفت باز می‌گردد که این نظام معیوب را شاداب و سالم نشان می‌دهد.

۳- اعطای قدرت مطلق به دولت و تضعیف نهادهای مردمی و مدنی

درآمدهای کلان نفتی که به‌طور مستقیم و مطلق در اختیار دولت قرار دارد، قدرتی مطلق به آن بخشیده است و مسیر به‌وجود آمدن، تقویت و توسعه نهادهای مستقل و قدرتمند مردمی را پیچیده و دشوار ساخته است؛ به‌طوری که می‌توان گفت هیچ نهاد مستقل مردمی قدرتمندی به جز نهاد تاریخی روحانیت، در ایران وجود ندارد. حکایت مطبوعات در ایران باز هم تاسف‌برانگیزتر است. چراکه همه مطبوعات به نوعی وابسته به سهمیه‌ها و یارانه‌های دولتی هستند

۴- ضعف عمومی در فرهنگ نظم، تلاشگری و قناعت

درآمدهای حاصل از نفت که فرهنگ ضد بهره‌وری را در غالب نهادها و سازمان‌های کشور اشاعه داده‌اند، جایگزین فرهنگ شرعی و سنتی کار و قناعت در جامعه شده‌اند؛ به‌طوری که هم‌اکنون بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، الگوی مصرفی متعادل‌تری از الگوی مصرفی کشور ما را در دستور کار خود دارند.

این معایب عمده و عمیق در فرهنگ اجتماعی و اقتصادی ما، به‌گونه‌ای آشکار به تزریق بی‌محابای درآمدهای نفتی در نظام اقتصاد ملی باز می‌گردد و متأسفانه به رنگ باختن عناصری چون وقت‌شناسی، تلاشگری، نظم و وجدان کاری انجامیده است. عناصری بنیادین که قطعاً و حتماً بدون آن‌ها هر نوع توسعه و پیشرفتی محال خواهد بود.

۵- بحران انرژی و محیط زیست

یارانه‌های گشاده‌دستانه دولت در بخش انرژی که از طریق فروش نفت تأمین مالی می‌شود و مصرف مسرفانه سوخت در کشور، اصلی‌ترین دلیل بحران فزاینده انرژی و محیط زیست در ایران محسوب می‌گردد. در کشور ۷۵ میلیونی ایران بیش از کشورهای با جمعیت بالای ۳۰۰ میلیون نفر گاز یا بنزین مصرف می‌شود و روند تخریب و تجدید منابع طبیعی در کشور، فرسایش‌ها، از بین رفتن جنگل‌ها و مراتع، خشکسالی، کاهش بارندگی و ... کشور را با بحران‌های جدی مواجه ساخته است. در ایران به دلیل برخورداری از منابع عظیم نفتی، سوخت و حامل‌های انرژی هیچ‌گاه قیمت واقعی و منطقی نداشته‌اند و همین امر باعث شده که به دیگر منابع طبیعی، به‌عنوان ثروت ملی و عامل توسعه پایدار و متعادل در درازمدت توجهی نشود. اگرچه به نظر می‌رسد کارکردهای منفی سوء مدیریت درآمدهای نفت در ایران گسترده است، اما این موضوع نباید منافع و محاسن نفت را پنهان و پوشیده نگاه دارد.

نفت، در زمره سه مولفه اصلی قدرت کشور در مناسبات و معادلات بین‌المللی محسوب می‌گردد. (عوامل دیگر قدرت ملی ایران، مذهب و جغرافیای راهبردی کشور است). با توجه به وابستگی حیاتی عموم کشورهای دنیا و به‌ویژه کشورهای صنعتی و قدرت‌مند، به منابع انرژی، همه دولت‌ها رفتاری توأم با احتیاط و مراعات با ممالک نفت‌خیز دارند و همین امر وزن خاصی در مذاکرات و چانه‌زنی‌های سیاسی به آن‌ها می‌بخشد.

البته یادآوری این نکته ضروری است که آنچه از کارکردهای منفی درآمد نفت در ایران برشمردیم به ذات درآمدهای نفتی باز نمی‌گردد؛ بلکه به سوء مدیریت این درآمدها مربوط است. نفتی که اکنون به عاملی منفی در اقتصاد ایران تبدیل شده است، با مدیریتی صحیح و خردمندانه می‌تواند موتور توسعه ملی کشور شود. اما آنچه مانع تحقق این مهم شده است، مدیریت اشتباه حاکم بر درآمدهای نفتی بوده است.

رانت نفتی

هرچند درباره مفهوم رانت تعریف چندان واحدی میان اقتصاددانان و سیاستمداران وجود ندارد اما رانت نفتی را از لحاظ اقتصادی اختلاف بین قیمت‌های نفت بازار و همچنین اختلاف بین هزینه‌های تولید نفت تعریف شده است. با پیدایش نفت و استخراج آن در حجم انبوه رانت نفتی اولویت یافت. رانت نفتی (بهره مالکانه ناشی از درآمدهای نفتی) در راس درآمدهای دولت قرار دارد که دولت به هر نحوی که اراده کرده این رانت را به هر بخش و یا قشری از جامعه و یا هر یک از بخش‌های اقتصادی دولتی و یا غیر دولتی می‌تواند توزیع کند و سایر منابع و رانت‌هایی که در جامعه وجود دارد تحت تأثیر قرار داده است. و از لحاظ اقتصادی سرمایه‌گذاری در سایر بخش‌های اقتصادی را نامطمئن می‌سازد. زیرا که متغیر مستقل نفت (درآمدهای نفتی) تمام بخش‌های اقتصادی را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

شوکهای نفتی

معمولاً منظور از شوک نفتی تغییرات ناگهانی در قیمت نفت است. به نظر می‌رسد در این تعریف خام همه کارشناسان متفق‌القول هستند، اما در بحث سنجش آن بر متغیرهای اقتصاد کلان تعاریف گوناگون و بنابراین روش‌های اندازه‌گیری متعددی ارایه می‌شود و ظاهراً بخشی از اختلاف در نتایج نیز از این مسأله نشأت می‌گیرد.

به دور از مباحث نظری، آنچه امروزه از شوک نفتی در اذهان جای گرفته است شوک‌هایی است که هنوز از تعداد انگشتان یک دست فراتر نرفته است. آن‌ها عبارتند از:

اولین شوک نفتی: که به دنبال تلاش اوپک در ۱۹۷۲ - ۱۹۷۴ روی داد و ماحصل آن افزایش قیمت نفت از هر بشکه ۹/۱ دلار در ۱۹۷۲ به ۴۱/۱۰ دلار در ۱۹۷۴ بود، به عبارت دیگر طی دوره مورد نظر قیمت نفت به بیش از ۵ برابر افزایش یافت).

دومین شوک نفتی: در ۱۹۷۸ (۱۳۵۷ خورشیدی) روی داد. بروز انقلاب و اعتصابات کارکنان صنعت نفت سبب قطع صادرات نفت ایران به عنوان یکی از بزرگ‌ترین صادرکنندگان نفت در دنیا، سبب افزایش قیمت نفت گردید. قیمت نفت در بازار تک محموله‌ای به ۴۰ دلار در هر بشکه رسید.

سومین شوک نفتی: نفتی برخلاف دو شوک اول و دوم سقوط قیمت نفت در ۱۹۸۵ را در پی داشت. قیمت نفت که حال پس از گذشت چند سال از پیروزی انقلاب در ایران و صادرات مجدد نفت این کشور به ۳۴ دلار در اوایل دهه هشتاد رسیده بود، مرتباً کاهش یافت. اوج این کاهش در ۱۹۸۵ بود که در طول آن سال قیمت نفت از ۲۸ دلار به ۱۱ دلار سقوط کرد.

چهارمین شوک نفتی: در ۱۹۹۱ و به دنبال اشغال کشور کویت توسط ارتش عراق و به دنبال آن حمله آمریکا و متحدینش به عراق پدید آمد. در این سال قیمت نفت به حدود ۴۰ دلار نیز رسید، اما این قیمت فقط حدود یک ماه دوام آورد و سپس در طول سال تدریجاً به ۲۰ دلار کاهش یافت.

تأثیر شوک نفتی و افزایش قیمت نفت

۱- کشورهای توسعه‌یافته و صنعتی

اغلب مطالعات به رابطه میان متغیرهای اقتصاد کلان و شوک نفتی پرداخته‌اند. این مسأله در ادبیات اقتصادی از اوایل دهه ۱۹۸۰ و پس از مشکلاتی که اولین بحران شوک نفتی در اقتصاد کلان کشورهای صنعتی به جود آورد، آغاز شد. بدین ترتیب نتیجه‌ی مطالعات کارشناسان یافتن رابطه‌ای منفی بین شوک نفتی و متغیرهای اقتصادی کلان بود. انرژی به عنوان مهم‌ترین عامل تولید و از سویی دیگر به عنوان یک کالای مصرفی معمولاً کالایی است که دارای کشش جانشینی و کشش تقاضایی است، بنابراین حتی در مواقعی که سیاست‌های پولی و مالی مناسبی نیز اعمال شود، افزایش قیمت انرژی سبب کاهش درآمد ملی کشورهای صنعتی می‌شود و این مسأله پیامدهایی نظیر بیکاری خواهد داشت. که این رابطه برای کشورهای صنعتی غیرمتقارن است. به عبارت دیگر، به همان طورت که افزایش قیمت انرژی سبب کاهش تولید ناخالص و تورم و مشکلات اقتصاد کلان می‌شود.

۲- کشورهای توسعه نیافته و مصرف کننده

به نظر می‌رسد که کشورهای در حال توسعه نسبت به کشورهای صنعتی کمتر تحت تأثیر نوسانات قیمت نفت هستند. این مسأله بیشتر به حجم اقتصاد و سطح به کار رفتن نفت به عنوان یک عامل تولید در آن کشورها برمی‌گردد. کشاورزی با تکنولوژی کاربر حجم قابل ملاحظه‌ای از اقتصاد کشورهای در حال توسعه را شکل می‌دهد.

بالا رفتن قیمت نفت اغلب سبب می‌شود که حساب جاری و بنابراین تراز پرداخت‌های این قبیل کشورها دچار مشکل گردد. این مسأله در مورد کشورهای فقیر و بدهکار و کشورهای تازه استقلال یافته با اقتصادی در حال گذار کاملاً قابل مشاهده است

۳- کشورهای صادرکننده نفت (ایران)

تأثیر افزایش درآمدهای نفتی بر کشورهای صادرکننده نفت از مباحث بحث‌انگیز اقتصاد سیاسی است. به طور کلی و به خصوص در مورد ایران می‌توان این تأثیر را به نحوه‌ی هزینه کردن دولت، ساختار اقتصادی و رفتار دولت در داخل کشور مشاهده کرد.

معمولاً در کشورهای صادرکننده نفت درآمدهای صادرات نفت، به عنوان درآمد بخش دولتی محسوب و از طریق خزانه وارد بودجه می‌شود. این مسأله سبب می‌گردد که درآمدهای نفتی از طریق ردیف هزینه‌های دولت به دو صورت جاری و عمرانی به اقتصاد کشور تزریق شود.

امروز تأثیر بسیار منفی افزایش هزینه‌های جاری دولت بر ساختار اقتصادی، به خصوص تأثیرات منفی آن بر سرمایه‌گذاری بخش خصوصی که نشان‌دهنده‌ی مشارکت مردم در اداره‌ی اقتصاد است، بر همگان آشکار است و مطالعات انجام شده در این زمینه همگی در این موضوع اتفاق نظر دارند. کشورهای صادرکننده نفت به دلیل ساختار و مسایل سیاسی آنها، دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارگزار اقتصادی کشور در اغلب بخش‌های تولیدی و خدماتی حضور فعال دارد. انتظارات سیاسی و اجتماعی از دولت که عموماً فاقد مبنای اقتصادی است، سبب می‌شود که اغلب تأثیرات هزینه‌های سرمایه‌ای دولت نیز به سان هزینه‌های جاری باشد. سرمایه‌گذاری عمده دولتی از برنامه زمان‌بندی مدون خود تبعیت نمی‌کند، حجم سرمایه‌گذاری از رقم پیش‌بینی شده (و بر اساس آن توجیه اقتصادی صورت گرفته) فراتر می‌رود و مدیریت دولتی غیرکارآمد نیز سبب می‌شود که اثرات توسعه‌ای این قبیل سرمایه‌گذاری‌ها ضعیف باشد.

متغیرهای درآمدهای نفت خام ایران

درآمدهای نفتی تابع مستقیم دو متغیر قیمت جهانی نفت خام و مقدار استخراج (صادرات) آن و حاصل برآیند تغییر توامان آنها است. مقدار متغیر قیمت برای همه تولیدکنندگان و صادرکنندگان نفت خام از جمله ایران تقریباً تابعی از عرضه و تقاضای جهانی نفت خام است ولی مقدار تولید و صادرات آن در محدوده توانمندی‌ها و تصمیمات کوتاه و بلندمدت هر یک از تولیدکنندگان آن است و اما حجم صادرات نفت خام تابع مستقیم مقدار تولید است که خوراک پالایشگاه‌های داخلی از آن کسر شود.

اقتصاد ایران از دیرباز به عدم تعادل‌ها در اقتصاد کلان دچار بوده است. در عصر قاجار دولت اقتصادی به معنی امروزی وجود نداشت و اصولاً هزینه‌های دولتی به مفهوم کنونی نبود. عدم تعادل‌ها از طریق دادن اعتبارات یا اخذ وام‌ها تا حدودی جبران می‌گشت و اقتصاد همیشه در شرایطی بود که مثلاً تراز بازرگانی با خروج طلا و فلزات قدیمی از کشور متعادل می‌شد. با کشف نفت و تزریق درآمدهای نفتی به بودجه دولت نیاز به وام خارجی تا حدودی کاهش یافت. اما فقط زمانی که قیمت نفت در اولین شوک نفتی دهه 1350 شدیداً افزایش یافت، ایران از جرگه‌ی کشورهای وام‌گیرنده خارج گردید.

در برنامه اول (۳۴ - ۱۳۲۷) پیش‌بینی شده بود که استقراض خارجی ۳۱ درصد از کل منابع درآمدی برنامه و 60 درصد از کل استقراض را تأمین کند که با شروع نهضت ملی شدن نفت و روی کار آمدن دولت ملی دکتر مصدق برنامه عملاً به اجرا درنیامد. در برنامه دوم، استقراض خارجی به ۲۷ درصد کل منابع درآمدی برنامه و ۸۶ درصد کل استقراض در طی برنامه در نظر گرفته شده بود. این مسأله در مورد برنامه‌های سوم به ترتیب ۱۴ درصد، ۹۱ درصد و برنامه چهارم به ۱۴ درصد، ۵۳ درصد رسید. کشور در آستانه برنامه پنجم دچار تحولاتی عظیم گشت. در شروع برنامه قیمت نفت در طی یک سال از ۱/۹ دلار به حدود 10 دلار رسید و درآمدهای نفتی به خزانه دولت سرازیر گشت. حکومت وقت قسمت اعظمی از دلارهای نفتی را در قالب برنامه پنجم درآورد، به طوری که سطح پولی برنامه عمرانی دو برابر گردید. این مسأله سبب مشکلاتی شد که قبلاً برای کشورهای دیگر پیش آمده بود و از آن به عنوان **بیماری هلندی** یاد می‌شود.

اقتصاد ایران در برخورد با اولین شوک نفتی دچار تحولات عظیم و به دنبال آن مشکلات متعددی گشت، به طوری که این مسأله موضوع رساله، مقاله و کتاب‌های بسیاری در حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شده که شرح حتی خلاصه‌ای از موضوعات این حوزه‌ها بیرون از ظرفیت این مقاله است. تکیه به نفت در سال‌های پس از انقلاب نیز ادامه یافته است. با شروع جنگ و ادامه آن عملاً نظام تولید کشور تحت تأثیر شرایط جنگ، بحران مدیریت و مالکیت مختل گردید. مدیریت اقتصاد در طی این سال‌ها به دنبال فروش هر چه بیشتر نفت برای تأمین هزینه‌های جنگ و مایحتاج ضروری کشور بود. لذا بازار سیاه به سایر کالاهای اساسی، بادوام و حتی خوراکی کشیده شد. پس از پایان جنگ و شروع اولین برنامه پنج ساله پس از انقلاب، سهم ارزش افزوده بخش نفت به قیمت ثابت به تولید ناخالص داخلی در طی سال‌های برنامه از 2۰ تا ۲۱/۳ درصد در نوسان بود. سیاست‌های تجاری در خصوص تشویق صادرکنندگان و به حرکت افتادن بخش‌های صادراتی اقتصاد که در دوران جنگ به تعطیلی کشیده شده بود سبب شد که سهم صادرات نفت در کل صادرات که در اوایل برنامه حدود ۹۲ درصد در ۱۳۶۸ بود به حدود ۷۹ درصد کاهش یافت. برنامه دوم به دلیل معضلاتی که در آن پیش آمده و عملاً به شکست یکسان‌سازی نرخ ارز منجر شده بود، نیاز به صادرات نفت برای برنامه‌های توسعه و طرح‌های زیادی که در برنامه اول تعریف شده بود موجب شد که سهم صادرات نفتی در کل صادرات به ۸۲/۳، ۸۶، ۸۴/۴ درصد در سال‌های دوم، سوم و چهارم برنامه دوم توسعه برسد. در این مقاله، با توجه به مطالعات صورت گرفته در اقتصاد ایران به تأثیر شوک‌های نفتی بر رشد اقتصادی می‌پردازیم و آثار تزریق درآمدهای نفتی به بخش‌های مختلف اقتصادی را نشان می‌دهیم.

عوامل کاهش قیمت نفت

بدون شک کاهش قیمت نفت معلول عوامل و دلایل مختلف و زنجیر واری است و از طرف دیگر خود، به عنوان عاملی تأثیرگذار در فعل و انفعالات اقتصادی کشورهای صادر کننده تلقی می‌گردد. از آنجا که کشور ما دومین تولید کننده اوپک می‌باشد و پیش از 5۰ درصد بودجه کشور به این ماده وابسته است، هرگونه کاهش قیمت تبعاتی بر اقتصاد ما دارد.

اما برخی از مهمترین علل کاهش قیمت آن را میتوان به صورت ذیل احصاء کرد

الف - عوامل بنیادی،

- ❖ اقدامات صرفه جویانه مانند تمایل به استفاده از منابع جایگزین و تجدیدپذیر
- ❖ عرضه زیاد و تقاضای کم تحت تأثیر رکود اقتصادی؛
- ❖ تغییر یا تصحیح الگوی مصرف

ب - عوامل مالی،

- ❖ خروج پول از بورس بازی نفت
- ❖ افزایش یا کاهش قیمت دلار در برابر بقیه ارزهای جهانی
- ❖ وقوع بحران مالی در اقتصاد امریکا و بروز رکود؛ به سبب درهم تنیدگی اقتصاد کشورها، به سرعت به سایر مناطق جهان سرایت کرد با توجه به اینکه کشور آمریکا ۲۵ درصد تولید جهانی را در اختیار دارد و بزرگترین مصرف کننده نفت خام در دنیاست، کاهش تقاضا برای این کالا در نتیجه وقوع بحران مالی و بروز رکود در آمریکا تأثیر چشمگیری در کاهش قیمت آن داشته است

ج - عامل انتظاری یا روانشناختی،

- مناقشات سیاسی در مناطق نفت خیز
- فشارهای سیاسی؛ کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا به اعضای اوپک برای افزایش سطح تولید
- استفاده از ذخیره‌های استراتژیک توسط کشورهای مصرف کننده
- پیش بینی وضع اقتصاد جهانی در آینده یا بیم و امیدهای بازار
- ناهماهنگی بین اعضای اوپک و خارج از اوپک

تنها 4۰ درصد تولید نفت در دست اعضای اوپک است. روسیه که بزرگترین تولیدکننده غیر عضو است، حاضر نمی شود بر راحتی بازارهایش را از دست بدهد. آمریکا و انگلیس و مکزیک هم فرصت را برای تاختن به بازارهای اوپک هموار می بینند. لذا همراهی های خوبی با اوپک ندارند

تبعات کاهش قیمت نفت در ایران

بخش عمده ای از درآمد دولت از درآمدهای نفتی تامین می شود، ارزش درآمد نفت در سال های پر رونق به طور میانگین 8۰ درصد کل درآمد ارزی ایران را تشکیل می دهد بنابراین کاهش قیمت نفت درآمدهای دولت را به شدت کاهش می دهد و از این طریق پروژه های عمرانی که به طور مستقیم از محل درآمدهای نفتی تامین اعتبار می شوند. را به شدت تحت تأثیر قرار خواهد داد. مقایسه میزان وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی با سایر کشورهای مهم تولید کننده نفت در دنیا هم نشان می دهد ایران از وابستگی بیشتری برخوردار است. بر اساس شاخص های مقایسه ای، وضعیت وابستگی ایران به نفت، کمی بهتر از ونزوئلا است اما با کشورهای دیگری چون امارات متحده عربی، قطر، کویت و عربستان فاصله زیادی دارد. بر این اساس برخی از اعضای اوپک مانند عربستان حتی با وجود قیمت های نسبتاً پایین نفت، می توانند به رشد اقتصادی خود ادامه دهند. زیرا از حجم عظیمی از ذخایر ارزی برخوردارند. اما ایران با توجه به حجم عظیم طرح های عمرانی پیش بینی شده در برنامه ها به قیمت های بالاتری برای پیشبرد روند اقتصادی خود نیازمند است.

کسری بودجه؛ عدم کنترل نرخ ارز و افت ذخایر ارزی خارجی برای واردات کالاهای اساسی، مواد اولیه و کالاهای واسطه ای و سرمایه ای، کاهش ارزش پول ملی، از دیگر تبعات کاهش جهانی قیمت نفت است که بر اقتصاد کشورمان موثر می باشد که این مسأله کشور را که به صورت ساختاری دارای تورم است دچار بیکاری و بیماری خطرناک «تورم توأم با رکود» می کند.

دلایل افزایش قیمت نفت

بطور خلاصه، عوامل افزایش قیمت نفت را می توان در موارد زیر جستجو کرد:

- کاهش عرضه در مقابل تقاضا
- ناکافی بودن پالایشگاه های موجود در کشورهای صنعتی جهان
- هزینه بر و زمان بر بودن فعل و انفعالات صنعت
- سیاست صادر کنندگان نفت اوپک
- عدم سرمایه گذاری بحران های سیاسی (تهدید، تحریمها و جنگ)
- نگرانی از کمبود نفت (کاهش سالانه سه درصدی ذخایر نفت)
- کاهش ارزش دلار

تبعات افزایش قیمت نفت

در مورد تبعات افزایش قیمت نفت در جهان اختلاف نظرهای زیادی بین تحلیلگران وجود دارد. بسیاری بر این باورند که افزایش قیمت نفت نه تنها مصرف کنندگان را با فشار مالی مواجه می کند بلکه به اقتصاد تولیدکنندگان نیز آسیب وارد می آورد چرا که درآمدهای نفت کشورهای تولیدکننده با یک چرخش مجدداً به کشورهای مصرف کننده بازگشت می کند و واقعیت این است که این درآمد یا از طریق واردات گران تر به کشورهای صنعتی باز می گردد، یا همچون غالب کشورهای صادرکننده نفت به دلیل اینکه ظرفیت جذب این حجم از درآمدهای ارزی را ندارند، به ناچار این درآمدها را در بانک های بزرگ بین المللی که در کشورهای مصرف کننده واقع شده اند، سپرده گذاری می کنند که عایدی آن ها از این درآمدها فقط بهره ۳ تا ۵ درصدی سالیانه می شود. یکی

دیگر از دلایلی که می‌توان از آن به عنوان تأثیر مخرب رشد قیمت نفت روش اقتصاد کشورهای صادرکننده نام برد این است که اغلب کشورهای صادرکننده نفت پالایشگاه‌های تصفیه نفت و تولید فرآورده‌های نفتی ندارند. آنها نفت خام را به کشورهای صنعتی می‌فروشند و فرآورده‌های نفتی را از آنها می‌خرند. در شرایطی که قیمت نفت بیشتر می‌شود هزینه تولید فرآورده‌ها نیز ارتقا می‌یابد و همین مساله سبب می‌شود تا این کشورها که واردکننده فرآورده‌های نفتی هستند نه تنها سود نبرند بلکه تا اندازه‌ای متضرر شوند.

از آنجا که درآمدهای نفتی حاصل عملکرد فعالیت بخش‌های اقتصادی نبوده، بنابراین افزایش آنها نشان دهنده رونق واقعی اقتصاد نیست، بنابراین افزایش این درآمدها و تزریق آنها به جامعه به سرعت به افزایش قیمت‌ها منجر می‌شود و زمینه را برای افزایش قیمت انواع کالاهای صنعتی و مصرفی فراهم می‌کند. افزایش ناگهانی قیمت نفت در کوتاه مدت سبب افزایش درآمدهای دولت می‌شود. قیمت‌های بالای نفت می‌تواند موجب کاهش رشد اقتصادی و افزایش تورم شود. کشورهای در حال توسعه واردکننده نفت را می‌توان در صدر متضررین ناشی از افزایش قیمت نفت قرار داد این مسئله فقط محدود به افزایش تورم در این کشورها نمی‌شود بلکه وضعیت مالی خارجی خصوصاً بدهیها بفرنج‌تر می‌شود.

به این ترتیب، با وجود افزایش درآمد کشورهای صادرکننده نفت و افزایش دارایی‌های ارزی این کشورها، به نظر می‌رسد کشورهای صنعتی و مصرف‌کننده نفت بهره‌بیشتری از این افزایش قیمت خواهند برد.

راهکارها

اجرای راهکارهای ذیل می‌تواند تا حد زیادی پیامدهای منفی سیر نزولی قیمت نفت را کاهش دهد :

- پیش بینی قیمت واقعی نفت در بودجه
- قطع نظر از اجرای طرح تحول و تدوین انقباضی بودجه
- سیاستهای پولی برای کنترل نقدینگی و تورم
- تسریع در اجرای سیاستهای اصل ۴۴
- توجه ویژه به تولیدات بخش کشاورزی
- کاهش وابستگی بودجه به نفت
- مدیریت بر مصرف انرژی بویژه آن بخشی که از خارج وارد می‌شود، مثل بنزین
- تلاش برای ایجاد انضباط مالی از طریق کاهش هزینه‌های دولت و ایجاد توازن در بودجه کشور
- اجرای سیاستهای انقباضی مثل چاپ و توزیع اوراق مشارکت در بین مردم
- مدیریت صحیح صندوق ذخیره ارزی

بررسی روند تاریخی بهای نفت

مروری سطحی و گذری بر نوسانات قیمت نفت خام و سایر محصولات نفتی در بازارهای جهانی، نشان می‌دهد که قیمت این محصول ارزشمند در دنیا همیشه متأثر از میزان و زمان استخراج نفت بوده است که در ابعاد وسیع تر و در سطح سیاسی به تاثیر فعالیت های نفتی ایالات متحده و شدت و کاهش تولیدات نفت خام بر قیمت های کنترل کننده نفت جهانی و درخواست های تولیدات نفت اوپک و غیر اوپک نیز برمی‌خوریم.

پس از جنگ جهانی دوم بهای نفت آمریکا در بالاترین وضعیت ممکن به طور میانگین تا زمان درگیر شدن در نوسانات بازار نفت سال ۲۰۰۴ به بشکه ای ۲۰ دلار و ۴۹ سنت رسید که این نرخ نشان دهنده نفوذ سرمایه داران نفتی آمریکا و قدرت تاثیرگذار آن در بازار جهانی است.

برخی از کارشناسان بر این اعتقادند که در غیاب کنترل کننده های قیمت نفت در بازار جهانی، بهای نفت آمریکا آهنگ افزایش میانگین قیمت نفت را به سوی بشکه ای ۲۲ دلار و ۸۶ سنت نیز هدایت می کرد، اما درست پس از پایان جنگ جهانی دوم با حضور بسیاری از واسطه های داخلی و خارجی میانگین بهای بشکه های نفت خام در سال ۲۰۰۴ به ۱۷ دلار و ۱۸ سنت رسید که این نرخ قیمت نشان داد بخش عمده ای از تلاش هایی که جهت کنترل قیمت نفت خام در جهان و به خصوص در بسیاری از بازارهای غیررسمی صورت گرفته شده، به بار نشسته است.

از ۲۸ مارس سال ۲۰۰۰ که قیمت سبد نفت خام اوپک چیزی در حدود ۲۲ تا ۲۸ دلار بود بهای نفت به دلیل جنگ و اختلافاتی که در خاورمیانه به وقوع پیوست با افزایش قابل ملاحظه تنها به ۲۳ دلار برای هر بشکه رسید. با توجه به نوسانات متعادل بهای نفت خام ایالات متحده از سال ۱۸۶۹ میلادی، اختلاف میانگین قیمت نفت آمریکا با ۱۸ دلار و ۵۹ سنت در قیاس با نرخ بازار نفت جهانی که چیزی در حدود ۱۹ دلار و ۴۱ سنت بود، بسیار نزدیک به هم ارزیابی شده است. قیمت نفت خام در آمریکا در طول سال ها رشد ۵۰ درصدی داشت که این رشد در بازار جهانی عدد کمتری را نشان می داد به طوری که هر بشکه نفت خام در بازار جهانی ۱۵ دلار و ۱۷ سنت خرید و فروش شده است.

پس از جنگ جهانی دوم

بررسی دوره زمانی که از سال ۱۹۴۸ میلادی آغاز و یا تا پایان دهه ۶۰ ادامه دارد نشان می دهد که میانگین قیمت نفت خام در این سال ها از دو دلار و ۵۰ سنت تا سه دلار افزایش داشته است. افزایش بهای نفت از دو دلار و ۵۰ سنت در سال ۱۹۴۸ تا ۳ دلار در سال ۱۹۵۷ نیز یکی از برجسته ترین افزایش قیمت ها در طول آن سال ها به شمار می آید. در مطالعه ای تطبیقی با آنچه که در سال ۲۰۰۴ در بازار نفتی جهان با بازار دهه ۵۰ و ۶۰ رخ داده است در می یابیم که درست در یک دوره زمانی مشخص و تحت تاثیر عوامل و داستان های متفاوت بهای نفت خام به یکباره با نوسانات نسبتا زیادی که بین ۱۵ تا ۱۷ دلار است، مواجه می شود. از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۷۰ میلادی قیمت نفت در بازار جهانی با طی کردن یک مسیر ثابت و حفظ شرایطی منسجم، ۳ دلار برای هر بشکه را حفظ می کند، اما براساس نرخ های واقعی که نفت در بازارهای جهانی مبادله می شوند، قیمت میانگین نفت خام از ۱۶ دلار برای هر بشکه به ۱۳ دلار در هر بشکه افت داشته است. این افت بهای نفت خام زمانی رخ می دهد که بسیاری از کارشناسان سعی در حفظ تعادل نوسانات برای تقویت پتانسیل توان تولیدکننده های بین المللی در سال ۱۹۷۱ و ۱۹۷۲ با تضعیف قدرت دلار آمریکا دارند.

سازمان کشورهای صادرکننده نفت (اوپک) در سال ۱۹۶۰ با حضور ۵ کشور ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی و ونزوئلا تاسیس شد و سپس در سال ۱۹۷۱ کشورهای قطر، اندونزی، لیبی، امارات متحده عربی، الجزایر و نیجریه نیز به جمع اعضای اوپک اضافه شدند تا نظارت و هماهنگی بیشتری در روند قیمت و تبادلات نفتی در بازارهای جهانی به وجود بیاید.

از زمان پایه گذاری سازمان کشورهای صادرکننده نفت، تعداد کشورهایی که آمادگی خود را برای عضویت در این سازمان اعلام کردند از سال ۱۹۷۲ قوت بیشتری گرفت به خصوص که تجربه های گذشته در مورد کنترل قیمت ها، افت بهای نفت خام، افزایش نرخ خرید و فروش بشکه های نفتی و ... نیز نشان دهنده این موضوع بود که فعالیت های سازمانی و هماهنگی میان اعضا نه تنها از ارزش قدرت کالایی به نام نفت نمی کاهد بلکه در یک دوره زمانی مشخص باعث تقویت قدرت خرید و فروش در بازارهای نفت جهانی و حفظ منافع دولت ها نیز می شود.

در مارس ۱۹۷۱ تعادل قدرت با جابه جایی مواجه شد. در همان ماه کمیسیون در تگزاس برای نخستین بار اقدام به تقسیم و سهمیه بندی نفت کرد. این اقدام به معنای آن بود که تولیدکننده های نفت تگزاس همچون گذشته اجازه تولید نامحدود نفت را نخواهند داشت و در یک نگاه موشکافانه تر قدرت و کنترل بهای نفت از دستان تولیدکننده های آمریکایی در تگزاس، اوکلاهاما و لوئیزیانا درآمده و به اوپک سپرده شده است.

توقف تولید نفت خاورمیانه

اگرچه در سال ۱۹۷۲ میلادی بهای نفت خام در بازار جهانی بر روی خطی صاف با ۳ دلار در هر بشکه حرکت می کرد، اما در عرض دو سال این روند یک رشد چهار برابر را طی کرده و از بشکه ای ۳ دلار به بشکه ای ۱۲ دلار تغییر کرد. حمله سوریه و مصر به اسرائیل در ۵ اکتبر ۱۹۷۳ و آغاز جنگ دوم اعراب از جمله دلایل اصلی این بحران نفتی به شمار می رفت.

ایالات متحده و بسیاری از کشورهای قدرتمند غربی برای اثبات حمایت خود از اسرائیل دست به تحریم اقتصادی نفت عربی زدند و با این اقدام ضربه شدیدی بر کشورهای عربی صادرکننده نفت وارد کردند. تولید نفت کشورهای عربی تا ۵ میلیون بشکه در هر روز کاهش یافت، دیگر کشورهای تولیدکننده نفت خام تلاش کردند تا این کمبود را با افزایش میزان تولیدات خود جبران کنند، اما در نهایت تنها یک میلیون بشکه در هر روز به تولید نفت اوپک اضافه شد و در واقع ۴ میلیون بشکه نفت خام که از تحریم کشورهای عربی در حساب و کتاب خرید و فروش بازارهای جهانی به وجود آمده بود بدون پاسخ ماند. با این تغییر و تحولات که به خصوص در مورد تحریم اقتصادی نفت خام عربی به وجود آمد اگر کوچک ترین شک و شبهه ای در مورد انتقال قدرت بهای نفت خام از ایالات متحده به سازمانی به نام اوپک وجود داشت پس از جریان تحریم اقتصادی نفت عربی همه تردیدها و گمان ها به یقین تبدیل شد.

افزایش میزان حساسیست بهای نفت به جهت تولید اندک پس از رشد چهارصد درصدی نرخ نفت در مدت زمان کوتاه شش ماهه کاملاً تبدیل به یک واقعیت آشکار و غیرقابل انکار شد.

از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۸ بهای نفت خام روند نسبتاً بدون تغییری را پشت سر گذاشت به طوری که نرخ بشکه های نفت مبادله شده در بازار جهانی از ۱۲ دلار و ۲۱ سنت تا ۱۳ دلار و ۵۵ سنت در حال تغییر بود و با افت یا افزایش بسیار زیاد و چشمگیری مواجه نشد، در حالی که قبل و به خصوص پس از این دوره زمانی با یک دوره افت میانه یا افزایش معقول قیمت درباره این کالای پرارزش مواجه هستیم.

بحران ایران و عراق

اتفاقاتی که در ایران و سپس در عراق روی داد از جمله دلایل تاریخی سیاسی در افزایش قیمت نفت خام در سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ به شمار می آیند. اوج گرفتن و پررنگ شدن جریانات انقلابی در ایران باعث شد تا در آمار تولیدی نفت اوپک با یک کاهش ۲ تا ۲/۵ میلیون بشکه نفت در هر روز از نوامبر ۱۹۷۸ تا جولای ۱۹۷۹ مواجه شود. حمله عراق به ایران در سپتامبر ۱۹۸۰ هم به نوبه خود لطمه جبران ناپذیری بر بدنه تولیدات نفتی دو کشور که هر کدام به تنهایی از جمله مهمترین کشورهای صادرکننده نفت اوپک به شمار می آورند، وارد کرد زیرا عراق و ایران مجموعاً در هر روز بالغ بر ۶/۵ میلیون بشکه نفت خام تولید می کردند. از ترکیب اتفاقاتی که با تغییر نظام در ایران و جنگ تحمیلی عراق و ایران در خاورمیانه به وقوع پیوست بهای نفت خام از ۱۴ دلار در سال ۱۹۷۸ به ۳۵ دلار در هر بشکه در سال ۱۹۸۱ رسید و یک روند افزایشی بالغ بر ۲ برابر را در عرض سه سال طی کرد. ۲۵ سال بعد ایران به عنوان یکی از بزرگ ترین تولیدکننده های نفت خام دنیا موفق شده تا به دوسوم از میزان تولیدی را که پیش از انقلاب و در زمان رضاهلوی، شاه سابق ایران داشتند، دست پیدا کند.

افزایش سریع بهای نفت خام در سال های ۱۹۷۳ تا ۱۹۸۱ نشان داد که بحران های منطقه ای که به خصوص تحت تاثیر عوامل سیاسی قرار دارند همواره بر قیمت نفت تاثیر می گذارند. همان طور که سیاست های آمریکا در دوران تحریم اقتصادی هم همین اثر را بر بهای نفت جهانی داشته است و به هیچ عنوان نتوانسته مانع از این تغییر و تحولات در دنیای مبادلات جهانی بشکه های نفتی شود. اعمال نفوذ سران نفتی ایالات متحده در کنترل تولید و بهای نفت داخلی به مرور زمان کمتر از بازده تلاش هایی شد که این کشور برای نشان دادن قدرت خود در افزایش یا کاهش قیمت این کالای ارزشمند در سال های ۷۴-۱۹۷۳ کرده است.

بارزترین نتیجه ای که از سیاست های کنترل کننده قیمت در آمریکا مشاهده می شد، کنترل مصرف کننده های نفت خام در ایالات متحده و هدایت آنها به سوی پرداخت بیش از ۵۰ درصد از آنچه برای واردات نفت پرداخت می کردند به تولیدکننده های

داخلی بود، اگرچه این اقدام موجب شد تا سودی که عاید تولیدکننده های نفت خام آمریکایی می شد در قیاس با آنچه که در بازارهای جهانی به دست می آوردند، بسیار کمتر باشد.

سیاست های کنترلی آمریکا در بازار نفت

سال های ۱۹۷۳ و ۱۹۷۴ به عنوان یکی از دوره های کوتاه شرایط نسبتاً یکنواختی را بر روند رشد بهای نفت خام حاکم کرد زیرا در همان سال ها مصرف کننده های آمریکایی با قیمت های پایین تری در بازار خرید و فروش بشکه های نفت خام مواجه بودند. اما اشاره به یک موضوع خالی از لطف نیست. در غایت اعمال سیاست های کنترل کننده آمریکا بر قیمت نفت میزان اکتشافات نفتی و تولید در بازارهای جهانی به طرز چشمگیری افزایش داشته است. مواجه شدن مصرف کنندگان با قیمت های گزاف باعث شد تا در نحوه استفاده از این سوخت فسیلی تجدیدنظر و به شدت برای جلوگیری از اسراف آن برنامه ریزی شود. کارخانه های اتومبیل سازی در طراحی موتورهای گازوئیل سوز و بنزین سوز خود تجدیدنظر کردند، ساختمان های تجاری، اداری و خانه های مسکونی نیز به سیستم های مدرنیزه تری که مانع از اتلاف سوخت و انرژی می شوند، مجهز شدند. نتیجه گیری منطقی نشان داد که سیاست های کنترل کننده آمریکا و راه هایی که برای محدود کردن بازارهای نفتی غیرآمریکایی استفاده می کردند، این کشور را در سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ به سوی وابستگی کمتر به واردات نفتی و درگیر شدن با بحران نفتی که از جنگ ایران و عراق به وجود آمد، سوق داد.

ناتوانی اوپک در کنترل بهای نفت خام

یک بررسی اجمالی نشان می دهد که اوپک به ندرت در کنترل بهای نفت خام تاثیرگذار بوده است. همین ناتوانی موجب شده تا نتوان به روشنی بر تعریف های کلی که از سازمانی همچون اوپک می شود، اطمینان و اعتماد کرد. سهمیه بندی اعضا و سازماندهی مکانیسم رسیدگی به تقاضای کشورهای عضو اوپک برای افزایش یا کاهش میزان سهمیه هایشان از جمله مواردی است که همواره در مورد عملکرد این سازمان زیرسوال رفته است. در سال های ۱۹۷۹ و ۱۹۸۰ که قیمت نفت یکباره افزایش یافت احمد یمنی، وزیر نفت کشور عربستان سعودی مکرراً به دیگر اعضای اوپک اخطار داد که افزایش شدید قیمت نفت منجر به کاهش میزان تقاضاها خواهد شد. البته هیچ گوش شنوایی برای شنیدن این هشدار و تفکر در مورد عواقب و پیامدهای این افزایش بی رویه بهای نفت خام، پیدا نشد. افزایش ناگهانی قیمت نفت بازخوردهای گوناگون بسیار زیادی در میان مصرف کننده ها داشت. بهبود وضعیت عایق بندی های جدید خانه ها و ساختمان های اداری، افزایش عایق بندی در خانه های قدیمی، توجه به بازده و کارایی بیشتر انرژی در پروژه های صنعتی و اتومبیل هایی که به شدت سوخت مصرف می کنند، از جمله پیامدهای درخور توجهی بود که افزایش بی رویه بهای نفت به دنبال داشت. این عوامل در کنار تمایلات جهانی در مورد تغییر در برخی از رفتارهای مصرفی خود موجب کاهش میزان درخواست های منتهی به عرضه و تولید نفت خام در بازارهای جهانی شد. متأسفانه برای اوپک تغییر رفتار تمایلات جهانی به عنوان یک موضوع موقتی و گذرا مطرح شد. زیرا در سطح کلان کسی برای محدود کردن میزان مصرف انرژی در خانه اش تلاش مثمری نکرده و به طور کلی اقدامات کافی و لازم برای جایگزین کردن انرژی دیگری به جای نفت، انجام نشد. اکثر واکنش ها به افزایش قیمت نفت در پایان یک دهه نوعی واکنش پایدار به حساب می آمد و در واقع به هیچ عنوان به این موضوع که حجم درخواست با توازن قیمت و به نوعی پایین نگه داشتن نرخ نفت در بازار جهانی باید به نحوی در ارتباط با یکدیگر باشند، توجه نمی شد.

یکی دیگر از دلایل افزایش بی رویه بهای نفت، تعدد میزان اکتشافات صحنه های نفتی و تولیدات خارج از محدوده اوپک (غیراوپکی) بود. از سال ۱۹۸۰ میلادی تا ۱۹۸۶ تولیدات غیراوپکی به ۱۰ میلیون بشکه در روز رسید و همین امر نیز باعث شد تا اوپک با درخواست های کمتر و تولید خارج از سازمان مواجه شود.

به دنبال گزارش های متعددی که در مورد تولید خارج از سهمیه برخی از اعضای اوپک، به مقامات این سازمان ارجاع داده شده بود، اوپک در اقدامی محافظه کارانه از سال ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۵ میلادی سعی در تجدید نظر در مورد سهمیه تولیدی هر یک از اعضا و ثبت قیمت ها کرد. در این سال ها عربستان سعودی به عنوان یک محور مرکزی تولیدکننده، تولیدات خود را کاهش و در برخی موارد حتی قطع کرد تا به این نحو در بهای نفت بازار جهانی تغییراتی ایجاد کند، اما در آگوست ۱۹۸۵، مسوولان نفتی عربستان از ایفای این نقش خسته شدند و بهای نفت خود را با گره زدن به تولیدات نفتی بازارهای جهانی تا اوایل سال ۱۹۸۶ و افزایش میزان تولید از ۲ میلیون بشکه در روز به ۵ میلیون بشکه نفت خام در هر روز، متحول کردند.

بهای نفت خام تا اواسط سال ۱۹۸۶ میلادی به طور میانگین و با حفظ اقداماتی که گاهی برای عملکرد آنها نیاز به اعمال فشار مضاعف بود، در حد کمتر از ۱۰ دلار برای هر بشکه حفظ شد. در دسامبر ۱۹۸۶ قیمت نفت اوپک به دلیل بروز یکسری اتفاقات به ۱۸ دلار در هر بشکه رسید که طلسم این رقم در ژانویه ۱۹۸۷ به یک باره شکسته شد و پس از ماه ها به عدد پایین تری رسید و قدرت خود را از دست داد.

بهای نفت خام در سال ۱۹۹۰ به خاطر دلایلی که بی ارتباط با موضوع هجوم عراق به کویت و جنگ خلیج هم نبود به یک باره مسدود شد، اما به دنبال همین جنگ هم قیمت نفت با مقاومت در مورد کاهش بها مواجه شد و تا زمانی که با تورم سال ۱۹۹۴ مواجه شدیم حتی یک دوره پایین ترین میزان قیمت نفت از سال ۱۹۷۳ تا آن زمان را هم به ثبت رساند. در همان زمان که دنیا به شدت با آشفتگی اوضاع سیاسی و اقتصادی دست و پنجه نرم می کرد، اوپک موفق به کنترل بهای نفت شد. البته نباید فراموش کرد که اوپک برای انتخاب زمانی جهت سهمیه بندی ها و ایجاد برخی تغییرات که مثل همیشه موجب بروز مشکلاتی در میان کشورهای عضو می شد، دچار اشتباه شد و همین مورد هم باعث بروز تحولاتی در چرخه قیمت نفت شد. اقتصاد ایالات متحده مثل همیشه نقش مقتدرانه ای را در دنیا ایفا می کرد و منطقه آسیا-اقیانوسیه هم شاهد تاثیرات این قدرت و پیشرفت سریع آن بودند.

از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ میزان مصرف نفت جهان به یکباره به ۶/۲ میلیون بشکه در روز رسید. مصرف کننده های آسیایی چیزی در حدود ۳۰۰ هزار بشکه نفت در هر روز استفاده می کردند. همین موضوع هم کمک بسیاری به بهبود شرایط نفتی در سال ۱۹۹۷ کرد. بحران اقتصادی آسیا و نادیده گرفته شدن و غیرقابل تخمین ارزیابی شدن آن توسط اوپک منجر به افزایش بی رویه بهای نفت شد. در دسامبر ۱۹۹۷ اوپک به یکباره تصمیم به افزایش میزان سهمیه تولیدی از ۲/۵ میلیون بشکه در روز به ۲۷/۵ میلیون بشکه در روز تا ژانویه ۱۹۹۸ کرد. این رشد سریع موجب شد تا در اقتصاد آسیا نیز تحولاتی ایجاد شده و به دنبال آن نیز مصرف آسیا-اقیانوسیه برای نخستین بار از سال ۱۹۸۲ به شدت افت کرد. ترکیب افت میزان مصرف و افزایش تولیدات اوپک موجب شد تا بهای نفت سیر نزولی پیدا کند، به خصوص که اوپک هم میزان سهمیه بندی ۱/۲۵ میلیون بشکه در روز در ماه آوریل و ۱/۳۳۵ میلیون بشکه در روز در ماه جولای را قطع کرد و نرخ بشکه های نفت تا دسامبر ۱۹۹۸ هم همچنان سیر نزولی را دنبال می کرد.

اوایل سال ۱۹۹۹، در سیستم نرخ گذاری روی بشکه های نفت تغییر و تحولاتی را شاهد بودیم و اوپک نیز در میزان تولید خود تغییراتی را ایجاد کرد، به طوری که در آوریل همان سال ۱/۷۱۹ میلیون بشکه کاهش در میزان تولیداتش به وجود آورد. مثل همیشه تغییرات در همه سهمیه ها کاملاً قابل رویت نبودند، اما از اوایل سال ۱۹۹۱ تا اواسط ۱۹۹۹ تولید اوپک به ۳ میلیون بشکه در هر روز رسید که همین میزان تولید هم بهانه خوبی شد تا قیمت نفت به عددی بالغ بر ۲۵ دلار برای هر بشکه برسد.

باوجود مشکلاتی که گریبان اقتصاد آمریکا و به طور کل دنیا را گرفته بود، بهای نفت به طرز چشمگیری تا سال ۲۰۰۰ افزایش یافت. از آوریل تا اکتبر هم میزان سهمیه ها به ۳/۲ میلیون بشکه در روز افزایش یافت. اما به دنبال یک اقدام دیگر که در اول نوامبر ۲۰۰۰ رخ داد و هر عضو ۵۰۰ هزار بشکه به سهمیه تولیدی اش اضافه شد، میزان بهای نفت با روندی نزولی مواجه شد. تولید داخلی نفتی روسیه، یعنی نفت غیراوپکی هم از سال ۲۰۰۰ یعنی همزمان با شروع قرن تازه، افزایش یافت. در سال ۲۰۰۱ بحران اقتصادی در آمریکا و افزایش تولیدات نفت غیراوپکی موجب شد تا بار دیگر قیمت نفت تحت عوامل متعدد کاهش یابد.

جریان تروریستی متعدد و حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز باعث بروز وقایع زیادی در بازارهای جهانی و به خصوص بازار نفت دنیا شد و بهای نفت خام ناگهان کاهش یافت. قیمت شاخص سبد نفتی وست تگزاس اینترمدیت آمریکا تا اواسط نوامبر ۳۵ درصد تغییر کرد و ارزش آن در بازار جهانی به شدت خدشه دار شد و تا زمانی که شرایط سیاسی و اقتصادی پس از یک بحران بزرگ به سوی بهبود وضعیت در سال ۲۰۰۲ گام برداشت، میزان تولیدات اوپک نیز با نوسانات بی شماری مواجه شد. بحران های سیاسی و اقتصادی در کشور ونزوئلا هم باعث وارد شدن لطمات جبران ناپذیری بر پیکره صنعت نفتی این کشور شد، به طوری که اوپک هم سهمیه تولیدی خود را از ۲/۸ میلیون بشکه در روز در ژانویه و فوریه ۲۰۰۳ کاهش داد.

در ۱۹ مارس ۲۰۰۳، درست زمانی که ونزوئلا موفق شد تا بخشی از تولید متوقف شده خود را بازگرداند، اتفاقات نظامی در عراق بار دیگر اوضاع نفت را بر هم ریخت. بهبود وضعیت اقتصادی آمریکا باعث مطرح شدن خواسته های جدید نفتی و افزایش میزان تقاضای خرید نفت خام آسیا شد. وضعیت بحران نفتی ونزوئلا و عراق نیز کمک کرد تا تقاضای بازار جهانی برای تولید نفت و خرید آن افزایش یابد. در مارس ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ مصرف نفت جهانی به ۸۰ میلیون بشکه در روز رسید که به نوعی باعث ایجاد بحران در بهای نفت شد، به طوری قیمت هر بشکه نفت را به ۴۰ دلار برای هر بشکه رساند.

پدیده بلای (یا نفرین) منابع

رشد اقتصادی پایین تر کشورهایی با منابع طبیعی گسترده نسبت به سایر کشورها تناقضی است که به بلای منابع شهرت دارد. این پدیده بر اثر عوامل مختلف ممکن است بوجود آید، از آن جمله کاهش قدرت رقابتی در سایر بخشهای اقتصادی (که بر اثر نرخ واقعی ارز که به طبع تزریق درآمد حاصل از منابع بطور مستقیم در اقتصاد حاصل می شود). فرار سرمایه از بخش منابع طبیعی. عدم مدیریت دولت و یا بر اثر فساد سیاسی ممکن است اتفاق بیافتد.

این ایده که وجود منابع طبیعی می تواند بلا باشد تا برکت در سال ۱۹۸۰ مطرح شد. و در ۱۹۹۳ ریچارد اوتی این موضوع را که چرا کشورهایی با انبوه منابع طبیعی نتوانسته اند از ثروتشان در جهت شکوفایی اقتصادشان بهره گیرند را توضیح داد. نمونه بارز این مدعا را می توان در کشورهای تولید کننده نفت یافت. مابین سالهای ۱۹۶۵-۱۹۹۸ سرانه تولید ناخالص ملی در این کشورها از متوسط ۱۰۳٪ کمتر بود، در حالی که در سایر کشورهای در حال توسعه سرانه تولید ناخالص ملی متوسط ۲۰۲٪ بود.

بلای منابع برای کشورهای نفتی نیز مصداق دارد. در بررسی های زیادی که توسط پژوهشگران انجام گرفته وجود ژدیده بلای منابع در کشورهای وابسته به نفت اثبات شده است. همچنین تحقیقات برای اقتصاد ایران نیز نشان می دهد که بلای منابع با ژایه نفت برای اقتصادی ایران به وقوع پیوسته است.

منابع نفتی از مصادیق بارز منابع طبیعی می باشد. درآمدهای نفتی در کشورهای نفت خیز مشکلات اقتصادی فراوانی را در عموم کشورهای نفت خیز ایجاد نموده است. مدیریت صحیح درآمدهای نفتی در کشورهای نفت خیز مستلزم شناخت همه جانبه و کسب دانش لازم در مورد اثرات درآمدهای نفتی، مکانیسم اثرگذاری و کانالهای اثرگذاری آن بر اقتصاد کشورهای صادرکننده می باشد، تا بر مبنای دانش به دست آمده، بتوان سیاست های مناسبی جهت کاهش هزینه های درآمدهای نفتی بر اقتصاد و بهره برداری حداکثری از منافع آن اتخاذ نمود. در واقع اساساً منابع نفت و رانت حاصل از آن به خودی خود نمی تواند یک بلا یا موهبت تلقی گردد.

آثار منفی وفور منابع طبیعی مثل نفت بر اقتصاد جوامع که منجر به بلای منابع می شوند:

نزاع

منابع طبیعی می تواند و اغلب باعث بروز مناقشات در بین جوامع بوده. بطوریکه در این میان هر گروه سهم خود را طلب می کند. گاهی اوقات شاهد وجود آمدن گروه های جدایی طلب در مناطقی که این منابع استخراج می شوند هستیم؛ اما اغلب این درگیری ها به گونه ای نا محصوص است مانند نزاع میان وزارتخانه های مختلف در دولت بر سر در اختیار داشتن بودجه بیشتر.

مالیات

در کشورهای فاقد منابع طبیعی دولت که مخارجش را از محل مالیات شهروندان تامین می‌کند خود را به گونه‌ای موثر در برابر مردم پاسخگو می‌بیند. در حالیکه در کشورهای سرشار از منابع طبیعی دولت که منبع مطمئنی برای مخارجش دارد خود را بی‌نیاز از شهروندان می‌اندازد. بدین گونه‌است که در این کشورها رابطه مردم و دولت از هم گسسته می‌شود. و متعاقبا فساد و سرکوب و بدرفتاری رواج می‌یابد.

بیماری هلندی

مرض هلندی به نوعی پدیده اقتصادی اطلاق می‌شود که به موجب آن درآمد حاصل از صادرات منابع طبیعی باعث لطمه خوردن به بخش تولیدی کشور می‌شود و به طبع آن با بالا رفتن نرخ واقعی ارز دستمزدها افزایش می‌یابد. بدین ترتیب بخش‌های تجاری عمدتاً کشاورزی و صنعت قابلیت رقابت خود را در بازار جهانی از دست می‌دهند. افزایش درآمد ملی اغلب به افزایش پرداختها توسط دولت در بخش‌های نظیر (درمانی، نظامی و رفاهی) منجر می‌شود که این نیز به افزایش نرخ واقعی ارز و افزایش دستمزدها می‌انجامد. تمام این عوامل با کاهش قابلیت رقابت کشور در بازارهای جهانی سبب وابستگی بیشتر کشور به درآمدهای حاصل از منابع طبیعی می‌شود. بدین ترتیب اقتصاد کشور در برابر تغییر قیمت در مواد خام بسیار آسیب‌پذیر می‌شود.

ناپایداری درآمد

قیمت پاره‌ای از مواد خام دستخوش نوسانات شدید است، به عنوان مثال قیمت نفت خام در سال ۱۹۹۹/۱۹۹۸ حدود ۱۰ دلار در هر بشکه بود در حالیکه در سال ۲۰۰۸ به بیش از ۱۰۰ دلار در هر بشکه رسیده. این چنین نوساناتی به سردرگمی دولت در برنامه‌هایش می‌انجامد. تغییراتی اینچنین ناگهانی در واقعیت‌های اقتصادی اغلب به بهم خوردن گسترده قراردادهای اقتصادی منجر می‌شود.

استقرار بیش از اندازه

از آنجا که دولت انتظار درآمدهای بیشتر را در آینده دارد با وجود بهره‌مندی از درآمدهای حاصل از منابع طبیعی به زیر بار قرض نیز می‌رود. عواملی چون افزایش نقدینگی و یا مرض هلندی که باعث کاهش نرخ بهره در قبال قرض می‌شود نیز در ترغیب دولت‌ها به این کار موثر است. علاوه بر این خود منابع طبیعی کشور نیز بصورت منبع تضمین موازی برای دریافت اقبال بیشتر عمل می‌کند. با این حال چنانچه قیمت مواد خام طبیعی و نرخ معاوضه ارز در یک زمان افت کند دولت پول کافی برای پرداخت دیون نخواهد داشت. به عنوان نمونه می‌توان از نیجریه و ونزوئلا نام برد که در دهه ۱۹۷۰ با رشد ناگهانی قیمت نفت به سرعت خود را به زیر بار دیون سنگین بردند، اما وقتی در دهه ۱۹۸۰ از قیمت نفت کاسته شد؛ موسسات مالی از پرداخت وام به آنها سر باز زدند و بسیاری از این کشورها بسیار مقروض شدند و با احتساب جریمه‌ای که بر بهره آنها افزوده می‌شد همچنان به زیر بار قرض بیشتری رفتند.

فساد

در کشورهای سرشار از منابع اغلب حفظ قدرت از طریق اختصاص عایدی بخش عمده‌ای از منابع به تعدادی از افراد مهم به عنوان رشوه بسیار موثرتر است تا به کار انداختن این منابع در خدمت سیاست اقتصادی رو برشد در یک محیط رقابتی برنامه ریزی شده. در این کشورها مبالغ بسیار هنگفتی از سرمایه بر سر اینگونه مفاسد سیاسی هزینه می‌شود. دولت نیاز کمتری به ایجاد موسسات در سامان بخشیدن به بخش‌های مالیات و تولید نسبت به بخش منابع می‌بیند و این به توسعه نیافتن اقتصاد می‌انجامد. از طرفی وجود مناطق آزاد مالیاتی بهشت امنی برای سیاسیون فاسد ایجاد می‌کند تا درآمدهای نامشروعشان را پنهان کنند.

فقدان اقتصاد چند بعدی و پدیده خود مختاری اقتصادی

در این کشورها بر اثر سود دهی زودگذر در پاره‌ای از مواد خام طبیعی ضرورت اقتصاد چند بعدی نادیده گرفته می‌شود. تلاشی هم که اغلب توسط موسسات عام المنفعه در جهت اقتصاد چند بعدی صورت می‌پذیرد بر اثر سوء مدیریت و یا جهتگیری نادرست به جایی نمی‌رسد. در این کشورها حتی اگر تلاشی نیز از طرف در اقتصاد چند بعدی صورت گیرد بر سوددهی بالا در بخش مواد خام طبیعی قدرت رقابت از دیگر صنایع

سلب می‌شود. در حالیکه بخش منابع طبیعی منشاء سرمایه‌های عظیم است ولی فرصتهای شغلی اندکی ایجاد می‌کند و بیشتر بمانند سیستمی خود مختار که تبادلات کمی با دیگر بخشها دارد عمل می‌کند.

منابع انسانی

در بسیاری از کشورهای فقیر، در صنایع مربوط به منابع طبیعی سطح حقوق نسبت به دیگر بخشهای اقتصادی بسیار بالاتر است و این سبب همیشه بهترین‌ها چه از بخش خصوصی و یا دولتی جذب این صنایع می‌شوند. و به این ترتیب دیگر بخشهای خصوصی و دولتی فاقد نیروهای متخصص لازم می‌گردد. از دیگر اثرات بلای منابع کاهش سرمایه‌های انسانیست؛ ممکن است در کشورهای وابسته به صادرات منابع طبیعی از اهمیت تحصیلات کاسته شود زیرا نیاز فوری به آن احساس نمی‌شود. در مقابل کشورهای فاقد منابع چون تایوان و کره جنوبی تلاش گسترده‌ای در بخش آموزش دارند و آنان بخشی از موفقیت اقتصادیشان را مرهون این هستند.

آزادی و دموکراسی

در کشورهای تولید کننده نفت اقلب سطح آزادی و دموکراسی در جامعه بسته به نوسانات قیمت مواد خام متغییر است.

نوسانات قیمت جهانی و شوکها

وقتی اقتصاد یک کشور وابسته به یک منبع طبیعی مثل نفت باشد نوسانات و شوکهای قیمتی آن منبع در سطح بین‌المللی آثار بسیار مخربی بر اقتصاد آن کشور می‌تواند به بار آورد.

گذری بر صادرات غیر نفتی ایران

با مطرح شدن مشکلات عدیده‌ای که وابسته بودن به صادرات نفت آنها را به امان می‌آورد، صادرات غیر نفتی و رشد آن در طول زمان همواره توسط سیاستمداران و برنامه ریزان کشور مطرح بوده است و همواره یکی از اولویتهای تحقیقاتی مراکز پژوهشی نیز مطرح می‌باشد. سیاست صادرات غیر نفتی در واقع می‌توان گفت مهم‌ترین سیاست برای عدم وابستگی به صادرات نفتی است و در صورت اجرای اثر بخش و حصول به نتیجه می‌تواند بحران وابستگی ایران به نفت و اثرات شوکهای نفتی و خطرات تحریم نفتی را تقلیل دهد.

بنابراین سیاستهای حمایت از صادرات غیر نفتی همواره در برنامه‌ها و قوانین بودجه‌ای کشور مورد توجه ویژه بوده و بر همین اساس ۲۲ سیاست حمایتی و تشویقی وزارت بازرگانی از صادرات غیر نفتی در سال ۱۳۸۵ ابلاغ شد که به شرح ذیل می‌باشد.

- ۱) پوشش بخشی از هزینه‌های بازاریابی بنگاه‌های صادراتی و صندوق‌های غیر دولتی توسعه صادرات و تشکل‌های صادراتی.
- ۲) پرداخت بخشی از هزینه‌های حمل و نقل آن گروه از کالاهای صادراتی که هزینه حمل و نقل در قیمت تمام شده آنها تأثیر قابل ملاحظه دارد.

- ۳) پرداخت بخشی از هزینه‌های بسته بندی آن دسته از کالاهای صادراتی که منجر به ارزش افزوده قابل ملاحظه در آنها می‌شود.
- ۴) پوشش بخشی از هزینه‌های حضور بنگاه‌های تولیدی و صادراتی در نمایشگاه‌ها و سمینارهای تخصصی خارج از کشور.
- ۵) تشویق شرکت‌های بزرگ و توانمند صادراتی.

- ۶) پوشش هزینه‌های تبلیغاتی عام محصولات صادراتی در خارج از کشور در گروه‌های کالایی و خدماتی.

- ۷) پوشش بخشی از هزینه‌های ثبت محصول و یا شرکت در بازارهای خارجی با هدف صادرات.

- ۸) پوشش بخشی از هزینه‌های ایجاد زیرساخت‌های صادراتی از جمله پایانه‌های صادراتی و اسکله‌های صادراتی.

- ۹) پوشش بخشی از هزینه‌های مربوط به ارتقای کیفیت محصولات صادراتی از جمله اخذ گواهینامه‌های معتبر صادراتی و رعایت استانداردهای مربوط.

- ۱۰) کمک به توسعه صادرات خدمات فنی و مهندسی از قبیل پرداخت جایزه و کمک به خرید اسناد مناقصه.
- ۱۱) کمک به توسعه صادرات محصولات و خدمات با فن آوری بالا.
- ۱۲) پوشش بخشی از هزینه‌های هیات‌های تجاری هدفمند و تخصصی به خارج از کشور و یا میزبانی هیات‌های تخصصی خریدار محصول از کشور.
- ۱۳) پوشش بخشی از هزینه‌های بیمه صادراتی.
- ۱۴) پوشش بخشی از هزینه‌های مربوط به سود تسهیلات بانکی در بخش صادرات.
- ۱۵) پوشش هزینه‌های مرتبط جهت گسترش خدمات اطلاع‌رسانی و پروژه‌های تحقیقاتی مرتبط با صادرات.
- ۱۶) پوشش بخشی از هزینه‌های تحقیق و توسعه در سطوح ملی و منطقه‌ای در راستای خلق مزیت‌های رقابتی جدید در عرصه صادرات.
- ۱۷) کمک به ایجاد و تقویت دفاتر نمایندگی‌های سازمان توسعه تجارت به منظور ارائه خدمات مورد نیاز به صادرکنندگان.
- ۱۸) کمک به ایجاد دفاتر تخصصی تشکلهای و صندوق‌های غیر دولتی توسعه صادرات در خارج از کشور جهت تسهیل امر بازاریابی.
- ۱۹) کمک به اجرای برنامه‌های کارگروه‌های توسعه صادرات استانها در قالب طرح‌های ملی استانی مرتبط با صادرات و متناسب با طرح آمایش سرزمین و توازن منطقه‌ای.
- ۲۰) تلاش و حمایت دفاتر نمایندگی جمهوری اسلامی ایران در کلیه کشورها برای توسعه صادرات کالا و خدمات و پیگیری رفع مشکلات صادرکنندگان ایرانی در بازارهای هدف.
- ۲۱) تلاش برای کاهش تعرفه ورود کالاهای ایرانی به بازارهای هدف و نیز تنظیم موافقت‌نامه‌های تعرفه ترجیحی.
- ۲۲) سایر طرحها و برنامه‌های مربوط به توسعه صادرات غیر نفتی کشور.

صندوق ذخیره ارزی

طرح ایجاد حساب ذخیره ارزی در قالب ماده ۶۰ قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور در سال ۷۹ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید و متعاقباً آیین‌نامه اجرایی آن نیز در آبان ماه همان سال از سوی هیات وزیران به تصویب رسید. به موجب بند (ه) ماده (۶۰) قانون برنامه سوم توسعه (مصوب ۱۷ فروردین ماه سال ۱۳۷۹ و ۱۹ مهرماه سال ۱۳۷۹ مجلس شورای اسلامی)، آئین‌نامه اجرایی این ماده به پیشنهاد سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور و بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و وزارت امور اقتصادی و دارایی حداکثر ظرف مدت ۳ ماه از تاریخ تصویب این قانون، به تصویب هیئت وزیران رسید. همچنین به موجب ماده (۸) آئین‌نامه اجرایی ماده (۶۰) اصلاحی قانون برنامه سوم توسعه، هیئتی مرکب از رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی، وزیر امور اقتصادی و دارایی، رئیس کل بانک مرکزی و ۴ نماینده به انتخاب رئیس جمهوری (حداقل ۲ نفر از بین وزیران) به عنوان هیئت امنای حساب ذخیره ارزی جهت حسن اجرای قانون و اتخاذ تصمیم در موارد تعیین شده در این آئین‌نامه و موارد دیگری تشکیل شد.

اهداف و قوانین حساب ذخیره ارزی

حساب ذخیره ارزی چند کاربرد عمده دارد؛

اول اینکه درآمد حاصل از ثروت ملی یک کشور را از نظر زمانی و توزیع بین نسلی به شکلی مناسب مدیریت می‌کند تا نسل‌های بعد احساس زیان نکنند.

دوم اینکه این صندوق در تثبیت نرخ ارز و جلوگیری از شوک‌های ناشی از نوسان نرخ ارز و یا میزان ارز در یک کشور تاثیر بسیار کارآمدی دارند.

سوم، با ایجاد موانع شدید قانونی، دست دولت از این ثروت بادآورده کوتاه شده و دولت صرفاً به کارآیی اقتصادی بخش خصوصی و مالیاتی که از این بخش دریافت می‌دارد، بسنده کرده و علاوه بر اینکه به دولتی پاسخگو و کوچک و با تمرکز حداقلی تبدیل می‌شود، تمام تلاش خود را برای ایجاد زمینه‌های موفقیت بخش خصوصی ایجاد کرده و خود را به عنوان رقیب بخش خصوصی در نظر نمی‌گیرد، ضمن آنکه این صندوق کسب اعتبار جهانی برای کشور مورد نظر فراهم می‌آورد و مسبب ورود سرمایه‌گذاران خارجی به آن کشور نیز می‌شود.

برخی از اقتصاددانان معتقدند که اگر هزینه‌های دولتی کنترل شود یا چنانچه دولت تنها مصرف‌کننده کالاهای وارداتی باشد، می‌توان از افزایش ارزش پول محلی که توان رقابتی بخش صنعت را در بازارهای جهانی کاهش می‌دهد، جلوگیری کرد. بر اساس قوانین برنامه سوم و چهارم توسعه، دولت در صورتی مجاز به برداشت از این حساب است که درآمد ارزی حاصل از صادرات نفت خام نسبت به ارقام پیش‌بینی شده کاهش پیدا کند. همچنین برداشت از حساب ذخیره ارزی برای تامین کسری ناشی از عواید غیر نفتی بودجه عمومی ممنوع است.

در قانون پنج ساله چهارم توسعه مقرر شده است به منظور سرمایه‌گذاری و تامین بخشی از اعتبارات موردنیاز طرح‌های تولیدی و کارآفرینی بخش غیر دولتی که توجیه فنی و اقتصادی آن‌ها به تایید وزارتخانه‌های تخصصی ذی‌ربط رسیده باشد تا ۵۰ درصد حساب ذخیره ارزی از طریق شبکه بانکی داخلی و بانک‌های ایرانی خارج از کشور به صورت تسهیلات با تضمین کافی تخصیص یابد. فلسفه شکل‌گیری این حساب در ایران بیشتر در راستای تعدیل فشارهای ناشی از نوسان قیمت نفت بر اقتصاد ملی بوده تا ایجاد حساب پس‌انداز برای نسل‌های آینده کشور و حاکمیت این نگرش بر دیدگاه دولتمردان و برنامه‌ریزان کشور نحوه عملکرد این حساب را به صورت مستقیم تحت تاثیر قرار داده است.

موانع توسعه اقتصادی ایران

خلاصه گزارش نظرات مرحوم دکتر مسیح عظیمی در مقالات و کتابهای ایشان

الف) مسائل اساسی در بازسازی و توسعه اقتصادی ایران

متن کامل مقاله، ارائه شده در سمینار اقتصاد جمهوری اسلامی ایران، مهرماه ۱۳۶۸

با اینکه این تحلیل و ارقام متن مربوط به سال ۱۳۶۸ می باشد، اما هدف از ارائه متن کامل آنجاست که اولاً، ارزشهای مرحوم دکتر مسیح عظیمی نمایان شود و ثانیاً، این سوال پرسیده شود که مسائل که ایشان در سال ۱۳۶۸ به عنوان مشکلات توسعه ایران مطرح نموده اند، آیا امروز هم جاری و صادق است، اگر "بله"، چرا؟

مشکلات و تنگناهای اقتصادی موجود

ایران از جمله کشورهایی است که علی رغم غنای طبیعی و دسترسی به منابع معدنی بسیار ارزشمند از جمله نفت، هنوز از نظر اقتصادی در زمره کشورهای توسعه نیافته جهان به شمار می رود و با تمامی مشکلات اقتصادی معمول در جهان سوم روبروست؛ این مشکلات را می توان در چهار گروه اصلی زیر طبقه بندی نمود و در هر گروه اصلی نیز مشکلات تبعی مربوط به مشکل اصلی را باز شمرد.

الف) عدم تحرک و پویایی در تولید کل و سرانه

تولید ناخالص داخلی کشور به قیمت ثابت در سال ۱۳۶۷ در حدود ۲۹۶۰ میلیارد ریال برآورد گردیده است که تقریباً معادل مقدار همین متغیر در سال ۱۳۵۲ می باشد و چنانکه ملاحظه می گردد حجم تولید کل جامعه-جدای از نوسانات کوتاه مدت سالانه- طی این مدت (۱۵ سال) ثابت مانده است. همچنین تولید ناخالص داخلی سرانه در سال ۱۳۶۷ در حدود ۵۵/۵ هزار ریال تخمین زده شده که حدوداً معادل مقدار همین متغیر در سال ۱۳۴۶ است؛ به عبارت دیگر تولید ناخالص داخلی سرانه کشور در سال ۱۳۶۷، معادل مقدار همین متغیر در ۲۱ سال پیش است. کاردهی سرانه شاغلین نیز در سال ۱۳۶۷ به حدود ۲۵۸ هزار ریال کاهش یافته که حدوداً معادل مقدار همین در سال ۱۳۴۸ (۱۹ سال پیش) است. در عین حال در همین دوران درآمد ارزی ایران از محل صادرات نفت حدود ۲۴۰ تا ۲۵۰ میلیارد دلار بوده است.

دقت در ارقام مذکور، این سؤال اساسی را مطرح می سازد که جامعه ایران طی این مدت چه الگویی از تخصیص منابع و بویژه تخصیص منابع عظیم ارزی مذکور را برگزیده است که تولید ناخالص داخلی آن در سطح ۱۵ سال قبل، تولید ناخالص داخلی سرانه آن در سطح ۲۱ سال قبل، و کاردهی سرانه نیروی انسانی آن در سطح ۱۹ سال قبل قرار گرفته است.

قبل از پاسخ به این سؤال اساسی، باید دقت کرد که مشکل اساسی فوق در حوزه تولید، خود به مشکلات مهم دیگر اقتصادی می‌انجامد؛ اهم این مشکلات عبارتند از:

ا. کاهش نسبی تشکیل سرمایه؛

ب. افزایش بیکاری (آشکار و پنهان)؛

ج. گسترش فقر

د. عقب‌ماندگی بیشتر بافت فنی تولید.

کاهش نسبی تشکیل سرمایه

سه‌م تشکیل سرمایه در تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۱۳۶۷ در حدود جدول شماره ۱ شاخصهای اصلی تولید و ارزش حاصل از نفت در ایران (۱۳۴۶-۱۳۶۷) ۱۵ درصد تخمین زده شده است.

این رقم، کمترین میزان نسبی تشکیل سرمایه در جامعه ایران طی سی سال اخیر-سالهایی با آمار تشکیل سرمایه موجود- است (جدول شماره ۲). این مسأله با توجه به گسترش قابل توجه حجم سرمایه‌گذاری طی چند دهه اخیر و در نتیجه افزایش استهلاک سالانه و ضربات ناشی از جنگ تحمیلی بر موجودی سرمایه کشور، می‌تواند برای آینده اقتصادی کشور بسیار نگرانی‌آور باشد. به عبارت دیگر، یکی از آیینیه‌های آینده‌نمای اقتصاد را باید در این متغیر جستجو کرد و از این نظر، ارقام فوق نمایانگر حادث شدن مشکلات اقتصادی فعلی، در آینده است.

جدول شماره ۱ شاخصهای اصلی تولید و ارزش حاصل از نفت در ایران (۱۳۴۶-۱۳۶۷)

شرح	تولید ناخالص داخلی	تولید ناخالص داخلی سرانه	کاردهی سرانه نیروی کار	ارزش حاصل از نفت
۱۳۴۶	۱۳۵۷	۵۱/۲	۱۹۶/۷	۰/۹
۱۳۴۷	۱۵۲۹	۵۶/۲	۲۲۱/۶	۱/۰
۱۳۴۸	۱۷۲۸	۶۱/۹	۲۴۶/۹	۱/۱
۱۳۴۹	۱۹۱۱	۶۶/۶	۲۷۳/۰	۱/۳
۱۳۵۰	۲۱۵۴/۰	۷۳/۰۱	۲۹۹/۲	۲/۱
۱۳۵۱	۲۵۰۷/۰	۸۲/۷۹	۳۲۹/۹	۲/۵
۱۳۵۲	۲۷۳۸/۰	۸۸/۰۷	۳۴۸/۸	۴/۹
۱۳۵۳	۳۰۲۶	۹۴/۸۴	۳۷۳/۶	۱۸/۷
۱۳۵۴	۳۱۰۴	۹۴/۸۳	۳۶۹/۵	۱۹/۱
۱۳۵۵	۳۶۵۹	۱۰۸/۵۵	۴۱۶/۳	۲۰/۷
۱۳۵۶	۳۹۲۲	۱۱۱/۹۱	۴۳۷/۲	۲۰/۹
۱۳۵۷	۳۲۶۷	۸۹/۶۵	۳۵۹/۰	۱۸/۱
۱۳۵۸	۲۰۷۱	۸۱/۰۴	۳۳۳/۸	۱۹/۴
۱۳۵۹	۲۵۶۸	۶۵/۱۹	۲۷۹/۱	۱۱/۹
۱۳۶۰	۲۶۳۹	۶۴/۴۴	۲۸۳/۷	۱۲/۵
۱۳۶۱	۳۰۴۰	۷۱/۳۹	۳۲۳/۷	۲۰/۰
۱۳۶۲	۳۴۱۸	۷۷/۱۹	۳۵۰/۳	۲۰/۵
۱۳۶۳	۳۴۲۱	۷۴/۳۱	۳۴۳/۲	۱۶/۷
۱۳۶۷	۴۹۶۱	۵۵/۵	۲۵۸	—
	میلیارد ریال (تایید ۵۳)	هزار ریال	هزار ریال	میلیارد دلار
جمع ارزش	۱۳۶۷-۱۳۴۶			۲۵۰

جدول شماره ۲ تشکیل سرمایه در ایران (۳۸- ۱۳۶۳)
به میلیارد ریال- قیمت ثابت ۱۳۵۳

مقدار	درصد از تولید ناخالص داخلی	
۱۳۳۸	۱۸/۰	۹۱
۱۳۴۰	۱۸/۰	۱۰۶
۱۳۴۵	۲۰/۰	۱۶۸
۱۳۵۰	۲۳/۰	۳۳۵
۱۳۵۵	۳۱/۰	۱۱۸۱
۱۳۶۰	۲۱/۰	۵۶۳
۱۳۶۱	۲۰/۰	۶۱۸
۱۳۶۲	۲۵/۰	۸۶۰
۱۳۶۳	۲۳/۰	۷۷۰
۱۳۶۷	۱۵/۰	۱۹۸

افزایش بیکاری

حجم بیکاری آشکار و پنهان جامعه در سال ۱۳۶۷ به حدود ۴۳ درصد از کل نیروی کار (یعنی حدود ۵/۸ میلیون نفر) تخمین زده شده است و لذا باید اشتغال واقعی در این سال را در حدود ۷/۸ میلیون نفر به شمار آورد. بر این اساس بار تکفل واقعی جامعه در این سال در حدود ۶/۷ تخمین زده می‌شود (این رقم در کشورهای صنعتی در حدود ۲/۲ می‌باشد). به عبارت دیگر هر فرد شاغل واقعی جامعه در سال ۱۳۶۷ می‌بایست به طور متوسط، هزینه زندگی ۶/۷ نفر را تأمین کند. با توجه به این نکته که بافت فنی عقب مانده تولید در جامعه ما، الزاماً سطح کاردهی سرانه شاغلین را در حد نازلی قرار می‌دهد، بدیهی است که تلفیق بازدهی پایین و بار تکلف بسیار سنگین به‌ویژه در صورت همراه شدن با الگوی نامتعادل توزیع درآمد، الزاماً ایجاد همان مصیبت و بلیه عظیم انسانی است که «فقر و محرومیت» خوانده می‌شود و کشورهای جهان سوم و کشور ما شدیداً درگیر این مصیبت است.

نظر به اینکه میزان بیکاری در میان جوانان بالاتر است، الزاماً این پدیده خود را با شدت بسیار بیشتری در معضلات عمیق و ناگوار اجتماعی از قبیل مشکلات تشکیل خانواده، جرائم، فساد، درهم‌ریختگی بافت فرهنگی نمایان می‌سازد. این نمودهای پدیده بیکاری نه تنها زخمهایی عمیق بر پیکر اجتماع در وضعیت کنونی است که متأسفانه از نشانه‌های اولیه مشکلات عمیقتر اجتماعی در آینده جامعه است.

میزان رشد بسیار بالای جمعیت طی سه دهه گذشته نیز مسلماً بر ابعاد این مشکل عظیم در سالهای آینده خواهد افزود.

فقر گسترده

فقر از نظر اقتصادی ناشی از ترکیب دو عامل سطح نازل تولید سرانه و عدم تعادل چشمگیر در الگوی توزیع درآمد است؛ در وضعیت حرکت از جامعه توسعه نیافته به جامعه توسعه یافته، عبور از ۹ وضعیت جداگانه قابل تصور است (جدول ۳)؛ وضعیت اول (فقر بسیار گسترده) معمولاً در کشورهای توسعه نیافته، و وضعیت نهم (فقر نسبتاً محدود) معمولاً در کشورهای توسعه یافته ظاهر می‌گردد. بعلاوه حرکت از وضعیت اول و رسیدن به وضعیت نهم مورد بحث، بدون دقت در طراحی و به‌کارگیری نظامی فعال و پویا از تأمین اجتماعی، نیازمند دورانی بسیار طولانی است.

جدول شماره ۳ وضعیتهای نه‌گانه فقر و محرومیت

کم	متوسط	زیاد	عدم تعادل در توزیع درآمد
			تولید سرانه
(۳) نامشخص	(۲) فقر نسبتاً گسترده	(۱) فقر بسیار گسترده	کم
(۶) فقر نسبتاً محدود	(۵) نامشخص	(۴) فقر نسبتاً گسترده	متوسط
(۹) فقر نسبتاً محدود	(۸) فقر نسبتاً محدود	(۷) نامشخص	زیاد

(به تصویر صفحه مراجعه شود) آمار و اطلاعات و برآوردهای موجود نشان می‌دهد که ایران علی‌رغم همه غنای طبیعی، در وضعیتی بسیار نزدیک به حالت اول در جدول شماره ۳ (وضعیت فقر بسیار گسترده) قرار دارد؛ بر اساس این برآوردها، حجم فقر شدید در ایران در سال ۱۳۶۵ به حدود ۲۰ میلیون نفر تخمین زده می‌شود (جدول شماره ۴).

راستی آیا هیچگاه با جدیت به مسأله فقر و محرومیت اندیشیده‌ایم و در آثار این مصیبت هولناک بر ذهن کودکان معصومان به تفحص نشستیم؟ و آیا هیچگاه احساس پدر و مادر محرومی را که مستأصل از تأمین غذای کودکان خویشند، توانسته‌ایم درک کنیم؟ هر نفر فقیر به راستی یک دنیا فقر و محرومیت است و جامعه ما با میلیونها دنیای فقر و محرومیت مواجه می‌باشد.

می‌دانیم از دید تحلیل اقتصادی-اجتماعی، فقر الزاماً افق دید شخص فقیر را کوتاه می‌کند و در نتیجه او را از هرگونه مشارکت مؤثر و سازنده در تعیین سرنوشت اقتصادی-اجتماعی جامعه محروم می‌سازد. پس سطح وسیع فقر جامعه، در حقیقت بیانگر دور شدن اولیه اقشار وسیع مردم از مشارکت در تعیین سرنوشت اقتصادی-اجتماعی جامعه آینده است.

جدول شماره ۴ حجم فقر در ایران براساس شاخصهای مختلف (۱۳۶۵)

شرح	حجم فقر
الف) شاخصهای مسکن	
تعداد خانوارهایی که در سال ۱۳۶۵ فقط در يك فضا زندگی می کرده اند	۱/۷۰ میلیون خانوار
اندازه متوسط خانواده‌هایی که در سال ۱۳۶۵ فقط در يك فضا زندگی می کرده اند	۳/۸۳ نفر
کل جمعیتی که در سال ۱۳۶۵ فقط در يك فضا زندگی می کرده اند	۶/۶ میلیون نفر
تعداد خانوارهایی که در سال ۱۳۶۵ فقط در دو فضا زندگی می کرده اند	۲/۹ میلیون خانوار
اندازه متوسط خانوارهایی که در سال ۱۳۶۵ فقط در دو فضا زندگی می کرده اند	۴/۹۸ نفر
کل جمعیتی که در سال ۱۳۶۵ فقط در دو فضا زندگی می کرده اند	۱۴/۵ میلیون خانوار
کل خانوار شدیداً آسیب‌پذیر براساس شاخص مسکن	۴/۶ میلیون خانوار
کل جمعیت شدیداً آسیب‌پذیر براساس شاخص مسکن	۲۱/۱ میلیون نفر
ب) شاخص تغذیه	
کل جمعیتی که هزینه سرانه غذایی آن کمتر از ۱۷۰ ریال در روز است (شهرها)	۱۰/۶ میلیون نفر
کل جمعیتی که هزینه سرانه غذایی آن کمتر از ۱۷۰ ریال در روز است (روستاها)	۱۲/۱ میلیون نفر
کل جمعیتی شدیداً آسیب‌پذیر براساس شاخص تغذیه	۲۲/۷ میلیون نفر

عقب‌ماندگی بیشتر بافت فنی تولید

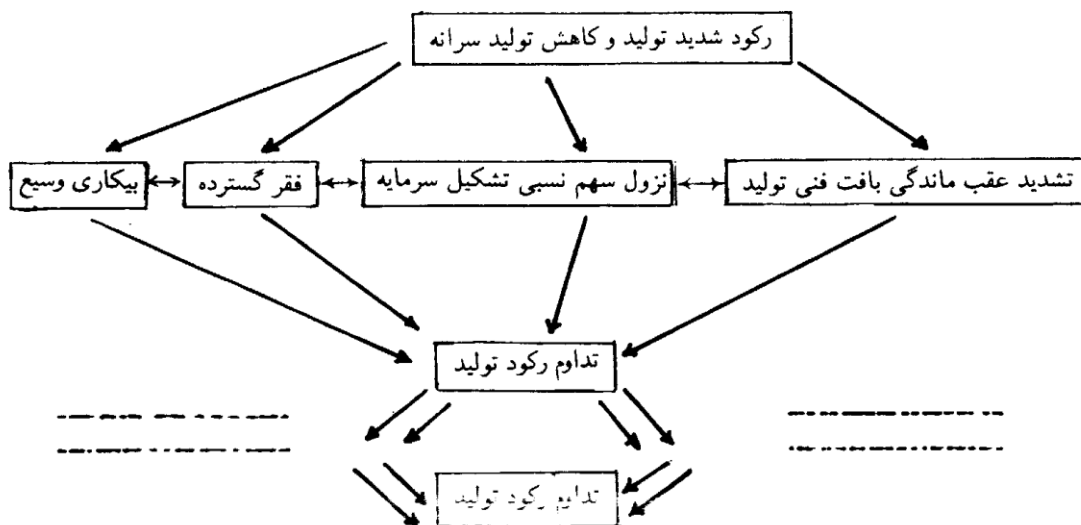
مهمترین ویژگی و به عبارتی عصاره و جوهره توسعه اقتصادی، در یک نکته خلاصه می‌گردد و آن نکته این است که جامعه‌ای از نظر اقتصادی توسعه‌یافته به شمار می‌آید که توانسته باشد فرایندهای تولید خود را بر علوم و فنون بشری دوران اخیر (بعد از انقلاب صنعتی) متکی سازد؛ این کار توانمندیهایی را لازم دارد که با فقر وسیع سازگار نیست، بلکه نیازمند سرمایه‌گذاری بالایی در تولید است که ما توانش را نداریم، و نیازمند بنیه قوی تخصصی نیروی کار است که ما از ضعف آن رنج فراوان می‌بریم. در این زمینه می‌توان شاخصهای آماری متعددی را ارائه داد، از جمله بر اساس آمارهای موجود، تعداد دانشمندان، مهندسان و محققان ایرانی که به پژوهشهای کاربردی و علمی توسعه‌ای مشغولند، در مقایسه با بسیاری از کشورها، در سطح فوق العاده نازلی قرار دارد (جدول ۵). همین‌گونه اگر در وضعیت تخصصی نیروی کار، وضعیت معلمان و استادان کشور، سطح نازل هزینه‌های سرانه آموزشی در سطوح مختلف تحصیلی، ناسازگاری کیفی نظام آموزشی و تعداد کتابهای در دسترس، دقت کنیم معلوم خواهد شد که بافت فنی تولید در جامعه ما عقب‌مانده است.

تبدیل شماره ۵ تعداد دانشمندان، مهندسين و
تکنسینهایی که در تحقیقات کاربردی و علمی
توسعه‌ای مشغولند.

کشور	سال	تعداد (نفر)
ایران	۱۹۸۵	۵۰۴۸
ونزوئلا	۱۹۸۳	۷۳۶۰
ترکیه	۱۹۸۳	۱۰۴۳۶
اسپانیا	۱۹۸۴	۲۱۴۸۰
کوبا	۱۹۸۵	۱۹۵۴۳
اندونزی	۱۹۸۴	۲۹۰۲۰
مصر	۱۹۸۲	۲۶۶۱۷
پاکستان	۱۹۸۶	۲۳۳۵۳
کره جنوبی	۱۹۸۳	۵۱۶۱۰
هند	۱۹۸۴	۱۰۰۱۳۶
فرانسه	۱۹۷۹	۲۳۰۷۶۶
آلمان	۱۹۸۳	۲۵۲۷۳۳
انگلیس	۱۹۷۸	۱۶۳۱۰۰
ژاپن	۱۹۸۴	۶۲۸۶۸۶

تداوم رکود اقتصادی

در صورتی که حل و فصل مسائل و مشکلات پیش گفته، در چهارچوب برنامه‌ای سنجیده مورد توجه قرار نگیرد، نتیجه طبیعی آن همانا تداوم رکود تولید اقتصادی است و بدینسان یکی از حلقه‌های شوم توسعه نیافتگی با خصلتی دینامیک و با روابط پیچیده بر جامعه تحمیل می‌گردد. به عبارت دیگر مشکلات تبعی بیکاری و مشکلات اجتماعی و فرهنگی آن، فقر گسترده و عدم امکان مشارکت فعال و سازنده اقشار وسیع در وضعیت اقتصادی، نزول سهم نسبی تشکیل سرمایه، و تشدید عقب ماندگی بافت فنی تولید در ارتباط متقابل و چندجانبه با یکدیگر، در نهایت به تداوم رکود تولید می‌انجامد و تمامی فرایندهای این حلقه و مدار شوم از نو شروع می‌شود (نمودار ۱).



نمودار شماره ۱ اولین مدار شوم و بسته توسعه نیافتگی و فقدان تحرک در تولید

(ب) ساختار نامناسب تولید

در این وضعیت اقتصادی کشور، مشکل عدم تناسب ساختار تولید، خود را در سه زمینه زیر نمایان می‌سازد:

- گسترش نامتناسب بخش خدمات؛
- دوگانگی شدید ساختار اقتصادی؛
- وابستگی تولید به دنیای خارج.

این مشکلات نیز، معضلات تبعی ویژه‌ای را به دنبال دارد که مهمترین آنها عبارتند از:

- محدود شدن ظرفیت سرمایه‌گذاری؛
- وابستگی مصرف به دنیای خارج؛
- تأثیرپذیری شدید وضعیت کلی اقتصاد از تصمیمات و تحولات اقتصادی جهان خارج؛
- ایجاد بریدگیهای عمیق فرهنگی-اجتماعی در سطح جامعه.

در ذیل به هریک از این موارد اشاره مختصری می‌کنیم.

گسترش بیش از حد بخش خدمات

سهم بخش خدمات از تولید ناخالص داخلی کشور در سالهای اخیر در حدود ۵۳ درصد، سهم بخش کشاورزی در حدود ۱۴ درصد، سهم بخشهای صنعت و معدن در حدود ۱۳ درصد، سهم بخش نفت در حدود ۱۴ درصد و سهم سایر بخشها در حدود ۶ درصد برآورد گردیده است (جدول ۶).

جدول شماره ۶ سهم نسبی بخشهای اقتصادی در تولید ناخالص داخلی متوسط (۶۷-۶۴)

سهم نسبی (درصد از تولید)	شرح
۵۳	بخش خدمات
۱۴	بخش کشاورزی
۱۴	بخش نفت
۱۳	بخش صنعت و معدن
۶	سایر
۱۰۰	جمع

به عبارت دیگر سهم تولید کالایی جامعه در این دوران در حدود ۴۵ درصد، و سهم تولید غیر کالایی در حدود ۵۵ درصد بوده است. بالا بودن سهم نسبی بخش خدمات معمولاً در یک اقتصاد پیشرفته صنعتی بنا به بافت تقاضا در سطوح بالاتر درآمد، کششهای درآمدی تقاضای قابل توجه برای محصولات بخش خدمات امری عادی و در مجموع مطلوب تلقی می‌شود؛ چرا که افراد در سطوح بالاتر درآمد، بخش عمده‌تری از مصرف خود را به خدمات اختصاص می‌دهند (خدمات آموزشی، فرهنگی، بهداشتی، گذران اوقات فراغت، خدمات مالی و پولی، خدمات بیمه‌ای، خدمات فنی و تخصصی). تولید نیز به تبعیت از این پدیده به افزایش نسبی سهم بخش خدمات می‌پردازد. اما در وضعیت عقب‌ماندگی اقتصادی که اصولاً تقاضا بیشتر به کالا معطوف می‌باشد (حجم قابل توجهی از نیازهای اولیه مصرفی و سرمایه‌ای که در مراحل اولیه توسعه مطرح می‌شود جنبه کالایی دارد)، سهم وسیع بخش خدمات در حقیقت بیان‌کننده عدم تعادل‌های وسیع در اقتصاد و از جمله عدم تطابق عرضه و تقاضا در سطح وسیع است. این عدم تعادلها طبیعتاً از یک طرف اولین و مهمترین منشأ ایجاد تورم در کشور می‌شود و از سوی دیگر - همانگونه که بیان خواهد شد - امکان تشکیل سرمایه را شدیداً محدود می‌سازد.

دوگانگی شدید ساختار اقتصادی

تحولات اقتصادی دهه‌های اخیر کشور با پدیده بریدگی و شکستگیهای فراوان و عدم تداوم شدید، مواجه بوده است. به عبارت دیگر استراتژیهای حرکت اقتصادی جامعه، به طور پیاپی دستخوش تحولات وسیع در کوتاه‌مدت بوده است. این امر باعث گردیده که از یک طرف بخش عظیمی از فعالیتها در وضعیت سنتی و با تکنولوژی سده‌های قبل صورت پذیرد و از طرف دیگر فعالیتهای مدرن صنعتی نیز در گوشه و کنار اقتصاد شکل بگیرد. این بریدگی و عدم تعادل، خصلت ذاتی هر فرایند توسعه‌ای است، چرا که تمامی اقتصاد در هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند به یکباره و دفعتاً از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن متحول گردد. اما آنچه در اوضاع ایران غیر طبیعی است و ناشی از عدم تداوم استراتژیهاست، این است که بین این دو بخش از اقتصاد، جدایی نسبتاً کاملی پدیدار شده که عملاً خود را در سطح بسیار نازل ماتریس ضرائب فنی در جداول داده-ستانده اقتصاد نشان می‌دهد و به این صورت پویایی و دینامیسم لازم در تحولات اقتصادی از دست می‌رود؛ این مسأله باعث می‌شود که ضریب سرمایه در جامعه ما به مراتب بالاتر از حد

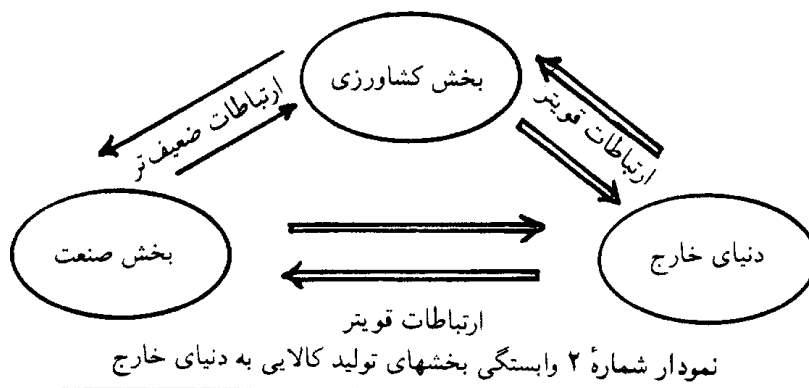
طبیعی باشد و استفاده از سرمایه‌گذاریها به عمل نیاید؛ چرا که آثار قبل و بعد از تولید در طرحها و سرمایه‌گذاری کشور بسیار محدود است.

وابستگی تولید به دنیای خارج

وابستگی یکطرفه شدید تولید اقتصادی ایران به دنیای خارج در سالهای اخیر در نوسانات درآمد ارزی به وضوح مشاهده گردیده است. این وابستگی اساساً در بخشهای تولید کالایی، چشمگیرتر بوده است؛ در حقیقت ضعف ضرایب فنی جداول داده-ستانده ملی، بیشتر انعکاس ارتباط قویتر بخشهای صنعت و کشاورزی با دنیای خارج است (نمودار شماره ۲). اهمیت این وابستگی و نکات منفی آن با توجه به دو مسأله یکطرفه بودن وابستگی، و نوسانات شدید منبع درآمد ارزی کشور دارای ابعاد وسیع و قابل توجهی می‌گردد. به عبارت دیگر از یک طرف علی‌رغم وابستگی شدید بافت تولید کالایی ما به جهان خارج، دنیای مورد بحث به محصولات ما وابسته نیست و بنابراین در این چهارچوب ضمن آنکه اهرم قوی کنترل اقتصاد ما در اختیار دیگران است، اهرمی جهت کنترل متقابل در اختیار ما نیست. از طرف دیگر سطح قیمت و حجم صادرات نفتی ایران توسط عوامل متعددی صورت می‌گیرد که فقط تعداد معدودی از این عوامل در اختیار ایران است (جدول ۷)؛ در نتیجه و در وضعیت فقدان برنامه مناسب و سازگار با این وضعیت، اقتصاد کشور دچار روزمرگی گردیده، عملاً با تشدید دوگانگی و بحرانها، به رکود تولید و اتلاف منابع منجر می‌شود.

محدود شدن ظرفیت سرمایه‌گذاری

ظرفیت سرمایه‌گذاری در تمامی کشورهای تابعی است از سه عامل پس‌انداز پولی، حجم کالای تولیدی مازاد بر مصرف و بافت تخصصی نیروی کار. در کشورهایی که ساختار سالم اقتصادی دارند و دچار عدم تعادلهای شدید در بازارهای مختلف در انواع کالا و سرمایه نیستند، معمولاً وجود پس‌انداز پولی تا حد وسیعی بیانگر موجودی متناسب کالای لازم برای سرمایه‌گذاری، و بافت مناسب تخصصی نیروی کار نیز هست. از این نظر در کشورهای مورد بحث حتی در صورتی که از الگوهای ساده تخمین نیاز تشکیل سرمایه بر نظریه رشد هارود-دمار استفاده گردد و با کنترل تعادل مالی، سرمایه‌گذاری مورد نیاز با پس‌انداز پولی معادل گردد، می‌توان به تشکیل سرمایه معادل پس‌انداز امید داشت. در کشورهای جهان سوم، وضع از لحاظ ساختاری متفاوت است و لذا اساساً وجود پس‌انداز پولی و یا فقدان آن، الزاماً شرط لازم برای تشکیل سرمایه و یا محدودیت آن نیست. در این کشورها و به‌ویژه در ایران ظرفیت سرمایه‌گذاری اساساً وابسته به موجودی فیزیکی کالا و وجود نیروی انسانی متخصص است.



جدول شماره ۷ عوامل مهم در تعیین قیمت نفت خام و حجم صادرات نفت خام کشور

عامل	در اختیار ایران (+) خارج از اختیار ایران (-)
۱. رشد صنعتی جهان غرب / شرق / ...	-
۲. تکنولوژیها و منابع جایگزین در تولید انرژی	-
۳. ساخت داخلی صنایع و گروههای فشار سیاسی - اقتصادی در کشورهای صنعتی	-
۴. مسائل و روابط اقتصادی - سیاسی بین کشورهای صنعتی	-
۵. حجم و توزیع بدهیهای بین المللی	-
۶. روابط سیاسی - اقتصادی کشورهای تولید کننده نفت	+ / -
۷. حجم نیازهای ارزی ایران	+ / -
۸. وضعیت کشورهای اقمار بلوکهای مهم اقتصادی جهان	-
۹. هدایت مؤثر روابط خارجی کشور	+ / -
۱۰. وضعیت اقتصادی - سیاسی سایر کشورهای تولید کننده نفت	-
۱۱. وضعیت اقتصادی - سیاسی شرکتهای فراملیتی نفتی	-
۱۲. وجود یا فقدان يك برنامه متناسب اقتصادی در کشور	+ / -
۱۳. ...	
۱۴. ...	

نکته اساسی در این زمینه است که ظرفیت سرمایه‌گذاری بر اساس موجودی کالا، نسبت به موجودی پس‌انداز پولی به مراتب محدود است، به هر صورت مثال برآوردهای اولیه نشان می‌دهد که پس‌انداز پولی کشور در سال ۱۳۶۸ در حدود ۷۸۰۰ میلیارد ریال خواهد بود، در حالی که در همین سال ظرفیت تشکیل سرمایه بر اساس موجودی کالا، احتمالاً در حدود ۲۴۰۰ میلیارد ریال است (جدول ۸). در این وضعیت مشخص است که سیاستهایی از قبیل هدایت نقدینگی به طرف سرمایه‌گذاری اگر موفق باشد، دقیقاً به معنی شکست محتوایی است، به این معنی که اگر ۷۸۰۰ میلیارد پس‌انداز پولی به طور موفق به طرف سرمایه‌گذاری - که ظرفیتی بیش از ۲۴۰۰ میلیارد ندارد - هدایت شود، نتیجه عملی، ایجاد تورم شدید در بخش سرمایه‌گذاری و از این طریق انتقال تورم به بخش مصرف و کل جامعه است. لذا روشن است که مبانی اساسی سیاست‌گذاری اقتصادی در ساختار شدیداً نامتعادل اقتصاد ما، اساساً با توصیه‌های نظریه‌های مرسوم اقتصادی سازگاری ندارد؛ در این زمینه به عنوان مثال، محورهای اساسی کلان برای تشکیل

سرمایه در سیاستهای منعطف به محدود کردن نسبت کالایی مصرف، در افزایش نسبت کالایی تولید، و در بلوکه کردن نقدینگی شکل خواهد گرفت.

وابستگی مصرف به دنیای خارج

عملکرد اقتصادی دهه‌های اخیر کشور به خوبی نشان داده است که مصرف جامعه از طرق عمده زیر شدیداً به جهان خارج وابسته گردیده است:

-وابستگی مستقیم مصرف کالاهای اساسی و غیر اساسی از طریق واردات مستقیم کالاهای مصرفی در حجم قابل توجه.
-وابستگی غیر مستقیم مصرف از طریق مصرف کالاهایی که تولیدشان در داخل، وابسته به مواد واسطه و قطعات یدکی و وسایل سرمایه‌ای خارجی است.

جدول شماره ۸ - محاسبه ظرفیت تشکیل سرمایه کشور در سال ۱۳۶۸ براساس معیار وجود کالا

شرح	مقدار
کل تولید ناخالص داخلی، قیمت جاری	۲۶۰۰۰ میلیارد ریال
حجم پس انداز پولی	۷۸۰۰ میلیارد ریال
مصرف	۱۸۲۰۰ میلیارد ریال
حجم تولید کالایی	۱۱۷۰۰ میلیارد ریال
حجم تولید خدماتی	۱۴۳۰۰ میلیارد ریال
حجم مصرف کالایی	۱۰۰۰۰ میلیارد ریال
حجم مصرف خدماتی	۸۲۰۰ میلیارد ریال
مازاد کالایی قابل سرمایه‌گذاری	۱۷۰۰ میلیارد ریال
ظرفیت تشکیل سرمایه براساس موجودی کالا	۲۴۲۸ میلیارد ریال
نسبت تشکیل سرمایه از تولید	۹/۳ درصد

فرضیات محاسبه فوق عبارتند از:

نسبت کالا-خدمت در تشکیل سرمایه ۷۰-۳۰ میباشد. (۷۰ درصد کالا، ۳۰ درصد خدمت)؛

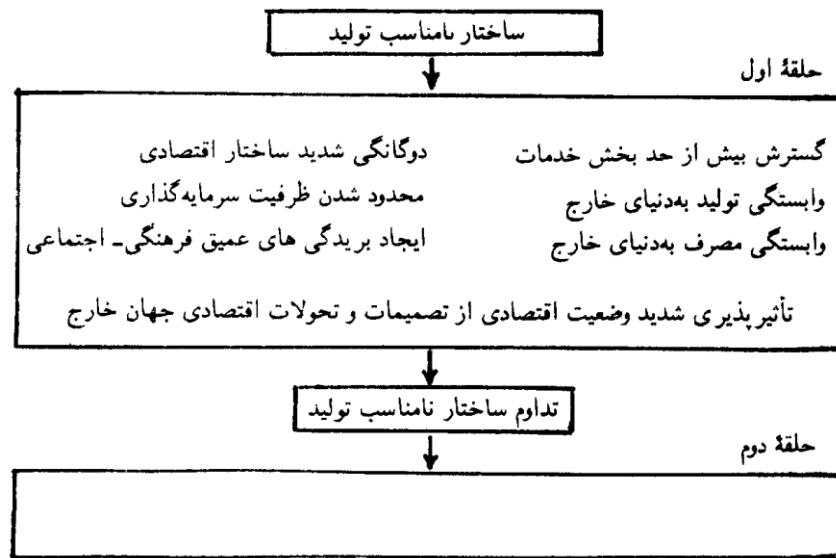
-حجم مصرف جامعه با توجه به فقر گسترده به نسبت ۵۵-۴۵ کالا- خدمت تخصیص می‌یابد (۵۵ درصد مصرف کالا است و ۴۵ درصد خدمت)؛

-نسبت تولید کالایی از کل تولید ۴۵ درصد است.

توجه: ارقام تولید و پس انداز برآورد شخصی نگارنده است.

- وابستگی مستقیم و غیر مستقیم مصرف به خارج از نظر الگوهای مصرفی و فرهنگهای وابسته به آن؛ نکته مهم در این زمینه اینکه در این وضعیت تنها یک قشر محدود از جامعه، این وابستگی را احساس نمی کند، بلکه وابستگی در تمامی اقشار جمعیت و در تمامی کشور مطرح و احساس می شود. این امر منشأ بسیاری از کنش و واکنشهای اجتماعی-سیاسی جامعه است و از این طریق مستقیماً بر تولید و بر سیاستگذاری اقتصادی آثار منفی و مخربی برجا می گذارد.

خلاصه کلام اینکه مشکل اصلی دوم، یعنی ساختار نامناسب تولیدی جامعه، در صورتی که مورد تهاجم برنامه‌ای سنجیده قرار نگیرد، از طریق ایجاد مشکلات فراوان تبعی، نهایتاً به تشدید عدم سلامت ساختار تولید انجامیده و دومین مدار شوم و بسته توسعه نیافتگی اقتصادی ما را فراهم می آورد (نمودار شماره ۳).



نمودار شماره ۳ دومین مدار شوم و بسته توسعه نیافتگی: تداوم ساختار ناسالم تولیدی

ج) عدم تناسب سیاستهای پولی و بانکی

در این باره، مسأله اصلی در این نکته نهفته است که شرایط پیش گفته و مشکلات دیگری که در بخش بعدی مطرح می گردد، همگی باعث گردیده که حجم نقدینگی به شدت در حال گسترش و افزایش باشد. سیاستهای بانکی و پولی کشور نیز به ویژه با تکیه بر اصول و محورهای زیر باعث گردیده که این وضعیت با شدت بیشتری دنبال گردد. اصول و محورهای مورد نظر در سیاست پولی-بانکی کشور عبارتند از:

- عدم استقلال کافی سیاستهای پولی و بانکی از نظر گاههای الزامات سیاسی دستگاههای اجرایی؛ به عبارت دیگر، تجربه اقتصادی سیاستگذاری در کشورهای مختلف نشان می دهد که به نفع جامعه است که رابطه سازنده سیاست پولی-بانکی، با سایر حوزههای سیاستگذاری با احترام به حفظ استقلال این حوزهها از یکدیگر، و در چهارچوب هماهنگی اساسی توسعه‌ای صورت گیرد.

- تکیه بیش از حد نظام بانکی بر ادامهء سطح مناسب و قابل توجه سود در کل عملیات بانکی در وضعیت تغییرات ساختاری نظام بانکی؛ به عبارت دیگر نظام بانکی کشور کوشیده است که در وضعیت تغییرات اساسی در پایه‌های اصلی فعالیت این نظام، ترازنامه درخشان و سوددهی که ناشی از عملیات تازه آشنای نظام بانکی باشد ارائه دهد. در حالی که منطقیتر این بود که دولت بهای

مختصری برای تغییرات بنیادین نظام بانکی می‌پردازد و دست نظام بانکی را برای انجام فعالیتهای اصولیتر، بدون نگرانی از سوددهی فعالیت در همان اوان تغییر باز می‌گذارد. در هر حال وضعیت اجرا شده باعث گردید که سیاستهای بانکی الزاما مشوق گسترش بیش از حد نقدینگی باشد.

-فقدان شرایط لازم برای اجرای صحیح نظام بانکداری نوین و بی‌تجربگی بانکها در این زمینه در شرایط ضرورت جذب پس‌انداز و اجبار به سوددهی فعالیت بانکی در وضعیت رکود تولید، همگی باعث گردیده که نهایتا نظام بانکی در موارد متعددی حداقل در کوتاه‌مدت حجم عملیات خود را به سوی عقود ساده‌تر و سودآورتر سوق دهد و از این طریق نیز حرکت سریع گسترش نقدینگی را تشدید نماید.

جدول شماره ۹ تولید، نقدینگی و تورم

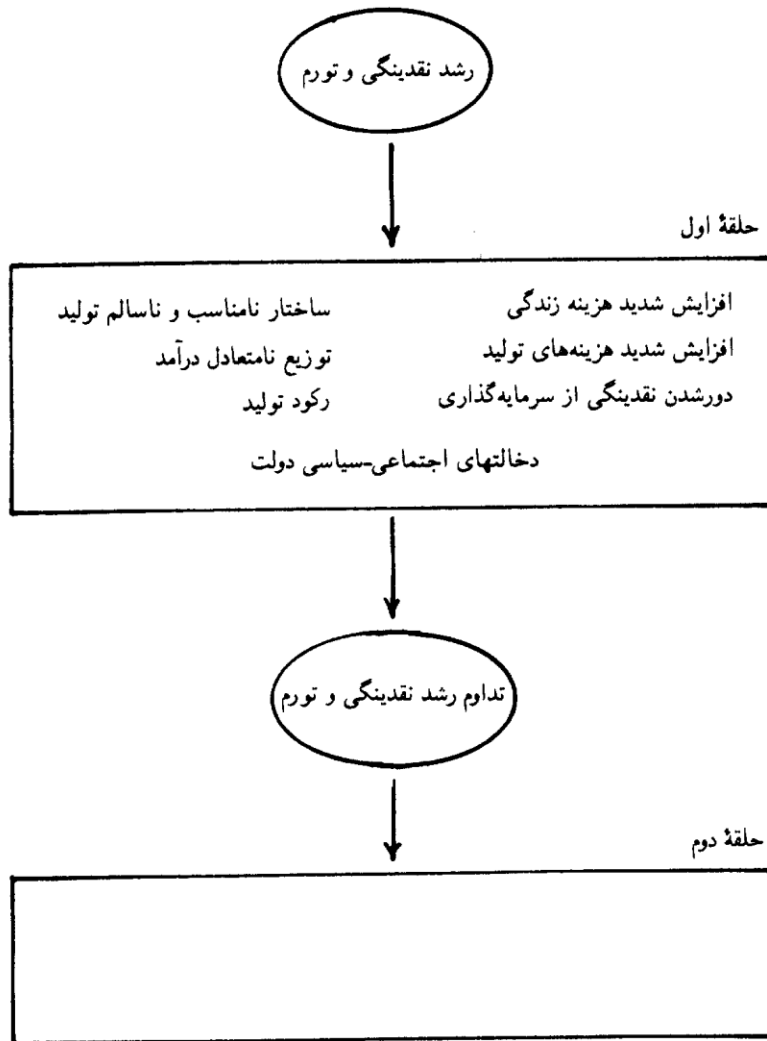
شرح	مقدار
تولید ناخالص داخلی در ۱۳۵۲	حدود ۲۹۰۰ میلیارد ریال
تولید ناخالص داخلی در ۱۳۶۷	حدود ۲۹۰۰ میلیارد ریال
نسبت تولید ۵۲ به ۶۷	۱
نقدینگی در ۱۳۵۲	حدود ۸۰۰ میلیارد ریال
نقدینگی در ۱۳۶۷	حدود ۱۶۰,۰۰۰ میلیارد ریال
نسبت نقدینگی ۵۲ به ۶۷	۲۰
تورم مورد انتظار در صورت ثبات	
سرعت گردش پول	۲۰۰۰ درصد

در این وضعیت است که سایر مسائل نیز با موضوعهای فوق تلفیق گردیده و حجم نقدینگی جامعه را شدیداً افزایش داده است. قبلاً گفته شد که تولید ناخالص داخلی کشور در سال ۱۳۶۷ حدوداً معادل مقدار همین متغیر در سال ۱۳۵۲ است. اما نقدینگی جامعه در سال ۱۳۵۲ حدوداً ۸۱۲ میلیارد ریال بوده و این نقدینگی در سال ۱۳۶۸ به حدود ۱۶۰۰۰ میلیارد ریال رسیده است؛ بدیهی است که این وضعیت به تورمی لجام‌گسیخته منتهی می‌گردد (جدول ۹). در صورت ثبات سرعت گردش پول باید انتظار ۲۰۰۰ درصد تورم در طی این دوره را می‌داشتیم که چون شاخص مزبور عملاً در حدود ۱۰۰۰ است، لذا به نظر می‌رسد که نیمی از تورم، در بطن اقتصاد به صورت بالقوه نهفته ولی دائمی آماده حمله و تهاجم در انتظار بروز است؛ در این وضعیت، سیاستگذاری اقتصادی برای شکوفاسازی فعالیتهای دچار محدودیت شدید است و بدون برخورد جدی با مسأله نقدینگی نمی‌توان اقدام مؤثری در زمینه رفع رکود صورت داد. در نتیجه در اینجا نیز مشکلات باقی می‌ماند و در صورت عدم برخورد صحیح با مسأله، در نهایت

گسترش بی‌رویه تورم و نقدینگی تداوم می‌یابد و به این صورت سومین مدار شوم توسعه‌نیافتگی جامعه شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر این وضعیت خود به مشکلات زیر می‌انجامد.

- افزایش شدید هزینه زندگی؛
- افزایش شدید هزینه‌های تولید؛
- دور شدن نقدینگی از سرمایه‌گذاری؛
- توزیع نامتعادل درآمد؛
- ساختار نامناسب تولید؛
- رکود تولید.

همگی مشکلات بالا با توجه به بار اجتماعی-سیاسی قابل توجهی که دربر دارند نهایتاً دستگاه هدایت جامعه را مجبور به تداوم سیاستهایی می‌کنند که عملاً باعث تداوم رشد نقدینگی و تورم می‌گردد (نمودار شماره ۴).



(د) حدود نحوه عمل دستگاه اداری-اجرایی دولت

نحوه عمل هدایتی جامعه توسط دولت در دوران اخیر دچار معضلات و مشکلات فراوانی گردیده است که عمده مشکلات اصلی آن را می‌توان در چند حوزه زیر مطرح نمود:

- عدم وجود مبانی نظری از پیش مشخص شده در زمینه حدود و نحوه دخالت دولت در اقتصاد؛
- گسترش بار مالی فعالیتهای دولتی نامتناسب با درآمدهای دولت؛
- گسترش نامتناسب وظایف دولت با هزینه‌های انجام وظایف؛
- گسترش ناسنجیده دخالت‌های دولت در اقتصاد از طریق وضع مقررات پیچیده و وسیع نامتناسب با توان اجرایی.

در این زمینه‌ها می‌توان به اختصار اشاره نمود که:

اولاً، به نظر می‌رسد که در قانون اساسی ضمن تفویض وظیفه لا یتغیر هدایت کلی جامعه به دولت، حدود و نحوه دخالت دولت در اقتصاد را قابل انعطاف و معطوف به شرایطی از جمله موارد زیر نموده است:

-عدم تبدیل دولت به کارفرمای انحصاری؛

-مالکیت دولتی باید مطابق شرع باشد؛

-نباید مایه زیان جامعه باشد؛

-باید مشوق توسعه اقتصادی باشد؛

-نباید مغایر هیچکدام از اصول قانون اساسی باشد

-دخالت‌های دولت در اقتصاد باید معطوف به تأمین ضروریات مردم باشد؛

-دخالت‌های دولت در اقتصاد باید مطابق مقتضیات مرحله رشد اقتصاد باشد.

بدیهی است که باید هریک از این موازین به قوانین اجرایی خاص تبدیل گردد تا حدود واقعی دخالت دولت در اقتصاد و نحوه عمل آن روشن گردد. هرچند اقداماتی در زمینه روشن کردن این مبانی در سالهای اخیر صورت گرفته است (دستورات و فتاوی رهبریت، تشکیل شورای تشخیص مصلحت و...) اما هنوز فاصله زیادی تا روشن شدن این مبانی باید پیموده شود.

ثانیاً عملکردهای اخیر بودجه‌ای نشان داده است که حجم هزینه‌های دولت در روند فزاینده بر درآمدهای آن پیش گرفته و این روند تا آنجا پیش رفته که کسری بودجه به بیش از ۵۰ درصد حجم بودجه عمومی بالغ گردیده است.

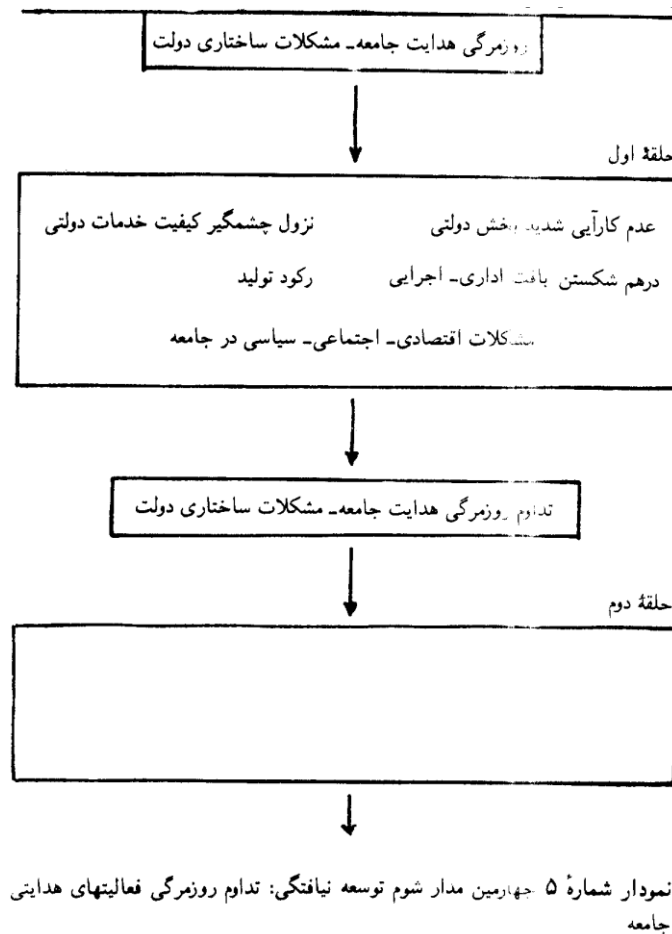
ثالثاً، هرچند کل درآمدهای دولتی حتی برای تأمین نیمی از هزینه‌های فعلی دولت نیز تکافو نمی‌کند، اما حجم هزینه‌ها نیز به هیچ صورت برای انجام وظائف فعلی دولت کافی نیست. دقت در این امر که علی‌رغم افزایش چشمگیر هزینه‌های زندگی، احتمالاً هنوز هم متوسط حقوق معلمان کشور از ۵۰،۰۰۰ ریال در ماه متجاوز نیست و یا بیش از ۹۰ درصد هزینه‌های آموزشی ابتدایی هزینه پرسنلی است، و یا حقوق استادان دانشگاه حتی کفاف پرداخت اجاره خانه را نیز نمی‌کند و مواردی از این قسم نشان می‌دهد که هزینه‌های فعلی در دولت به هیچوجه با انجام مؤثر وظایف بر عهده گرفته شده سازگاری ندارد.

رابعاً، در تدوین مقررات، قوانین، تصویب‌نامه‌ها و بخشنامه‌ها نوعی آرمانگرایی خارج از توان اجرایی و به دور از مبانی نظری بر وضعیت حاکم گشته و در نتیجه حجم عظیمی از قوانین و مقررات به وجود آمده است که عمدتاً از دید محتوایی، مطلوب و بهتر بگوییم آرمانگرا-هستند و به هیچوجه تناسبی با ظرفیت اجرایی دستگاه اداری کشور ندارند و لذا عملاً این مقررات و قوانین در اجرا، به علائق و اشخاص وابسته‌اند و از نظم و نظام خاصی پیروی نمی‌کنند.

در حال همگی این موارد باعث گردیده که مشکلات تبعی بسیار بااهمیتی به وجود آیند که اهم این مشکلات به شرح زیر می‌باشند:

- عدم کارآیی شدید بخش دولتی؛
- در هم شکستن بافت اداری-اجرایی کشور؛
- نزول شدید کیفیت در خدمات دولتی.

نظر به حجم وسیع دخالت دولت در اقتصاد به‌ویژه از نظر ضابطه‌گذاری و کنترل، مشکلات مذکور عملاً باعث گردیده که بر خلاف روح و هدف فعالیت‌های دولتی، این فعالیت‌ها به صورت قیود تولید عمل کنند و تولید اقتصادی جامعه را به رکود کشند. این مشکل به همراه سایر معضلات مطرح شده، عملاً دستگاه اداری-اجرایی را به روزمرگی دچار می‌سازد و به تداوم مشکلات اصلی می‌انجامد. بدین‌صورت است که چهارمین مدار شوم و بسته توسعه نیافتگی جامعه ما شکل می‌گیرد (نمودار شماره ۵).



۳. مشکلات ریشه‌ای تر اقتصاد

مشکلات پیش‌گفته خود ناشی از معضلات بنیانیتری در جامعه است که شناخت این معضلات می‌تواند راهنمای استراتژیهای حرکت بلندمدت جامعه باشد. در این زمینه باید در ابتدا اشاره کرد که همگی این مشکلات ناشی از عقب‌ماندگی اقتصادی است.

توسعه‌یافتگی در یک برخورد علمی، مقوله‌ای است در تحول مبانی علمی- فنی تولید اقتصادی از وضعیت سنتی به وضعیت مدرن؛ به عبارت دیگر زمانی جامعه از نظر اقتصادی توسعه می‌یابد که مبانی علمی-فنی تولید خود یعنی دانش علمی، دانش فنی، وسایل و ابزار کار و مهارت‌های خود را از وضعیت قبل از انقلاب صنعتی به وضعیت پس از انقلاب صنعتی متحول سازد. مهمترین عوامل این تحول عبارتند از:

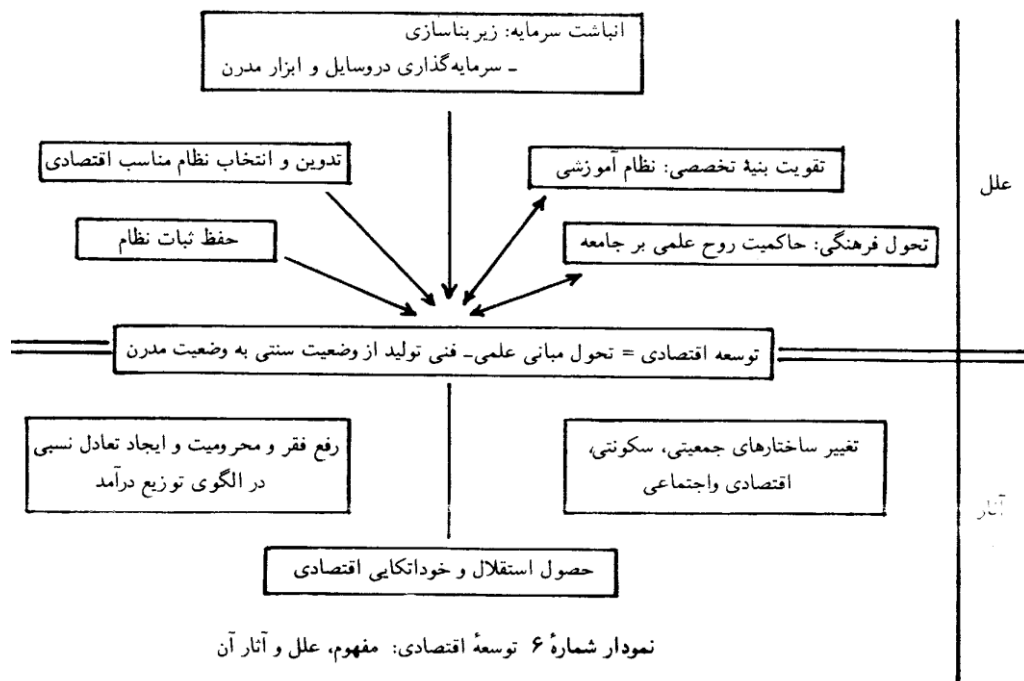
- تحول فرهنگی: احتراز از روحیه تجربه و خطای سنتی و روآوری به مطالعات کتابخانه‌ای و آزمایشگاه‌های علمی؛ به عبارت دیگر، حکومت روح علمی بر جامعه.

- بکارگیری تمام توان جامعه در جهت تقویت سرمایه انسانی؛ یعنی محور قرار دادن نظام آموزشی و تأکید بر کیفیت و سازگاری نظام آموزشی با نیازهای توسعه اقتصادی.

- انباشت سرمایه: به‌کارگیری تمامی کوشش در ایجاد زیربنای تولید (راه، انرژی، آب، ارتباطات)، مهار و تنظیم منابع طبیعی و مدرن‌سازی ماشین‌آلات تولیدی.

- تدوین و انتخاب نظام مناسب اقتصادی.

- حفظ ثبات نظام (نمودار شماره ۶).



نمودار شماره ۶ توسعه اقتصادی: مفهوم، علل و آثار آن

با توجه به مباحث توسعه اقتصادی و مطالب پیش‌گفته، می‌توان و باید مشکلات بنیانی‌تر اقتصاد جامعه را در حوزه‌های زیر جستجو نمود:

- عدم درک مباحث توسعه اقتصادی و در نتیجه فقدان استراتژی مناسب توسعه.

- ضعف شدید نظام آموزشی و سرمایه‌گذاری مدرن و بنابراین ضعف شدید بنیه تخصصی نیروی انسانی.

- ضعف روحیه علمی حاکم بر جامعه و در نتیجه استفاده ناسازگار ابزار سیاسی برای حل مسائل تخصصی اقتصادی و یا ابزار اقتصادی برای حل مسائل تخصصی سایر حوزه‌ها.

-قرار گرفتن در دنیایی که فرایند توسعه ناهمگونی را پیموده است و در اینصورت تحمیل سیاستهای کشورهای مسلط اقتصادی جهان بر جامعه ما.

-عدم وجود ثبات سیاسی نظام در طی هشتاد سال اخیر و بنابراین قربانی شدن مدام تولید اقتصادی در تبوتاب تحولات سیاسی.

۴. خطوط اساسی راه‌حلهای متصور

اکنون که جامعه ما با تثبیت سیاسی نظام اسلامی و پایان جنگ تحمیلی، آماده ورود به وضعیت بازسازی و توسعه اقتصادی است، دوران حساسی را در پیش رو داریم؛ دورانی که از یکطرف مشکلات اقتصادی پیش‌گفته، بازسازی اقتصادی کشور را با دشواریهای چشمگیر مواجه می‌سازد، و از طرف دیگر تثبیت سیاسی نظام و اوضاع عینی جامعه، آمادگی قابل توجهی را برای شروع سازندگی اقتصادی فراهم می‌آورد. در این وضعیت است که وجود و به‌کارگیری استراتژی و سیاستهای صحیح توسعه‌ای تعیین‌کننده وضعیت اقتصادی آتی جامعه خواهد بود. در همین زمان است که برنامه ۵ ساله توسعه (۱۳۶۸ تا ۱۳۷۲) کشور تهیه و تدوین گردیده است؛ می‌خواهیم بدانیم که آیا جهت‌گیریهای این برنامه می‌تواند راهگشای وضعیت فعلی باشد؟ تجزیه و تحلیل تفصیلی کتاب برنامه در حوصله این گزارش نیست ولی اشارات مختصری به محتوای آن با توجه به اهمیت برنامه و برنامه‌ریزی خالی از فایده نخواهد بود.

کتاب برنامه در سطح کلان، جهش بسیار قابل توجهی را در ظرف پنج سال (۱۳۶۸-۱۳۷۲) وعده داده است (جدل شماره ۱۰). به عنوان مثال، هرچند تولید ناخالص داخلی طی دهساله گذشته سالانه به طور متوسط ۱/۳ درصد کاهش داشته، بر اساس کتاب برنامه، تولید در سالهای ۶۸-۷۲ سالانه ۸ درصد رشد خواهد داشت. مورد دیگر اینکه اقتصادی که در ده سال گذشته سالانه ۱۹۰ هزار شغل ایجاد کرده است، طی پنج سال آینده سالانه ۳۹۴ هزار شغل ایجاد خواهد کرد؛ و یا بخش صنعت که سالانه ۷/۲ درصد کاهش تولید داشته، در پنج سال آینده، سالانه با ۱۴/۲ درصد رشد مواجه خواهد بود. صرف نظر از قضاوت درباره این نکته که آیا این تحولات از نظر توسعه اقتصادی مناسبند یا نه، امکان‌پذیری چنین جهشی در طول پنج سال مورد بحث، با شک و تردید فراوان مواجه است؛ به‌ویژه آنکه تکیه برنامه برای حصول به این رشدها و جهشها بر سه محور زیر متکی است:

-حصول ارز بیشتر و تخصیص آن به مواد واسطه و اولیه صنایع؛

-استفاده از ظرفیتهای عاطل بخش صنعت؛

-هدایت نقدینگی به تولید از طریق تشویق بخش غیر دولتی به سرمایه‌گذاری در صنایع.

جدول شماره ۱۰ برخی از متغیرهای کلان در کتاب برنامه

شرح	دوره برنامه ۶۸-۱۳۷۲	دوره قبلی
رشد سالانه از تولید ناخالص داخلی	۸ درصد	۱/۳- درصد
رشد سالانه از بخش صنعت	۱۴/۲ درصد	۷/۲- درصد
رشد سالانه صنایع سرمایه‌ای	۲۴ درصد	۱۵- درصد
رشد تولید سرانه سالانه	۴/۸ درصد	۴/۵- درصد
اشتغال جدید سالانه	۳۹۴ هزار شغل	۱۹۰ هزار شغل
نرخ تورم	۲۸/۵ درصد در ۱۳۶۷	۸/۹ درصد در ۱۳۷۲

بحتهای قبلی ما باید نشان داده باشد که تمامی موارد بالا از جنبه نظری با سوالات و تردیدهای اسای مواجه است. در حال، به نظر می‌رسد که طراحیهای کلان کتاب برنامه با هدف کوتاه مدت حل و فصل مشکلات فعلی اقتصاد، و با استفاده از ابزارها و تکنیکهای نظری که کمتر با وضعیت کشورهای توسعه نیافته مناسبند، صورت گرفته باشد. بر این اساس به نظر می‌رسد که تصویر کلان برنامه، چه از نظر آرمانگرایی و چه از نظر ناسازگاری تجزیه و تحلیل‌های مربوط به مشکلات ساختی در اقتصاد ایران، قابلیت اجرایی محسوس نداشته باشد. اما به هر حال این تصویر کلان، بنیان تخصیص منابع به بخشها را فراهم آورده است. و لذا مشکلات کلان، وارد حوزه‌های بخشی گردیده است. اگر به ارقام (و به مطالب) کتاب برنامه در این زمینه‌ها تکیه کنیم، با تردیدهای بیشتری در مورد برنامه مواجه خواهیم شد. به چند مثال در این زمینه توجه فرمایید:

در حالی که میزان متوسط افزایش قیمت‌ها در طی دوره برنامه حدود ۱۴/۵ درصد در سال برآورد گردیده، رشد اعتبارات جاری فقط سالانه ۶/۷ درصد در نظر گرفته شده است؛ به عبارت دیگر بودجه دولت به قیمت واقعی سالانه حدود ۷/۸ درصد کاهش خواهد داشت. در همین وضع، بر اساس کتاب برنامه قرار است دستگاه دولتی کشور در سطحی بسیار بالاتر از کارآیی کیفی، و در حدی بسیار بالاتر از ارائه کمی خدمات، فعالیت کند؛ اما چگونه؟

به عنوان نمونه‌ای دیگر، می‌توان به هدف‌گذاریهای کمی و کیفی بخش آموزش عالی - که بخشی اساسی و پایه‌ای است - اشاره کرد. بر اساس کتاب برنامه قرار است تعداد دانشجویان کشور از حدود ۲۹۵ هزار نفر در سال ۱۳۶۷ به ۴۸۰ هزار نفر در سال ۱۳۷۲ افزایش یابد (۶۳ درصد رشد طی دوره)؛ در همین زمان قرار است که نسبت دانشجو به استاد از ۲۱ نفر در سال ۱۳۶۷ به ۱۵ نفر در سال ۱۳۷۲ کاهش یابد (حدود ۲۹ درصد ارتقاء کیفیت از این نظر)، در همین دوره، تعداد اساتید از ۹۵۰۰ نفر به ۱۷۳۰۰ نفر افزایش می‌یابد (۸۲ درصد افزایش)، و بالاخره در همین دوره قرار است ترکیب دانشجویی از نظر سازگاری اصلاح شود، به وضعیت زندگی استادان رسیدگی شود، و ارتقاء کیفیت از هر نظر دنبال گردد. دولی اعتبارات دولتی جاری بخش به قیمت‌های جاری از ۹۸/۷ میلیارد ریال در سال ۶۸ فقط به ۱۴۲/۳ میلیارد ریال در سال ۷۲ افزایش می‌یابد (۴۴ درصد افزایش به قیمت جاری و حدود ۱۴ درصد کاهش به قیمت ثابت) و مقرر است که همه این تحولات با تکیه بر بخش غیر دولتی و استفاده از نظام بانکی و... صورت گیرد (جدول شماره ۱۱).

به نکته دیگری در این زمینه اشاره کنیم: با همه اهمیت بخش آموزش عالی و تحقیقات در فرایند توسعه اقتصادی کشور، کل ارز تخصیص یافته به این دو بخش، حدود ۱ میلیارد دلار از حدود ۱۱۰ میلیارد دلار هزینه‌های ارزی پنج ساله است، یعنی کمتر از یک درصد باقی می‌ماند.

جدول شماره ۱۱ آموزش عالی ۶۸-۱۳۷۲

شرح	مقدار
میزان رشد دانشجویی دوره برنامه	۶۳ درصد
میزان رشد تعداد استادان طی دوره برنامه	۸۲ درصد
میزان رشد ارتقاء کیفیت از نظر محدود کردن نسبت تعداد استاد به دانشجوی	۲۹ درصد
میزان رشد اعتبارات جاری دولتی به قیمت ثابت	۱۴ درصد

در حال، به نظر می‌رسد که علی‌رغم زحمتهای فراوانی که در جهت تدوین برنامه به کار گرفته شده است، نحوه نگرش به مشکلات و بینش به کار گرفته شده در تهیه راه‌حلیها در این سند راهگشای مسیر توسعه اقتصادی کشور نخواهد بود. بنابراین بازنگری مسیرهای توسعه اقتصادی و بازسازی، اولین قدم در جهت حرکت جامعه به طرف آینده روشن اقتصادی است. این بازنگری باید الزاما به صورت کار گروهی با همکاری وسیع استادان دانشگاهی در یک مجمع اقتصادی به صورتی که شرایط کار تمام‌وقت آنان فراهم باشد، در فرصتی محدود (حدود ۲ ماه) صورت گیرد. پس از تدوین متن پیشنهادی استراتژی و سیاستهای اقتصادی توسط مجمع فوق و تصویب آن در مراجع ذیصلاح، می‌توان و باید از توان کارشناسی تکنسینهای برنامه‌ریزی جهت تدوین برنامه بر اساس خطوط پیشنهاد شده و مصوب استفاده کرد و برنامه تدوین شده را با قاطعیت به اجرا گذارد. بدیهی است ه طراحی استراتژی توسعه جامعه مستقلا توسط یک متخصص امکان‌پذیر نیست، پس آنچه در ذیل در این باره پیشنهاد می‌شود، فقط می‌تواند به عنوان خطوط کلی، در طراحی استراتژی توسعه کشور مورد بحث و مذاقه قرار گیرد.

الف) جذب و به‌کارگیری نیروی انسانی متخصص

بر اساس آمار موجود، تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی کشور در سالیان اخیر به طور متوسط حدود ۱۱ هزار نفر در سال بوده است. با توجه به این امر، از دست رفتن نیروی متخصص به صورتهای مختلف (عمدتا عاطل ماندن نیروهای تخصصی داخلی و عدم استفاده مطلوب از ظرفیت آنان و خروج نیروی متخصص از کشور) به‌ویژه با عنایت بر اینکه سرمایه انسانی هسته اصلی توسعه اقتصادی است، فاجعه‌ای اقتصادی را در پی خواهد داشت، لذا باید با تمام توان در عمل-و نه صرفا در سخن-به ایجاد وضعیتی پرداخت که از این سرمایه عظیم انسانی کشور بهره کافی برده شود.

ب) تکیه بر کیفیت در نظام آموزشی به‌ویژه همه ما با وضعیت نظام آموزشی در مدارس و در دانشگاهها آشنا هستیم؛ مشکلات معلم و استاد، مشکلات کتاب و کتابخانه، مشکلات تأمین زندگی دانش‌آموز و دانشجوی، مشکلات کمبود و نبود آزمایشگاه، محدودیت وسیع

تسهیلات کمک آموزشی، عدم تناسب نظام آموزشی با نیازهای توسعه اقتصادی، از جمله مشکلات جامعه در این حوزه اساسی است؛ حل و فصل این مشکلات به همتی دوباره و تخصیص منابعی بسیار متفاوت از آنچه در کتاب برنامه آمده است نیاز دارد.

ج) سالم سازی بافت و ساختار فعالیتهای دولتی

در حال حاضر، در برخورد با این مسأله، اشتباهی اساسی وجود دارد. ظاهراً این تفکر حاکم است که سالم سازی دولت به معنی کاهش هزینه بودجه عمومی دولتی است. هزینه های بودجه عمومی دولت در ایران فقط در حدود ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی است و بر اساس تمام محاسبات و تجارب توسعه ای موجود، این سطح هزینه عمومی، بسیار نازل و محدود است. مشکلات ساختار دولتی در پدیده های دولتی، باید در جهت مطرح شده در قسمت قبلی گزارش صورت گیرد و نه در جهت کاهش هزینه بودجه عمومی دولت.

د) محدود کردن حجم نقدینگی

در این زمینه نیز قبلاً بحث کرده ایم. همانگونه که بیان شده، لازم است بخشی از نقدینگی جامعه برای مدت مقتضی بلوکه گردد و آنگاه نقدینگی باقیمانده به طرف سرمایه گذاری هدایت گردد.

ه) ایجاد تحرک در تولید

در این زمینه و در مجموعه خطوط استراتژیک مطرح شده باید دو محور اساسی زیر را اساس کار قرار داد:

- آزادسازی تولید از حجم وسیعی از ضوابط کنترلی و نظارتی دولت؛
- ایجاد ضوابط کنترلی و نظارتی وسیع بر تولید غیر کالایی اقتصاد.

(و) رفع فقر و محرومیت

در این زمینه محورهای حرکت عبارتند از:

- کاهش شدید قیمت ارزاق عمومی از طرق تعیین قیمت سودآور برای تولیدکننده داخلی؛ و تضمین خرید آزاد به همراه افزایش واردات کالاهای اساسی در حد متناسب با قیمتهای تعیین شده، و پرداخت سوبسید بیشتر در صورت لزوم؛
- طراحی و به کارگیری نظامی منسجم از تأمین اجتماعی، با تکیه وسیع بر مشارکت مردمی.

ز) تکیه شدید کوتاه مدت بر بخش کشاورزی

بخش کشاورزی از این ویژگی برخوردار است که می تواند در کوتاه مدت سهم تولید کالایی جامعه را گسترش دهد و از این طریق:

- ظرفیت تشکیل سرمایه جامعه را به طور محسوس در کوتاه مدت افزایش دهد؛
- شرایط عینی مشارکت قشر وسیعی از جمعیت در حرکت اقتصادی را فراهم آورد؛ و در نتیجه تکیه شدید کوتاه مدت بر این بخش در زمره خطوط استراتژیک برنامه قرار می گیرد.

ح) تمرکززدایی از بافت شدیداً متمرکز اداری - اجرایی فعلی

این فعالیت می‌تواند در شرایط فعلی کشور به نحو محسوسی بر کارآیی نظام اداری-اجرایی، تأثیر مثبت بگذارد و از این طریق به افزایش تولید بینجامد.

ط) تکیه و وسیع بر ایجاد و گسترش زیربنای توسعه‌ای

در این زمینه باید به‌ویژه در چهار زمینه ذیل عنایت خاص داشت:

- تقویت شبکه راهها؛

- تقویت تولید انرژی؛

- تقویت فعالیتهای مهار و تنظیم منابع طبیعی؛

- تقویت سایر بخشهای شبکه ارتباطات؛

ی) کنترل میزان رشد جمعیت

محاسبات موجود نشان می‌دهد که میزان رشد و ساختار فعلی جمعیت، حتی در صورت کنترل میزان رشد، باز هم جمعیت ایران را در آینده‌ای نه چندان دور، به مرز ۱۰۰ میلیون نفر خواهد رساند. این مسأله مسلماً در وضعیت فعلی برای توسعه اقتصادی کشور در کوتاه و بلندمدت مشکل‌آفرین است؛ بنابراین باید در این زمینه نیز طراحی‌های لازمی را صورت داد.

آخرین کلام اینکه، توسعه اقتصادی کشور و شکوفاسازی وضعیت آن قطعاً امکان‌پذیر است؛ ولی این کار جز با برخورد صحیح با مسأله، و تدوین مجموعه سازگار استراتژی و برنامه توسعه، و اجرای قاطع چنین برنامه‌ای، امکان‌پذیر نیست. توسعه اقتصادی در نهایت متضمن نفع تمامی آحاد ملت است؛ بنابراین در صورت تشریح صحیح مسائل، قطعاً می‌توان مشارکت مؤثر مردم را پشتیبان این راه ساخت؛ ان شاء الله.

مسائل و مشکلات ساختاری اقتصاد ایران

خلاصه متن مقاله چاپ شده در کیهان سال ۱۳۶۵/۶۶ جلد دوم

نظری بر وضعیت اقتصادی ایران در دوران مشروطیت

اقتصاد ایران به دلایل متعدد نتوانست همپا و همگام با تحولات شگرف علم و فن که از اواخر قرن هجدهم شکل زندگی انسانها را به سرعت متحول کرد حرکت نماید. عقب ماندگی دهه ۶۰ و بعد از آن به این دوران برمی‌گردد هر چند در همان زمانها کوششهای متعددی در این زمینه شکل گرفت تا با قافله‌ی تحولات تولیدی حرکت کنیم از جمله این که «عباس میرزای نایب السلطنه در نیمه‌ی اول قرن سیزدهم مقرر داشت تا استادان تفنگ ساز ایرانی تفنگهای که در انگلیس ساخته شده بود را در ایران بسازند. «همچنین «تعدادی از استادان ایرانی را به انگلیس فرستاد تا ساختن تفنگهای انگلیسی را یاد بگیرند. «یا «ایجاد کارخانجات مختلف و متنوع در ایران که اغلب به دلیل بی‌تجربگی و بی‌ثباتی مخصوصاً رقابت و اشکال تراشی دو همسایه‌ی نامیمون (روس و انگلیس) نتیجه‌ی ای مطلوب به دست نیامد... یکی از دلایل دیگر هم فقدان اشخاص بصیر و خبیر در امور کارخانه و کارخانه سازی در ایران بود...» در هر حال وضعیت به گونه‌ای بوده که جمال زاده در کتاب شایگان خود ضمن اقرار به اینکه ایران از نظر اقتصاد دارای استعدادهای فراوان است می‌گوید که ایران علی‌رغم استعدادها در دنیایی عقب مانده از تحولات اقتصادی جهان به زندگی مشغول است. خلاصه این که ایران در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۲۷۹ هجری شمسی) «کشوری نسبتاً بدوی، تقریباً منزوی و به عنوان یک واحد منسجم اقتصادی به سختی قابل تمیز بوده است.»

در زمان مشروطه قدرت سیاسی دست شاه بود که «قبله ی عالم» می خواندندش و «سایه ی خدا». و شاه در تئوری مالک همه چیز است و هر آنچه بخواهد انجام می دهد. در طرف مقابل ملوک الطوایفی و خانخانی بودن مملکت، بخش عمده ای از مردم وجود دارند که شامل رعایاست که عموماً با شیوه های سنتی قدیمی به کشت مشغولند. و با عرق جبین لقمه ی نانی به دست می آورند. این بخش از جمعیت به توده ای فقیر، بی سواد، بی فرهنگ، مظلوم و بی تحرک تبدیل می گردد.

در طرف دیگر درصد بسیار ناچیزی از جمعیت کشور تحت عنوان ارباب، تاجر و کاسب قرار می گیرد که از وضعیت اقتصادی ممتازی برخوردارند، ولی الزاماً از جمله قشرهای سیاسی نیستند و بالاخره درصدی وجود دارند عمدتاً با تکیه بر زور و چماق و تفنگ حاکمان واقعی گوشه گوشه ی کشورند و در پی تثبیت قدرت مورد نظر خود هستند. در این زمان بود که در پی گسترش علم و تکنولوژی، امپراطوری عظیم انگلستان به عنوان نظام مسلط اقتصاد جهانی بر اقتصادهایی همچون ایران سایه گستراند و به سوی ورشکستگی و وابستگی هدایت کرد. بنابراین می توان درک کرد که مهمترین مشکل جنبش مشروطه ی ایران مواجهه با شرایط کشوری بود که «از نظر اقتصادی فقیر، از نظر فنی عقب افتاده، از نظر سیاسی نامتحد و از نظر بین المللی قربانی سیاست قدرت بود.»

مقایسه ای کوتاه بین گذشته و حال

ایران امروز (سال ۶۸) با وجود پیشرفتهای بسیار از نظر تعلیم و تربیت، وجود دانشگاهها و متخصصان شبکه های ارتباطی و وسایل نقلیه و بر چیده شدن نظام ارباب رعیتی که با دوران مشروطیت کاملاً فرق کرده اما هنوز هم علی رغم دسترسی وسیع به منابع توسعه، از نظر اقتصادی فقیر و از نظر فنی عقب افتاده است. ویژگی های عمده ی تحولات دوران مورد بحث را می توان در چند نکته خلاصه کرد:

۱- ایران در تمامی این دوران گرفتار تب و تاب تحولات سیاسی بوده و کمتر فرصت یافته است تا به تقویت مبانی تولیدی جامعه بیندیشد و به دنبال ایجاد مبانی لازم برای سالم سازی وضعیت اقتصادی باشد.

۲- بدیهی است که در این شرایط نتوانسته است هیچ گاه مجموعی از زمینه ی استراتژی تحولات اقتصادی (توسعه) در اختیار داشته باشد و بعلاوه جامعه در تمامی این دوران از برداشتی صحیح و واقع بینانه از توانهای اقتصادی خود محروم بوده است.

۳- وجود بخش نفت و گسترش مداوم درآمدهای ارزی حاصل از این بخش در طی این دوران باعث گردیده که از یک طرف، ضعفهای ریشه ای اقتصاد ما تا حدی پوشانده شود و از طرف دیگر، رشد اقتصادی کشور، رشدی ناموزون و نامتعادل گردد.

۴- اقتصاد ایران در تمامی این دوران با الگوی بسیار نامتعادل از توزیع ثروت و درآمد مواجه بوده است و تقریباً همیشه قشر عظیم جمعیت در فقر و محرومیت به سر برده و قشر محدودی در رفاه و اسایش مادی قابل توجه.

به اجمال می توان گفت که اقتصاد ایران در دوران مشروطیت، اقتصادی کاملاً عقب مانده، فقیر، منزوی و قربانی بازی قدرت بین المللی بوده و هر چند از آن زمان تاکنون (سال ۶۸) تحولات عمده ای را پشت سر گذاشته هنوز اقتصادی است عقب مانده و در مجموع فقیر که با مشکل تازه ای نیز مواجه است. مسئله ی رشد ناموزون فعالیتهای مصرفی در مقایسه با فعالیتهای تولیدی است.

ویژگی های عمده ی اقتصادی کشور در شرایط حاضر (سال ۱۳۶۸)

۱- انفجار جمعیت

۲- بیکاری گسترده

۳- توزیع نامتعادل درآمد

۴- حجم وسیع نقدینگی متمرکز

۵- عدم استفاده ی مطلوب از ظرفیتهای تولیدی موجود

۶- اتلاف منابع سرمایه ای

انفجار جمعیت

جمعیت کشور در سال ۱۳۶۸ نسبت به ۸۵ سال قبل از آن از ۱۰ میلیون نفر به ۵۷ میلیون افزایش داشته است. کمی یا زیادی جمعیت، به خودی خود، نه عامل توسعه اقتصادی و نه باعث مشکلات اقتصادی است، بلکه باید در این زمینه به بررسی تطبیقی قدرت تولیدی و حجم جمعیت پرداخت و براساس نتایج آن قضاوت کرد که آیا افزایش وسیع جمعیت ایران در بیست سال آینده عاملی در جهت تسریع یا کند کردن فرایند توسعه ی کشور خواهد بود. متأسفانه به علل مختلف و در نظام اقتصادی فعلی جهان (سال ۱۳۶۸)، افزایش قابل توجه جمعیت در کشورهای درحال توسعه، در دوران اولیه ی توسعه ی اقتصادی آنان اتفاق می افتد؛ درحالی که این پدیده در مراحل میانی توسعه ی اقتصادی کشورهای صنعتی روی داده است. این مسئله عملاً باعث گردیده که بویژه در شرایط بکارگیری الگوهای متکی بر نظام بازار، کشورهای توسعه نیافته نتوانند از دام فقر نجات یابند و مبانی تولیدی را تقویت کنند و در نتیجه، فرایند توسعه ی این کشورها تقریباً متوقف گردیده است.

بیکاری گسترده

بافت اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی جامعه در ایران همانند بسیاری از کشورهای جهان سوم باعث می شود که ظرفیت بالقوه ی نیروی کار جامعه و جمعیت فعال، علی رغم افزایش سریع جمعیت، در مقایسه با کشورهای پیشرفته تر صنعتی، محدود باشد.

توزیع نامتعادل درآمد

شناخت الگوی توزیع درآمد و ثروت در جامعه به ویژه از نظر گاههای زیر دارای اهمیت اساسی است:
الف- شناخت کالاها و خدمات کافی برای تامین حدنصاب نیازهای انسان در جریان رشد و تکامل از ضروریات الگوی اقتصادی مبتنی بر قانون اساسی است.

ب- الگوی توزیع درآمد در جامعه اسلامی باید قادر باشد که پس اندازه های لازم در قشرهای مرفه تر جامعه را به نحوی ایجاد کند که اولاً، قسمت عمده ی هزینه های دولتی از محل مالیات دریافتی از پس اندازه های مورد بحث (درآمد اضافه بر نیاز مصرفی) قابل تامین باشد؛ ثانیاً، خالص پس اندازه ها قادر به تامین مالی سرمایه گذاری مورد نیاز جامعه باشد؛ ثالثاً، عدم تعادل موجود در الگوی توزیع درآمد فقط در حد متناسب با ضرورت های فوق باشد و تمرکز درآمد و ثروت نامتناسب با ضروریات توسعه ی اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی را در بر نداشته باشد. شواهد موجود در زمینه ی توزیع درآمد حاکی از آن است که عدم تعادل بسیار زیادی در این زمینه در جامعه حکمفرما بوده است و قسمت عمده ای از درآمدهای جامعه در قشری بسیار محدود از خانوارها متمرکز بوده است. چنین وضعیتی از توزیع و تمرکز درآمد، خطری بالقوه و بسیار جدی بر سر راه تحول سالم بافت اقتصادی - اجتماعی - فرهنگی جامعه در سالهای بعد به شمار می رود. داده های اماری مبین این امر است که ضریب کلی عدم برابری در توزیع هزینه های مصرف در ایران در طی دهساله قبل از انقلاب اساساً بسیار بالا بوده و عدم تعادل در توزیع هزینه ها مرتباً افزایش می یافته است. از جمله آثار عدم تعادل شدید در توزیع هزینه های مصرفی وجود فقر گسترده و شدید در جامعه ی شهری و روستایی قبل از انقلاب ایران را می توان نام برد. ولی باید توجه داشت که به علل مختلف از جمله جنگ تحمیلی و محاصره ی اقتصادی و با توجه به رشد نسبتاً سریع جمعیت در دوران پس از انقلاب، درآمد سرانه ی کشور به قیمتهای ثابت نیز طی همین دوره به نحو چشمگیری کاهش یافته است و لذا بسیار محتمل است که علی رغم بهبود چشمگیر هزینه ها، ابعاد فقر در سالهای اخیر بسیار گسترده باشد.

حجم وسیع نقدینگی متمرکز

نقدینگی بخش خصوصی کشور طی سالهای اخیر عمدتاً به علت فعالیت بخش نفت در اقتصاد کشور، عملکرد بودجه ای دولت و سیاستهای بانکی کشور، با تحولات وسیعی مواجه بوده و شدیداً افزایش داشته است. این حجم وسیع نقدینگی در بطن وضعیت بسیار نامتعادل الگوی توزیع درآمد مورد بحث در قسمت قبلی نشان می دهد که قسمت اساسی این نقدینگی باید علی الاصول در نزد قشر بسیار محدودی از جامعه متمرکز گردیده باشد. تمرکز نقدینگی در شرایط کمبودهای اساسی در عرضه کالا طبیعتاً به وضعیت تورمی شدیدی منتهی میشود. عواملی در آن زمان وجود داشت که باعث می شد با وجود حجم وسیع نقدینگی تورم بالقوه و نهفته در آن شرایط ظاهر نشود این عوامل که باعث کاهش شدید سرعت گردش پول در جامعه شدند عبارت اند از:

-رکود شدید فعالیتهای اقتصادی

-گسترش دامنه فقر و تعمیق آن

-تمرکز وسیع نقدینگی

-انواع محدودیتهای قانونی

-دخاله دولت و بخش عمومی در کنترل مستقیم قسمتی از بازار مانند سهمیه بندی کالاها

-اقدامات دولت و قوه قضاییه در کنترل و تثبیت قیمت بعضی از کالاها و مبارزه با گرانفروشی و احتکار

عدم استفاده ی مطلوب از ظرفیتهای تولیدی

توسعه اقتصادی در اساس معطوف به افزایش ظرفیتهای تولیدی و استفاده صحیح و مناسب از این ظرفیتهاست. اما تجربه عملکرد اقتصادی ایران در آن زمان نمایانگر این نکته است که نتوانسته ایم از ظرفیتهای تولیدی جامعه در وضعیت موجود به نحو شایسته ای استفاده کنیم. در این شرایط نه تنها از تخصیص بهینه منابع محروم بوده ایم، بلکه منابع تخصیص یافته (هرچند غیر بهینه) به بخشهای اقتصادی نیز مورد استفاده ی مطلوب و مناسب قرار نمی گیرد. بنابراین در ایران در تمامی زمینه ها و فعالیتهای اقتصادی، صنعتی، بخش مصرف و ... استفاده ی کمتر از ظرفیتهای صورت می گرفت حتی در زمینه ی معادن.

اتلاف منابع سرمایه ای

اتلاف منابع سرمایه ای یکی از مسائل و نکات وابسته به عدم استفاده ی مطلوب از ظرفیتهای تولیدی جامعه به شمار می رود. وضعیت اقتصادی کشور و اطلاعات اماری در این زمینه نشان می دهد که کارایی و بازدهی سرمایه گذاری های سالانه کشور و استفاده از موجودیهای سرمایه ای بسیار محدود بوده، بعلاوه حجم و درصد استهلاک سرمایه ای کشور نیز به نسبت سالهای قبل افزایش داشته است. دلایل متعددی را می توان برای وضعیت نامطلوب فوق اقامه کرد که قسمتی از آنها از جمله ضروریتهای انقلاب و جنگ تحمیلی، که عملاً باعث کاهش شدید تر موجودی های سرمایه ای و عدم امکان استفاده ی مطلوب از سرمایه گذاریها بویژه در استانهای جنگ زده کشور شد قابل توجه است. ولی برخی علل دیگر از جمله عدم توجه لازم به کیفیت کار در امر سرمایه گذاری؛ بی دقتی در تخصیص هماهنگ منابع سرمایه گذاری در بخشهای مختلف تولیدی؛ عدم توجه لازم به مبانی فنی تولید در سرمایه گذاریها؛ وضعفهای عمده در مدیریت اقتصادی انجام و بهره برداری از سرمایه گذاری، عللی هستند که حتی در شرایط جنگ نیز می توانند نیز از سر راه بر داشته شوند تا امکان بازدهی بیشتر موجودی ها ی سرمایه ای کشور فراهم آید. همچنین در چنین وضعیتی در انتخاب تکنولوژی از یک سیاست از پیش اندیشیده، که حداقل در بر گیرنده ی ضرورتهای کوتاه مدت اشتغال کشور و الزامات توسعه ی بلندمدت جامعه باشد پیروی نشده و از طرف دیگر، با انتخاب تکنولوژیها ی نامناسب مسئله ی بیکاری شدت یافت. در هر حال جامعه در چنین وضعیتی در زمینه ی سرمایه گذاری دچار اتلاف منابع عمده بوده و در زمینه

تکنولوژی از هیچ الگوی از پیش سنجیده ای تبعیت نمی کند. تداوم این شرایط نمی تواند مشوق افزایش سالم فعالیتهای اقتصادی و تولیدی و پایه ریزی اقتصاد مستقل و خوداتکا باشد.

عدم وجود استراتژی توسعه

توسعه ی اقتصادی با اتکا بر عامل «تصادفی بودن» در زمینه ی نهادسازی و سازماندهی کلی اقتصادی، قابل حصول نیست و این امر در گرو تدوین و بکارگیری استراتژی مناسب توسعه است. بنابراین فرایند توسعه ی اقتصادی کشور، شکوفایی تولید، ایجاد اشتغال و رفع فقر و محرومیت در گرو اتخاذ مجموعه ای از سیاستهاست که اهم آنها به شرح زیر است:

- ۱- هدایت موثر اقتصاد جامعه توسط دولت و در جهت شکوفایی تولید با تکیه بر استفاده از تمامی منابع جامعه
- ۲- اتخاذ سیاستهای لازم برای کنترل نقدینگی در کوتاه مدت و هدایت جامعه به طرف الگوی متعادل تر توزیع درآمد و ثروت در میان مدت
- ۳- سرمایه گذاری وسیع دولت در امور تولیدی و زیر بنایی و هدایت منابع بخشهای غیر دولتی به این سرمایه گذاری ها
- ۴- کنترل شدید بخش خدمات و بویژه بازرگانی - داخلی و خارجی - از طرف دولت و ایجاد زمینه های وسیعتر و ازادیهای بیشتر برای بخش غیر دولتی در زمینه های تولید
- ۵- تدوین و اجرای ضوابط دقیق کنترل کیفی سرمایه گذاری در بخش عمومی
- ۶- تدوین و اجرای مجموعه ی متناسب سیاستهای کنترل و تثبیت قیمت مشتمل بر ادامه و تقویت نظام توزیع عادلانه ی کالا، تقویت واحدهای بزرگ بازرگانی تحت پوشش بخش عمومی، کارا و عادلانه نمودن نظام مالیاتی
- ۷- حل مشکلات نظام اجرایی کشور (نظام اداری، بانکی، پولی و مالی).

ب) فرهنگ، دین و آموزش ابتدایی

همایسر مرزها در دانش اقتصاد توسعه: سرمایه اجتماعی، اخلاق و توسعه، نقوداشت دهیغ سالگرد درگذشت حسین عظیمی -

۲۴ و ۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲ خسر و مصدر

"عظیمی اعتقادی به علم اقتصاد واحد نداشت و معتقد بود که علم اقتصاد در کشورهای در حال توسعه (در حال گذر) همان اقتصاد توسعه است و تدریس نظرات غیر توسعه ای کشورهای غربی برای کشورهای در حال توسعه کاربرد ندارد. از این رو، وی معتقد بود که باید از نظرات شکل گرفته در غرب استفاده کرد ولی باید آن ها را بومی و توسعه ای کرد. بسیاری از تئوری های غربی نامناسب هستند که باید کنار گذاشته شوند. در این خصوص مهارت دکتر عظیمی در الگ کردن اندیشه های علمی بود. وی به خوبی در انطباق دادن نظریات اندیشمندان توسعه در بعد از جنگ جهانی دوم با شرایط اجتماعی - اقتصادی ایران مهارت داشت و به خوبی عدم تطابق بسیاری از نظریات را بیان می کرد."

نحوه برخورد ما ایرانیان با توسعه و تمدن جدید صنعتی

جامعه ایران ۵۰۰ سال دیرتر وارد تحولات تمدن جدید یا همان توسعه شده و از زمان ورود نیز نه از دیدگاه شناخت ماهیت این تمدن (انسان محوری و علم محوری) بلکه عمدتاً از دید تقلید رفاه یعنی مرحله سوم تحولات جدید جوامع صنعتی (سال ۱۹۵۰ به

بعد که دوران مصرف انبوه است) و مرحله دوم (سال ۱۷۵۰ تا ۱۹۵۰ که دوران سرمایه داری اولیه و محض است) وارد فرآیند توسعه شده است. یعنی ما از دیدگاه اندیشه فلسفی وارد توسعه نشدیم بلکه از دیدگاه تقلید رفاه غرب وارد این پدیده شدیم، و این به تشدید تضادها و ایجاد تنش های اجتماعی انجامید. [۲] به عبارت دیگر ما عمدتاً به دستاوردهای فیزیکی، تولیدات و محصولات مشهود دنیای صنعتی توجه کرده ایم. در حالیکه تمدن عبارت است از کلیه دستاوردهای مادی و معنوی انسانی در جریان تلاش او برای تأمین نیازهایش که این دستاوردها طبیعتاً هم مادی است و هم معنوی. لذا باید تمدن صنعتی غرب یا توسعه را از ابعاد فیزیکی و معنوی نیز بشناسیم.

واقعیت آن است که جامعه تمدن ساز ایرانی، که تاکنون دو بار تمدن سازی کرده است، اینبار در برخورد با تمدن جدید صنعتی تاب مقاومت نیاورده است، عملکردی موفق نداشته است و علیرغم تلاش های جامعه ایرانی طی صد سال اخیر، هنوز وضعیت ایران در چارچوب تمدن سازی روشن نیست. هر تمدنی از جمله تمدن جدید صنعتی یا همان توسعه دو بخش دستاوردهای مادی و معنوی دارد. در برخورد جامعه ایرانی، اعم از مردم و دولت در برخورد با بخشی از دستاوردهای تمدن صنعتی (بخش مادی و فیزیکی) عاشقانه و شیفته عمل نموده اند، (اتومبیل، صنعت، موبایل، سلول های بنیادی، انرژی هسته ای، آموزش و پرورش، تفکیک قوا، و ...) و با بخشی از دستاوردهای آن (بخش معنوی) برخوردی تنفر آمیز یا بی اعتنا داشته اند. (علم باوری، انسان باوری، نظم، مدیریت، دموکراسی، قانون گرایی، درک تمدن، درک هدف اصلی آموزش و پرورش و ...) لذا در چنین شرایطی (عشق و نفرت و بی اعتنایی و عدم شناخت) واقعیت این است که نمی توان انتظار برخوردی معقول و منطقی با تمدن جدید داشت و یا تمدنی جدید ساخت.

"لذا مهم ترین و اساسی ترین مشکل در فرایند گذار توسعه ای ایران مشکل نگرشی، تفکری و اندیشه ای است. برای روشن شدن مسئله اجازه دهید بحث را با یک تمثیل یا تشبیه شروع کنم. آن چه در فرآیند توسعه ما پیش آمده شبیه به این است که کسی در جایی درختی را می بیند، به هر دلیل، از این درخت خوشش می آید و تمایل پیدا می کند که نمونه این درخت را در حیاط خانه خود داشته باشد، اما این شخص آن قدر مسحور مظاهر این درخت می شود که فراموش می کند، این درخت یک شی مکانیکی نیست، یک موجود زنده است. به هر حال، این شخص با دقت به مطالعه ظواهر درخت می پردازد که مثلاً چند متر ارتفاع دارد، تنه درخت چه شکلی است و ... پس از این مطالعات برای کاشتن این درخت در حیاط خانه خود، با زحمت زیاد به دنبال این می رود که تنه مشابه تنه این درخت را در جایی پیدا کند، شاخ و برگ مشابه این درخت را در جایی بیابد، ... شخص مورد بحث همه این اجزا را پیدا می کند و به خانه خود می برد و به هم می چسباند و نهایتاً می بیند که تصویری از درخت به دست آمده، ولی خود درخت در حیاط او پیدا نشده است. این امری طبیعی است، چرا که در این مثال شخص مورد نظر ما به این درخت به صورت یک شی مکانیکی نگاه کرده، در حالی که درخت، یک موجود زنده و یک ارگانیسم است. این نکته در مثال ما نادیده گرفته شده، یعنی فرض شده که درخت هم مثل تلویزیون است که اگر قطعات مجزای آن را پیدا کردید و روی هم درست سوار کردید، تلویزیون درست می شود. در حالی که درخت یک موجود زنده است، نمی شود آن را همانند تلویزیون دانست. لذا شخصی که درخت و تلویزیون را یکسان ببیند، هیچ گاه صاحب درخت نمی شود. توسعه و فرآیند توسعه نیز همین حالت را دارد. کشورهایی مثل ما متأسفانه دچار این مشکل بوده اند که فرایند توسعه را فرایندی مکانیکی دیده اند. لذا دیده اند که کشورهای توسعه یافته کارخانه، دانشگاه، مدرسه، شهر، خیابان، ساختمان جدید، اتومبیل، راه آهن، فرودگاه، نیروی برق و ... دارند، فکر کرده اند که اگر این اجزا را در کنار هم قرار دهند توسعه حاصل خواهد شد.... مشکل اصلی فرایند توسعه ایران این است که مسئله را اشتباه دیده ایم. به

عبارت دیگر، عینکی که روی چشم داریم مسئله را درست نشان نمی دهد. این عینک همان نگرش ذهنی ما ایرانی ها به مسئله توسعه است، مفهومی که در ادبیات به عنوان "پارادایم" از آن نام می برند. به عبارت دیگر، ما مجموعه ای از نگرش های ذهنی در باب توسعه نیافتگی داریم و از دریچه این مجموعه به واقعیت بیرون نگاه می کنیم. بنابراین، اولین نکته اساسی که باید در فرایند توسعه ایران فهمیده شود، این است که ما هنوز بذری را که ایجاد کننده آن درخت است، نیافته ایم. بعد هم نمی دانیم که حتی اگر بذر را یافتیم و کاشتیم چگونه باید به این بذر رسید، چگونه به آن آب و کود و هوا و آفتاب رساند تا این درخت رشد کند. این گونه است که تلاش می کنیم که از طریق شبیه سازی ظواهر، آن "درخت" را به دست آوریم. فرآیند توسعه ایران با این مشکل اصلی مواجه است که هنوز نیروی بالنده توسعه را نیافته و تا موقعی که این نیروی بالنده یافت نشود، توسعه اتفاق نخواهد افتاد. در این شرایط فرق نمی کند که بخش نفت داشته باشیم یا نه! تولید و فروش نفت زیاد باشد یا کم! در این وضعیت هر چه نفت بیش تری بفروشیم، درخت های بیش تر و بزرگ تری به صورت مکانیکی و شبیه سازی درست خواهیم کرد، ولی هیچ وقت صاحب یک درخت واقعی نخواهیم بود... جامعه ما در فرآیند تحول تاریخی معاصر خود به توسعه به مثابه یک فرایند مکانیکی نگاه کرده و لذا به دنبال ایجاد کارخانه، راه، مدرسه، دانشگاه، پارلمان و ... بوده و فکر کرده که این ها توسعه است. حال می بیند که این ها توسعه نیستند و کشور به رغم وجود همه این ظواهر هنوز توسعه نیافته است. مثلاً ما به یک معنی صاحب صنعت یعنی کارخانه شده ایم، ولی جامعه ای صنعتی نشده ایم.

عظیمی این اشتباه نگرش را در حوزه های مختلف از جمله علم اقتصاد نیز مطرح می کند. و معتقد است که کار اصلی همه ما برای توسعه کشور و تمدن سازی جدید، شناخت مفاهیم، کنار گذاشتن مفاهیم نادرست و ایجاد مفاهیم نو است. برای مثال اظهار می دارد: "لاجرم باید نتیجه گرفت که اقتصاد ایران تابع سرمایه گذاری و نیروی متخصص نیست. نباید علم اقتصاد را صرفاً یک فن و یک تکنیک تلقی کنیم که بر اساس آن همیشه تولید ملی تابعی از مقدار سرمایه گذاری و میزان تخصص در یک جامعه است. نباید فکر کنیم که چنین فرمولی در همه کشورهای جهان و تحت هر شرایط صادق است. باید حل مشکلات اقتصادی کشورهای در حال گذر مانند ایران را عمدتاً در شاخه اقتصاد توسعه بررسی کرد و اقتصاد ایران را با تخصص اقتصاد توسعه نگریم."

اقتصاد ایران در شرایطی قرار دارد که همتهای غیر اقتصادی آن (ساختار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی) متناسب برای توسعه نشده اند و لذا تاکید بر عوامل اقتصادی (سرمایه گذاری فیزیکی و انسانی بیشتر)، نه تنها نتایج مثبت اقتصادی در برخواهد داشت، بلکه به بحران های غیراقتصادی و متعاقباً اقتصادی دامن زده و با از بین بردن دستاوردهای مثبت اولیه، مجدداً سطح تولید و رفاه را کاهش خواهد داد. در تایید این مطلب " طی بیست و پنج سال گذشته حدود هشتصد میلیارد دلار از محل ذخائر نفت و گاز کشور به اقتصاد ایران تزریق گردیده است. طی همین مدت، اقتصاد ما شاهد تلاش های جان فرسا و شبانه روزی حجم بزرگی از مدیران در بخش های دولتی و خصوصی بوده است. نیروی کار کشور نیز در همین دوره به تلاش و کوشش فراوان و مشقت باری مشغول بوده اند. در همین زمان نظام آموزشی کشور گسترش فراوان یافته و به جایی رسیده که در حال حاضر از هر سه نفر جمعیت ایران یک نفر در محیط های آموزشی (دبستان، دبیرستان، دانشگاه) می باشد. طی همین مدت موفقیت های واقعی در زمینه پایه گذاری و گسترش صنایع اساسی (فولاد، پتروشیمی، ...) بدست آمده و جامعه به توان تولید میلیون ها تن از این مواد اساسی واسطه های صنعتی دست یافته است. باز هم در همین دوره شاهد تخصیص منابع عظیم به حوزه های زیربنایی (سدسازی، راه سازی؛ گسترش راه آهن، گسترش ارتباطات، ...) بوده ایم. علیرغم این همه، تولید سرانه جامعه به قیمت های ثابت طی این دوره طولانی ثابت مانده و احتمالاً کاهش یافته است."

در کشور ما به نظر می‌رسد که واقعا جامعه در شرایطی است که پیش شرطهای مادی و فیزیکی توسعه اقتصاد ملی اش را به مراتب بیش از پیش شرطهای غیرملموس توسعه اقتصاد ملی درک می‌کند. یعنی در جامعه ما بدون تردید درک شده است که برای توسعه حتما باید سرمایه گذاری کرد. یا فرض کنید برای توسعه باید نیروی متخصص تربیت کرد ولی متأسفانه در زمینه های فکری و اندیشه‌ای که اساس کار است به نظر می‌آید هنوز ضرورت فکری آن مورد قبول نیست. نخست این است که حل و فصل این مسئله بسادگی و در زمان کوتاه ممکن نیست. علتش این است که حل و فصل این مشکل در گرو اولاً تحول رفتاری در یکایک افراد جامعه است یعنی تحول فرهنگی و دوم در گرو نظام‌سازی متناسب یعنی تحول سازمانی. تحول فرهنگی و سازمانی هم در هیچ جامعه‌ای در سطح جهانی نه ساده است و نه فوری قابل وصول است.

دین و تمدن در نظام جمهوری اسلامی ایران

برای روشنتر شدن رابطه دین و تمدن جدید صنعتی یا همان توسعه با توجه به ویژگی های نظام جمهوری اسلامی ایران مطالب زیر ارائه می شود. "تمدن جدید بشری یعنی تمدن صنعتی با حذف دو اندیشه فرمان اشرافیت و سنت و ایجاد دو اندیشه محوری انسان باوری و علم باوری بنیان یافته است. تمدن اسلامی نیز در آغاز ظهور دین، با یک اندیشه متفاوت با اندیشه اشرافیت شروع شد و اساسش این بود که انسان‌ها هر کدام اصالت داشته و چیزی از وجود خدا در آن‌هاست و همین موجب می‌شود تا همه با هم برابر شوند. (یکی از زیبایی های خلقت این است که میلیاردها انسان هیچ کدام شبیه یکدیگر نیستند) وجود چند اندیشه این‌گونه، پایگاه یک تمدن عظیم بود و تمدن اسلامی زمانی سقوط کرد که این اندیشه‌ها نیز سقوط کردند. وقتی ما به دین خودمان اسلام نگاه می‌کنیم، مشهور است که اولین مبارزه اسلام با اشرافیت بوده است. یعنی دین اسلام در ابتدا اولین چیزی که مطرح می‌کند برابری انسان است و هیچ‌گونه برتری به هیچ قشر و آدمی نمی‌دهد. فقط بحث تقوی مطرح است و جز این نیست. تمدن اسلامی که ساخته شد بر اساس همان اندیشه برابری بود. تمام مخالفت‌هایی که با اسلام شکل گرفته از صدر اسلام ناشی از این بود که نهادهای صدر اسلام، نهادهای غیر اسلامی آن موقع متکی بر اشرافیت بود. اسلام به این معنی اصلاً در حقیقت محوریت توسعه را مطرح می‌کند. ولی در جریان عمل، به اسم اسلام اشرافیت ایجاد شد. توجه داشته باشید خود این موضوع انحطاط و سقوط تمدن اسلامی] نشان می‌دهد که اندیشه برابری تا چه حد دست‌خوش انواع تغییرات و تفاسیر است.

دین از طریق وحی راجع به خلقت و هستی توضیح می‌دهد، علم با کوشش پیگیر، با مطالعه، با فرضیه‌سازی، با آزمون به کشف قانونمندی‌های خلقت می‌پردازد. اگر قانونی در علم کشف شد بخشی از خلقت از طریق علمی آشکار شده است، مگر این بخش می‌تواند با کار خالق مغایر باشد؟ مسلم است که در واقع، بین علم واقعی و دین واقعی مغایرتی نیست...". "در بحث علمی توسعه، چنین اصلی وجود ندارد که مذهب ضد توسعه است. تضادهای موجود میان علم و دین یک تضاد غیرممکن، ذهنی و رنسانسی است؛ و این اختلافات ناشی از دو نوع تعصب می‌تواند مطرح باشد که هر دو ناشی از جهل است، یکی تعصب کسی است که نسبت به چیزی که دین نیست تاکید می‌کند که دین است و حاضر نیست از خودش انعطاف نشان دهد و یکی تعصب کسی است که چیزی را که قانون علمی نیست با تعصب به عنوان علم مطرح می‌کند و حاضر نیست از خود انعطاف نشان دهد. خداوند قانونمندی‌هایی در نظام خلقت قرار داده است و ما هیچ چاره‌ای جز تبعیت از این قانونمندی‌ها نداریم و توسعه نیز امکان ندارد خارج از قانونمندی‌هایی الهی صورت گیرد".

"تمدن جدید بشری یعنی تمدن صنعتی با حذف دو اندیشه فرمان اشرافیت و سنت و ایجاد دو اندیشه محوری انسان باوری و علم باوری بنیان یافته است. تمدن اسلامی نیز در آغاز ظهور دین، با یک اندیشه متفاوت با اندیشه اشرافیت شروع شد و اساسش این

بود که انسان‌ها هر کدام اصالت داشته و چیزی از وجود خدا در آن‌هاست و همین موجب می‌شود تا همه با هم برابر شوند. (یکی از زیبایی‌های خلقت این است که میلیاردها انسان هیچ کدام شبیه یکدیگر نیستند) وجود چند اندیشه این‌گونه، پایگاه یک تمدن‌عظیم بود و تمدن اسلامی زمانی سقوط کرد که این اندیشه‌ها نیز سقوط کردند. وقتی ما به دین خودماناسلام نگاه می‌کنیم، مشهور است که اولین مبارزه اسلام با اشرافیت بوده است. یعنی دین اسلام در ابتدا اولین چیزی که مطرح می‌کند برابری انسان است و هیچ‌گونه برتری به هیچ قشر و آدمی نمی‌دهد. فقط بحث تقوی مطرح است و جز این نیست. تمدن اسلامی که ساخته شد بر اساس همان اندیشه برابری بود. تمام مخالفت‌هایی که با اسلام شکل گرفته از صدر اسلام ناشی از این بود که نهادهای صدراسلام، نهادهای غیر اسلامی آن موقع متکی بر اشرافیت بود. اسلام به این معنی اصلاًدر حقیقت محوریت توسعه را مطرح می‌کند. ولی در جریان عمل، به اسم اسلام اشرافیت ایجادشد. توجه داشته باشید خود این موضوع انحطاط و سقوط تمدن اسلامی نشان می‌دهد که اندیشه برابری تا چه حد دست‌خوش انواع تغییرات و تفاسیر است. [۲] به قول "جرج اورول" انسان‌ها برابرند ولی بعضی‌ها برابرترند."

"انسان در تمدن جدید صنعتی با اتکا بر اندیشه محوریت علم و فن در فضای کاربردی، اندیشه‌ها، استعدادها و خلاقیت‌های نهفته الهی خود را شکوفا ساخته است. در این راستا هر آن، گوشه‌ای تازه از رمز و راز حیات از پرده نمان برون می‌افتد، منفذی هرچند محدود در حجاب خلقت برای تماشای اسرار گشوده می‌شود (... ما اوتیتم من العلم الا قليلا...) قانونمندی‌هایی تازه‌ای از جهان خلقت کشف می‌گردد، این قانونمندی‌ها در حل و فصل مسائل انسانی-اجتماعی بکار گرفته می‌شود، و در یک کلام، انسانی نو و جامعه‌ای نو پدید می‌آید. بدین گونه است که هرروز بر عمق درک ما از شکوه و عظمت وصف ناپذیر خلقت بیکران الهی افزوده می‌گردد.

در همین راستا، انسان، این خلقت تحسین شده الهی (تبارک ... احسن الخالقین...)، هر روز توان بیشتری می‌یابد تا با استفاده از قوانین خلقت نه تنها به حل مشکلات خویش بپردازد بلکه پای در افلاک نهد و نموده‌های عینی رسالت "خلیفه الهی" خویش را به نمایش گذارد. این گونه است که به قول حافظ و در زبان زیبای استعارات اعجاز گونه او "خلوتیان حرم ستر و عفاف ملکوت" با این بشر راه نشین "باده مستانه" می‌زنند و این آغاز راه است. باید منتظر بود تا "صبح دولت" این انسان "خلیفه الله" بدمد. "عظیمی بحث دیگری را که به نوعی در میان گروهی از مسئولین و مردم شکل گرفته که تمدن و توسعه را ملازم با فساد و بی بند و باری اخلاقی می‌دانند، این گونه می‌بیند: "در مراحل گذر اولیه کشورهای صنعتی که با حاکمیت تحول سرمایه فیزیکی بود، مشکلات اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی زیادی به وجود آمد. در حوزه‌های اقتصادی: فقر، رکود، تورم، استثمار و... در حوزه‌های سیاسی: بحران‌های سیاسی، دو جنگ جهانی، فروپاشی کشورها و در حوزه‌های اجتماعی و فرهنگی، گسترش فساد و بی‌بندوباری اخلاقی، فروپاشی خانواده‌ها و متعاقباً کاهش چتر حمایتی خانواده از جمله مهم‌ترین مفاسد این جوامع بود. ولی باید دید که، آیا این فساد جزو اندیشه محوری تمدن صنعتی است یا خیر؟ آیا توسعه بدون فساد و بی‌بندوباری اخلاقی امکان‌پذیر است یا خیر؟ آیا سیستم فرهنگی آموزشی، خانواده‌ها و عموم مردم جوامع صنعتی به طور محوری به ترویج و تبلیغ این مفاسد می‌پردازند یا خیر؟ آیا اینفساد در کشورهای غیر صنعتی وجود ندارد؟ آیا خود این جوامع نسبت به این مفاسد نظر دیگری دارند؟ آیا... عظیمی می‌گوید مشاهدات، خلاف تصور فوق را نشان می‌دهد و نشان می‌دهد این کشورها نظر و روش دیگری دارند. جوامع اولیه صنعتی متوجه اشکالات اساسی تأثیر منفی روش توسعه خود بر ساختار فرهنگی و اجتماعیشان از جمله در گسترش فساد و بی‌بندوباری، فروپاشی و کوچک شدن چتر حمایتی خانواده‌ها، مصرف مشروبات الکلی، استعمال مواد مخدر و امثال آن شده‌اند و لذا درصدد کاهش آن‌ها هستند و با توجه به استفاده از پایه‌های انسان‌محوری و علم محوری محتوا این مشکلات را زودتر از برخی کشورهای در حال توسعه حل خواهند کرد." ضمناً توسعه به معنا توانمندی کشور برای دستیابی به همه اهداف

خود از جمله اهداف کیفی زندگی است. توسعه به معنی همسان شدن جوامع نیست. در کشور ما بعضی‌ها فکر می‌کنند توسعه یعنی غربی شدن. اصلاً غربی شدن یعنی چه؟ مسلماً توسعه‌یافتن به معنی وفاق اجتماعی بین ملل جهان است ولی به معنی یکسان شدن آن‌ها نیست. مثلاً کشورهای ژاپن، آمریکا، انگلیس و غیره توسعه یافته‌اند، اما از لحاظ نحوه رفتاری، غذا، لباس و آداب و رسوم یکی نیستند دارای تشابه‌های قابل توجه هستند، اما به این معنی نیست که اگر ما توسعه پیدا کنیم باید مثل فرانسه و انگلیس و آمریکا و ژاپن بشویم. چون ما بعضی ارزش‌های آن‌ها را قبول نداریم. توسعه در محورهای کشورهای ما به هم نزدیک می‌کند و در همین حد باقی می‌ماند و البته تفاوت‌هایی هم بین این کشورها می‌تواند باقی بماند. همینطور که تجارب به ما نشان می‌دهد که یکسان سازی معنی ندارد، همانطور نشان می‌دهد که توسعه یافتن در دوران جدید الزام است".

فرهنگ

عظیمی با نگرش جامع، توسعه را همانند یک پازل در ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی (با جزئیات و زیر مجموعه‌های آن‌ها) می‌بیند و تحلیل می‌کند.

با توجه به وجود اشتباهات، جزیی نگری و نگرش‌های غیر علمی در شناخت معنا و مفهوم توسعه، عظیمی توسعه را مشروط به سه قدم زیر می‌داند. این اقدامات نسبت به هم اولویت زمانی ندارند و در صورت تحقق آن‌ها تمدن جدید شکل می‌گیرد:

ا. درک و هضم اندیشه‌ها و بصیرت‌های دنیای مدرن

ب. تفصیلی کردن این اندیشه‌ها و باز هضم آن‌ها

ج. ساختن نهادهای مربوط به آن اندیشه‌ها پس از تفصیلی شدن آن‌ها

عظیمی بر این اساس و با توجه به تجربیات جهانی دو مسیر اصلی قابل تصور برای پیمودن فرآیند توسعه را مشخص می‌کند:

الف) تجربیات توسعه جوامع صنعتی با اتکاء بر تحولات فرهنگی اروپا (رنسانس)

- تحولات سریع توسعه‌ای در کشورهای تازه تاسیس از طریق تاثیر فرهنگی مهاجران کشورهای توسعه یافته (آمریکا، استرالیا، ...)

ب) محوریت تحول فرهنگی (حکومت اندیشه و کلام)

- دستیابی ژاپن به توسعه از طریق اتکاء بر تحول فرهنگی

تاملی بر نگرانی‌های تحول فرهنگی:

حسین عظیمی تحول فرهنگی را اصلی‌ترین عامل توسعه سریع و همراه با آرامش می‌داند؛ لذا ایجاد اجزای فرهنگی مناسب توسعه و همچنین تلاش برای حفظ هویت مستقل فرهنگی ایرانی توصیه می‌کند. ولی گوشزد می‌کند: "انسان‌ها در طول فراز و نشیب تاریخ خود، فرهنگ را برای آرامش و سرو سامان دادن به زندگی‌شان می‌سازند و براحتی از آن جدا نمی‌شوند."

در فرآیند توسعه و تمدن‌سازی جدید ایران، هویت اسلامی ایرانی باید حفظ شود و سایر موارد با توجه به دو عامل انسان محوری و علم محوری تغییر یافته و متناسب خواهند شد. به عبارت روشن‌تر ما نباید و نمی‌توانیم از سنت‌هایمان جدا شویم. ریشه هر انسان و جامعه‌ای در فرهنگ اوست. حال این فرهنگ خود منبعث از مذهب، علم، شرایط طبیعی و جغرافیایی، وضعیت تاریخ سیاسی اجتماعی و ... است؛ لذا چنانچه مطرح می‌کنیم که باید تحول فرهنگی در کشور صورت گیرد از یک طرف به این معنا است که دو

ریشه جدید (علم محوری و انسان محوری) را برای جبران عقب ماندگی تاریخی یا دستیابی به توسعه باید در بطن فرهنگی جامعه ایجاد، تقویت و مسلط کرد و از طرف دیگر مواظب بود که سایر محورهای فرهنگی که با این دو ریشه متضاد هستند، تضعیف شوند و از طرف دیگر همین دیدگاه به ما می گوید که ریشه های دیگر فرهنگی همانند خدا باوری، نظم، انسجام اجتماعی، تولیدگرایی، بهداشت و ... را می توان بدین طریق در جامعه ایجاد و یا تقویت کرد.

در این راستا باید توجه داشت که اساساً جامعه بی فرهنگ (بی ریشه) نمی تواند به زندگی اش ادامه دهد؛ لذا نباید اجازه داد در فرایند توسعه با فرهنگ سنتی خود احساس بیگانگی کنیم و همچنین مجذوب بی چون و چرا، بی دلیل و نامناسب فرهنگ های دیگر شویم و از طرف دیگر باید انسان محوری و علم محوری را به این فرهنگ تزریق کنیم. فرهنگ متعلق به ما و جزئی از وجود ماست. هیچ کشوری بدون داشتن هویت مستقل فرهنگی توسعه پیدا نکرده است. علت هم این است اگر انسان ها را از فرهنگ تهی کنید مثل درختی می شوند که ریشه اش قطع شده باشد. این درخت نمی تواند روی پا بایستد و ریشه ای جدید هم فوراً ایجاد نمی شود.

شاید برای ایجاد، پرورش و تقویت هر ریشه جدید در شرایط مناسب به حداقل یک تا دو دهه زمان نیاز باشد. برخورد غیرعلمی برای حذف بخشی از فرهنگ جامعه به همراه عدم توان ساختن فرهنگ جایگزین، جامعه را در بخش هایی مختلف در وضعیت فرهنگ - بی فرهنگی قرار خواهد داد و آثارش را بر همه ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به صورت بحران های دائمی و فزاینده حداقل برای دو دهه خواهد گذاشت. طبق این نظریه، راه حل مشکل افزایش بحران های اجتماعی کشور را می توان در این ناحیه جستجو کرد.

بر اساس همین انسان محوری است که هر کشوری باید الگوی منحصر به فرد توسعه خودش را داشته باشد و در نتیجه می بینیم کشورها بعد از توسعه نیز به لحاظ فرهنگی با یکدیگر متفاوتند، ژاپنی هنوز ژاپنی است و آلمانی، آلمانی و... (البته جوامع صنعتی گرایشی به پیوستگی و جمع شدن و جوامع توسعه نیافته و ناپایدار، علیرغم تلاش فراوان، گرایش به خرد شدن و گسستگی دارند). ظرفیت دوران جدید تاریخی متکی بر ذهن و خلاقیت انسان و علم و فن است و اساساً متکی بر منابع طبیعی نیست. مطالعات بانک جهانی نشان می داد که اولاً در کل جهان حدود ۶۴ درصد از کل ثروت موجود، ثروتی است که در انسان ها ذخیره شده (سرمایه انسانی) و جالب تر آنکه در کشورهایی مانند آلمان، ژاپن و سوئیس که بالاترین میزان های سرمایه گذاری فیزیکی را دارند، باز هم در نسبت و در مقایسه، سرمایه انسانی این کشورها حدود ۸۰ درصد از ذخایر ثروتی جامعه را در خود ذخیره کرده است." باید توجه داشت که ظرفیت فرهنگی دوران جدید بشری وابسته به بصیرت اصلی جدید (علم محوری و انسان محوری) است. همچنین باید توجه داشت که فرهنگ مانند گلبول های سفید بدن انسان عمل می کند. اگر چه گلبول های سفید از بدن انسان در مقابل میکروب و عوامل خارجی دفاع می کنند ولی همین گلبول ها در شرایطی مانند پیوند کلیه نیز اجازه اینکار را به بدن بیمار نمی دهند، لذا در چنین شرایطی ابتدا سعی می شود این سیستم دفاعی بدن برای پذیرش عضو جدید، با دارو تضعیف شود. فرهنگ نیز می تواند مانع جدی پذیرش افکار نو و لازم برای جامعه شود. برای مثال کشورهایی مانند مصر، هند و چین نیز که دارای تمدن های بزرگ و فرهنگ های غنی بوده اند در فرایند های تحولات جدید جهانی عقب تر هستند.

"بیش از صد سال قبل یک فیلسوف ژاپنی، این سؤال اساسی را برای جامعه ی ژاپن آن زمان مطرح می کند که به لحاظ فرهنگی آیا باید از غرب تقلید کنیم یا سنت های ژاپنی را حفظ کنیم، کدام یک از این دو، ما را به توسعه می رساند؟ جوابی که داده بود و ژاپنی ها به کار گرفته اند، جوابی است که هم آن زمان درست بوده و هم اکنون. جواب این است که: نباید مقلد غرب باشیم و

همچنین نباید به سنت‌های خودمان بچسبیم. ما باید روح تمدن جدید را در کالبد فرهنگ ژاپنی تزریق کنیم. از دید او این روح تمدن جدید همان علم باوری و انسان باوری است. یعنی ما باید به دنبال علم باوری و انسان باوری در فرهنگمان باشیم اگر چیزی را در این راستا باید تغییر داد، تغییر بدهیم و اگر چیزی را نباید تغییر داد، تغییر ندهیم. اگر این کار را بکنیم خواهیم دید که علی‌رغم همه‌ی مشکلات، در مسیر توسعه قرار گرفته‌ایم."

در پایان این قسمت، به بخشی از دیدگاه علمی فرهنگی دکتر عظیمی که با قلمی زیبا بیان داشته‌اند اشاره می‌شود: "فرهنگ این فرشته نگهبان جامعه قدیم، کم‌کم به حکومتی غیراستدلالی تبدیل می‌شود؛ و چون از نیازهای اساسی و بنیادین زندگی انسانی برخوردار است، حکومتی است بر قلوب و روان انسان‌ها و لذا نه تنها حکومتی است پذیرفتنی، بلکه مطلوب و مورد احترام همگان است. این مجموعه از باورها با قدرت تمام بر زندگی ما انسان‌ها حکومت می‌کند. ولی همین فرهنگ که زمانی فرشته نگهبان جامعه بود، در فرآیند توسعه سده‌ی است محکم در مقابل هر تحول، آبه ویژه در کشورهایی مانند ایران که دارای سابقه دو بار تمدن‌های کهن سنتی هستند، به این ترتیب در مراحل توسعه هر کشور، که فرآیندی در جهت تغییر اساسی شالوده‌های اصلی زندگی است، فرهنگ شمشیر جدال برمی‌کشد، لشکرها می‌آراید و به مقاومت برمی‌خیزد. در این میان انسان‌های جامعه برای ثبت نام در لشکر این تهاجم فرهنگی فراخوانده می‌شوند تا با شمشیرهای کشیده به مصاف لشکر نوسازی برخیزند. اما صفوف لشکریان نوسازی را نیز همین آدمیان تشکیل داده‌اند! همین است که شمشیر این "تهاجم فرهنگی" شمشیری به واقع دو لبه است. طی این مصاف انسان‌ها خود بر خویش ضربه می‌زنند و درد و زخم حاصل از این ضربات را از طریق سرازیر شدن در مسیر "بریدگی فرهنگی" به اجبار تحمل می‌کنند. بدیهی است که هرچه این سد محکم‌تر، و به عبارتی هرچه فرهنگ یک جامعه قوی‌تر و غنی‌تر باشد، فرایند توسعه و نوسازی آن جامعه با مقاومت جدی‌تر روبه‌رو خواهد شد و سرعت حرکت توسعه‌ی آن جامعه کندتر می‌شود."

"در این مصاف که فرهنگ از طرفی و نیروهای نوسازی از سوی دیگر در میدان هستند، نهایتاً باید سرنوشت جنگ تعیین شود. آنچه مشخص است این که در دنیای معاصر نیروهای نوسازی قدرتمندتر از آن هستند که کاملاً مغلوب و از صحنه خارج شوند. اما نیروهای مقاومت فرهنگی نیز می‌توانند به اندازه کافی قدرتمند باشند و به نبردی جانانه بپردازند. ولی در این شرایط و در نهایت این جنگ، هیچ نیروی پیروزی باقی نمی‌ماند. دشت‌های سوخته، آبادی‌های ویران، انسان‌های رنج دیده، مصیبت کشیده، مفلوک و سرگردان تنها یادبود دوران گذشته چنین جامعه‌ای است. به عبارت دیگر، در این شرایط، جامعه کهن منهدم می‌شود ولی جامعه نو شکل نمی‌گیرد. فرایند توسعه همواره در انهدام جامعه قدیم موفق شده است ولی در سازندگی جامعه نو عمدتاً پیروز نیست و اضمحلال و فروپاشی جامعه اجتناب‌ناپذیر است. اما این نابودی نهایی، سرنوشت محتوم تمام جوامع توسعه‌یافته نیست. در برخورد قوای مقاومت فرهنگی جامعه قدیم با نیروهای نوسازی می‌توان شرایطی را نیز در پیش‌رو داشت که به دلایل مختلف "مقاومت فرهنگی جامعه کهن" بسیار ضعیف و سازندگی نیروهای نوسازی به مراتب بیشتر باشد. در این شرایط، فرهنگ قدیم در همان مراحل اولیه به تسلیمی موقرانه برای تزریق خونی جوان بر پیکر فرتوت جامعه تن می‌دهد و حرکت نوسازی جامعه در بستری تازه از تحولات پیش می‌رود. اگرچه در این حالت تسلیم نیروهای فرهنگی نیز، بریدگی‌های فرهنگی و مصیبت‌های ذی‌ربط اتفاق می‌افتد. اما با این همه در انتهای مسیر، جامعه‌ای تازه شکل گرفته و مجموعه‌ای تازه از باورهای فرهنگی در انتظار جامعه و مردم است. البته این درگیری می‌تواند طولانی و فرسایشی بشود که نتیجه این حالت جامعه فرسوده و مضمحل است."

آموزش ابتدایی

با توجه به موارد فوق مشخص گردید که محوریت توسعه در مکتب فکری حسین عظیمی تحول فرهنگی است. از نظر عظیمی، باورهای عمده فرهنگی مناسب توسعه که می‌توانند علم محوری و انسان محوری را درونی کنند، عبارتند از:

ا. حاکمیت نگرش علمی بر باورهای فرهنگی جامعه،

ب. باور فرهنگی به برابری انسان‌ها،

ت. باور فرهنگی به لزوم احترام به حقوق دیگران،

ث. باور فرهنگی به لزوم نظم‌پذیری جمعی،

ج. باور فرهنگی به آزادی سیاسی،

ح. باور فرهنگی به لزوم توجه معقول به دنیا و مسائل مادی مربوط به آن

عظیمی معتقد است اگر بخواهیم محورهای فوق را برای مردم ایران فرهنگی کنیم علم روانشناسی به ما می‌گوید این تحول فرهنگی را عمدتا باید در دوران اجتماعی سازی انسان که سنین ۵ تا ۱۵ سال است انجام دهیم. به عبارت روشن تر در این سن است که شخصیت اجتماعی انسان شکل می‌گیرد و انسان در این سنین نیز عمدتا در دوران دبستان و راهنمایی قرار دارد. لذا نتیجه می‌گیرد که: روزی توسعه ایران شروع خواهد شد که از آموزش ابتدایی برای فرهنگ‌سازی باورهای لازم توسعه‌ای فوق، کارمان را آغاز کنیم. یا "بدون اینکه آموزش ابتدایی ایران زیر و رو شود محال است توسعه شکل بگیرد."

هنوز متوجه هدف و جایگاه مدارس ابتدایی در تمدن سازی خود نشده ایم. "مدرسه باید احترام به آزادی بیان، حس نظم‌پذیری جمعی، احترام به حقوق دیگران را در وجود کودک رشد دهد و اگر مدرسه نتواند به این مهم دست یابد توسعه اقتصادی جامعه ما سامان نخواهد گرفت." بنابراین "یکی از استراتژی‌های ویژه برای توسعه اقتصادی این است که به سراغ مدارس برویم... حتی اگر لازم باشد برای مدتی از پروژه‌های بزرگ چشم‌پوشیم." اگر به واقع به دنبال توسعه اقتصادی جامعه هستیم، یکی از جاهایی که باید به‌طور ویژه مورد توجه باشد، مدارس ابتدایی و راهنمایی است. در اینجا باید پول خرج کرد، باید منابع را تخصیص داد، نیروی انسانی دلسوز را در مدارس به کار گمارد، به زندگی و به تعلیم معلمان رسیدگی کرد و مدارس را به محلهایی تبدیل کرد که کودکان با ذوق و شوق به آنجا سرازیر می‌شوند، باید دانشمندترین دانشمندان کشور را به کار تدوین کتاب‌های دوره‌های ابتدایی گماشت و باید وسایل کمک آموزشی فراوان برای مدارس فراهم آورد. در حالیکه آموزش‌های ابتدایی این مملکت ضد توسعه است و اگر مدارس بسته شوند فرهنگ توسعه‌ای کشور بالاتر خواهد رفت. این مدارس کنجکاو فطری بچه‌های ما را می‌کشد. باید از این ذهنیت که اهمیت تحصیل از مدارس متوسطه شروع می‌شود، خارج شویم.

در توسعه، سرمایه‌گذاری اولویت نخست نیست، هر چند که بدون آن، توسعه‌ای اتفاق نخواهد افتاد. توسعه در گرو دانش و دانایی ملی است و اولویت نخست، پرداختن به حوزه‌ی اندیشه و نهادینه کردن نگرش علمی است. بنابراین، توسعه را می‌بایست از مدارس ابتدایی آغاز کرد. همانجایی که نونهالان ما برای نخستین بار با کتاب و قلم و دانش آشنا می‌شوند. باید کاری کرد همانگونه که نسبت به شنیدن واژگانی همچون: محبت، عشق، جوانمردی، گل، دوستی و نظایر آن احساس خوبی را تجربه می‌کنیم، کودکانمان را به گونه‌ای بپرورانیم که واژگانی چون علم و کتاب را نیز با همان احساس حرمت نهند و دوست بدارند. نباید با ترس از نمره، گرفتن امتحانات متعدد و وادار کردن آنان به انجام تکلیف‌های سنگین شبانه، بلایی به سر آنان آوریم که به مجرد فارغ‌التحصیل شدن، برای همیشه با کتاب و مطالعه و دانش‌اندوزی خداحافظی کنند. به همین دلیل است که در برخی کشورهای شمال، نظیر

انگلستان، تا ۱۳ سالگی اصولاً از دانش‌آموزان امتحانی گرفته نمی‌شود و کلاس‌های آنان به کلاس‌های هفت‌ساله‌ها، هشت‌ساله‌ها و ... تقسیم می‌شود.

داگلاس نورث - بنده جایزه نوبل ۱۹۹۳ نیز در مورد اهمیت جایگاه آموزش ابتدایی چنین گفته است: "برای درک اینکه آیا جامعه‌ای در آینده به توسعه دست پیدا می‌کند به جای بررسی فناوری‌های آن جامعه که از ظواهر توسعه است باید میزان خلاقیت، پرسشگری، تحرک، روحیه کار جمعی و تنوع‌طلبی کودکان آن کشور را سنجید. اگر می‌خواهید ببینید کشوری توسعه‌یافته است یا نه به کارخانه‌ها و صنایع آن نگاه نکنید، کافی است سری به مدارس آن بزنید که اگر محیط آن آموزشی و روش‌های آموزشی آنان محیطی آرام، خلاق و نوآورانه بود بدانید نسلی که در حال تربیت است می‌تواند در آینده جامعه را با خلاقیت و نوآوری خود توسعه بخشد. برای فهم اینکه کشوری توسعه یافته یا در حال توسعه است. نیازی به اندازه‌گیری درآمد ملی یا سرانه نیست. کافی است به دبستانها برویم و به روان‌شناسی آموزش کودکان توجه کنیم نطفه‌های توسعه در دبستانها بسته می‌شوند. نه در آزمایشگاه‌ها. این انسانها هستند که سرمایه را بارور، فن‌آوری را ابداع و طبیعت را تسخیر می‌کنند.

لذا انسانی قدرت خلاقیت و نوآوری دارد که شخصیت او در دوران کودکی با این مفاهیم خو گرفته باشد. کودکی که فقط آموخته است تقلید کند، چشم بگوید، منفعل باشد، ساکت بماند و خطوط قرمز را رعایت کند، چگونه می‌تواند در عرصه تولید، دانش و فن‌آوری، پیشتاز خلاق، نوآور و مرزشکن باشد؟ سرمایه‌های ما در چاههای نفت یا در بانک‌ها نیست. سرمایه‌های ما در دبستان‌ها نشسته‌اند، با آنان چه کنیم؟"

عظیمی آموزش کنونی کشور را ضد توسعه می‌داند و اظهار می‌دارد اگر مدارس ابتدایی کشور را ببندیم، هرچند مشکلات اجتماعی به وجود می‌آید ولی فرآیند توسعه کشور تسریع می‌شود.

عظیمی می‌گوید: "در آکسفورد استاد دانشگاه بودم. آن‌ها عنوان می‌کردند که اگرچه شما استاد دانشگاه هستید ولی اگر بخواهید معلم ابتدایی بشوید باید آموزش‌های ویژه‌ای ببینید چرا که دوران ابتدایی اصلاً دنیای دیگری است. باید از این ذهنیت که اهمیت تحصیل از مدارس متوسطه شروع می‌شود، خارج شویم.

" همان‌طور که همه می‌دانیم کودکان به صورت فطری بسیار کنجکاو هستند و آنقدر ما را در خانه سؤال پیچ می‌کنند که خسته می‌شویم. اگر آموزش ابتدایی این کنجکاوی را "خفه" کند این نوع آموزش ضد توسعه است. باید کنجکاوی فطری کودک را به کنجکاوی علمی تبدیل کرد. هدف در آموزش ابتدایی این است که این ویژگی‌ها را به صورت شخصیت درآورد. برای این کار اساس آموزش ابتدایی بر استفاده از شیوه‌های غیر مستقیم استوار است... لذا شیوه معلم محوری برای آموزش ابتدایی معنا ندارد. در عین حال معلم ابتدایی برای ارایه صحیح این آموزش‌ها باید دوره‌های تخصصی ویژه را گذرانده باشد... باید بتوان از وسایل کمک آموزشی استفاده وسیع کرد. مدرسه ابتدایی را باید به مثابه یک جامعه نمونه مورد توجه قرار داد، یعنی مدرسه باید یک جامعه نمونه باشد و در این جامعه نمونه ترس نباید باشد، مسئولیت‌پذیری علمی باید تقویت شود، حسابگری باید تقویت شود، ارزش واقعی کار باید درک شود، برابری واقعی انسان‌ها باید آموزش داده شود، ضرورت رعایت حقوق دیگران باید یاد داده شود و ... وقتی می‌گوییم آموزش ابتدایی، از این واژه مفهوم "بدوی"، "ساده" و "اولیه" به ذهنمان می‌رسد، در حالی که باید اسم این آموزش‌ها مفاهیمی مانند "اجتماعی شدن"، "بنیان"، "محور"، "اساس" و "پایه" و ... را به ذهنمان برساند... ما باید مدارس پایه را تبدیل به محیط‌هایی کنیم که وقتی بچه‌ها به مثابه معلم، مدرسه، کتاب، علم و ... را می‌شنود مثل این است که واژه‌هایی مانند گل، بهار، طراوت، زیبایی و مادر را می‌شنود." عظیمی تا آن حد بر شبیه‌سازی محیط مدرسه به عنوان شبیه‌سازی یک جامعه متمدن

اسلامی تاکید دارد که معتقد است اگر در یک کلاس، به هر دلیل درست یا نادرست حتی یک نفر وجود داشته باشد که معتقد باشد اگر بخواهد به هر جایگاه فرهنگی، فنی، سیاسی، تخصصی و ... در کشور دست یابد، عامل یا عواملی به او اجازه نخواهند داد هدف او تحقق یابد، ساختن تمدن جدید برای آن جامعه ممکن نیست.

ما باید مدارس پایه را تبدیل به محیط هایی کنیم که وقتی بچه واژه هایی مثل معلم، مدرسه کتاب و علم را می شنود مثل این است که واژه هایی مثل گل، بهار، طراوت، زیبایی و مادر را می شنود. کلمه هایی که رایحه های زیبایی را در کنار خودشان درست می کنند. آن وقت است که پایه توسعه کشور گذاشته شده است، در غیر اینصورت فارغ التحصیل شدن یعنی فارغ از تحصیل شدن و این سیستم مدارس ما است. خاطره ای در باب مدرسه دارم اینکه یک روز دخترم از مدرسه آمد. منزل ما در طبقه چهارم ساختمان بود لذا از طبقات که بالا می آمد صدای گریه اش را شنیدم. از او پرسیدم که چرا گریه می کند، گفت معلم ریاضیات مدرسه (که در واقع حس نیت هم داشت و دلش می خواست بچه ها ریاضیات یاد بگیرند) در ساعات اولیه سال بچه ها را چنان ترسانده بود که شما حق ندارید سر کلاس بیایید و بگویید من مساله ام را حل نکرده ام و ... و مطالبی که عنوان نموده بود را خواسته بود که بچه ها یادداشت کنند و والدین هم امضاء کنند و واقعاً بچه ها را از درس ترسانده بود. من ۲ سال سعی کردم که او را مشتاق به درس ریاضی نمایم اما موفق نشدم. هرچه من سعی کردم که این بچه را قانع کنم که شما مشکل ترین مساله ریاضی را در زندگی دارید حل می کنید. مگر غیر از این است؟ مگر ریاضیات چیست؟ به بچه ام توضیح دادم که مثلاً اگر بخواهی من برایت وسیله ای را خریداری کنم چطور به این مسئله نگاه و فکر می کنی؟ مگر این فکر کردن غیر از ریاضیات است؟ اینکه فکر کنی چه موقع به پدرم موضوع را بگویم و چگونه بگویم، ریاضیات است. تو یک تابع هدف داری و می خواهی به این هدف بررسی. حال عوامل و متغیرها کدام هستند؟ اینکه پدر اکنون خوش اخلاق است یا بد اخلاق؟ پول دارد یا ندارد؟ آیا جای برایش بیاورم یا نیاورم؟ ریاضیات همین چیزهاست و همه داریم در زندگی کار ریاضی انجام می دهیم. در مدارس خارج برای اینکه شکل کارکردی آن درست شود ریاضی را ساده می کنند، زیبا می کنند و با حسن نیت اینکار را انجام می دهند. در حالیکه ما به بچه ها آموزش هایی را می دهیم که اصلاً ریاضی را یاد نمی گیرند.

الگوی توسعه و تمدن جمهوری اسلامی ایران

واقعیت آن است که جامعه تمدن ساز ایرانی، که تاکنون دو بار تمدن سازی کرده است، اینبار در برخورد با تمدن جدید صنعتی تاب مقاومت نیاورده است، عملکردی موفق نداشته است و علیرغم تلاش های جامعه ایرانی طی صد سال اخیر، هنوز وضعیت ایران در چارچوب تمدن و تمدن سازی روشن نیست. هر تمدنی از جمله تمدن جدید صنعتی یا همان توسعه دو بخش دستاوردهای مادی و معنوی دارد. در برخورد جامعه ایرانی، اعم از مردم و دولت در برخورد با بخشی از دستاوردهای تمدن صنعتی (بخش مادی و فیزیکی) عاشقانه و شیفته عمل نموده اند، (اتومبیل، صنعت، موبایل، سلول های بنیادی، انرژی هسته ای، آموزش و پرورش، مجلس، و ...) و با بخشی از دستاوردهای آن (بخش معنوی) برخوردی تنفر آمیز یا بی اعتنا داشته اند. (علم باوری، انسان باوری، نظم، مدیریت، دموکراسی، قانون گرایی، درک تمدن، درک هدف اصلی آموزش و پرورش و ...) لذا در چنین شرایطی (عشق و نفرت و بی اعتنایی و عدم شناخت) واقعیت این است که نمی توان انتظار برخوردی معقول و منطقی با تمدن جدید داشت و یا تمدنی جدید ساخت.

با توجه به منابع و شرایط، امکان ساختن تمدن جدید برای سومین بار، را برای جمهوری اسلامی ایران ممکن و سهل تر از بسیاری کشورها می باشد و احیای تمدن ایرانی جدید ممکن و متناسب با احیای اندیشه‌های محوری اسلام که اندیشه‌های محوری تمدن جدید صنعتی نیز هستند (علم محوری و انسان محوری)، می باشد.

دستیابی به تمدن جدید یا توسعه مشروط به سه قدم زیر است:

ا. درک و هضم اندیشه‌ها و بصیرت‌های دنیای مدرن

ب. تفصیلی کردن این اندیشه‌ها و باز هضم آن‌ها

ج. ساختن نهادهای مربوط به آن اندیشه‌ها پس از تفصیلی شدن آن‌ها

با توجه به تجربیات جهان و قانونمندی های علمی، توسعه می تواند از دو مسیر عبور کند مسیر اول با محوریت اندیشه و کلام است و در کنارشان سرمایه گذاری های فیزیکی است و مسیر دوم با محوریت سرمایه فیزیکی و در کنارش اندیشه و کلام است. ایران با تقلید از رفاه غرب در مسیر دوم حرکت کرد و این به تشدید تضادها و ایجاد تنش های اجتماعی انجامید.

آینده توسعه کشور می تواند پرپیچ و خم باشد (مانند کشورهای اروپایی با حکومت سرمایه) و ما غیر از این، جز تجربیات سریع و همراه با آرامش ژاپن و کره طی چهار الی پنج دهه که با محوریت تحول فرهنگی (حکومت اندیشه و کلام) به سمت توسعه حرکت کرده اند، راه دیگری نمی شناسیم. معروف است که کشورهای توسعه یافته همواره در هر زمینه، بر اساس یک نظریه یا اندیشه محوری حرکت می کنند، تا زمانی که اندیشه محوری یا نظریه جدیدی را جایگزین کنند. برای مثال یک اندیشه محوری مثل اندیشه آدام اسمیت حدود ۱۵۰ سال جامعه صنعتی را اداره کرد. ما نیز باید بر اساس اندیشه های محوری تمدن سازی حرکت کنیم و نهادهای و ساختارهای تأمین کننده، تحکیم کننده و شکوفا ساز انسان محوری و علم محوری را ایجاد کنیم. راه توسعه تا حد زیادی برای ما ممکن و بخش عمده قانونمندی های تحقق آن شناخته شده است.

نهایتاً باید اظهار داشت، مسیر تحول فرهنگی با تاکید بر آموزش و پرورش به ویژه آموزش ابتدایی راهی سریع، با آرامش بیشتر، انسجام اجتماعی و هویت اسلامی و هویت ایرانی بیشتر و ائتلاف منابع کمتر در جهت تحقق توسعه یا تمدن جدید است.

برنامه ریزی اقتصاد ایران: گذشته، حال و آینده

بررسی برنامه های عمرانی، توسعه از چشم انداز ۲۰ ساله و برنامه تحول اقتصاد

مسیر پیشرفت و توسعه هر اقتصادی در گرو برنامه ریزی دقیق و دوراندیشی است. بدون برنامه هیچ موفقیتی منتظر ملتها نیست! لذا در این فصل نگاهی اجمالی به خطوط کلی برنامه های عمرانی و توسعه ای در ایران انداخته و به ارزیابی روند برنامه نویسی و اجرای آن در ایران پرداخته می شود.

الف) برنامه های عمرانی

اهداف عمده برنامه عمرانی اول (۱۳۲۷-۱۳۳۴)

اهداف عمده برنامه عمرانی اول عبارت بود از:

- افزایش تولید و صادرات و تأمین مایحتاج عمومی در داخل کشور،

- ترقی کشاورزی و صنایع و اکتشاف و بهره برداری معادن و ثروت های زیرزمینی،

- بهبود وضعی بهداشت عمومی و بالا بردن سطح معلومات و زندگی افراد

شایان توضیح است که عملاً برنامه ای اول پس از قطع درآمد نفت، به دنبال ملی شدن نفت دچار وقفه شد.

در جریان جنگ جهانی دوم در ۲۳ مرداد ۱۳۲۳ ه-ش، دولت وقت (دولت ساعد) تصمیم گرفت شورایی به نام "شورای عالی اقتصاد" تشکیل دهد؛ تا با استفاده از رهنمودهای آن در رفع مشکلات مالی و اقتصادی کشور اقدام نماید. ولی این شورا به علت تغییر کابینه در آن زمان عمل مثبتی انجام نداد. در اسفند ۱۳۲۴ ه-ش برای تهیه طرح کلی برنامه؛ کمیسیونی در "بانک ملی ایران" تشکیل شد و در ۱۰ فروردین ۱۳۲۵ ه-ش در جلسه شورای عالی اقتصادی به ریاست احمد قوام، نخست وزیر وقت مقرر گردید که براساس دو اصل بالابردن سطح زندگی و تعدیل در توزیع ثروت، شورای عالی اقتصادی نقشه هایی طرح و پیشنهاد نماید.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ایران در زمره اولین کشورهای "جنوب" (توسعه نیافته) بود که برنامه ریزی اقتصادی در سطح ملی را آغاز نمود (حتی پیش از چین و هند). اولین قانون برنامه هفت ساله عمرانی کشور که متکی به گزارش شرکت مشاوره آمریکایی "موریسن نودسن" و وامی در حدود یک سوم اعتبارات برنامه از بانک جهانی بود، در سال ۱۳۲۷ تصویب شد و برای تفصیل برنامه نیز از شرکت مشاوره "ماوراء دریاها" استفاده شد. این برنامه با برخورد به نهضت ملی شدن صنعت نفت به طور ناقص اجرا شد. به رغم ادعای دو اصل پایه در تهیه برنامه اول (بالا بردن واحد سطح زندگانی... و تعدیل ثروت...) که بازتاب فضایی داشتند، جز پایه گذاری نخستین قطب کشاورزی در ناحیه دشت مغان، اقدام چشمگیر دیگری در جهت تعادل منطقه ای صورت نگرفت. مطالعات شناسایی ناحیه مغان نیز توسط شرکت مشاوره آمریکایی "هاوایان آگرونومیکس" با هدف ارزیابی منابع طبیعی و استفاده از آب رود ارس، اسکان عشایر و ایجاد اقتصاد مختلط زراعت و دامداری انجام یافت.

در این رابطه اهداف قانون برنامه عمرانی اول را که سال ۱۳۲۷ تا ۱۳۳۴ را در بر می گرفت، می توان به صورت زیر خلاصه کرد: این اهداف به دلیل عدم تامین مالی و تعویض پی در پی دولت ها محقق نگردید و تنها اهدافی که به آنها دست یافته شد، عبارتند از:

الف- تاسیس سازمان برنامه که عهده دار وظیفه برنامه ریزی رشد و توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور گردید.

ب- احیاء و بهره برداری از کارخانه های ایجاد شده قبل از جنگ جهانی دوم که در جنگ دچار آسیب شده بودند. کل اعتبارات برنامه اول ۲۱ میلیارد ریال بود که نحوه تخصیص آن به این صورت بوده (کشاورزی و آبیاری ۲۵ درصد؛ ارتباطات و مخابرات ۳۰٫۵ درصد؛ صنایع و معادن ۱۴ درصد؛ و امور اجتماعی ۲۹ درصد؛ نفت ۴٫۵ و راه ۲۴ درصد).

در برنامه اول عمرانی قبل از انقلاب بیان می شود ، نحوه اعتبار دهی به استان ها باید به گونه ای باشد که مجموع بهره مندی شهرستان های هر استان ظرف هفت سال از یک هزار میلیون ریال کمتر نباشد. تحریم اقتصادی ایران در ۱۳۳۰ و قطع درآمد از فروش نفت، موجب شد که برنامه نخست عمرانی در ۱۳۳۴ در عمل متوقف شد و برنامه دوم عمرانی به اجرا درآمد.

اهداف عمده برنامه عمرانی دوم (۱۳۳۴-۱۳۴۱)

هدف های عمده ای این برنامه را به شرح زیر می توان فهرست کرد:

- توسعه کشاورزی،
- ایجاد تسهیلات زیربنایی نظیر راه، راه آهن، فرودگاه، بندر و تلفن،
- ایجاد کارخانه های ذوب آهن،
- ایجاد شرایط مناسب برای سرمایه گذاری بخش خصوصی،
- کمک به تأمین کالاهای ضروری مورد مصرف کشور به ویژه قند، منسوجات و افزایش تولید سیمان،
- پیشقدم شدن در ایجاد صنایعی که سرمایه گذاران خصوصی به دلیل عدم آشنایی به سرمایه گذاری در آن مایل نیستند،
- توسعه فعالیت در زمینه های آموزش و پرورش و بهداشت و درمان به ویژه مبارزه با مالاریا و آبله

دومین برنامه هفت ساله عمرانی (۴۱-۱۳۳۴) مانند برنامه اول عمرانی ، مجموعه ای از طرح های مشخص بود که باید توسط بخش دولتی تامین اعتبار و اجرا می شد و حتی برای بخش دولتی جامعیت نداشت. در این برنامه نیز از خدمات هیئتی آمریکایی به نام " گروه مشاوره هاروارد" برای تهیه و اجرای برنامه استفاده شد.

به رغم تاکید این برنامه به توزیع عملیات عمرانی بین استان ها و شهرستان های کشور ، همچنان تحول مهمی جز شروع طرح توسعه منطقه ای خوزستان در آن جامعه عمل نپوشاند. هر چند معدودی مطالعات منطقه ای توسط مهندسين مشاور خارجی (مانند : "ایتال کنسولت" برای سیستان و بلوچستان و قسمت شرقی کرمان و " آلن اباسکو" برای استان کرمان انجام شد، اما تنها چند طرح آبیاری آنها (مانند سدهای کوچک اطراف زابل و ایرانشهر) تحقق یافت.

ایده طرح توسعه منطقه ای خوزستان توسط مدیران طرح دره تنسی بر مبنای توسعه یکپارچه منابع در حوضه آبریز شکل گرفت و سپس اختیارات همه جانبه طرح، مدیریت و اجرا به شرکت آمریکایی توسعه و منابع داده شد و نهایتا سازمان آب و برق خوزستان عهده دار آن گردید. در این طرح عظیم از جمله ۱۴ سد بزرگ ، مزارع کشت نیشکر، کارخانجات قند، شبکه توزیع نیرو، ... پیشنهاد شده بود که تنها بخش کوچکی از آن مانند سد دز در برنامه اجرا شد که آنها با عدم پیش بینی و اجرای به موقع شبکه توزیع نیرو و شبکه های آبیاری تا مدت ها از کارایی کافی برخوردار نبود.

قانون برنامه هفت ساله دوم در اسفند ۱۳۳۴ با اعتبار مصوب ۷۰ میلیارد ریال به تصویب مجلس شورای ملی رسید که این اعتبار در سال ۱۳۳۶ به دلیل افزایش درآمدهای دولت به ۸۴ میلیارد ریال افزایش داده شد. برنامه هفت ساله دوم عمرانی اهداف متعددی را در پیش گرفته بود که در میان این اهداف، تنها بخشی از اهداف خود را محقق می کند که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

گسترش تفکر برنامه ریزی، تربیت کادر آموزده و پیمانکاران ورزیده برای اجرای طرح های عمرانی، ساخت ۳ سد کرج، سفید رود و دز، احداث ۵۰۰۰ کیلومتر راه درجه یک و دو، توسعه شبکه راه آهن، احداث فرودگاه مهرآباد و کارخانه های قند و چیت سازی تهران و قائم شهر، سیمان دورود و منجیل، ریشه کنی مالاریا، برق رسانی به ۱۴۴ شهر و آسفالت خیابان های ۶۳ شهر، آب لوله کشی و تصفیه شده ۴۰ شهر از اهم اقدامات به عمل آمده در طول برنامه دوم توسعه بود. اما از جمله فعالیت های مهم دیگری که در این برنامه رخ داد، می توان به احداث بانک مرکزی در سال ۱۳۳۹ و سرشماری در سال ۱۳۳۵ اشاره نمود.

نحوه تخصیص منابع بین بخش های مختلف در این برنامه بدین شرح است: که توجه به بخش های کشاورزی و ارتباطات به ترتیب با افزایش سهم ۴۰۶ و ۱۳۰۱ درصد، بیش از پیش بوده و بلعکس، بخش صنایع و امور اجتماعی از توجه کمتری برخوردار شده اند. در برنامه هفت ساله دوم عمرانی، سازمان برنامه به عمران ناحیه ای نیز توجه کرده و قسمتی از فعالیت های خود را به آن اختصاص داد. بنابراین ابتدا مناطقی از کشور که به دلیل وفور منابع طبیعی استعداد بالایی برای توسعه و عمران داشتند و سپس مناطقی که با فقر و عقب ماندگی شدیدی روبرو بودند، مورد توجه قرار گرفتند. در این دوره سازمان برنامه با استفاده از توانایی کارشناسان خارجی، برنامه های خاص عمران ناحیه ای را تهیه و به اجرا درآورد. از جمله این موارد می توان به برنامه عمران خوزستان، برنامه عمران ناحیه جنوب شرقی و برنامه عمران کرمان اشاره کرد.

برنامه عمرانی دوم نیز در برخورد با رکود اقتصادی کشور در سالهای ۴۱-۱۳۲۹ ناقص اجرا شد و حدود یک چهارم منابع مالی آن به کمک های آمریکا و استقراض خارجی (در برابر یک سوم در برنامه عمرانی اول) و مابقی عمدتاً به درآمدهای نفتی و قسمت کوچکی به پس اندازهای ملی متکی بود.

اهداف عمده ی برنامه ی عمرانی سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۶)

برنامه عمرانی سوم (۴۶-۱۳۴۱) متفاوت با برنامه های گذشته به شیوه جامع و نه مجموعه ای از پروژه های مجزای دولتی، برای بخش های اقتصادی - اجتماعی کشور برنامه ریزی کرد. سازمان برنامه مسئولیت تنظیم بودجه کشور و برنامه ریزی و نظارت طرح های توسعه را عهده دار شد و برخلاف برنامه های گذشته، نقش اجرایی و مستقل از دیگر ارگان های دولتی را رها نمود. سهم بالای بخش دولتی در تشکیل سرمایه ثابت افزایش یافته و طی سال های ۵۶-۱۳۵۵ از ۴۱ درصد به ۵۵ درصد در کشور رسید که در مقام مقایسه با میانگین آن در همین دوران آمریکای لاتین که از ۳۰ تا ۳۷ درصد بوده، اهمیت آن برجسته می شود. اگرچه ازدیاد درآمدهای نفتی نقش مهمی در این بین داشت لیکن باید یادآوری کرد که دولت ایران در مقایسه با اغلب دولت های صاحب نفت، سهم کمتری از سود شرکت های استخراج کننده و فروشنده نفت دریافت می کرد (به عنوان مثال ۲۰ درصد سود نفت بین سالهای ۱۹۱۳ تا ۱۹۴۷ در قیاس با ۳۵ درصد که توسط ونزوئلا در همین دوران گرفته بود).

قانون برنامه سوم در شهریور ۱۳۴۱ با اعتباری معادل ۲۳۰ میلیارد ریال برای طرح های عمرانی و ۲۰ میلیارد ریال برای هزینه های اداری به تصویب رسید که حدود ۹۲ درصد آن هزینه شد. در برنامه سوم به عکس برنامه های اول و دوم صرفاً از یک سری طرح و پروژه تشکیل شده بود، روش برنامه ریزی جامع به کار گرفته شد و به دنبال تکامل روش برنامه ریزی در ایران، عملیات عمرانی در برنامه سوم کاملاً از بودجه دولت جدا شده و در یک جا متمرکز شد تا جامعیت برنامه، تامین و از این طریق دولت دارای دو بودجه

کاملاً مجزا گردد که یک بودجه عمومی و دیگری بودجه عمرانی بود. هدف های برنامه در ده بخش به طور تفصیل تهیه و تدوین گردیده بود.

اهداف کیفی برنامه سوم عبارت بودند از :

- تسریع رشد اقتصادی؛
- کاهش وابستگی به خارج؛
- تنوع بخشیدن به کالاهای صادراتی؛
- توزیع عادلانه تر درآمد؛ و بهبود خدمات اداری.
- اهداف کمی برنامه سوم شامل :
- رشد اقتصادی ۹،۴ درصد؛
- ۸۱۰ میلیارد ریال سرمایه گذاری ثابت؛ و
- افزایش نسبت پس انداز از ۱۸ به ۲۵ درصد.

سهم بخش های مختلف از منابع برنامه سوم بدین صورت است: کشاورزی و آبیاری (۲۵،۱ درصد)، ارتباطات و مخابرات (۳۴ درصد)، صنایع و معادن (۹،۴ درصد) و امور اجتماعی (بهداشت و آموزش) ۱۵،۵ درصد. در طول برنامه های اول و دوم، سازمان برنامه مسئولیت اجرای طرح های عمرانی را بر عهده داشت، اما از برنامه عمرانی سوم به بعد به توصیه و رهنمود گروهی از مشاوران که از دانشگاه هاروارد آمده بودند، این مسئولیت را به عهده دستگاه های اجرایی گذاشت و خود صرفاً نقش مهم مدیریت امور اقتصادی کشور را بر عهده گرفت.

در برنامه سوم توسعه قبل از انقلاب، عدم تمرکز در تهیه برنامه های عمرانی استان ها مورد توجه قرار گرفت. به طوری که سازمان برنامه، برنامه های عمرانی استان ها و فرمانداری های کل را باید با توجه به استانداران و فرمانداران کل تهیه می کرد. به علاوه سازمان برنامه باید هر سال طرح هایی مانند راه های فرعی، آموزشگاه ها، درمانگاه ها، امور اجتماعی شهرها، روستاها، آبیاری و کشاورزی را که اجرای آنها در محل بودن احتیاج به مراجعه به مرکز امکان پذیر بود را پس از تصویب هیئت وزیران به استانداران و فرمانداران کل ابلاغ می کرد، تا ایشان طبق مقررات سازمان برنامه طرح را اجرا کنند.

اهداف عمده برنامه عمرانی چهارم (۱۳۴۶-۱۳۵۱)

برنامه عمرانی چهارم (۵۱-۱۳۴۷) در ادامه برنامه سوم توجه به نظریات نمایندگان مناطق در مجلس را نیز تأکید نمود و برای جبران نادیده گرفتن مناطق خارج از طرح های بزرگ ملی، اعتباری برای طرح های کوچک عمران ناحیه ای با نظر مقامات استانی در نظر گرفت. همچنین تکیه بر نظریه قطب رشد گسترده تر شد و قطب های صنعتی اصفهان، تبریز، اراک، اهواز و قزوین مورد تأکید قرار گرفتند و مجتمع های صنعتی جدیدی برای بند امام خمینی، شیراز، رشت، مشهد و کرمانشاه پیشنهاد شد.

در برخورد با توسعه استان ها، مطالعات جامع خراسان، هرمزگان و باختران پیش بینی گردید که برخی نتایج آنها در برنامه های بعدی مورد استفاده قرار گرفت. طی این برنامه کاهش اختلافات منطقه ای و تمرکززدایی از ناحیه پایتخت که سهم فزاینده ای از رشد جمعیت و فعالیت را به خود اختصاص داده بود، بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت. در این ارتباط علاوه بر "طرح های عمرانی" که در همکاری با استانداری ها می بایست تهیه و اجرا می شد، نخستین برنامه منطقه ای سراسری ایران توسط موسسه آمریکایی بتل آغاز شد تا زیر بنای فصل عمران مناطق در برنامه عمرانی پنجم شود.

در ماده (۱۷) برنامه چهارم نیز موارد ماده (۱۷) برنامه سوم تنفیذ شد. به علاوه گسترش شرکت های تعاونی روستایی و عمران روستایی از جمله اهداف مهم برنامه بوده و برنامه های عمرانی استان ها نیز با توجه به نظر نمایندگان آن مناطق در مجلس و استانداران و فرمانداران تهیه شد.

در این بعد ، مطالعات بتل با پایه دیدگاه های اقتصاد منطقه ای و نگاهی به برخورداری مناطق از خدمات اجتماعی، به تقسیمات ۱۱ گانه ای از فضای ملی رسید که هر یک را منطقه برنامه ریزی نامید و عبارت بودند از : منطقه یک(استان های گیلان و مازندران)، منطقه دو(آذربایجان شرقی و غربی)،منطقه ۳(تهران، سمنان و زنجان)،منطقه چهار(خوزستان و کهگیلویه)،منطقه پنج(همدان و لرستان)، منطقه شش(اصفهان و یزد)،منطقه هفت(فارس)،منطقه هشت(سیستان و بلوچستان و کرمان)،منطقه نه(خراسان)، منطقه ده(باختران،کردستان و ایلام)،منطقه یازده(هرمزگان و بوشهر). این مناطق به نوبه خود به ۳۰ منطقه کوچکتر و ۱۴۰ ناحیه با مرکزیت شهرها تقسیم شدند تا در برنامه ریزی فضایی در سطح پایین تر مورد استفاده قرار گیرند.

پیشنهادات منطقه ای بتل در تقابل با برنامه در دست تهیه مرکز و با دیدگاه های بخشی قرار گرفت و در نتیجه به ختم قرارداد این موسسه پیش از تکمیل نهایی برنامه منطقه ایش انجامید و بازتاب چندانی در برنامه پنجم نیافت.

قانون برنامه چهارم عمرانی کشور در اسفند ۱۳۴۷ با اعتباری معادل ۴۸۰ میلیارد ریال به تصویب رسید که در انتهای برنامه با تجدیدنظرهای به عمل آمده ، این رقم بالغ بر ۵۷۷۴ میلیارد ریال گردید.

برنامه چهارم در ۱۷ فصل ذیل تهیه و تدوین شده بود که عبارت بودند از : کشاورزی و دامپروری،صنایع و معادن، نفت و گاز، آب ،برق، حمل و نقل و ارتباطات و مخابرات، عمران و نوسازی روستاها، عمران شهری، ساختمان و مسکن،آموزش و پرورش، فرهنگ و هنر، جهانگردی و جلب سیاحان ،بهداشت و بهداری، رفاه اجتماعی،آمار و بررسی و عمران ناحیه ای. با مجموعه این هفده فصل، اهداف گوناگونی پیگیری شد که عمده ترین آنها به شرح ذیل است.

عملکرد برنامه چهارم عمرانی

بخش	هدف رشد (درصد)	عملکرد رشد(درصد)
کشاورزی	۴۰۴	۳۰۹
نفت	۱۵۰۳	۱۵۰۲
صنعت و معدن	۱۲۰۴	۱۳
خدمات	۷۰۵	۱۴۰۲
تولید ناخالص ملی	۹۰۴	۱۱۰۸

اهداف عمده ی برنامه ی عمرانی پنجم (۱۳۵۲-۱۳۵۶)

برنامه عمرانی پنجم (۵۶-۱۳۵۲) در شرایط بهبود اقتصادی آغاز شد، به طوری که به دلیل چهار برابر شدن ناگهانی درآمدهای نفتی مورد تجدید نظر قرار گرفت. با تصویب قانون برنامه و بودجه در پایان سال ۱۳۵۱ ، رئیس سازمان برنامه به مشاور وزیر تبدیل شد، در همین قانون مقرر شد که اعتبارات طرح های خاص ناحیه ای در اختیار استانداران گذاشته شود و برنامه های عمرانی مربوطه نیز با تجدید نظر نمایندگان مجلس و انجمن های علمی و استانداران تهیه شود.هر چند در عمل درصد ناچیزی از اعتبارات عمرانی را شامل می شدند. دو هدف از اهداف نه گانه کلان برنامه، ایجاد تعادل منطقه ای و توزیع عادلانه درآمد ملی ذکر شد و مرتبط با آنها موارد زیر پیش بینی شده بود:

تاکید بر تقویت و ایجاد قطب های کشاورزی، صنعتی و جهانگردی در سراسر کشور؛ سیاستگزاری عمران نواحی با هدف کاهش اختلاف مناطق کشور؛ پیشبرد برنامه های خاص ناحیه ای و تقلیل مهاجرت های بین استانی؛ ایجاد حوزه های عمران روستایی؛ سیاستگزاری عدم تمرکز اداری و اقتصادی و تداوم محدودیت فعالیت های صنعتی در شعاع ۱۲۰ کیلومتری تهران و ایجاد سازمان نظارت بر گسترش تهران بزرگ.

چشم انداز حجم عظیمی از پروژه ها بر مبنای افزایش ناگهانی درآمد نفت همراه با وضعیت ناهماهنگ رشد اقتصادی کشور که در مهاجرت های بی سابقه روستا- شهری، رشد انفجاری تهران و چند شهر بزرگ، تهدید محیط زیست، دوگانگی اقتصادی - اجتماعی و تشدید عدم تعادل های منطقه ای و نابرابری روستا- شهری بازتاب داشت، ضرورت استفاده از برنامه ریزی فضایی و سیاستگذاری منطقه ای را بیش از پیش آشکار ساخت. مرکز آمایش سرزمین در اواخر سال ۱۳۵۳ در سازمان برنامه و بودجه در همین راستا شکل گرفت تا زمینه سازی بهتری برای برنامه عمرانی ششم شود. تهیه طرح آمایش سرزمین به مهندسین مشاور "ستیران" محول شد که ترکیب جدیدی از شرکت فرانسوی "ست کوپ" (Scet Cop)، مشاور اصلی در طرح جامع توسعه اقتصادی خراسان با شرکای ایرانی بود و گزارشات موفقیت آمیز در سال ۱۳۵۱ ارائه کرده بود. طرح ستیران شامل موارد مهم زیر بود:

- ایجاد نظام شهری موزونی با تاکید بر حوزه های نسبتاً مستقل ۱۳ شهر مرکز مناطق کشور و تقویت شهرهای متوسط،
- برقراری نظام سلسله مراتبی خدمات رسانی روستایی با تجهیز و ایجاد شهرهای کوچک،
- عدم تمرکز اداری و صنعتی و تشدید رشد تهران،
- و سرانجام، اولویت اقدامات توسعه در محور غرب(خوزستان تا آذربایجان) برای جلوگیری از بزرگترین جریان های مهاجرتی بر پایه قابلیت های کشور.

به موازات افزایش دیدگاه های منطقه ای در برنامه های عمرانی کشور، طی دهه ۱۳۵۰ برخی دستگاه های دولتی اقدام به تهیه طرح های جامع مطالعاتی برای بخش اقتصادی خود با افق دراز مدت کردند که مهمترین آنها عبارت بودند از: طرح جامع کشت(تهیه شده توسط شرکت های بوکرز هانتینگ برای افق ۱۳۷۱)، طرح جامع تولید و توسعه پروتئین حیوانی(تهیه شده توسط شرکت اف.ام.سی برای افق ۱۳۷۴)، طرح یکپارچه و هماهنگ حمل و نقل کشور(تهیه شده توسط شرکت ستیران برای افق ۱۳۸۱) و برنامه درازمدت انرژی(تهیه شده توسط موسسه تحقیقاتی استانفورد برای افق ۱۳۷۵). در تمامی این طرح ها، منطقه بندی کشور(از ۸ تا ۱۴ منطقه) مشاهده می شود و طرح های اجرایی مشخصی برای دستگاه مسئول اصلی پیشنهاد شده است که طبق روال برنامه ریزی بخشی و در ساختار سیاسی مرتبط با آن، مورد پذیرش و پشتیبانی دستگاه های موازی و غیر کارفرمای طرح مربوطه واقع نشده و در نتیجه بسیار محدود به عرصه عمل وارد شده اند.

برنامه پنجم عمرانی در سال ۱۳۵۱ با اعتبار ۱۵۶۰ میلیارد ریال در ۲۸ فصل به تصویب رسید و در تیرماه سال ۱۳۵۳ به دلیل افزایش درآمد نفت مورد تجدیدنظر قرار گرفت و در اسفند سال ۱۳۵۳ با اعتبار ۲۶۲۶ میلیارد ریال در ۳۵ فصل به تصویب مجلس رسید. پیش از افزایش درآمد نفت، اهداف برنامه برای رشد GDP، ۱۱،۴ درصد بود که برای بخش های کشاورزی ۵،۵ درصد، صنعت ۱۵ درصد و خدمات ۱۱،۵ درصد پیش بینی شده بود. در زیر اهداف تغییر کرده و عملکرد را مشاهده می کنیم:

بخش	هدف رشد (درصد)	عملکرد رشد(درصد)
کشاورزی	۷	۴،۶
صنعت	۱۸	۱۵،۵
خدمات	۱۶،۴	۱۵،۳
تولید ناخالص(غیر از نفت)	۱۵	۱۳،۳
نفت	۵۱،۵	۲۶،۲
تولید ناخالص(با نفت)	۲۵،۹	۱۷

هدف های برنامه پنجم که در آغاز راه با افزایش درآمدهای نفتی نیز همراه شده بود، اگرچه به ظاهر بسیار خوب بود، ولی نتایج بدی به بار آورد و تاثیر خودش را بر اقتصاد ملی ایران نهاد. اهداف این برنامه عبارت بودند از:

اهداف برنامه پنجم عمرانی

- ارتقای کیفیت زندگی همه گروه ها و اقشار اجتماعی کشور

- حفظ رشد سریع؛ متوازن و مداوم اقتصادی همراه با حداقل افزایش قیمت ها
- افزایش درآمد طبقات مختلف با تاکید خاص در مورد ارتقای سطح معیشت گروه های کم درآمد
- گسترش جامع تر عدالت اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با تاکید خاص بر توزیع عادلانه تر خدمات در سطح همه گروه ها و قشرهای اجتماعی
- بهبود کیفیت و افزایش عرضه نیروی انسانی فعال کشور به منظور افزایش بازدهی و برطرف کردن تنگنایهای توسعه
- حفاظت، احیا و بهبود محیط زیست، اعتدالی کیفیت زندگی جامعه به خصوص در نقاط پرجمعیت
- توسعه علوم و تکنولوژی و گسترش قوه خلاقه و ابتکار جامعه
- ایجاد مزیت نسبی در تولید و صدور کالاهای صنعتی در سطح بین المللی
- حداکثر استفاده از منابع ارزی برای جبران کمبودهای داخلی و مهار کردن فشارهای تورمی
- سرمایه گذاری در خارج و ایجاد ثروت های ملی در جهت جایگزین کردن منابع پایان پذیر نفت
- نگهداری و زنده کردن میراث ارزنده فرهنگی، پژوهش و آموزش فرهنگی و هنری، گسترش فرهنگ و هنر، ایجاد تسهیلات برای آفرینش هنری و ادبی و گسترش روابط فرهنگی

در برنامه پنجم مبلغ ۱۷۰ میلیارد ریال برای اجرای برنامه های خاص ناحیه ای اختصاص یافت. در این برنامه برای اولین بار برنامه ریزی جامع منطقه ای پذیرفته و پیش بینی شده بود که در قالب اعتبارات هر ناحیه و از طریق توسعه کمی و کیفی طرح های استانی که در برنامه چهارم به اجرا گذاشته شد، برای هر یک از استان ها طرح جامعی متشکل از فعالیت های مختلف تولیدی و اجتماعی به صورت هماهنگ و متناسب با شرایط خاص استان با عنوان "برنامه توسعه استان" تهیه شود.

جمع بندی

اهداف در نظر گرفته شده برای برنامه عمرانی اول، وجهی کلی داشته و نشان از آن دارد که هنوز اثری از ثبات سیاست های اقتصادی دیده نمی شود. گرچه تخصیص منابع در این برنامه را نمی توان کاملاً منطبق با الگوی رشد سرمایه داری دانست، اما این دو بی شباهت به هم نیستند و می توان الگوی نظری خاص توسعه را لایه لای آن استخراج نمود و آن نیز توسعه کشاورزی از مجرای بخش خصوصی است. عدم ثبات سیاسی و بروز تنش هایی میان ایران با قدرت های غربی چون آمریکا و انگلیس مانع از اعطای وام از بانک جهانی به ایران شد و مجموعه این عوامل منجر به کاهش درآمد برنامه در طول این دوره به یک سوم رقم پیش بینی شده گشت. ناکامی برنامه هفت ساله اول، نه تنها تحت تاثیر مضیقه مالی دولت و کمبود منابع مالی بود، بلکه نوپا بودن سازمان برنامه و بی سابقه بودن برنامه ریزی در کشور و ... نیز مزید بر علت شد. نکته قابل توجه در برنامه دوم این است که الگوی آن غیر جامع است و دارای هدف رشد در سطح کلان اقتصادی نیست و مانند برنامه اول از اجماع طرح های عمرانی مورد نیاز کشور که با هم ارتباط چندانی نداشتند، تشکیل شده است. الگوی برنامه سوم، برنامه ریزی جامع اقتصادی و استراتژی، جایگزینی واردات با حمایت از صنایع داخلی و هدف رشد برنامه ۶ درصد در سال در طول برنامه و دستیابی به رشد ۴۱ درصدی درآمد کشور در افق برنامه بود. برنامه سوم اگرچه در تامین اعتبارات با مشکلاتی روبرو بود، ولی اقتصاد کشور موفق به دستیابی به رشد سالانه ۸٫۳ درصد در سال و رشد ۵۸ درصد درآمد ملی در پایان برنامه شد که نشان از موفقیت نسبی برنامه دارد.

الگوی برنامه چهارم، برنامه ریزی جامع اقتصادی و ارشادی با استفاده از الگوی اقتصادسنجی و استراتژی برنامه، جایگزینی واردات و رشد تولید ملی و ثبات قیمت ها بود. هدف رشد اقتصادی برنامه، رشد ۹ درصد در سال در طول برنامه و دستیابی به رشد حدود ۵۶٫۸ درصد در درآمد کشور در افق برنامه بوده است. دستاوردهای کلی برنامه از نظر تحقق اهداف برنامه ریزی شده رشد تولید، بهره وری و تثبیت اقتصادی قابل قبول بوده است.

در دوران پنجم با افزایش بی سابقه درآمدهای نفتی ایران، افزایش اعتبارات برنامه پنجم فراتر از ظرفیت اقتصاد ایران تعیین شد و این موضوع رشد ناهماهنگ بخش های اقتصادی کشور را در پی داشت و باعث بروز تنگنانهایی در تمام بنیان های اقتصادی و اجتماعی کشور شد.

واقعیت اینست که مجموعه برنامه های عمرانی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی ایران موفق به ایجاد تعادل منطقه ای نشدند و به تشدید نابرابری ها و قطبی شدن فضایی و بخشی یاری رسانده بودند. برنامه ریزی منطقه ای شاید هیچ گاه وجود نداشته و بیشتر سیاستگزاری منطقه ای و تا حدی منطقه ای کردن برنامه های ملی بوده است. اگر در برنامه های عمرانی اول و دوم با تکیه بر منابع خارجی معدودی نواحی مستعد کشاورزی توجه شد، در برنامه های بعدی قطب های صنعتی با تکیه بر منابع نفتی اولویت یافتند. در حالی که حضور و نفوذ آمریکاییان در این دوران مشهود است، تفوق دیدگاه های بخشی، برنامه ریزی از بالا و تمرکزگرا، رجحان رشد بر توزیع عادلانه، اولویت صنعت و پروژه های با مقیاس بزرگ و فن آوری سرمایه بر و محیط زیست ستیز و سرانجام، راهکار نوسازی بدون بهره مندی محلی و مشارکت مردمی و ارتقاء فرهنگی مشاهده می شود. در این دوران ذهنیت رشد اقتصادی پیوسته مسلط بوده و نقش دولت در جبران ناتوانی سرمایه داران داخلی برای راه اندازی صنایع نوین و نهایتا واگذاری به آنها دیده می شد. مرکز در پی کودتای مرداد ۱۳۳۲ تفویض اختیارات به مناطق را تهدیدی مردمی می پنداشت و در جایگاه قیم به تقلید " توسعه " و مهندسی اجتماعی مردم می پرداخت که نه خواهان پروژه هایش بودند و نه شریک ساختمان آنها و نه بهره مندان واقعی و اداره کننده آنها. باید توجه داشت که همان سیاست های محدود منطقه ای برنامه های عمرانی نیز هرگز به درستی اجرا نشد و با دخالت خود کامه و متمرکز سیاسی و عدم کفایت دیوانسالاری مخدوش می شد.

ب) برنامه های توسعه ای

برنامه ی اول توسعه ای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۷۲)

اولین اقدام برای تدوین برنامه ریزی درازمدت پس از انقلاب به تشکیل شورای عالی طرح های انقلاب در ابتدای سال ۱۳۵۸ بر می گردد که گزارش نهایی خود را در اردیبهشت ۱۳۵۹ ارائه کرد و فصل سوم از فصول پنج گانه آن به " توزیع فضایی فعالیت های اقتصادی، اجتماعی و کالبدی (آمایش) اختصاص داشت و سیاست های پیشنهادی با توجه به مناطق مختلف در فضای ملی مطرح شد که برتر از دیدگاه های محدود بخشی - بودجه ای گذشته بود.

این گزارش برقراری توازن بین سهم برنامه ریزی فضایی و برنامه ریزی بخشی چه در سطح ملی و چه در سطوح منطقه ای و محلی را لازم دانسته و توسعه صنعتی به همراه یکپارچه سازی فضای سرزمین را اساس قرار داد.

در ارتباط با فقدان برنامه توسعه، سرانجام برنامه اول توسعه اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۸-۱۳۷۲) در روز برنامه ریزی، ۱۱ بهمن ۱۳۶۸ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. یکی از اهداف کلان دهگانه برنامه، سازماندهی فضایی و توزیع جغرافیایی جمعیت و فعالیت متناسب با مزیت های نسبی هر منطقه (مگر در مواردی که ملاحظات سیاسی و پدافند ملی ایجاب می کند) اعلام شد. همچنین از جمله سیاست های اصلی برنامه موارد زیر اعلام شد:

- انتخاب معدودی مراکز منطقه ای در سطح کشور برای تمرکز زدایی جمعیتی و فعالیت ها از تهران و بهبود دسترسی به خدمات.
- تقویت شبکه ای از شهرهای متوسط (برای پذیرش اضافه جمعیت شهرهای بزرگ نزدیک) و شهرهای کوچک (برای پیوند با جوامع روستایی و عشایری)
- استفاده از ظرفیت های زیربنایی استفاده نشده در مراکز با قابلیت های اقتصادی.
- ایجاد و تقویت قطب های توسعه در مناطق با قابلیت های بالقوه تولیدی و یا بنابر ملاحظات سیاسی - نظامی، بوم شناسانه (مانند جلوگیری از بیابان زایی) و یا کاهش جریان های مهاجر فرستی.

اهداف اصلی برنامه اول توسعه

- ایجاد تحرک در سرمایه گذاری، اشتغال مولد، رشد اقتصادی با تاکید بر کاهش وابستگی و خود کفایی محصولات استراتژیک کشاورزی و مهار تورم
- بازسازی و نوسازی و تجهیز بنیه دفاعی و ظرفیت های تولیدی و زیربنایی خسارت دیده
- اصلاح سازمان و مدیریت اجرایی و قضایی کشور
- گسترش کمی و ارتقای کیفی فرهنگ عمومی ، با توجه خاص به نسل جوان
- کاهش نرخ رشد جمعیت و کاهش نرخ مرگ و میر ، افزایش نرخ باسوادی و پوشش تحصیلی
- تلاش به منظور تامین عدالت اجتماعی اسلامی

برنامه توسعه پنج ساله اول، با انتخاب راهبرد "آزادسازی اقتصادی" آغاز شد. این برنامه به دنبال آن بود که با سرمایه گذاری دولت در زمینه بازسازی خسارت های جنگ تحمیلی و بهره برداری حداکثری از ظرفیت های موجود ، روندهای منفی اقتصادی حاکم را به نفع ایجاد رشد اقتصادی در کشور تغییر دهد و بستر تداوم رشد در آینده را فراهم کند. از این رو، برنامه اول توسعه به "برنامه سازندگی" شهرت یافت که مرکز ثقل برنامه بود. اهم اهداف برنامه اول به شرح زیر است:

عملکرد برنامه اول توسعه		
عملکرد	هدف	شرح
۷۰۴	۸۰۱	رشد اقتصادی (درصد)
۹۰۲	۱۱۰۶	رشد سرمایه گذاری (درصد)
۲۲۰۷	۱۱	دولتی
۱۰۴	۱۲۰۲	غیر دولتی
۳۸۴	۳۹۴	اشتغال جدید (هزار نفر)
۱۱۰۵	۱۳۰۴	نرخ بیکاری (درصد)
۲۵۰۱	۸۰۲	نقدینگی
۱۸۰۹	۱۴۰۴	تورم

برنامه ی دوم توسعه ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۴-۱۳۷۸).

برنامه دوم توسعه با فاصله یکسال پس از پایان برنامه اول به مورد اجرا گذاشته شد. در زیر مجموعه هدف کلان "تحقق عدالت اجتماعی" - که یکی از اهداف ۱۶ گانه برنامه است - خطی مشی های: تقسیم بهینه منابع و امکانات عمومی برای ارتقاء استان ها و مناطق پایین تر از میانگین به حد نصاب متوسط کشور، "عنايت به مناطق محروم... و "اتخاذ تصمیمات سازگار جهت محرومیت زدایی و رفع عدم تعادل های منطقه ای در برنامه های آمایش سرزمین" تصریح شده است. تبصره ۱۱ این برنامه، توسعه روستاهای محروم و ایجاد تعادل های منطقه ای با تکیه بر خدمات رسانی و طرح های اشتغالزا را مدنظر دارد. تبصره ۲ قانون برنامه دوم، دولت را موظف به اجرای سیاست های تمرکززدایی و افزایش نقش استان ها نموده و در این راستا خواهان شفافیت در تخصیص اعتبارات جاری و عمرانی به تفکیک استان ها و شهرستان ها شده و واگذاری کلیه طرح های با ماهیت استانی به دستگاه های اجرایی محلی و سازمان های برنامه و بودجه استان ها را توصیه نموده است.

تبصره های ۳۱ تا ۳۳ نیز در جهت تمرکززدایی و انتقال وظایف اجرایی به واحدهای استانی مطرح شده اند که می تواند گامی اولیه در راستای هدف "تقویت مشارکت مردمی و ... نظارت شایسته و پیوسته بر اجرای برنامه - از اهداف ۱۶ گانه برنامه تلقی شود. تبصره ۶۹ نیز موضوع مهم قلمرو یکپارچه مدیریت را مورد توجه قرار داده و در گام نخست دولت را مکلف به تهیه طرح جامع

تقسیمات کشوری ” به منظور برقراری نظام مطلوب تقسیمات کشوری و تثبیت منطقی و پایدار آن و تنظیم و ترکیب جمعیت و توزیع منطقی آن در کشور به گونه ای که هماهنگی لازم با کلیه فعالیت های توسعه در مناطق را داشته باشد.

اهداف برنامه دوم توسعه بعد از انقلاب:

- تلاش برای تحقق عدالت اجتماعی
- رشد فضایل بر اساس اخلاق اسلامی و ارتقای فرهنگ عمومی
- تلاش به منظور حاکمیت قانون و حفظ امنیت مردم و ترویج فرهنگ احترام به قانون ، نظم اجتماعی و وجدان کاری
- هدایت جوانان و نوجوان در عرصه های گوناگون و مشارکت آنها در حوزه های اقتصادی ، اجتماعی ، فرهنگی و سیاسی
- تقویت بنیه دفاعی کشوررشد و توسعه پایدار با محوریت بخش کشاورزی
- افزایش بهره وری، حفظ محیط زیست و استفاده بهینه از منابع کشورتلاش به منظور کاهش وابستگی اقتصاد به درآمدهای نفت و توسعه صادرات غیر نفتی

استراتژی اصلی برنامه دوم توسعه، تثبیت دستاوردهای برنامه اول توسعه، ایجاد ثبات در روندهای اقتصادی کشور و کاهش بار سنگین تحولات اقتصادی بر جامعه بود. این برنامه از جهت ساختار و ماهیت تفاوتی با برنامه اول نداشت و مبتنی بر آزاد سازی اقتصادی و خصوصی سازی بود. برنامه دوم نیز رشد و توسعه اقتصادی را از اصلی ترین اهداف خود می دانست و تاکید خاصی بر پایداری آن داشت. ” برنامه ثبات اقتصادی ” عنوان دیگر برنامه دوم توسعه بوده است. مهمترین سیاست ها و اهداف کلان برنامه دوم توسعه به شرح ذیل است:

عملکرد برنامه دوم توسعه

شرح	هدف	عملکرد
رشد اقتصادی (درصد)	۵۰۱	۳۰۲
رشد سرمایه گذاری (درصد)	۶۰۲	۸
دولتی	-	۱۰۲
غیر دولتی	-	۱۳۰۷
اشتغال جدید (هزار نفر)	۴۰۴	۲۶۳
نرخ بیکاری (درصد)	۱۲۰۶	۱۳۰۱
نقدینگی	۱۲۰۵	۲۵۰۵
تورم	۱۲۰۴	۲۵۰۶

برنامه دوم توسعه در شرایطی آغاز شد که با بهره برداری از ظرفیت های بدون استفاده موجود در سال های برنامه اول، هرگونه تغییر در روندهای اقتصادی مستلزم سرمایه گذاری در زمینه های جدید اقتصادی بود. بروز بحران بدهی های ارزی در اوایل برنامه یادشده و لزوم صرفه جویی در مصارف ارزی، عدم ثبات در سیاست های پولی و مالی و ارزی، کاهش قیمت نفت از مقدار پیش بینی شده در سال ۱۳۷۶ و کاهش شدیدتر آن در سال ۱۳۷۷، خشکسالی در اکثر استان های کشور و تحولات سیاسی در داخل کشور باعث شد تا دستیابی به اهداف پیش بینی شده در برنامه با مشکلاتی همراه شود. به عبارت دیگر ؛ در اجرای برنامه دوم تغییر جهت اساسی از استراتژی های اعلام شده روی داد. کنترل ارز، فشار بدهی های خارجی، افزایش نرخ تورم و افزایش انتظارات تورمی و فشار تقاضا برای خرید کالا و ارز باعث شد تا مجموعه ای از سازوکارهای کنترل اقتصادی شامل سیستم ارز چند نرخ، برقراری مجدد کنترل قیمت ها، کنترل واردات و اعمال سیاست انقباض پولی به وجود آید.

به رغم تلاش هایی که برای یافتن روش توزیع عادلانه اعتبارات استان ها در این برنامه شد، برنامه همچنان با تسلط دیدگاه بخشی و سیاستگزاری منطقه ای (به جای دیدگاه فضایی و برنامه ریزی منطقه ای) شکل گرفت. با این حال، به نظر می رسد تعدد و

پراکندگی طرح های استانی دوران سازندگی اخیر در صورت همراهی سیاست های اجتماعی (مانند عدالت اجتماعی و دسترسی همگان و ارتقاء مشارکت های محلی) موجب کاهش عدم تعادل های منطقه ای کشور شوند.

برنامه ی سوم توسعه ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۹-۱۳۸۳)

قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۳۷۹ / ۱ / ۱۷ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید. این قانون مشتمل بر ۳ بخش بود: بخش اول، حوزه های فرابخشی (شامل فصول اول تا دوازدهم)؛ بخش دوم، امور بخشی (شامل فصول سیزدهم تا بیست پنجم) و بخش سوم، اجرا و نظارت (فصل بیست و ششم)، اگرچه به همراه لایحه برنامه سوم جدول های کلان برنامه نیز تقدیم مجلس شد اما تنها جدول مربوط به تعداد کارکنان دولت و جدول پیش بینی درآمد حاصل از صادرات نفت خام به تصویب رسید. قانون برنامه سوم توسعه شامل ۱۹۹ ماده، ۵۷ تبصره و در مجموع حدود ۵۴۰ حکم اجرایی بود. در برنامه پنج ساله سوم توسعه به اصلاح ساختارها و ایجاد زیربنای لازم برای توسعه توجه خاص شد و در هر مورد، اصلاح قوانین و سایر برنامه های اجرایی لازم مشخص شد.

در بعد منطقه ای، موضوع مشارکت استان ها در امور اجرایی از اوایل برنامه سوم به صورت ویژه ای مورد توجه قرار گرفت و شوراهای اسلامی شهر و روستا فعالیت های خود را آغاز کردند. البته قانون تشکیلات شوراهای اسلامی در سال ۱۳۶۱ به تصویب مجلس شورای اسلامی درآمده بود اما به دلایل مشکلاتی مانند جنگ و ... امکان به اجرا در آمدن آن تا سال ۱۳۷۸ فراهم نشد. همچنین در برنامه سوم توسعه، شوراهای برنامه ریزی و توسعه استان ها به منظور برنامه ریزی برای استان ها تشکیل شدند. اهداف برنامه سوم توسعه بعد از انقلاب:

- بازنگری و تنظیم سیاست های مالی، پولی، ارزی، تجاری، اشتغال و تولید به همراه گسترش نظم تامین اجتماعی با تاکید بر هدفمند کردن سیاست های حمایتی افزایش اشتغال مولد
- خصوصی سازی و کاهش تصدی گری دولت کاهش وابستگی به درآمدهای از صدور نفت خام
- ایجاد جهش در صادرات غیرنفتی استفاده مناسب از توان ساخت داخل و تقویت پیمانکاران و مشاوران داخلی
- اصلاح قانون مالیات های مستقیم و چگونگی وصول عوارض
- تمرکز زدایی از ساختار اداری و اقتصادی
- رشد ارزش های انسانی، ارتقای ظرفیت های معنوی جامعه و تقویت باورهای دینی به منظور توسعه فرهنگی کشور

مشکلات ساختاری برنامه اول و دوم توسعه، نگاه اجتماعی به مسایل اقتصادی در داخل و سیاست تنش زدایی در روابط بین الملل و بهبود روابط در اوپک و ارائه طرح ساماندهی اقتصاد در سال ۱۳۷۷، منجر به شکل گیری سرمشق اصلاح ساختار اقتصادی با رویکرد داخلی در برنامه سوم توسعه شد. از این رو، مهمترین ویژگی برنامه سوم توسعه، سعی در فراهم ساختن الزام های تحقق یک توسعه پایدار بود. بر اساس این، برنامه سوم با راهبرد اصلاحات اقتصادی مبتنی بر رویکرد "توسعه اقتصاد رقابتی" از طریق حرکت به سمت آزاد سازی اقتصادی همراه با شکل گیری نظام جامع تامین اجتماعی، اصلاحات قانونی و نهادی و لغو انحصارات برای فراهم شدن زمینه های مشارکت بخش خصوصی و کاهش تصدی گری دولت طراحی و تدوین شد. از این رو برنامه سوم توسعه به "برنامه اصلاح ساختاری" نیز مشهور شد که این موضوع، نقطه اتکا و مرکزی برنامه سوم به شمار می آمد. جهت گیری اصلی این برنامه، اصلاحات ساختاری و نهادی به منظور آزادسازی و خصوصی سازی بود. اصلاح محیط کسب و کار، مقررات زدایی از فرآیند سرمایه گذاری، تقویت قدرت رقابت پذیری از طریق حرکت به سمت آزادسازی نظام قیمت ها و تعیین قیمت بر مبنای سازوکار بازار به عنوان ابزار تخصیص بین منابع، از راهبردهای این برنامه محسوب می شد. یکسان سازی نرخ ارز، آزادسازی تجارت و حذف موانع غیرتعرفه ای، تخصیص رقابتی منابع بانکی، تاسیس بانک توسط بخش غیر دولتی، تشکیل حساب ذخیره ارزی و حذف یارانه انرژی از مقوله های اصلاح نظام قیمت ها به شمار می آمد که در برنامه سوم توسعه بر آنها تاکید شده بود.

عملکرد برنامه سوم توسعه را نیز به صورت خلاصه می توان در جدول زیر نشان داد:

عملکرد	هدف	شرح
۶۰۱	۶	رشد اقتصادی (درصد)
۱۰۰۷	۷۰۱	رشد سرمایه گذاری (درصد)
۶۰۱	۴۰۱	دولتی
۱۳	۱۲۰۳	غیر دولتی
۵۸۹	۷۶۵	اشتغال جدید (هزار نفر)
۱۲۰۳	۱۲۰۶	نرخ بیکاری (درصد)
۲۸۰۹	۱۶۰۴	نقدینگی
۱۴۰۱	۱۵۰۹	تورم

خطی مشی های یادشده در قسمت پیشین از سال ۱۳۷۹ اجرایی و در این راستا، اقدامات و اصلاحاتی آغاز شد که از جمله این اصلاحات می توان به : اصلاح نرخ ارز و اجرای سیاست یکسان سازی نرخ ارز، جایگزینی تدریجی تعرفه به جای موانع غیرتعرفه ای و فراهم آوردن شرایط برای کاهش تعرفه ها، تاسیس بانک های خصوصی داخلی و بانک های خارجی در مناطق آزاد به همراه تقویت بازار بورس (راه اندازی بورس های منطقه ای و کالایی) و نظام مالی غیر بانکی به منظور انحصارزدایی از شبکه بانکی و تامین اطمینان بیشتر برای سرمایه گذاری ، تصویب و اجرای قانون سرمایه گذاری خارجی ، قانون جدید مالیات ها، قانون تجمیع عوارض، حذف پیمان سپاری برای صدور کالا، خصوصی سازی بانک ها، ایجاد بیمه خصوصی و ایجاد حساب ذخیره ارزی اشاره کرد که برای تحکیم بنیان های تولید و سرمایه گذاری بود.

با توجه به توضیحات یاد شده ، از مهمترین سیاست های اجرا شده در برنامه سوم توسعه ایجاد حساب ذخیره ارزی و یکسان سازی نرخ ارز بود. ایجاد حساب ذخیره ارزی حاصل از صادرات نفت خام به نوعی اصلاح ساختار بودجه به منظور کنترل نوسان های درآمد نفتی و ایجاد منابع سرمایه گذاری به ویژه برای بخش خصوصی به شمار می آمد. یکسان سازی نرخ ارز با توجه به این که نرخ ارز در بودجه های سالانه برای برآوردهای ریالی در نظر گرفته می شود، بودجه سالانه را تحت تاثیر قرار می دهد.

برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۴-۱۳۸۸)

رنامه چهارم در چارچوب چشم انداز آینده در افق بلندمدت و با سرمشق ”رشد پایدار اقتصادی استوار بر دانایی و رویکرد جهانی”، برای اصلاح ساختارها و فرآیندهای جامعه تهیه و تدوین شد. این برنامه برخلاف برنامه سوم – که اصلاح ساختار کشور را با رویکرد داخلی مد نظر قرار داده بود – با رویکرد جهانی برای بهبود ساختار کشور، تدوین شد. ترسیم چشم انداز بلند مدت ، از دیگر ویژگی های مهم این برنامه بود.

اهداف اصلی برنامه چهارم به شرح ذیل است:

- بسترسازی برای رشد سریع اقتصادی
- تعامل فعال با اقتصاد جهانی
- رقابت پذیری اقتصادی
- توسعه مبتنی بر دانایی
- حفظ محیط زیست
- آمایش سرزمین و توازن منطقه ای
- ارتقای امنیت انسانی و عدالت اجتماعی

- توسعه فرهنگی
- امنیت ملی
- توسعه امور قضایی
- نوسازی دولت و ارتقای اثربخشی حاکمیت
- ارتقای سلامت و بهبود کیفیت زندگی

در برنامه چهارم شوراهای برنامه ریزی استان ها، موظف شدند با همکاری و تعامل کلیه دستگاه های استانی، برنامه پنج ساله استان را تهیه و پس از تصویب شورای برنامه ریزی استان به تصویب نهایی هیات وزیران برسانند. در قانون برنامه پنجم توسعه نیز بر لزوم تشکیل شورای شورای برنامه ریزی و توسعه هر استان به ریاست استاندار و کمیته برنامه ریزی شهرستان به ریاست فرماندار، به منظور تصمیم گیری، تصویب، هدایت، هماهنگی و نظارت در امور برنامه ریزی و بودجه استان ها و شهرستان ها در چارچوب برنامه ها و سیاست های کلان کشور تاکید شده است.

نظم جدید جهانی موجب شد در برنامه چهارم توسعه علاوه بر تاکید بر ادامه سیاست های اصلاح ساختاری برنامه سوم توسعه، پایه های جدیدی برای تغییر در روند توسعه کشور پیش بینی شود.

برنامه چهارم به عنوان نخستین گام در رسیدن به اهداف تعیین شده در چشم انداز بلند مدت کشور به گونه ای تدوین شده است که بتواند نرخ بیکاری و نرخ تورم را که مهمترین شاخص های اقتصادی است به عدد یک رقمی تبدیل کند. عملکرد برنامه چهارم توسعه در شاخص های کلان اقتصاد به شرح ذیل است:

شرح	هدف	عملکرد
متوسط رشد اقتصادی	۸%	۵۰۷%
متوسط نرخ رشد هزینه های مصرفی	۶%	۴۰۴۵
متوسط نرخ رشد سرمایه گذاری	۱۲۰۲	۶۰۹
متوسط نرخ رشد نقدینگی	۲۵%	۲۴۰۳%
شاخص متوسط تورم	۹۰۹	۱۴۰۲
ضریب جینی	۵۰۳۸	۵۰۳۸۵۹
شاخص ایجاد اشتغال	۳۰۵ میلیون شغل	۲۰۵ میلیون شغل

برنامه پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۰-۱۳۹۴)

امور اقتصادی

الف) رشد مناسب اقتصادی با تأکید بر:

- ۲۱- تحقق رشد مستمر و پرشتاب اقتصادی به میزان حداقل ۸٪ نرخ رشد سالیانه تولید ناخالص داخلی با:
 - ۲۱-۱ توسعه سرمایه گذاری از طریق کاهش شکاف پس انداز- سرمایه گذاری با حفظ نسبت پس انداز به تولید ناخالص داخلی در سطح ۴۰ درصد و جذب منابع و سرمایه های خارجی.
 - ۲۱-۲ ارتقاء سهم بهره وری در رشد اقتصادی به یک سوم در پایان برنامه.
 - ۲۱-۳ بهبود فضای کسب و کار کشور با تأکید بر ثبات محیط اقتصاد کلان، فراهم آوردن زیرساخت های ارتباطی، اطلاعاتی، حقوقی، علمی و فناوری مورد نیاز، کاهش خطرپذیری های کلان اقتصادی، ارائه مستمر آمار و اطلاعات به صورت شفاف و منظم به جامعه.

- ۴-۲۱- تقویت و توسعه نظام استاندارد ملی.
- ۲۲- تغییر نگاه به نفت و گاز و درآمدهای حاصل از آن، از منبع تأمین بودجه عمومی به «منابع و سرمایه‌های زاینده اقتصادی» و ایجاد صندوق توسعه ملی با تصویب اساسنامه آن در مجلس شورای اسلامی در سال اول برنامه پنجم و برنامه‌ریزی برای استفاده از مزیت نسبی نفت و گاز در زنجیره صنعتی و خدماتی و پایین دستی وابسته بدان با رعایت:
- ۱-۲۲- واریز سالانه حداقل ۲۰ درصد از منابع حاصل از صادرات نفت و گاز و فرآورده‌های نفتی به صندوق توسعه ملی.
- ۲-۲۲- ارائه تسهیلات از منابع صندوق توسعه ملی به بخش‌های خصوصی، تعاونی و عمومی غیردولتی با هدف تولید و توسعه سرمایه‌گذاری در داخل و خارج کشور با در نظر گرفتن شرایط رقابتی و بازدهی مناسب اقتصادی.
- ۳-۲۲- قطع وابستگی هزینه‌های جاری دولت به درآمدهای نفت و گاز تا پایان برنامه.
- ۲۳- اصلاح ساختار نظام بانکی با اجرای کامل و روزآمد قانون بانکداری بدون ربا و نهادینه کردن نظام‌های قرض‌الحسنه، تأمین اعتبارات خرد و اعتبارات لازم برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ.
- ۲۴- ارتقاء کمی و کیفی بازارهای مالی (سرمایه، پول و بیمه) با تأکید بر کارآیی، شفافیت و سلامت.
- ۲۵- تحقق سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و الزامات مربوط به هر یک از بندها با تأکید بر:
- ۱-۲۵- حمایت از شکل‌گیری بازارهای رقابتی.
- ۲-۲۵- ایجاد ساختارهای مناسب برای ایفای وظایف حاکمیتی (سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت).
- ۳-۲۵- تنظیم سیاست‌های تشویقی در جهت تبدیل فعالیت‌های غیر متشکل (نهاد خانوار) به فعالیت‌های واحدهای حقوقی.
- ۴-۲۵- ایجاد بازار رقابتی برای ارائه خدمات بیمه درمانی.
- ۲۶- توجه به ارزش اقتصادی، امنیتی، سیاسی و زیست‌محیطی آب با تسریع در استحصال، عرضه، نگهداری و مصرف آن و مهار آب‌هایی که از کشور خارج می‌شود با اولویت استفاده از منابع آب‌های مشترک.
- ۲۷- سرمایه‌گذاری در استحصال و استخراج گاز و نفت و معادن مشترک با کشورهای همسایه با رعایت سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی.
- ۲۸- حفظ ذخایر راهبردی ارزی به مقداری که اطمینان از تأمین نیازهای اساسی کشور در مدت معین (براساس مصوبه شورای عالی امنیت ملی) حاصل گردد.
- ۲۹- تأکید بر راهبرد توسعه صادرات به‌ویژه در بخش خدمات با فناوری بالا به نحوی که کسری تراز بازرگانی بدون نفت کاهش یافته و توازن در تجارت خدمات ایجاد گردد.
- ۳۰- گسترش همه‌جانبه همکاری با کشورهای منطقه جنوب غربی آسیا در تجارت، سرمایه‌گذاری و فناوری.
- ۳۱- ارتقاء و هماهنگی میان اهداف توسعه‌ای: آموزش، بهداشت و اشتغال به‌طوری که در پایان برنامه پنجم، شاخص توسعه انسانی به سطح کشورهای با توسعه انسانی بالا برسد.
- ۳۲- تبدیل نظام بودجه‌ریزی کشور به بودجه‌ریزی عملیاتی.
- ۳۳- برقراری ارتباط کمی و کیفی میان برنامه پنج‌ساله و بودجه‌های سالیانه با سند چشم‌انداز با رعایت شفافیت و قابلیت نظارت.

(ب) گسترش عدالت اجتماعی با:

۳۴- تنظیم همه فعالیت‌های مربوط به رشد و توسعه اقتصادی بر پایه عدالت اجتماعی و کاهش فاصله میان درآمدهای طبقات و رفع محرومیت از قشرهای کم‌درآمد با تأکید بر موارد زیر:

۳۴-۱- جبران نابرابری‌های غیرموجه درآمدی از طریق سیاست‌های مالیاتی، اعطای یارانه‌های هدفمند و سازوکارهای بیمه‌ای.

۳۴-۲- تکمیل بانک اطلاعات مربوط به اقشار دو دهک پایین درآمدی و به هنگام کردن مداوم آن.

۳۴-۳- هدفمند کردن یارانه‌ها.

۳۴-۴- تأمین برخورداری آحاد جامعه از اطلاعات اقتصادی.

۳۵- اقدامات لازم برای جبران عقب‌ماندگی‌های حاصل از دوران‌های تاریخی گذشته با تأکید بر:

۳۵-۱- ارتقاء سطح درآمد و زندگی روستائیان و کشاورزان با تهیه طرح‌های توسعه روستایی، گسترش کشاورزی صنعتی، صنایع روستایی و خدمات نوین و اصلاح نظام قیمت‌گذاری محصولات کشاورزی.

۳۵-۲- گسترش فعالیت‌های اقتصادی در مناطق مرزی و سواحل جنوبی و جزایر با استفاده از ظرفیت‌های بازرگانی خارجی کشور.

۳۵-۳- کاهش فاصله دو دهک بالا و پایین درآمدی جامعه به‌طوری که ضریب جینی به حداکثر ۰/۳۵ در پایان برنامه برسد.

۳۵-۴- انجام اقدامات ضروری برای رساندن نرخ بیکاری در کشور به ۷ درصد.

۳۵-۵- تأمین بیمه فراگیر و کارآمد و گسترش کمی و کیفی نظام تأمین اجتماعی و خدمات بیمه درمانی.

۳۵-۶- توسعه نظام‌های پیشگیری از آسیب‌های فردی و اجتماعی.

۳۵-۷- حمایت از اقشار محروم و زنان سرپرست خانوار.

۳۵-۸- توسعه بخش تعاون با هدف توانمندسازی اقشار متوسط

برنامه ششم توسعه‌ی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۹-۱۳۹۵)

با عنایت به این که برنامه ششم توسعه (۹۹-۱۳۹۵)، برنامه‌ای جامع نگر با نگاه ویژه به موضوعات خاص می باشد، حد تفصیل برنامه برای هر یک از موضوعات خاص تا سطح برنامه اجرایی و برای بخش/فرابخش در سطح برنامه راهبردی خواهد بود. از آنجایی که در سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی و جهت‌گیری‌های اصلی برنامه ششم، استفاده از قابلیت‌های متنوع در جغرافیای مزیت‌های مناطق کشور مطرح شده است، تکیه برنامه بر ضوابط ملی آمایش سرزمین در جهت کاهش عدم تعادل‌های منطقه‌ای خواهد بود. در این ارتباط، علاوه بر رویکرد آمایشی در کلیه بخش‌ها، به منظور رفع عدم تعادل‌های پهنه سرزمین طرح‌های مرتبط با موضوعات خاص مکان‌محور (پروگرام‌های ویژه) برای کاهش آسیب‌پذیری و افزایش تاب‌آوری اقتصاد و استفاده حداکثری از ظرفیت‌های موجود کشور تعریف خواهد شد که کلیه بخش‌ها می‌بایستی اجرای آنها را در اولویت خود قرار دهند. استان‌ها نیز برنامه توسعه خود را بر پایه ضوابط ملی آمایش و سند پایه توسعه استان و در تعامل با بخش‌ها تنظیم می نمایند.

رویکرد ها و ویژگی های حاکم بر تدوین برنامه ششم توسعه

ویژگی ها	رویکردها
توجه و تاکید بر اصول و مبانی الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت	اسناد بالادستی (قانون اساسی ج.ا.ایران؛ سند چشم انداز بیست ساله ایران؛ الگوی اسلامی - ایرانی؛ سیاست های کلی برنامه ششم و سایر سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی و سیاست های اصل ۴۴ قانون اساسی ایلغی مقام معظم رهبری)
قرار گرفتن سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی به عنوان یکی	برنامه ها و رویکردهای دولت تدبیر و امید

جمع بندی

الگوی برنامه اول توسعه، برنامه ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، جایگزینی واردات با حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به درآمد نفت تعیین شده است. برنامه اول توسعه توانست به رشد متوسط سالانه ۷٫۳ درصد در سال دست یابد. با پایان برنامه اول توسعه در سال ۱۳۷۲ با توجه به ایجاد مشکلات در اجرای برنامه، تا سال ۱۳۷۴ تصویب و اجرای برنامه دوم توسعه به تاخیر افتاد و عملاً کشور دو سال را بدون داشتن برنامه سپری کرد.

الگوی برنامه دوم، برنامه ریزی جامع اقتصادی و استراتژی برنامه، رشد و توسعه پایدار، حمایت از صنایع داخلی و کاهش وابستگی به درآمد نفت انتخاب شد. دستاورد برنامه دوم بنا به گزارش اقتصادی، دستیابی به رشد اقتصادی سالانه ۵٫۷ درصد در سال اعلام شده است.

حاصل تلاش های انجام شده در طول برنامه سوم، دستیابی به متوسط رشد اقتصادی سالانه ۶٫۱ درصدی و رشد سرمایه گذاری ۱۰٫۷ درصدی بوده که بیشتر از اهداف برنامه است. عملکرد بازار کار در برنامه سوم توسعه، نسبت به برنامه دوم توسعه در وضعیت بهتری قرار داشت، به طوری که نزدیک به ۷۶ درصد فرصت های شغلی جدید تحقق یافت و نرخ بیکاری در پایان برنامه به کمتر از میزان هدف گزاری شده، رسید. به طوری کلی این برنامه نسبت به برنامه های دیگر موفق تر عمل کرد و منجر به بهبود شرایط عمومی کسب و کار شد.

از نکات بدیع برنامه چهارم در برنامه های توسعه ایران، توجه به آمایش سرزمین، توازن منطقه ای و حفاظت محیط زیست در فصول ۵ و ۶ از بخش دوم برنامه چهارم است. به نظر می رسد دلیل توجه تهیه کنندگان برنامه به این موضوعات، عدم توازن بین منطقه ای و مشکلات زیست محیطی موجود کشور باشد که نتیجه طبیعی اجرای برنامه های توسعه در سطح ملی است.

نگاهی کلی به کارنامه عملکردی دولت ها در برنامه های چهارگانه نشان می دهد در بخش رشد اقتصادی، برنامه اول موفق ترین برنامه بوده است و ناموفق ترین آنها، برنامه چهارم است. این در حالی است که با توجه به این که رشد اقتصادی ایران همواره وابسته به رشد درآمدهای نفتی بوده است. بالاترین میزان متوسط درآمدهای نفتی در زمان برنامه چهارم واقع شده است.

از آنجا که برنامه پنجم توسعه در حال اجرا است و آمارهای بخش های مختلف اقتصاد جز برخی از موارد که در قسمت قبل بدان اشاره شد - به روز نیست، نمی توان ارزیابی جامع و کاملی نسبت به چگونگی اجرای برنامه پنجم ارائه کرد، اما به صورت کلی می توان گفت که فاصله آنچه که در برنامه پیش بینی شده با شرایط موجود، زیاد است که البته تاثیر تحریم های شدید بین المللی بر محقق نشدن قسمتی از اهداف برنامه را نیز نباید نادیده گرفت.

از آنجایی که در سیاست های کلی اقتصاد مقاومتی و جهت گیری های اصلی برنامه ششم، استفاده از قابلیت های متنوع در جغرافیای مزیت های مناطق کشور مطرح شده است، تکیه برنامه بر ضوابط ملی آمایش سرزمین در جهت کاهش عدم تعادل های منطقه ای خواهد بود؛ که در این زمینه آسیب شناسی جایگاه برنامه ریزی منطقه ای و آمایش سرزمین در برنامه های پیشین توسعه ضروری است.

بررسی فرآیند برنامه ریزی توسعه منطقه ای در کشور نشان دهنده وجود آسیب هایی در حوزه مدیریت است که می توان آنها را به شرح جدول ذیل تفکیک نمود:

آسیب های نظری	آسیب های عملی - اجرایی
نبود مکتب فکری معین علمی	ضعف، کاستی و خامی در برنامه ریزی
انتخاب چارچوب نظری نامطنن برای توسعه کشور توسط سیاستگذاران و تصمیم گیرندگان (مدیران)	عدم کارایی لازم برخی مدیران و تصمیم گیرندگان
عدم اجماع نظر نخبگان سیاسی و تصمیم گیرندگان	

کشورسازمان دولتی ضعیف و وجود فسادادرایتمركزگرایی سیاسی- اداریضعف در نظارت و کنترلبخشی نگری در برنامه ریزی هاتضعیف بخش خصوصی و فساد اداریابهام در جایگاه قانونی برنامه ریزی منطقه ایضعف سرمایه های آماري و اطلاعاتی-ضعف سرمایه های مالی-ضعف سرمایه های توزیعی-وابستگی به درآمد های نفتی پس از پیروزی انقلاب ، تحت لوای ارزش های والای اسلامی،از یک سو، اولویت مهمی برای برقراری تعادل های منطقه ای و محرومیت زدایی مطرح شد و از سویی دیگر، مشروعیت دخالت دولت در تخصیص فضای توسعه(به دلیل اتکای آن به درآمدهای نفتی که جزو انفال محسوب می شود) و وظیفه تسهیل دسترسی عادلانه آحاد ملت به این فضا پذیرفته شد.با وجود تمامی کوشش هایی که در سطح منطقه ای شرح داده شد، برنامه ریزی منطقه ای در ایران (چه از جنبه نهادی و روند برنامه ریزی و چه از جنبه نظری و محصول برنامه ریزی) در پیوند با برنامه ریزی های ملی (عمدتا با دیدگاه های بخشی) و برنامه ریزی محلی (عمدتا با دیدگاه های کالبدی) از جایگاه قانونی و نقش کارآمدی برخوردار نیست و راهی دراز در پیش روی دارد.

ج) چشم انداز ۲۰ ساله

سند چشم انداز

سند چشم انداز بیست ساله ایران، سندی جهت تبیین افقی برای توسعه ایران در زمینه های مختلف فرهنگی، علمی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی است که توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام تدوین شده است. اجرای این چشم انداز از سال ۱۳۸۴ و در قالب چهار برنامه توسعه ۵ ساله انجام می گیرد. سال ۴۰۴ خورشیدی (۲۰۲۵ میلادی) افق چشم انداز است.

ویژگیهای سند چشم انداز

- توسعه یافته، متناسب با مقتضیات فرهنگی، جغرافیایی و تاریخی خود و متکی بر اصول اخلاقی و ارزش های اسلامی، ملی و انقلابی با تأکید بر: مردم سالاری دینی، عدالت اجتماعی، آزادی های مشروع، حفظ کرامت و حقوق انسان ها و بهره مند از امنیت اجتماعی و قضایی.
- برخوردار از دانش پیشرفته، توانا در تولید علم و فناوری، متکی بر سهم برتر منابع انسانی و سرمایه اجتماعی در تولید ملی.
- امن، مستقل و مقتدر با سامان دفاعی مبتنی بر بازدارندگی همه جانبه و پیوستگی مردم و حکومت.
- برخوردار از سلامت، رفاه، امنیت غذایی، تأمین اجتماعی، فرصت های برابر، توزیع مناسب درآمد، نهاد مستحکم خانواده به دور از فقر، فساد، تبعیض و بهره مند از محیط زیست مطلوب.
- فعال، مسئولیت پذیر، ایثارگر، مؤمن، رضایت مند، برخوردار از وجدان کاری، انضباط روحیه ی تعاون و سازگاری اجتماعی، متعهد به انقلاب و نظام اسلامی و شکوفایی ایران و مفتخر به ایرانی بودن.

● دست یافته به جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه‌ی آسیای جنوب غربی (شامل آسیای میانه، قفقاز، خاورمیانه و کشورهای همسایه) با تأکید بر جنبش نرم‌افزاری و تولید علم، رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقاء نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل.

● الهام‌بخش، فعال و مؤثر در جهان اسلام با تحکیم الگوی مردم‌سالاری دینی، توسعه‌ی کارآمد، جامعه اخلاقی، نواندیشی و پویایی فکری و اجتماعی، تأثیرگذار بر همگرایی اسلامی و منطقه‌ای براساس تعالیم اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره).

● دارای تعامل سازنده و مؤثر با جهان براساس اصول عزت، حکمت و مصلحت.

تحلیل سند چشم‌انداز

بر این اساس، چشم‌انداز، تصویری از آینده مطلوب را ترسیم می‌نماید که هرگاه در ذهن آحاد جامعه جای بگیرد، مسیر تحولات و دگرگونی‌های جامعه را هموارتر می‌نماید. این افق بلندمدت به پیش‌بینی فرایند توسعه اقتصادی - اجتماعی کشور و تعامل آن با جریان‌های منطقه‌ای و جهانی می‌پردازد.

در چارچوب چشم‌انداز مطلوب است که برنامه‌ریزی‌ها و حرکت‌های فردی و اجتماعی به سوی آینده‌ای آرمانی جهت می‌یابند. به بیانی دیگر، چشم‌انداز موجب تجمیع انرژی‌ها و فعالیت‌ها، جلوگیری از اصطکاک و نیز اقتدار ملی می‌گردد.

سند چشم‌انداز در واقع رهیافتی استراتژیک در مباحث اقتصادی و برنامه‌ریزی کشور است که ایران 1404 را ایران توسعه یافته، فعال و تأثیرگذار در اقتصاد جهانی معرفی می‌کند.

باید توجه داشت که سند چشم‌انداز - همان‌گونه که از عنوان آن برمی‌آید - در سطح استراتژی بلندمدت تدوین گشته و سطوح دیگر خواسته‌های برنامه‌ای همچون مأموریت‌ها و اهداف کلان را باید در برنامه‌های چهارگانه‌ای که در مقطع 20 ساله موردنظر تدوین می‌گردد، تعریف و تبیین نمود.

بدیهی است که بین چشم‌انداز، مأموریت‌ها و اهداف کلان برنامه‌ها، باید سازگاری وجود داشته، به گونه‌ای که اهداف برنامه‌ها از چشم‌انداز 20 ساله نشأت بگیرد.

ویژگی‌هایی افق 1404 ایران اسلامی به لحاظ اقتصادی :

۱. قدرت اول منطقه به لحاظ اقتصادی، فنی و علمی؛

۲. رشد پرشتاب و مستمر اقتصادی، ارتقای نسبی سطح درآمد سرانه و رسیدن به اشتغال کامل؛

۳. یک رقمی شدن نرخ تورم و بیکاری.

همچنین در این نوشتار سعی شده است با تبیین برخی روندهای اقتصادی کشور طی سال‌های گذشته، به اجمال چالش‌ها و فرصت‌های فراوری تحقق اهداف چشم‌انداز و نیز الزامات آن مورد بررسی قرار گیرد.

الف. ویژگی‌های سند چشم‌انداز

از جمله ویژگی‌هایی که سند چشم‌انداز را از برنامه‌های پنج‌ساله ممتاز ساخته است رویکرد تلفیقی و جامع آن به مسئله اقتصادی می‌باشد.

رویکرد درونگرایی صرف به همان اندازه رویکرد برونگرایی صرف خطرناک و هشداردهنده است. درونگرایی اقتصاد ایران را دچار حذف و انزوا خواهد کرد و برونگرایی، هضم و استحاله را در پی دارد. تلفیقی مناسب از این دو و متناسب با موضوعات و فرهنگ اصیل و ریشه‌دار اسلام می‌تواند از این افراط و تفریط‌ها جلوگیری نماید.

از دیگر وجوه جامعیت سند می‌توان به مطرح کردن همزمان سه گفتمان اصلی در آن اشاره کرد. در طراحی این سند گفتمان صلح، گفتمان آزادی و دموکراسی و گفتمان توسعه و پیشرفت در کنار هم به عنوان اهداف سند مطرح شده‌اند.

وجه دیگر جامعیت سند عبارت است از: همراهی رشد با عدالت و به تعبیری، جایگزینی توسعه عدالت محور به جای تک بعدی نگری هایی که در برنامه های قبلی اعمال می گردید. روح حاکم بر برنامه چشم انداز رسیدن به رشد و رونق و ترقی همراه با حفظ معنویات و رشد کمالات انسانی است. به عبارت دیگر، در بعد مادی، برنامه 20 ساله بر آن است تا عدالت و رشد را با هم محقق سازد. تحقق همزمان عدالت و رشد، تنها در نظام اقتصادی اسلام امکان پذیر می باشد. هیچ یک از دو نظام مشهور اقتصادی امروز (سرمایه داری و سوسیالیسم) قادر به تضمین رشد و عدالت همراه باهم نیستند.

واقعیت این است که بدون رشد اقتصادی و خلق ثروت جدید، رفاه عادلانه در بلندمدت دست نیافتنی است. آنچه که در نظام سرمایه داری و الگوهای غربی توسعه مورد انتظار می باشد، مسئله رشد نیست، بلکه درباره «مجموعه سیاست های رشد بنیانی» است که نسبت به توزیع درآمد بی اعتناست و تنها بر افزایش درآمد سرانه تأکید داشته، عدالت را امر ثانوی تلقی می کند.

ویژگی دیگر سند، رویکرد درون نسلی - برون نسلی آن می باشد. این سند با محور قرار دادن تولید و توسعه از سویی و توجه به منابع طبیعی و زیست محیطی از سویی دیگر، رویکردی درون نسلی - برون نسلی اتخاذ نموده است. در واقع، موتور سند را باید در تسلط گفتمان پیشرفت و توسعه پایدار جستجو نمود.

وجه دیگر جامعیت سند را باید در توجه آن به ویژگی «توسعه متوازن» مورد ارزیابی قرار داد. سند چشم انداز علاوه بر آنکه افق سیاست گذاری های کشور را از بازه های زمانی 5-4 ساله افزایش می دهد، نوعی همه جانبه گرایی و جامعیت نظام تصمیم سازی کشور در فرایند را نیز اتخاذ می کند. در حقیقت، نگاه سند نه نگاهی تک بعدی (سیاسی یا اقتصادی و...) بلکه به شکل همزمان توسعه پایدار و به تناسب اولویت، اهدافی را در حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دنبال می کند. بر همین اساس، تخصیص منابع به تناسب اولویت صورت خواهد گرفت و از هدر رفتن منابع ملی پیشگیری خواهد شد.

این در حالی است که تفکر حاکم بر سیاست گذاران و مجریان برنامه های قبلی توسعه از نوعی رویکرد تک بعدی به مقوله توسعه رنج می برد، به گونه ای که توسعه سخت افزاری دولت کارگزاران با تمرکز صرف بر توسعه اقتصادی و غفلت از ابعاد دیگر توسعه و در نهایت، نارضایتی بدنه اجتماعی، منجر به شکل گیری دوم خرداد 76 گردید. و از سویی، در دولت اصلاحات نیز توسعه فرهنگی متناسب با ارزش های اسلام و انقلاب مورد بی مهری جدی قرار گرفت، توسعه اقتصادی در محاق افتاد و توجه مطلق به اصلاحات و توسعه سیاسی معطوف گردید.

ب. تبیین روندهای اقتصادی کشور طی دو دهه اخیر

مروری بر روند شاخص های کلان اقتصادی طی سال های گذشته قدری ما را در ترسیم واقعی تر چشم انداز یاری می نماید؛ زیرا چشم انداز هر اندازه هم در برگیرنده تمامی متغیرهای توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشور باشد، اما در هر حال، ناگزیر باید از وضع موجود آغاز کند و با اتکا بر نقاط قوت، امتیازات و امکانات کشور، با اتخاذ سیاست های مناسب بر نقاط ضعف و تهدیدها غلبه نماید.

نگاهی به وضعیت شاخص های کلان اقتصادی و شاخص توسعه انسانی و نیز روند این شاخص ها طی سال های پس از انقلاب نشان می دهد که وضعیت موجود، وضعیتی چالشی و نابسامان بوده و در واقع، سند چشم انداز تلاشی هدفمند برای غلبه بر این وضعیت می باشد. البته با توجه به پتانسیل ها و توانمندی های بالقوه و در واقع، فرصت هایی که درون جامعه موجود است اهدافی فراتر از وضع این چالش ها نیز مطرح شده است. روشن است که اهداف مزبور دست یافتنی و قابل تحقق می باشند؛ زیرا اولاً، این مهم (دستیابی به اهداف مورد نظر سند) با وجود دشواری و پیچیدگی اش، بنا به ضرورت های حیاتی برای شکوفایی اقتصاد کشور در این

مرحله و حفظ ثبات و امنیت و ارتقای جایگاه ایران در منطقه امری اجتناب‌ناپذیر است. ثانیاً، تجربه کشورهای که این مسیر را پیموده‌اند، نشان می‌دهد که نیل به هدف‌های مطرح شده در این چشم‌انداز در پرتو تدبیر با تلاش و انسجام قابل دستیابی است. در ادامه، روندهای مورد اشاره از منظر فرصت‌ها و چالش‌ها مورد بررسی اجمالی قرار می‌گیرند:

۱. رشد اقتصادی

رشد اقتصادی محصول و کارکرد تمامی عوامل اقتصادی و غیراقتصادی بوده و از شاخص‌های مهم و اساسی برای ارزیابی توانمندی‌های اقتصادی در ایجاد فرصت‌های شغلی و تغییر سطح رفاه جامعه است.

بر اساس آخرین برآوردها، در فاصله سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۸۱ محصول تولید ناخالص داخلی از متوسط رشد سالانه ۶/۱ درصد به صورت واقعی برخوردار بوده است. البته متوسط رشد سالانه در دوره‌های مختلف متفاوت بوده است. در فاصله سال‌های (۱۳۶۷-۱۳۵۷ انقلاب و جنگ) از متوسط رشد سالانه ۴/۲ درصد؛ در فاصله برنامه اول از متوسط رشد سالانه ۴/۷ درصد؛ در فاصله برنامه دوم از متوسط رشد سالانه ۲/۳ درصد و در فاصله سال‌های ۱۳۷۹-۱۳۸۱ از متوسط رشد سالانه ۵/۲ درصد برخوردار بوده است.

بر این اساس، عملکرد رشد اقتصادی سالانه ایران طی دو دهه اخیر پایین و همراه با نوسانات بسیار زیاد مبتنی بر منابع طبیعی (درآمد حاصل از فروش نفت) بوده است.

همچنین سطح درآمد سرانه و تولید سرانه در اقتصاد ایران پایین بوده است. در طی ۲۵ سال گذشته رشد سالانه درآمد سرانه معادل ۸ درصد بوده است. همچنین تولید سرانه به طور متوسط ۹ درصد و درآمد ملی ۴ درصد رشد داشته است.

بنابراین، می‌توان نرخ پایین و نوسانی رشد اقتصادی کشور را از اصلی‌ترین چالش‌های فراروی تحقق اهداف سند دانست که با توجه به منابع طبیعی غنی و سایر فرصت‌های ارزشمندی که در اختیار اقتصاد کشور می‌باشد باید با تلاش و برنامه‌ریزی‌های دقیق آن را برطرف نمود.

۲. بهره‌وری کل عوامل تولید (TPF)

در ادبیات اقتصادی، بهره‌وری یکی از عوامل مهم منابع رشد اقتصادی است. سولو (Solow) از اقتصاددانان توسعه، در یک چارچوب نظری به نام «حسابداری رشد» منابع رشد اقتصادی را انباشت عامل (Factor accumulation) و رشد بهره‌وری معرفی می‌کند و بدین‌وسیله، به بررسی تغییرات بلندمدت در محیط اقتصادی و سیاست‌های اقتصادی می‌پردازد.

بدین‌سان، رشد بهره‌وری کامل عوامل تولید و اجزای آن، یعنی رشد بهره‌وری نیروی کار و سرمایه، مهم‌ترین عامل مؤثر بر رشد اقتصادی به حساب می‌آیند. همچنین بهره‌وری کل عوامل تولید، استفاده بهینه از عوامل تولید در تولید محصول یا محصولات را نشان می‌دهد. اکنون این سؤال مطرح می‌شود که سهم رشد بهره‌وری کل عوامل تولید در رشد اقتصادی در ایران چه مقدار است؟ بر اساس محاسبات انجام شده در دوره زمانی ۱۳۷۶-۱۳۸۱ سهم مذکور بسیار کم و در حد ۱ درصد بوده است. البته در سال‌های اخیر عملکرد شاخص بهره‌وری نیروی کار روند صعودی داشته و از متوسط رشد سالانه حدود ۶/۲ درصد برخوردار بوده است که علت آن را باید در افزایش کیفیت نیروی کار جست‌وجو نمود. لکن شاخص رشد بهره‌وری سرمایه همچنان منفی (۱/۸ - درصد) بوده است.

بنابراین، در مجموع می‌توان وضعیت بهره‌وری کل عوامل تولید را از دیگر چالش‌های اصلی فراروی سند چشم‌انداز به حساب آورد.

۳. تورم

تورم یکی از مهم‌ترین و مخرب‌ترین عوامل مؤثر بر اقتصاد ملی است. این پدیده پیامدهایی نظیر افزایش نابرابری در توزیع درآمد، انتقال درآمد از پس‌اندازکنندگان به وام‌گیرندگان، افزایش ریسک و ایجاد عدم اطمینان به دنبال دارد. مروری به آمارهای موجود نشان می‌دهد که طی چند دهه گذشته تورم یکی از مسائل گریبان‌گیر اقتصاد کشور بوده که متوسط آن از یک روند صعودی نیز برخوردار بوده است. همان‌گونه که از جدول پیداست طی سال‌های پس از انقلاب کشور همواره از نرخ تورم دورقمی و بالا برخوردار بوده است. نکته قابل توجه در بحث تورم و در واقع، ویژگی چالشی بودن آن را باید در ویژگی مزمین بودن آن دانست. بنابر نظر هاربرگر (A. Harberger) هنگامی تورم در کشوری مزمین است که آن کشور برای مدتی حدود 1۰ سال نرخ تورم متوسطی بیش از 2۰٪ داشته باشد. بنابراین، با استناد به نظر هاربرگر تورم در کشور ما به صورت مزمین درآمده است.

۴. بیکاری

شکی نیست که بیکاری از مهم‌ترین چالش‌های اقتصادی کشور است که اگر درمان نشود ابعاد اجتماعی و سیاسی وسیعی پیدا خواهد کرد. بنابراین، لازم است همواره افزایش اشتغال و کاهش بیکاری به عنوان یکی از اصلی‌ترین اهداف برنامه‌های اقتصادی مدنظر سیاستگذاران باشد. از مهم‌ترین نکاتی که در مورد بیکاری مورد توجه قرار دارد این است که جمعیت جویای کار در سال‌های اخیر به صورت یک موج وارد صحنه شده و مشکل‌ساز گردیده است. علت ایجاد این موج، وجود یک دوران کودک انبوهی است که در اوایل دهه شصت ایران را فرا گرفت. در آن سال‌ها رشد سالانه افزایش جمعیت کشور به حدود ۳/۶ درصد رسید، اما در اواخر دهه شصت رو به کاهش گذاشت تا آنکه اکنون به حدود ۱/۷ درصد رسیده است. موجی که در دهه شصت ایجاد شد ابتدا در اوایل دهه هفتاد به مدارس و آموزش و پرورش فشار آورد و باعث هجوم دانش‌آموزان جدید به مدارس شد، سپس در نیمه دهه هفتاد به کنکور و دانشگاه فشار آورد و اینک چند سالی است که این موج به بازار کار فشار می‌آورد. کودکان دوران کودک انبوهی اوایل دهه شصت اکنون به سن کار رسیده‌اند و جویای کار هستند، می‌خواهند تشکیل زندگی بدهند، نیازمند وسایل اولیه زندگی و مسکن هستند و به شهرهای بزرگ روی می‌آورند و باعث شلوغی و ازدحام شهرها شده‌اند. بنابراین، چالش اقتصادی و اجتماعی اساسی فراروی دولت و برنامه‌های توسعه و به ویژه سند چشم‌انداز این است که برای این فرزندان دهه شصت، کار، وسایل اولیه زندگی و مسکن مناسب ایجاد نماید. همان‌گونه که از جدول پیداست طی سال‌های ۱۳۷۵-۱۳۸۱ نرخ بیکاری از روند روبه رشدی برخوردار بوده است:

۵. شاخص توسعه انسانی

توسعه انسانی بر اساس سه بُعد توسعه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی استوار است. بنابراین، شاخص توسعه انسانی متشکل از سه مؤلفه درآمد، آموزش و امید به زندگی است. عناصر ضروری در رشد این شاخص چهار عامل برابری، پایداری، بهره‌وری و توانمندسازی افراد جامعه است.

بنابر گزارش توسعه انسانی سال 2۰۰3 سازمان ملل، جمهوری اسلامی ایران در بین ۱۷۵ کشور جهان از نظر رشد شاخص توسعه انسانی، در رتبه 1۰6 قرار گرفته و درآمد سرانه ایران در سال 2۰۰1 معادل 6۰۰۰ دلار و شاخص توسعه انسانی ۰.۷۱۹ ذکر شده

است. بر این اساس، ایران از نظر رتبه توسعه انسانی دارای توسعه انسانی متوسط است و این در حالی است که کشورهایی همچون مکزیک، کویت، آرژانتین، بحرین و کره جنوبی از جمله کشورهای در حال توسعه‌ای هستند که دارای توسعه انسانی بالا هستند. بر طبق این آمار، جایگاه ایران در جدول شاخص‌های توسعه انسانی و در میان کشورهای همجوار و منطقه بیانگر این است که کسب رتبه اول در منطقه حتی وقتی محدود به کشورهای همسایه باشد تا چه اندازه نیاز به تلاش دارد.

ج. چالش‌های فراروی تحقق اهداف سند چشم‌انداز

یکی از مهم‌ترین اصول برنامه‌ریزی، توجه به چالش‌های موجود و آتی جامعه است. در تدوین سند باید به نحوی برای حل چالش‌ها تمهیداتی فراهم شود تا در میانه راه با مشکل مواجه نشویم. اقتصاد ایران علی‌رغم دارا بودن ظرفیت‌های قابل توجه، با چالش‌های گوناگونی روبه‌رو است.

۱. تعامل ضعیف با اقتصاد جهانی

نگاهی به وضعیت کشور در چند دهه اخیر به ویژه در سال‌های پس از انقلاب حاکی از آن است که کشور ما تا حد زیادی از فرایند جهانی شدن دور مانده است. کاهش سهم ایران در تجارت جهانی کالا، کاهش سهم تجارت در تولید ناخالص داخلی، ناچیز بودن سهم ایران در سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و عدم حضور در ترتیبات تجارت جهانی از جمله محدودیت‌های موجود در این زمینه است که در صورت ادامه وضعیت موجود برخی مؤلفه‌ها تحمیل می‌شوند. واقعیت این است که نمی‌توان از اقتصاد جهانی کناره‌گیری کرد. باید در یک تعامل معنادار و خلاق، مبتنی بر درک و تفاهم متقابل «دو سویه و چند سویه» چالش‌های این حوزه را به فرصت تبدیل نمود.

۲. اتکا به صادرات نفت

اقتصاد ایران از چند جهت در برخورد با مسئله نفت با چالش مواجه است:

الف. ساختار و برنامه‌ریزی صنعت نفت کشور، ساختار برون‌گرایی برنامه‌ریزی است و بومی نشده است. به عبارت دیگر، توسعه صنعت نفت عمدتاً در راستای تأمین تقاضای بین‌المللی صورت گرفته است. از این‌رو، این صنعت نتوانسته با دیگر بخش‌های اقتصاد ملی و پیکره آن تعامل لازم را برقرار نماید.

ب. نگرش ما به نفت نگرش اقتصادی و استراتژیکی نبوده است.

ج. نوع نگاه به نفت تاکنون به عنوان یک منبع درآمد بوده است و هرگز به عنوان منبع ثروت بدان نگریسته نشده است.

سایر چالش‌های اقتصادی سند چشم‌انداز عبارتند از:

- نازل بودن سطح درآمد سرانه و پایین بودن میزان رشد اقتصادی طی دو دهه گذشته، که به طور متوسط ۹/۳ درصد بوده است.

- عدم شکل‌گیری بنیان‌های تولید مبتنی بر اقتصاد دانایی در راستای دستیابی به رشد مستمر اقتصادی.

- پایین بودن بهره‌وری عوامل تولید و عدم توجه جدی به نقش بهره‌وری در توسعه پایدار.

- بالا بودن جمعیت بیکار، ساختار نامتعادل بیکاری معطوف به جوانان و زنان.

- ساختار انحصاری فعالیت‌های تصدی‌گری دولت و اندازه غیر بهینه دولت.

- توسعه نامتوازن منطقه‌ای و عدم استفاده از ظرفیت‌های بالقوه مناطق.

- ناکارآمدی نظام اداری و اجرایی کشور و بزرگ و بی‌قواره شدن دولت و اتکا به ساختارهای انگیزشی غیر مؤثر و تفکر غیرعلمی در اداره امور و ...

د. فرصت‌های فراروی تحقق اهداف سند

در خصوص فرصت‌های فراروی تحقق اهداف سند به طور اجمال می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

- نیروی کار ماهر، جوان، خلاق، تحصیل کرده و هوشمند؛

- استقلال سیاسی کشور؛

- دسترسی به بازارهای منطقه‌ای و جهانی و امکان نقش‌آفرینی منطقه‌ای؛

- ذخایر ارزشمند نفت و گاز و منابع طبیعی دیگر.

همچنین اهمیت منطقه خلیج فارس از نظر جغرافیای اقتصادی و جغرافیای سیاسی به دلیل وجود ذخایر عمده انرژی جهان در این منطقه، یک امتیاز اساسی برای کشورهای این حوزه محسوب می‌شود. از این‌رو، فرصت مشارکت فعال در نظم نوین اقتصادی و تقسیم بین‌المللی تولید و تجارت به کشورهای این حوزه فراهم آورده است. حوزه نفتی دریای خزر نیز از ابعاد مشابهی قابل تعمق است.

ه. الزامات تحقق اهداف سند چشم‌انداز

تحقق اهداف سند نیازمند پیش‌بینی الزامات آن است تا بتوان با تمهیدات لازم، الزامات مورد نیاز را فراهم نمود. این الزامات باید بر مبنای نقاط قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدهای موجود در محیط افراد جامعه پیش‌بینی و تبیین گردد. در واقع، این الزامات به مثابه مقدمه واجب می‌باشند که به طور اجمال عبارتند از:

۱. الزام اول شکل‌گیری اجماع عام در سطح سیاستگذاری - برنامه‌ریزی و از همه مهم‌تر، در ذهن آحاد جامعه است، به گونه‌ای که یک اراده معطوف به پیشرفت در کلیت جامعه ایجاد شده و با به وجود آوردن یک تحول فرهنگی مثبت، بستر زاینده‌ای در کشور ایجاد شود. باید یک باور عمومی در مورد چشم‌انداز در جامعه به وجود آید.

تضمین آینده‌ای معقول و انسانی برای مجموعه ملی تنها از طریق و در شرایط نیل به توسعه فراگیر و بلندمدت ممکن و میسر است که به نوبه خود محتاج و در گرو نیل به درجه‌ای از اجماع ملی پیرامون اهداف توسعه و نیز راهبرد لازم برای تحقق آن است.

۲. مهندسی مجدد ساختار اقتصادی کشور؛

۳. ارتقای بهره‌وری کل عوامل تولید؛

۴. ظرفیت‌سازی و توانمندسازی جامعه، با تکیه بر علوم و فناوری نوین؛

۵. ایجاد ساختارهای انگیزش مناسب فردی و اجتماعی برای شکل‌گیری رشد پایدار و تحقق اهداف امنیت انسانی؛

۶. نظام دولتی منعطف و توانمند نسبت به الزام‌های رشد و توسعه همه‌جانبه در فضاهای ملی و بین‌المللی؛

۷. گسترش فرهنگ توسعه‌ای مشتمل بر قبول ارزش‌های ذاتی کار و تولید، نهادینه شدن تقدم اهداف مملکتی بر اهداف فردی و

گروهی و...؛

۸. تحول در ساختارها و نگرش‌ها.

د) طرح تحول اقتصادی

طرح تحول اقتصادی هفت محور اساسی را شامل گردیده است و در حوزه‌های اصلی اقتصاد کشور با هدف بر طرف کردن مشکلات اساسی ساماندهی شده است. این محورها به گونه‌ای طراحی گردیده است که اولاً بتوان جوابگوی معضلات و مشکلات اقتصادی بود و ثانياً ... امروز اقتصاد ایران در کنار ظرفیت‌های عظیم طبیعی، مالی و انسانی از ظرفیت‌های با ارزش بالایی برخوردار است وجود مشکلات اقتصادی نظیر تورم، بیکاری، استفاده نامطلوب از منابع، همراه با پتانسیل‌های موجود گویای این مطلب است که می‌توان مشکلات را به شرط استفاده از منابع و مدیریت عوامل مختلف تولید و ... از پیش‌رو برداشت اما اینکه چگونه به چنین مقوله‌ای می‌توان دست یافت بستگی به نحوه برنامه‌ریزی، مدیریت و بکارگیری آنها دارد و اینکه ضرورت‌ها را چگونه اولویت بندی نمود. لذا صاحب‌نظران اقتصادی براین باورند که می‌توانیم اساس کار را درست برنامه‌ریزی نمائیم و این بستگی به نوع برنامه‌ریزی و اولویت‌بندی برنامه‌های و پروژه‌ها دارد. در اینجا چندین مقوله بایستی در نظر گرفته شوند. بکارگیری نوع برنامه انتخابی و همچنین برنامه زمان‌بندی آن به میزان و فشار مشکلات برآمده از کاستی‌های قبلی بر می‌گردد. لذا با توجه به موارد فوق، از یک طرف سند چشم‌انداز (۱۴۰۴) افق و دورنمای بلندمدت روشنی را برای مدیریت کشور ترسیم نموده است و از طرف دیگر ترتیب نهادی رابطه دولت با بخش‌های غیردولتی، نقش و جایگاه آنها در قالب سیاست‌های کلی اصل ۴۴ تدوین و تهیه یک برنامه در جامعه اقتصادی که بتواند در بلندمدت جوابگوی حل مشکلات اقتصادی کشور باشد اجتناب ناپذیر است. این مقوله موجب گردیده است تا دست‌اندرکاران اقتصادی تصمیم بگیرند سنگ‌بنای محکمی را بنا نهند.

محورهای طرح

۱) هدفمند کردن یارانه‌ها

نظام نامطلوب یارانه‌ها در گذشته موجب شده بود تا فاصله فقیر و غنی حداکثر شود و در جهت بهبودی وضع قشر ضعیف جامعه نشده بود. بنابراین، این موضوع باعث گردید تا هدفمند کردن یارانه‌ها به‌عنوان یکی از مهمترین اصلاحات این طرح مطرح شده و عمدتاً بر یارانه حامل‌های انرژی معطوف شده است. در حال حاضر یارانه‌های توزیع شده، هدف معینی نداشته و در جای خود به‌صورت مناسب مصرف نشده بودند لذا به‌منظور اصلاح کردن این نظام و انتقال آن از دهکهای بالای درآمدی به دهکهای پایین، در راستای قانون برنامه‌های توسعه اقتصادی اجتماعی و فرهنگی کشور مطرح شده است.

۲) اصلاح نظام مالیاتی

در بحث مالیات اصول مهمی تدوین شده است که رعایت آنها موجب می‌گردد تا نظام مالیاتی بتواند جوابگوی رسالتی که دارد باشد. از اصول و اساسی این نظام، رعایت اصل عدالت مالیاتی است یعنی مالیات را با توجه به هدفی که در آن مستتر است از افراد براساس نوع، میزان، حجم و عملکرد اقتصادی آنها اخذ شود. یکی دیگر از اصول مالیات، اصل توانایی پرداخت است بدین معناکه مؤدیان مالیاتی براساس آن قدرت و توانایی که برای پرداخت دارند مالیات را بپردازند. آنچه که در این مقوله در نظر اصلی قرار می‌گیرد، خود اظهاری مؤدیان با صداقت است تا براساس آن توانایی پرداخت مشخص و مالیات واصل شود. لذا در این زمان است

که مالیات به‌عنوان یکی از ابزارهای مهم اقتصادی شناخته می‌شود. در غیر این‌صورت به‌عنوان یکی از ابزارهای تخریب‌گر در صحنه اقتصادی عمل خواهد کرد و در صورت اصلاح نظام مالیاتی براساس اصول پذیرفته شده مالیات که نظری اجمالی به آنها شد می‌تواند کاهش نابرابری را چه از لحاظ درآمدی و چه از نظر ثروت و درآمد افراد جامعه عمل ببوشاند و به‌عنوان منبع درآمدی مناسبی برای هزینه‌های دولت باشد. بر کسی پوشیده نیست که ساختار مالیات کنونی به دلیل نبود اطلاعات جامع از مؤدیان اصلی و دانه درشت کشور و نیز فعالیت‌های اقتصادی اخذ مالیات عادلانه نیست این مقوله به همین جا ختم نمی‌شود بلکه تلاش چندانی هنوز در زمینه شناسایی افراد بسیاری قوی از نظر اقتصادی صورت نگرفته که امید است در زمینه اصلاحات نظام مالیاتی عمل نماییم. بحث کارایی و اصابت مالیاتی نیز یکی از مقولات مهمی است که در زمینه اصلاح نظام مالیاتی در نظر گرفته شده است. بدین معنی که نسبت هزینه‌ها به درآمدهای مالیاتی در حداقل ممکن قرار گرفته و مالیات بیشتر را، افراد بزرگتر از نظر اقتصادی پرداخت کنند و این به عدالت اقتصادی بیشتر قرین است.

۳) اصلاح نظام بهره‌وری و اصلاح ساختار دولت

یکی از تعاریفی که از بهره‌وری مطلوب شده، بالا بودن نسبت ستانده به داده‌هاست و یکی از شاخصه‌های مهم توسعه اقتصادی قلمداد می‌شود. در بسیاری از کشورهای توسعه یافته نیز بیشترین رشد اقتصادی را از بابت افزایش بهره‌وری بدست آورده‌اند بدین معنی که حداکثر استفاده را از حداقل امکانات بتوان بدست آورد. بنابراین هرگاه مرحله اجرای طرح اقتصادی به جایی برسد که این توانمندی یعنی حداقل کردن هزینه‌ها مخصوصاً در بخش دولتی (چه لشگری و چه کشوری) و حداکثر نمودن منافع مخصوصاً در بخش غیراقتصادی (نظیر آموزش و پرورش و بهداشت و سایر کالاها و خدمات عمومی) و اقتصادی محقق شود، به مقوله اصلی بهره‌وری دست یافته‌ایم. در طرح تحول اقتصادی، اصلاح ساختار و نظام دولت که منجر به افزایش بهره‌وری گردد اجتناب ناپذیر و بسیار مهم است.

۴) اصلاح نظام بانکی

نظام بانکی یکی از مهمترین مواردی است که شبکه پولی و مالی اقتصاد کشور را هدایت می‌کند و اگر بخواهد به صورت صحیح و کارآ عمل نماید باید شرایط روز اقتصاد را در نظر بگیرد. حال هر چه شرایط اقتصادی مناسب‌تر باشد، تصمیم‌گیری در نحوه سیاست‌های پولی و مالی راحت‌تر است و برعکس هرچه شرایط اقتصادی حادث‌تر باشد، بررسی و مطالعه بیشتری را می‌طلبد لذا پرداخت تسهیلات بدون ارزیابی دقیق طرح‌های اقتصادی پرداخت اعتبارات به‌مشاغل غیر مولد و سوداگرانه، عدم نظارت دقیق بر روی عملیات بانکی و ... از مهمترین مشکلات موجود در سیستم بانکی کشورند. در طرح تحول اقتصادی برنامه‌ریزی دقیق جهت ساماندهی و قانونمند کردن سیاست‌های پولی و مالی با توجه به مشکلات اقتصادی پیش‌رو صورت گرفته است تا بتوان با کنترل این مقولات رکود و تورم موجود را از بین برد.

۵) اصلاح نظام گمرکی

برکسی پوشیده نیست که ثبت کردن خالص صادرات و واردات می‌تواند تأثیر زیادی بر روی ایجاد اشتغال افزایش تولید، کم کردن وابستگی به صندوق ذخیره‌ارزی، استفاده مطلوب از امکانات تولیدی موجود و ... را به‌همراه داشته باشد. با استفاده از نظام گمرکی صحیح می‌توان بسیاری از حوزه‌های اقتصادی را حمایت و موجبات اقتصادی‌تر کردن تولیدات آنها را فراهم کرد. ایجاد نظم و انضباط صحیح در میزان نوع و میزان تعرفه، حقوق و عوارض گمرکی هم از نظر میزان و هم از نظر نوع کالاهای وارداتی در طرح تحول اقتصادی، موضوعی کاملاً مهم است. لذا شفافیت قوانین و مقررات مبادلات بسیاری از مشکلات اقتصادی موجود را از بین برده و صادرات را بیشتر از واردات خواهد کرد. این بخش در حال حاضر دچار مشکلات زیادی است که راهکارهایی چون الکترونیکی کردن عملیات گمرکی، کد گذاری کالاهای مختلف و صیانت از کیفیت کالا با تغییر ساختارهای مربوط ضروری است.

۶) اصلاح نظام توزیع

نظام توزیع کالاها به‌عنوان یک حلقه اصلی بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است. اینکه توزیع چگونه، برای چه کسانی و توسط چه کسانی باید صورت گیرد جای تأمل دارد. علت تأمل آن به این دلیل است که هدف توزیع کنندگان باتوجه به مورد بالا، چیست؟ تجربه نشان داده است که توزیع در کشور از مواردی است که موجبات واسطه‌گری و سودآوری‌های غیرمتمعارف را برای بسیاری از سوداگران شدت بخشیده است به طوری‌که گاه برنامه‌ریزیهای دولت را دچار اختلال نموده است. مسئله مهم احتکار و گران کردن کالاهای وارداتی در کشور مخصوصاً کالاهای اساسی ضربات سختی را بر پیکره اقتصاد زده است. جالب توجه اینکه، بسیاری از توزیع‌کنندگان درشت، واردکنندگان بسیار قوی بوده‌اند و از این نظر مشکلات اقتصادی زیادی را بوجود آورده‌اند. بنابراین اگر سیستم توزیع کالا از پویایی و شفافیت لازم برخوردار شود، اطلاعات روز و مفید هم در اختیار تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان قرار خواهد گرفت و این مهم موجبات تقویت تولیدکننده و مصرف‌کننده را در پی خواهد داشت. بنابراین گفته‌ها، اساسی‌ترین موضوع بازم به دلالت و واسطه‌ها بر می‌گردد که قدرت مانور زیادی دارند بیشترین قدرت مانور در اختیار عمده فروشان است نه خرده فروشان. لذا مبارزه جدی با واسطه‌های عمده فروش که اکثر مواقع تورم‌های کاذب را با بهانه‌های مختلف بوجود می‌آورند از مهمترین برنامه‌های طرح تحول اقتصادی است.

۷) اصلاح نظام ارزش گذاری پول ملی

هنگامی پول ملی ارزش واقعی دارد که موضوعی بنام ارزش اسمی در میان نباشد. به عبارت دیگر ارزش واقعی پول عموماً با وجود ارزش اسمی پول حادث می‌گردد. هرگاه تورم یا رکود در اقتصاد که از بزرگترین معضلات اقتصادی است وجود داشته باشد، ارزش واقعی و اسمی پول از هم فاصله می‌گیرند و هرگاه تعادل یا ثبات اقتصادی وجود داشته باشد این دو به یکدیگر نزدیک شده تا جاییکه در یک اقتصاد بسیار سالم باهم برابر می‌شوند. در زمان تورم ارزش واقعی از ارزش اسمی کمتر و در زمان رکود بعضاً بیشتر می‌شود آنچه که در این مقوله اصلی‌ترین عامل است سطح عمومی قیمت‌ها و همچنین GNP در یک کشور است. موضوع دیگر اینکه وقتی به ارزش واقعی پول «ملی» را هم اضافه می‌کنیم، بحث ارز و نرخ برابری آن با پول ملی نیز به میان می‌آید. در اینجا است که GNP بسیار مهم جلوه می‌کند و عامل اصلی تعیین‌کننده ارزش پول ملی، میزان قدرتمندی یک اقتصاد است. در

طرح تحول اقتصادی افزایش و شدت بخشیدن به سطح بالایی از GNP و مبارزه جدی با افزایش سطح عمومی قیمت‌ها از مهمترین مقولاتی‌اند که برای تقویت پول ملی در نظر قرار گرفته است.

ه) سیاست‌های اقتصاد مقاومتی

ایران اسلامی با استعداد‌های سرشار معنوی و مادی و ذخائر و منابع غنی و متنوع و زیرساخت‌های گسترده و مهم‌تر از همه، برخوردار از نیروی انسانی متعهد و کارآمد و دارای عزم راسخ برای پیشرفت، اگر از الگوی اقتصادی بومی و علمی برآمده از فرهنگ انقلابی و اسلامی که همان اقتصاد مقاومتی است، پیروی کند نه تنها بر همه مشکلات اقتصادی فائق می‌آید و دشمن را که با تحمیل یک جنگ اقتصادی تمام عیار در برابر این ملت بزرگ صفا‌آرایی کرده، به شکست و عقب‌نشینی وا می‌دارد، بلکه خواهد توانست در جهانی که مخاطرات و بی‌اطمینانی‌های ناشی از تحولات خارج از اختیار، مانند بحران‌های مالی، اقتصادی، سیاسی و ... در آن رو به افزایش است، با حفظ دستاوردهای کشور در زمینه‌های مختلف و تداوم پیشرفت و تحقق آرمان‌ها و اصول قانون اساسی و سند چشم‌انداز بیست ساله، اقتصاد متکی به دانش و فناوری، عدالت بنیان، درون‌زا و برون‌گرا، پویا و پیشرو را محقق سازد و الگوی الهام‌بخش از نظام اقتصادی اسلام را عینیت بخشد.

اکنون با مذاقه لازم و پس از مشورت با مجمع تشخیص مصلحت نظام، سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی که در ادامه و تکمیل [سیاست‌های گذشته](#)، خصوصاً سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی و با چنین نگاهی تدوین شده و راهبرد حرکت صحیح اقتصاد کشور به سوی این اهداف عالی است، ابلاغ می‌گردد.

لازم است قوای کشور بی‌درنگ و با زمان‌بندی مشخص، اقدام به اجرای آن کنند و با تهیه قوانین و مقررات لازم و تدوین نقشه راه برای عرصه‌های مختلف، زمینه و فرصت مناسب برای نقش‌آفرینی مردم و همه فعالان اقتصادی را در این جهاد مقدس فراهم آورند تا به فضل الهی حماسه اقتصادی ملت بزرگ ایران نیز همچون حماسه سیاسی در برابر چشم‌جهانیان رخ نماید. از خداوند متعال توفیق همگان را در این امر مهم خواستارم.

سیدعلی خامنه‌ای

29 بهمن ماه / ۱۳۹۲

سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی

با هدف تأمین رشد پویا و بهبود شاخص‌های مقاومت اقتصادی و دستیابی به اهداف سند چشم‌انداز بیست ساله، سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی با رویکردی جهادی، انعطاف‌پذیر، فرصت‌ساز، مولد، درون‌زا، پیشرو و برون‌گرا ابلاغ می‌گردد:

۱- تأمین شرایط و فعال‌سازی کلیه امکانات و منابع مالی و سرمایه‌های انسانی و علمی کشور به منظور توسعه کارآفرینی و به حداکثر رساندن مشارکت آحاد جامعه در فعالیتهای اقتصادی با تسهیل و تشویق همکاری‌های جمعی و تأکید بر ارتقاء درآمد و نقش طبقات کم‌درآمد و متوسط

۲- پیشتازی اقتصاد دانش بنیان، پیاده‌سازی و اجرای نقشه جامع علمی کشور و ساماندهی نظام ملی نوآوری به منظور ارتقاء جایگاه جهانی کشور و افزایش سهم تولید و صادرات محصولات و خدمات دانش بنیان و دستیابی به رتبه اول

اقتصاد دانش بنیان در منطقه

- ۳- محور قرار دادن رشد بهره‌وری در اقتصاد با تقویت عوامل تولید، توانمندسازی نیروی کار، تقویت رقابت پذیری اقتصاد، ایجاد بستر رقابت بین مناطق و استانها و به کارگیری ظرفیت و قابلیت های متنوع در جغرافیای مزیت های مناطق کشور
- ۴- استفاده از ظرفیت اجرای هدفمندسازی یارانه ها در جهت افزایش تولید، اشتغال و بهره‌وری، کاهش شدت انرژی و ارتقاء شاخص های عدالت اجتماعی
- ۵- سهم بری عادلانه عوامل در زنجیره تولید تا مصرف متناسب با نقش آنها در ایجاد ارزش به ویژه با افزایش سهم سرمایه انسانی از طریق ارتقاء آموزش - مهارت - خلاقیت - کارآفرینی و تجربه
- ۶- افزایش تولید داخلی نهاده ها و کالاهای اساسی (بویژه در اقلام وارداتی) و اولویت دادن به تولید محصولات و خدمات راهبردی و ایجاد تنوع در مبادی تأمین کالاهای وارداتی با هدف کاهش وابستگی به کشورهای محدود و خاص
- ۷- تأمین امنیت غذا و درمان و ایجاد ذخایر راهبردی با تأکید بر افزایش کمی و کیفی تولید (مواد اولیه و کالا)
- ۸- مدیریت مصرف با تأکید بر اجرای سیاستهای کلی اصلاح الگوی مصرف و ترویج مصرف کالاهای داخلی همراه با برنامه ریزی برای ارتقاء کیفیت و رقابت پذیری در تولید.
- ۹- اصلاح و تقویت همه جانبه نظام مالی کشور با هدف پاسخگویی به نیازهای اقتصاد ملی، ایجاد ثبات در اقتصاد ملی و پیشگامی در تقویت بخش واقعی
- ۱۰- حمایت همه جانبه هدفمند از صادرات کالاها و خدمات به تناسب ارزش افزوده و با خالص ارز آوری مثبت از طریق :
- تسهیل مقررات و گسترش مشوق های لازم
 - گسترش خدمات تجاری و ترانزیت و زیرساخت های مورد نیاز
 - تشویق سرمایه گذاری خارجی برای صادرات
 - برنامه ریزی تولید ملی متناسب با نیازهای صادراتی، شکل دهی بازارهای جدید و تنوع بخشی پیوندهای اقتصادی با کشورها به ویژه با کشورهای منطقه
 - استفاده از سازوکار مبادلات تهاتری برای تسهیل مبادلات در صورت نیاز
 - ایجاد ثبات رویه و مقررات در مورد صادرات با هدف گسترش پایدار سهم ایران در بازارهای هدف
- ۱۱- توسعه حوزه عمل مناطق آزاد و ویژه اقتصادی کشور به منظور انتقال فناوری های پیشرفته، گسترش و تسهیل تولید، صادرات کالاها و خدمات و تأمین نیازهای ضروری و منابع مالی از خارج
- ۱۲- افزایش قدرت مقاومت و کاهش آسیب پذیری اقتصاد از طریق :
- توسعه پیوندهای راهبردی و گسترش همکاری و مشارکت با کشورهای منطقه و جهان بویژه همسایگان

- استفاده از دیپلماسی در جهت حمایت از هدف های اقتصادی
- استفاده از ظرفیت های سازمان های بین المللی و منطقه ای

۱۳- مقابله با ضربه پذیری درآمد حاصل از نفت و گاز از طریق :

- انتخاب مشتریان راهبردی
- ایجاد تنوع در روش های فروش
- مشارکت دادن بخش خصوصی در فروش
- افزایش صادرات گاز
- افزایش صادرات برق
- افزایش صادرات پتروشیمی
- افزایش صادرات فرآورده های نفتی

۱۴- افزایش ذخایر راهبردی نفت و گاز کشور به منظور اثرگذاری در بازار جهانی نفت و گاز و تأکید بر حفظ و توسعه ظرفیت های تولید نفت و گاز بویژه در میادین مشترک.

۱۵- افزایش ارزش افزوده از طریق تکمیل زنجیره ارزش صنعت نفت و گاز، توسعه تولید کالاهای دارای بازدهی بهینه (براساس شاخص شدت مصرف انرژی) و بالا بردن صادرات برق ، محصولات پتروشیمی و فرآورده های نفتی با تأکید بر برداشت صیانتی از منابع

۱۶- صرفه جویی در هزینه های عمومی کشور با تأکید بر تحول اساسی در ساختارها، منطقی سازی اندازه دولت و حذف دستگاههای موازی و غیر ضرور و هزینه های زاید.

۱۷- اصلاح نظام درآمدهای دولت با افزایش سهم درآمدهای مالیاتی

۱۸- افزایش سالانه سهم صندوق توسعه ملی از منابع حاصل از صادرات نفت و گاز تا قطع وابستگی بودجه به نفت

۱۹- شفاف سازی اقتصاد و سالم سازی آن و جلوگیری از اقدامات، فعالیت ها و زمینه های فسادزا در حوزه های پولی، تجاری، ارزی و ...

۲۰- تقویت فرهنگ جهادی در ایجاد ارزش افزوده، تولید ثروت، بهره وری ، کارآفرینی، سرمایه گذاری و اشتغال مولد و اعطای نشان اقتصاد مقاومتی به اشخاص دارای خدمات برجسته در این زمینه

۲۱- تبیین ابعاد اقتصاد مقاومتی و گفتمان سازی آن بویژه در محیط های علمی، آموزشی و رسانه ای و تبدیل آن به گفتمان فراگیر و رایج ملی

۲۲- دولت مکلف است برای تحقق سیاستهای کلی اقتصاد مقاومتی با هماهنگی سازی و بسیج پویای همه امکانات کشور،

اقدامات زیر را معمول دارد :

- شناسایی و بکارگیری ظرفیت های علمی، فنی و اقتصادی برای دسترسی به توان آفندی و اقدامات مناسب
- مدیریت مخاطرات اقتصادی از طریق تهیه طرحهای واکنش هوشمند، فعال، سریع و بهنگام در برابر مخاطرات و اختلال های داخلی و خارجی

۲۳- شفاف و روان سازی نظام توزیع و قیمت گذاری و روزآمدسازی شیوه های نظارت بر بازار

۲۴- افزایش پوشش استاندارد برای کلیه محصولات داخلی و ترویج آن

خصوصی سازی و اصل ۴۴

تعریف

خصوصی سازی فرآیندی اجرائی، مالی و حقوقی است که دولتها در بسیاری از کشورهای جهان برای انجام اصلاحات در اقتصاد و نظام اداری کشور به اجرا درمی آورند. واژه خصوصی سازی حاکی از تغییر در تعادل بین حکومت و بازار، به نفع بازار است. خصوصی سازی وسیله ای برای افزایش کارایی (مالی و اجتماعی) عملیات یک موسسه اقتصادی است. زیرا چنین به نظر میرسد که مکانیسم عرضه و تقاضا و بازار در شرایط رقابتی باعث بکارگیری بیشتر عوامل تولید، افزایش کارایی عوامل و در نتیجه تولید بیشتر و متنوع تر کالاها و خدمات و کاهش قیمتتها خواهد گردید. این پیش بینی به جهت مبانی تئوریک و علمی در سطح اقتصاد خرد و همچنین تجربه سایر کشورها امری پذیرفته شده است و در این صورت چرایی مسئله قابل پاسخ و اثبات است. اما نکته غامض و پیچیده چگونگی انجام آن در پیچیده ترین مسئله آن یعنی انتقال مالکیت و نیز شکل گیری بخش خصوصی در جامعه است. بطور خلاصه برای آنکه خصوصی سازی هر چه بهتر صورت پذیرد باید نسبت به تقویت حقوق مالکیت خصوصی، تغییر ساختار شرکتها، آزاد سازی و مقررات زدائی، اصلاح مقررات، اصلاح ساختار مالی (بویژه بازار سرمایه) و بازار نیروی کار، تشویق و هدایت در جهت توسعه بخش خصوصی بمنظور تحریک رقابت و ورود تولید کنندگان به بازار، واگذاری موسسات عمومی دولتی به بخش خصوصی (تغییر مالکیت) بطور همزمان اقدام نمود.

نیازمندی های محیطی، خصوصی سازی در سطح ملی باید با اتکا بر اهداف استراتژیک خاص آغاز شود چرا که بسیاری از طرحها به علت نبود اهداف استراتژیک مشخص، قابل پیگیری و قابل ارزیابی یا از حرکت می ایستند و یا از مسیر اصلی خود خارج میشوند. اهداف تبیین شده می بایستی بدون تعارض، تداخل منفی و در کوششی هماهنگ و اولویت بندی شده تعریف گردند. اهداف استراتژیک خصوصی سازی میتوانند در جهت توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی منطقه و کشور حذف انحصار و گسترش رقابت، اشتغالزائی، توسعه فعالیت، کاهش هزینه های جاری شرکتها، کوچک شدن اندازه دولت و... باشند. پس از تبیین اهداف باید به دو اصل مهم افزایش سود آوری و تقویت مالکیت خصوصی توجه گردد. بررسی قوانین و برنامه های توسعه و اقدامات خصوصی سازی و مکمل آن در کشور موید آن است که دولت فاقد مجموعه ای جامع، هماهنگ، مکمل و جهت دار (بویژه مابین نهادها و سازمانها) با اهداف و استراتژیهای کلان خصوصی سازی کشور است. بطور خلاصه در جهت بهبود شرایط و زمینه های تخصصی «محیطی» خصوصی سازی حتی قبل از شروع اقدامات اجرائی در مرکز حکومت، ارائه دو بستر زیر ضروری است:

۱- ارائه بستر مناسب قانونگذاری: نهادهای قانونگذار (تصمیم ساز و تصمیم گیر) با تعیین اولویتها باید قوانین و مقررات لازم را برای ایجاد یک اقتصاد کارآمد مبتنی بر بازار و کوچک شدن اندازه دولت تدوین کنند. بازنگری قوانین، ارزیابی اثر بخشی آنها در اجراء تدوین و پیشنهاد قوانین جدید از جمله وظایف این نهادها خواهند بود. در این مرحله مهمترین بحث چگونگی تغییر مالکیت و گذر از بنگاهها و شرکتهای دولتی به شرکتهایی با مالکیت مشترک و یا خصوصی و تقویت حقوق مالکیت خصوصی است. از سوی دیگر قوانین و مقررات لازم را بمنظور نظارت بر فعالیت بنگاه خصوصی با هدف امنیت، سلامت اقتصاد و جلوگیری از ایجاد شکاف طبقاتی، رانت جوئی و رانت طلبی تدوین کنند.

ارائه بستر مناسب حمایتی: تشکیل و یا اصلاح نهادها، سندیکاها، مراکز و... که بتوانند طبق برنامه مساعدتهایی مالی و غیر مالی را به بخش خصوصی ارائه کنند از جمله حمایت‌های مادی هدفمند و موقت که میتوانند به صورت بلاعوض، معافیت مالیاتی یا تخفیف مالیاتی وام‌های کم بهره و... باشد. در این راستا با توجه به ساخت مالی کشور که مبتنی بر سیستم بانکی است، همراه ساختن این سیستم یا استراتژی خصوصی‌سازی و حمایت از افراد کارآفرین و بنگاه‌های خصوصی «کارآمد» امری بسیار ضروری است نکته مهم در اینجا ارائه برنامه تجاری و توسعه از سوی بخش خصوصی و نظارت و کنترل در حمایت‌ها طبق برنامه است. همچنین حمایت‌های غیر مادی که با تشکیل و یا اصلاح و تقویت نهادها امکان پذیر است.

در خصوص شرکت‌های دولتی و لزوم واگذاری آن‌ها طبق سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی ابلاغی مقام معظم رهبری قابل ذکر است تعداد زیاد شرکت‌های تحت مالکیت دولت که از ابتدا در مالکیت دولت بوده یا بر اثر مصادره‌ها و یا عوامل دیگر در اختیار دولت قرار گرفته اند موضوع بودجه جاری این شرکت‌ها و میزان رو به افزایش آن در مقایسه با بودجه سالیانه کل کشور و ازدیاد روز افزودن کمیته‌ها و مجامع مختلف دولتی در کنار این شرکت‌ها که خود افزایش هزینه‌های دولت را بصورت سرسام آوری در بر داشته و دولت و بانک مرکزی بلحاظ زنده نگهداشتن فعالیتهای اقتصادی این شرکت‌ها با علم به سوده نبودن اکثریت آن‌ها اقدام می‌نمودند.

بلحاظ سودآور نبودن این شرکت‌ها این بهره‌وری‌ها ناعادلانه در مقایسه با دیگر بخش‌های اقتصادی نظیر بخش تعاونی موجب ایجاد تعهدات مالی زیادی برای آنان در قبال بانک مرکزی بعنوان حساب تعهدات ذخیره گردیده است یکی از مشکلات حقوقی که در زمان خصوصی‌سازی این گونه شرکت‌ها مطرح میشود این است که این تعهدات جزو دیون شرکت‌های دولتی در محاسبات عمومی و بانک مرکزی محسوب میگردد و این تعهدات عظیم در لحظه فروش سهام این شرکت‌ها در نظر خریداران مهم جلوه می‌نماید و آنان را از خرید منصرف می‌نماید. چون این شرکت‌ها از نظر حقوقی بصورت شرکت‌هایی با بدهی فراوان زیان آور هستند و در حال حاضر تنها با سوبسیدهای دولت بطور ناقص حرکت می‌نمایند لذا به نظر در هنگام واگذاری می‌بایست از طریق مقتضی نسبت به حل مشکلات عدیده موجود در بنگاه‌ها و شرکت‌های دولتی اقدام و متعاقباً پس از مرتفع نمودن معضلات موجود واگذاری به بخش خصوصی و تعاونی صورت پذیرد. در غیر اینصورت صرف واگذاری این‌گونه واحدها به بخش خصوصی باعث شکوفائی اقتصاد در کشور نخواهد شد.

با عنایت به موارد مذکور جهت ایجاد بستر مناسب انجام مراحل ذیل ضروری به نظر می‌رسد:

۱- فراهم نمودن شرایط و الزامات توسعه صنعتی نظیر ثبات سیاسی، تضمین حقوق فردی، توسعه بخش خصوصی، ثبات محیط اقتصاد کلان، زیر ساخت‌های فیزیکی، نهادهای حقوقی و قانونی، آزاد سازی تجاری، توسعه آفرینی و مهارت، ارتقاء فناوری، تقویت تحقیق و توسعه، ارتقاء ظرفیت بنگاه‌های داخلی جهت ارتباط با شرکت‌های فراملیتی، توسعه بازارهای مالی، ساماندهی فعالیت‌های صنعتی، کنترل کیفی و استاندارد

۲- ایجاد ساز و کارهای بازار و توسعه فضای رقابت و دخالت هدفمند، مشروط و زمانبندی شده بمنظور رفع کاستی‌های بازار و حل مشکلات موردی بنگاه‌ها و صنایع خاص به جای حمایت نامحدود و عام

چنانکه از وظایف فوق مشخص است از مهمترین نقش‌های دولت بعنوان دولتی توسعه گرا رفع موانع تولید و سرمایه گذاری و توسعه بخش خصوصی است. اما باید در نظر داشت مشکلات مربوط به عدم توسعه بخش خصوصی در ایران بسیار گسترده است. لذا نیازمند تحقق مجموعه ای از الزامات عمومی همچون تدوین، اجرا و نظارت مستمر بر مجموعه ای از سیاست‌های سازگار و هماهنگ بمنظور توانمند سازی فضای فعالیت برای بخش خصوصی و توسعه بنگاه‌های خصوصی قوی و کارا جهت رقابت در بازارهای بین المللی با امکان دسترسی به منابع مالی و فناوری در همکاری مشترک با بنگاه‌های بین المللی است، که این امر با تاکید بر ایجاد چارچوب حقوقی و قانونی فعالیت‌های اقتصادی در رابطه با حقوق مالکیت، تدوین قانون رقابت و ضد انحصار و

قوانین مربوط به ورود و خروج از بازار فراهم ساختن، زیرساختها، تقویت بازارهای مالی ایجاد نهادهای توسعه ای بمنظور تسهیل در دسترسی بنگاه‌های خصوصی به منابع و خدمات مورد نیاز امکان‌پذیر است.

در ارتباط با خصوصی‌سازی نیز با توجه به بررسی‌های تجارب علمی و قوانین خصوصی‌سازی در ایران راهکارهای ذیل را میتوان پیشنهاد نمود.

- تحقق افزایش کارایی به عنوان یگانه هدف خصوصی‌سازی

- اتخاذ الگوئی تدریجی در خصوصی‌سازی همراه با عزم جدی، برنامه زمانبندی و فراهم آوردن مقدمات

- واگذاری سریع سهام کارگاه‌های کوچک و متوسط سود ده دولتی از طریق بورس به بخش خصوصی در مرحله اول خصوصی

- تشکیل نهادی مسئول برای طراحی و اعمال اصلاحات ساختاری در بنگاه‌های بیش از ۵۰۰ نفر کارکن دولتی و آماده سازی آنها برای خصوصی‌سازی

- انجام اصلاحات ساختاری در بنگاه‌های بزرگ صنعت با واگذاری فعالیت‌های غیر مرتبط اصلی در مرحله اول و سپس تقسیم

فعالیت بنگاه به اجزاء مختلف و فعالیت هر کدام از این اجزاء در قالب یک بنگاه با انگیزه‌های تجاری در مرحله دوم

- تاکید بر شیوه واگذاری از طریق بورس به جهت وجود فضای شفاف و در رقابتی و امکان دسترسی یکسان و همزمان به اطلاعات در فرآیند خصوصی‌سازی

- ضرورت عدم نقش بانک‌های تجاری و شرکت‌های سرمایه گذاری در مدیریت بازار سرمایه و تحول نظام کارگزاری به سمت تحقق یک الگوی کاملاً رقابتی

- تاسیس واحدهای اصلاح ساختار از سوی نهادهای بخش عمومی و انتقال مالکیت واحدهای واگذاری شده به بخش خصوصی بر اساس برنامه زمانبندی شده

در رابطه با خصوصی‌سازی هم تجربه بانک‌های خصوصی و برخی دیگر از فعالیت‌های خصوصی‌سازی که در اقتصاد ایران صورت گرفته بود و همچنین موج خصوصی‌سازی که در دنیا شروع شده و طی سال‌های ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۳ (طی ۱۵ سال) ۱۲۰ کشور بیش از ۴۱۰ میلیارد دلار خصوصی‌سازی انجام دادند و یک موج فراگیر بود که از آمریکا و انگلیس تا چین و مالزی همه را در بر گرفته ما را به این نتیجه رساند که هم دلایل داخلی و هم تجارب خارجی وجود دارد که اگر بخشی از کارخانجاتی که در اختیار دولت است به صورت صحیح به مردم واگذار شود بهره وری و کارآمدی ملی بیشتر خواهد شد و از طرف دیگر چون مردم مالک می‌شوند و دلسوزی بیشتری برای اموال خود دارند، از زیان‌های وارده به جامعه کاسته خواهد شد اما وقتی مالک کسی دیگر است و مدیر که فرد دیگر میباشد در امور محوله اختیاری ندارد، معلوم نیست که در این وضعیت و فاصله ای که بین مالکیت و مدیریت وجود دارد اموال عمومی به خوبی حفظ شود. عملاً مردم صاحب کارخانجات دولتی هستند از کارخانجات دولتی به عنوان بیت المال تلقی می‌کنیم اما مدیران این کارخانجات، مدیران دولتی هستند که به اندازه مالکان از انگیزه کافی برخوردار نبودند.

لذا وقتی که بخشی خصوصی یا تعاونی و اشکال مختلف دیگر از حضور مردم در اقتصاد شکل بگیرد با انگیزه بالا می‌توانند نسبت به شکوفائی اقتصاد کشور کمک نمایند.

مزیت بخش خصوصی این است که از طریق رقابت می‌توان آن را تحت فشار قرار داد تا محصول را با قیمت حداقل تولید کند. این امر در ساختار دولتی امکان‌پذیر نیست.

متأسفانه، بخش خصوصی ایران نیز از خصوصی‌سازی و ایجاد رقابت راضی نیست. چون در کشورها بخش خصوصی طبق عادت رانت جو و ناکارآمد است. در صورتی که بخش خصوصی ما هم مثل سایر کشورها، این توانمندی را دارد که تحت فشار رقابت، کارایی خود را افزایش دهد و اگر صادرکنندگان ما بخواهند در بازارهای بین‌المللی رقابت کنند ابتدا باید زمینه‌های رقابت در داخل کشور برای آنان فراهم گردد. یکی از ضروریات رقابتی کردن فضای داخلی، پیوستن به WTO است.

سابقه خصوصی سازی در ایران

شروع برنامه‌های خصوصی سازی در ایران به پیاده سازی الگو و سیاست‌های تعدیل اقتصادی صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی در دوران سازندگی بر می‌گردد. پس از انقلاب (که منجر به دولتی شدن بخش عظیمی از اقتصاد ایران شد) به تدریج حجم دولت بزرگتر شد. در دوران سازندگی و با اجرای سیاست‌های تعدیل اقتصادی و پیاده سازی الگوی خصوصی سازی دیکته شده از سوی سازمان‌های بین‌المللی برای برون رفت از بحران‌ها و دستیابی به رشد اقتصادی مناسب نخستین گام‌ها در جهت کاسته شدن از نقش دولت در بازار و اقتصاد برداشته شد. برای یک خصوصی سازی موفق حداقل نباید توان و کارایی بخش خصوصی از دولت کمتر باشد چرا که در غیر این صورت هدف اصلی از خصوصی سازی که همان افزایش کارایی است محقق نمی‌شود.

موانع خصوصی سازی در ایران

هدف از تثبیت اقتصادی کنترل تقاضای کل، کاهش فشارهای تورمی و به تعادل رساندن تراز پرداخت‌ها است و هدف از سیاست‌های آزادسازی کاهش انواع کنترل‌ها و سیاست‌های مداخله گرایانه است و تصحیح ساختار قیمت‌های نسبی است. در شرایطی که اقدامات موثر در موارد فوق صورت نگرفته باشد نمی‌توان انتظار داشت سیاست خصوصی سازی با موفقیت اجرا شود. مهم‌ترین موانع خصوصی سازی به قرار زیر است:

- ۱- لزوم شفافیت و ثبات بیشتر سیاست‌های اقتصادی دولت
- ۲- پایین بودن نرخ سودآوری بخش مولد در مقایسه با بخش‌های غیر مولد
- ۳- تاثیر خصوصی سازی به اشتغال
- ۴- مقاومت برخی از مدیران با نگرش دولتی
- ۵- پایین بودن نرخ سودآوری پاره ای از شرکت‌های دولتی
- ۶- لزوم آمادگی بیشتر بورس اوراق بهادار تهران برای خصوصی سازی
- ۷- لزوم شفافیت بیشتر اطلاعات شرکت‌ها و مشکلات قیمت‌گذاری شرکت‌ها
- ۸- بعضاً دریافت تئوریک نادرست از مقوله خصوصی سازی.
- ۹- نبود تعریف مورد اجماع مناسب از این مقوله.
- ۱۰- ناآشنایی برخی تصمیم سازان کشور با مفهوم واقعی مقوله خصوصی سازی.
- ۱۱- لزوم ترسیم یک الگوی جامع و سیستماتیک با قابلیت اجرایی فرادستی مورد قبول.
- ۱۲- نبود بخش خصوصی توانمند در کشور و فراتر از آن احساس اطمینان در سرمایه گذاری است که بسیار مهم است.

قوانین اصل ۴۴ و برنامه چهارم توسعه در مورد خصوصی سازی

اصل قانون اساسی جمهوری اسلامی ۴۴

سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی با توجه به ذیل اصل ۴۴ قانون اساسی با هدف شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی، گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی، ارتقاء کارآیی بنگاه‌های اقتصادی و بهره‌وری منابع مادی و انسانی و فناوری، افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی، افزایش سهم بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی،

کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدّی فعالیت‌های اقتصادی، افزایش سطح عمومی اشتغال، تشویق اقشار مردم به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بهبود درآمد خانوارها می‌باشد که شرح قوانین مربوط به خصوصی‌سازی به قرار زیر است:

- ۱- دولت حق فعالیت اقتصادی جدید خارج از موارد صدر اصل ۴۴ را ندارد و موظف است هرگونه فعالیت را که مشمول عناوین صدر اصل ۴۴ نباشد، حداکثر تا پایان برنامه پنج‌ساله چهارم به بخش‌های تعاونی و خصوصی و عمومی غیردولتی واگذار کند.
- ۲- سرمایه‌گذاری، مالکیت و مدیریت در زمینه‌های مذکور در صدر اصل ۴۴ قانون اساسی به شرح ذیل می‌باشد: (۱) صنایع بزرگ، صنایع مادر و معادن بزرگ. (۲) فعالیت بازرگانی خارجی. (۳) بانکداری توسط بنگاه‌ها و نهادهای عمومی غیردولتی و شرکت‌های تعاونی سهامی عام و شرکت‌های سهامی. (۴) بیمه. (۵) تأمین نیرو. (۶) کلیه امور پست و مخابرات. (۷) راه و راه آهن. (۸) هواپیمایی و کشتیرانی.

قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ج.ا. ایران مصوب ۱۳۸۳

ماده ۷: به منظور ساماندهی و استفاده مطلوب از امکانات شرکت‌های دولتی و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره مطلوب شرکت‌هایی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم کردن زمینه واگذاری شرکت‌هایی که ادامه فعالیت آن‌ها در بخش دولتی غیر ضروری است به بخش غیر دولتی، به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به واگذاری، انحلال، ادغام و تجدید سازمان شرکت‌های دولتی، اصلاح و تصویب اساسنامه شرکت‌ها، تصویب آئین‌نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب آئین‌نامه‌های استخدامی و بیمه، با رعایت مقررات وقوانین مربوط و جابه‌جایی و انتقال وظایف، نیروی انسانی، سهام و دارایی‌های شرکت‌های به منظور ساماندهی و استفاده مطلوب از امکانات شرکت‌های دولتی و افزایش بازدهی و بهره‌وری و اداره مطلوب شرکت‌هایی که ضروری است در بخش دولتی باقی بمانند و نیز فراهم کردن زمینه واگذاری شرکت‌هایی که ادامه فعالیت آن‌ها در بخش دولتی غیر ضروری است به بخش غیر دولتی، به دولت اجازه داده می‌شود نسبت به واگذاری، انحلال، ادغام و تجدید سازمان شرکت‌های دولتی، اصلاح و تصویب اساسنامه شرکت‌ها، تصویب آئین‌نامه‌های مالی و معاملاتی، تصویب آئین‌نامه‌های استخدامی و بیمه، با رعایت مقررات وقوانین مربوط و جابه‌جایی و انتقال وظایف، نیروی انسانی، سهام و دارایی‌های شرکت‌های دولتی و شرکت‌های وابسته به آن‌ها با رعایت موارد ذیل اقدام کند:

الف - کلیه امور مربوط به سیاست‌گذاری و اعمال وظایف حاکمیت دولت تا پایان سال دوم برنامه از شرکت‌های دولتی منفک، و به وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی تخصصی ذیربط محول می‌گردد.

ب - شرکت‌های دولتی صرفاً در قالب شرکت‌های مادر تخصصی و شرکت‌های عملیاتی (نسل دوم) سازماندهی شده و زیر نظر مجمع عمومی در چارچوب اساسنامه شرکت، اداره خواهند شد. اینگونه شرکت‌ها از نظر سیاست‌ها و برنامه‌های بخشی، تابع ضوابط و مقررات وزارتخانه‌های تخصصی مربوطه خواهند بود.

ج - شرکت‌های دولتی که با تصویب هیأت وزیران مشمول واگذاری به بخش غیر دولتی می‌شوند، صرفاً طی مدت تعیین شده در هیأت عالی واگذاری برای واگذاری، مشمول مقررات حاکم بر شرکت‌های دولتی نخواهند بود و در چارچوب قانون تجارت اداره می‌شوند.

د - ادامه فعالیت شرکت‌های دولتی تنها در شرایط زیر ممکن است: (۱) فعالیت آن‌ها انحصاری باشد. (۲) بخش غیر دولتی انگیزه‌ای برای فعالیت در آن زمینه را نداشته باشد.

ز - حق مالکیت دولت در شرکت‌های مادر تخصصی (به استثناء شرکت‌هایی که ریاست مجمع آن‌ها با رئیس جمهور است)، از طریق وزارت امور اقتصادی و دارایی یا سازمان مالکیت شرکت‌های دولتی که به استناد این قانون زیرنظر رئیس جمهور تشکیل خواهد شد (به تشخیص دولت) اعمال می‌شود، دولت مکلف است نسبت به اصلاح اساسنامه این گروه شرکت‌ها، به نحو مقتضی اقدام قانونی نماید. بار مالی احتمالی تشکیل سازمان مذکور از ردیف‌های متمرکز در اختیار رئیس جمهور تامین می‌گردد. کلیه شرکت‌ها بی که شمول قانون بر آن‌ها مستلزم ذکر نام یا تصریح نام بوده و یا دارای قانون خاص هستند، مشمول این بند می‌باشند.

ح - شرکت‌های مادر تخصصی نیز با رعایت اصل چهل و چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قابل واگذاری هستند و مشارکت بخش‌های خصوصی و تعاونی در آن‌ها مجاز است. نحوه و روش مشارکت بخش‌های خصوصی و تعاونی در شرکت‌های مادر تخصصی بنا به پیشنهاد مجمع عمومی شرکت ذیربط و تایید هیأت عالی واگذاری به تصویب هیأت وزیران خواهد رسید. مواد ۱۶، ۲۵، ۲۸ بند ج جزء ۵، ۱۰۲ و ۱۴۵ قانون برنامه چهارم توسعه اقتصادی به ارائه احکامی دیگر در مورد خصوصی‌سازی در کشور نیز پرداخته‌اند.

سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی

سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با توجه به ذیل اصل ۴۴ قانون اساسی و مفاد اصل ۴۳ و به منظور:

- شتاب بخشیدن به رشد اقتصاد ملی
- گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تامین عدالت اجتماعی.
- ارتقای کارایی بنگاه‌های اقتصادی و بهره‌وری منابع مادی و انسانی و فناوری.
- افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی.
- کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی.
- افزایش سطح عمومی اشتغال.
- تشویق اقشار مردم به پس‌انداز و سرمایه‌گذاری و بهبود درآمد خانوارها.

الف) سیاست‌های کلی توسعه بخش‌های غیردولتی و جلوگیری از بزرگ شدن بخش دولتی:

۱- دولت حق فعالیت اقتصادی جدید خارج از موارد صدر اصل ۴۴ را ندارد و موظف است هرگونه فعالیت (شامل تداوم فعالیت‌های قبلی و بهره‌برداری از آن) را که مشمول عناوین صدر اصل ۴۴ نباشد، حداکثر تا پایان برنامه ۵ ساله چهارم (سالانه حداقل ۲۰ درصد کاهش فعالیت) به بخش‌های تعاونی و خصوصی و عمومی غیردولتی واگذار کند. با توجه به مسئولیت نظام در حسن اداره کشور، تداوم و شروع فعالیت ضروری، خارج از عناوین صدر اصل ۴۴ توسط دولت بنا به پیشنهاد هیأت وزیران و تصویب مجلس شورای اسلامی برای مدت معین مجاز است. اداره و تولید محصولات نظامی، انتظامی و اطلاعاتی نیروهای مسلح و امنیتی که جنبه محرمانه دارد، مشمول این حکم نیست.

۲- سرمایه‌گذاری و مالکیت و مدیریت در زمینه‌های مذکور در صدر اصل ۴۴ قانون اساسی به شرح ذیل توسط بنگاه‌ها و نهادهای عمومی غیردولتی و بخش‌های تعاونی و خصوصی مجاز است:

۱-۲- صنایع بزرگ، صنایع مادر (از جمله صنایع بزرگ پایین دستی نفت و گاز) و معادن بزرگ (به استثنای نفت و گاز).

۲-۲- فعالیت بازرگانی خارجی در چارچوب سیاست‌های تجاری و ارزی کشور.

۳-۲- بانکداری توسط بنگاه‌ها و نهادهای عمومی غیردولتی و شرکت‌های تعاونی سهامی عام و شرکت‌های سهامی عام مشروط به تعیین سقف سهام هریک از سهامداران با تصویب قانون.

۴-۲- بیمه.

۵-۲- تامین نیرو شامل تولید و واردات برق برای مصارف داخلی و صادرات.

۶-۲- کلیه امور پست و مخابرات به استثنای شبکه‌های مادر مخابراتی، امور واگذاری فرکانس و شبکه‌های اصلی تجزیه و مبادلات و مدیریت توزیع خدمات پایه پستی.

۷-۲- راه و راه‌آهن.

۸-۲- هواپیمایی (حمل و نقل هوایی) و کشتیرانی (حمل و نقل دریایی).

سهام بهینه بخش‌های دولتی و غیردولتی در فعالیت‌های صدر اصل ۴۴، با توجه به حفظ حاکمیت دولت و استقلال کشور و عدالت اجتماعی و رشد و توسعه اقتصادی، طبق قانون تعیین می‌شود.

ب) سیاست‌های کلی بخش تعاونی:

۱- افزایش سهم بخش تعاونی در اقتصاد کشور به ۲۵ درصد تا آخر برنامه ۵ ساله پنجم.

۲- اقدام موثر دولت در ایجاد تعاونی‌ها برای بیکاران در جهت اشتغال مولد.

۳- حمایت دولت از تشکیل و توسعه تعاونی‌ها از طریق روش‌هایی از جمله تخفیف مالیاتی، ارائه تسهیلات اعتباری حمایتی به وسیله کلیه موسسات مالی کشور و پرهیز از هرگونه دریافت اضافی دولت از تعاونی‌ها نسبت به بخش خصوصی.

۴- رفع محدودیت از حضور تعاونی‌ها در تمام عرصه‌های اقتصادی از جمله بانکداری و بیمه.

۵- تشکیل بانک توسعه تعاون با سرمایه دولت با هدف ارتقای سهم بخش تعاونی در اقتصاد کشور.

۶- حمایت دولت از دستیابی تعاونی‌ها به بازار نهایی و اطلاع‌رسانی جامع و عادلانه به این بخش.

۷- اعمال نقش حاکمیتی دولت در قالب امور سیاستگذاری و نظارت بر اجرای قوانین موضوعه و پرهیز از مداخله در امور اجرایی و مدیریتی تعاونی‌ها.

۸- توسعه آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و سایر حمایت‌های لازم به منظور افزایش کارآمدی و توانمندسازی تعاونی‌ها.

۹- انعطاف و تنوع در شیوه‌های افزایش سرمایه و توزیع سهام در بخش تعاونی و اتخاذ تدابیر لازم به نحوی که علاوه بر تعاونی‌های متعارف امکان تاسیس تعاونی‌های جدید در قالب شرکت سهامی عام با محدودیت مالکیت هریک از سهامداران به سقف معینی که حدود آن را قانون تعیین می‌کند، فراهم شود.

۱۰- حمایت دولت از تعاونی‌ها متناسب با تعداد اعضا.

۱۱- تاسیس تعاونی‌های فراگیر ملی برای تحت پوشش قراردادن سه دهک اول جامعه به منظور فقرزدایی.

ج) سیاست‌های کلی توسعه بخش غیردولتی از طریق واگذاری فعالیتها و بنگاه‌های دولتی (سیاست‌های کلی بند ج صادر و ابلاغ گردیده است):

با توجه به ضرورت شتاب گرفتن رشد و توسعه اقتصادی کشور مبتنی بر اجرای عدالت اجتماعی و فقرزدایی در چارچوب چشم‌انداز ۲۰ ساله کشور.

- تغییر نقش دولت از مالکیت و مدیریت مستقیم بنگاه به سیاستگذاری و هدایت و نظارت.

- توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد و حمایت از آن جهت رقابت کالاها در بازارهای بین‌المللی.

- آماده‌سازی بنگاه‌های داخلی جهت مواجهه هوشمندانه با قواعد تجارت جهانی در یک فرایند تدریجی و هدفمند.

- توسعه سرمایه انسانی دانش پایه و متخصص

- توسعه و ارتقاء استانداردهای ملی و انطباق نظام‌های ارزیابی کیفیت با استانداردهای بین‌المللی
- جهت‌گیری خصوصی‌سازی در راستای افزایش کارایی و رقابت‌پذیری و گسترش مالکیت عمومی و بنا بر پیشنهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام بند ج سیاست‌های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی ج.ا.ا. مطابق بند ۱ اصل ۱۱۰ ابلاغ می‌گردد.
- واگذاری ۸۰ درصد از سهام بنگاه‌های دولتی مشمول صدر اصل ۴۴ به بخش‌های خصوصی شرکت‌های تعاونی سهامی عام و بنگاه‌های عمومی غیردولتی به شرح ذیل مجاز است:
- ۱- بنگاه‌های دولتی که در زمینه معادن بزرگ، صنایع بزرگ و صنایع مادر (از جمله صنایع بزرگ پایین دستی نفت و گاز) فعال هستند؛ به استثنای شرکت ملی نفت ایران و شرکت‌های استخراج و تولید نفت خام و گاز
 - ۲- بانک‌های دولتی به استثنای بانک مرکزی ج.ا.ا.، بانک ملی ایران، بانک سپه، بانک صنعت و معدن، بانک کشاورزی، بانک مسکن و بانک توسعه صادرات
 - ۳- شرکت‌های بیمه دولتی به استثنای بیمه مرکزی و بیمه ایران
 - ۴- شرکت‌های هواپیمایی و کشتیرانی به استثنای سازمان هواپیمایی کشوری و سازمان بنادر و کشتیرانی
 - ۵- بنگاه‌های تامین نیرو به استثنای شبکه‌های اصلی انتقال برق
 - ۶- بنگاه‌های پستی و مخابراتی به استثنای شبکه‌های مادر مخابراتی، امور واگذاری فرکانس و شبکه‌های اصلی تجزیه و مبادلات و مدیریت توزیع خدمات پایه پستی
 - ۷- صنایع وابسته به نیروهای مسلح به استثنای تولیدات دفاعی و امنیتی ضروری به تشخیص فرمانده کل قوا

الزامات واگذاری

- ۱- قیمت‌گذاری سهام از طریق بازار بورس انجام می‌شود.
 - ۲- فراخوان عمومی با اطلاع‌رسانی مناسب جهت ترغیب و تشویق عمومی به مشارکت و جلوگیری از ایجاد انحصار و رانت اطلاعاتی صورت پذیرد.
 - ۳- جهت تضمین بازدهی مناسب سهام شرکت‌های مشمول واگذاری اصلاحات لازم در خصوص بازار، قیمت‌گذاری محصولات و مدیریت مناسب براساس قانون تجارت انجام گردد.
 - ۴- واگذاری سهام شرکت‌های مشمول طرح در قالب شرکت‌های مادر تخصصی و شرکت‌های زیرمجموعه با کارشناسی همه جانبه صورت گیرد.
 - ۵- به منظور اصلاح مدیریت و افزایش بهره‌وری بنگاه‌های مشمول واگذاری با استفاده از ظرفیت‌های مدیریتی کشور اقدامات لازم جهت جذب مدیران باتجربه، متخصص و کارآمد انجام پذیرد. فروش اقساطی حداکثر ۵ درصد از سهام شرکت‌های مشمول بند ج به مدیران و کارکنان شرکت‌های فوق مجاز است.
 - ۶- با توجه به ابلاغ بند ج سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و تغییر وظایف حاکمیتی، دولت موظف است نقش جدید خود در سیاست‌گذاری، هدایت و نظارت بر اقتصاد ملی را تدوین و اجرا نماید.
 - ۷- تخصیص درصدی از منابع واگذاری جهت حوزه‌های نوین با فناوری پیشرفته در راستای وظایف حاکمیتی مجاز است.
- (د) سیاست‌های کلی واگذاری:

۱- الزامات واگذاری:

- ۱-۱- توانمندسازی بخش‌های خصوصی و تعاونی بر ایفای فعالیت‌های گسترده و اداره بنگاه‌های اقتصادی بزرگ.
- ۱-۲- نظارت و پشتیبانی مراجع ذیربط بعد از واگذاری برای تحقق اهداف واگذاری.
- ۱-۳- استفاده از روش‌های معتبر و سالم واگذاری با تاکید بر بورس، تقویت تشکیلات واگذاری و برقراری جریان شفاف اطلاع‌رسانی، ایجاد فرصت‌های برابر برای همه، بهره‌گیری از عرضه تدریجی سهام شرکت‌های بزرگ در بورس به منظور دستیابی به قیمت پایه سهام.

۴-۱- ذینفع نبودن دست‌اندرکاران واگذاری و تصمیم‌گیرندگان دولتی در واگذاری‌ها.

۵-۱- رعایت سیاست‌های کلی بخش تعاونی در واگذاری‌ها.

۲- مصارف درآمدهای حاصل از واگذاری:

ووجه حاصل از واگذاری سهام بنگاه‌های دولتی به حساب خاصی نزد خزانه‌داری کل کشور واریز و در قالب برنامه‌ها و بودجه‌های مصوب به ترتیب زیر مصرف می‌شود:

۱-۲- ایجاد خوداتکایی برای خانواده‌های مستضعف و محروم و تقویت تامین اجتماعی.

۲-۲- اختصاص ۳۰ درصد از درآمدهای حاصل از واگذاری به تعاونی‌های فراگیر ملی به منظور فقرزدایی.

۳-۲- ایجاد زیربنای اقتصادی با اولویت مناطق کمتر توسعه یافته.

۴-۲- اعطای تسهیلات (وجه اداره شده) برای تقویت تعاونی‌ها و نوسازی و بهسازی بنگاه‌های اقتصادی غیردولتی با اولویت بنگاه‌های واگذار شده و نیز برای سرمایه‌گذاری بخش‌های غیردولتی در توسعه مناطق کمتر توسعه یافته.

۵-۲- مشارکت شرکت‌های دولتی با بخش‌های غیردولتی تا سقف ۴۹ درصد به منظور توسعه اقتصادی مناطق کمتر توسعه یافته.

۶-۲- تکمیل طرح‌های نیمه تمام شرکت‌های دولتی با رعایت بند الف این سیاست‌ها.

ه) سیاست‌های کلی اعمال حاکمیت و پرهیز از انحصار:

۱- تداوم اعمال حاکمیت عمومی دولت پس از ورود بخش‌های غیردولتی از طریق سیاستگذاری و اجرای قوانین و مقررات و نظارت به ویژه در مورد اعمال

موازن شرعی و قانونی در بانک‌های غیردولتی.

۲- جلوگیری از نفوذ و سیطره بیگانگان بر اقتصاد ملی.

۳- جلوگیری از ایجاد انحصار، توسط بنگاه‌های اقتصادی غیردولتی از طریق تنظیم و تصویب قوانین و مقررات.

آثار خصوص سازی

خصوصی‌سازی و اجرای صحیح اصل ۴۴ سبب رقابت پذیری، اشتغال زایی و در نتیجه افزایش کار و بهره‌وری و ارزش افزوده می‌گردد که در پی آن عرضه کل نیز افزایش یافته و قدرت پاسخگویی به تقاضا نیز بیشتر می‌شود. در عین حال این کار موجب متعادل شدن قیمت‌ها شده و تورم را مهار و قدرت خرید جامعه را تثبیت میکند که در نهایت منجر به بالا رفتن سطح زندگی و رفاه اجتماعی می‌شود. این حرکت با هدف افزایش کارایی فعالیت‌های اقتصادی صورت می‌گیرد زیرا به لحاظ تئوریک، خصوصی‌سازی متکی بر این اندیشه است که «محیط بازار زمانی برقرار می‌شود که رقابت کامل برقرار باشد» و بخش خصوصی طوری عمل می‌کند که کارایی اقتصادی حاصل شود. از طریق خصوصی‌سازی و ایجاد محیط رقابتی می‌توان تولیدکننده را مجبور به تولید و فروش با قیمت حداقل کرد. مزیت بخش خصوصی این است که از طریق رقابت - و نه مقررات کنترل کننده - می‌توان تولیدکننده را تحت فشار قرارداد تا محصول را با قیمت حداقل تولید کند. این امر در ساختار دولتی امکان پذیر نیست. بنابراین خصوصی‌سازی منجر به کاهش هزینه‌ها و رشد نوآوری و در نتیجه کاهش قیمت کالاها می‌شود. از سوی دیگر، تورم به دلیل فشار هزینه کنترل می‌شود و جامعه از آن سود می‌برد و البته امکان صادرات هم فراهم می‌شود زیرا کالایی قابل صدور است که به قیمت رقابتی تولید شود. طبقه بندی ذیل گزینشی از مهم‌ترین اهداف خصوصی‌سازی است.

کاهش حوزه فعالیت های دولت: یکی از مهم‌ترین اهداف خصوصی‌سازی، کوچک کردن حجم فعالیت های دولت می‌باشد، شرکت های دولتی را می‌توان مستقیماً از طریق فروش دارایی ها و یا انتقال مالکیت به بخش خصوصی واگذار نمود و مواردی را که دولت ضرورتاً می‌بایستی کنترل و هدایت عرضه کالاها و خدمات را در دست داشته باشد، می‌توان از طریق پیمانکاری و یا روش های دیگر به بخش خصوصی واگذار کرد.

افزایش کارایی: یک شاخص مهم برای مفید بودن انتقال واحد های اقتصادی از بخش دولتی به بخش خصوصی، افزایش کارایی است. موافقین خصوصی‌سازی عقیده دارند که حرکت به سوی بازار همراه با افزایش کارایی است.

بهبود مکانیزم بازار مالی: بازگشت سرمایه را برای جلب رضایت سرمایه گذاران و سهام داران الزامی می‌نماید. این مکانیزم در بهبود و ارتقای عملکرد شرکت ها بسیار قوی تر از سرمایه گذاری های ناهمانگ و سیاست های اعتباری دولت عمل می‌کند، زیرا تصمیمات در کادر دولتی بر اساس ضرورت های کوتاه مدت سیاسی گرفته می‌شود، در حالی که تصمیم گیری در بخش خصوصی ضرورتاً می‌بایستی بر اساس بر اساس سیاست های درازمدت و عقلانیت اقتصادی استوار باشد.

کاهش کسر بودجه و بدهی های ملی: انتقال فعالیت های اقتصادی با فروش دارایی یا روش های دیگر، عموماً کاهش در هزینه ها و افزایش درآمدها را موجب می‌شود، در صورتی که دولت قادر باشد رشد هزینه های آتی برنامه های دولتی را متوقف سازد. کاهش مستمر کسر بودجه زمانی حاصل می‌شود که به طریقی هزینه های دراز مدت دولت کاهش یابد و یا همزمان درآمد های مستمر افزایش یابد.

ایجاد دلبستگی و علاقه در شاغلین شرکت ها: سهام نمودن کارگران، کارمندان و مدیران شرکت ها در سهام کارخانه ها، از ابزار مهم سیاسی با آثار مثبت اقتصادی در فرآیند خصوصی‌سازی به شمار می‌رود. بدین ترتیب که ذخایر سرمایه ملی بین تعداد بیشتری از افراد جامعه توزیع می‌شود و انگیزه مثبتی در شاغلین کارخانه ها برای افزایش فعالیت و و احساس مسؤلیت در حفظ این اموال و دارایی ها بوجود می‌آورد.

گسترش بازار سرمایه: فرآیند خصوصی‌سازی مالکیت سهام را گسترش می‌دهد. در نتیجه این گسترش، میزان معاملات در بازار سرمایه افزایش می‌یابد و نهادهای مالی جدید متنوعی بوجود می‌آیند. گسترش این واحدهای مالی، امکانات سرمایه گذاری جدید را مورد شناسایی قرار داده و انجام سرمایه گذاری های گسترده را برای واحدهای خصوصی تسهیل می‌نماید.

تامین منافع مصرف کنندگان: با انجام خصوصی‌سازی، نظم بازار جایگزین تصمیم گیری های سیاسی می‌شود و به تبع آن تخصیص و بهره وری منابع بر مبنای انتخاب مصرف کنندگان قرار می‌گیرد. شرکت های خصوصی از انگیزه بیشتری برای تأمین کالاها و خدمات مورد نظر مصرف کنندگان از لحاظ کمی و کیفی دارند.

مقررات زدایی: عدم کارایی شرکت های دولتی فقط محدود به مالکیت فعالیت های دولتی نیست. مقررات دست و پاگیر مهم‌ترین عاملی است که انعطاف پذیری و پویایی فعالیت های اقتصادی را مانع می‌شود و مقررات زدایی، مهم‌ترین قدم در جهت فراهم آوردن شرایط فضای رقابت می‌شود.

سازوکارهای خصوصی سازی در ایران

سازوکارهای ارائه سهام بورس، مذاکره و مزایده همگی می‌تواند در شرایط امروز و با فرض انجام مقدماتی مناسب باشد. البته در سیاست‌های کلی اصل ۴۴ سازوکار بورس در نظر گرفته شده است به نظرم مهمتر از سازوکار، الزامات و تمهیدات توفیق

خصوصی سازی است که امروز باید به آن پردازیم. درباره زمان دوره خصوصی سازی آنچه مهم است این دوره باید محدود باشد و از زمان روشنی شروع شود و تا زمان روشنی به پایان برسد.

سیاست های کلی اصل ۴۴ برای موارد ذیل اصل ۴۴ که اهمیت زیادی هم دارند این دوره ۵ سال مشخص کرده است امید می رود قوه مجریه این زمان بندی را مراعات کند پیشنهاد عملی من برای خصوصی سازی کارآمد نیز، روش کوپن سهام است یعنی اولاً رفع موانع تولید و سرمایه گذاری و بسط رقابت و فرهنگ سهامداری و تولید در ایران ثانیاً احصاء کل مایملک شرکت های دولتی قابل واگذاری (بجز موارد خاص در صدر اصل ۴۴) و ثانیاً واگذاری یکباره همه این اموال در قالب سهام به مردم با جهت گیری و اعمال ضرائب برای طبقات محروم یا مستحق تر مانند روستائیان، مسئولان بهزیستی و کمیته امداد یا حتی اعمال ضرائب تشویقی برای معلمان و

بسترها و تمهیدات مورد نیاز برای اجرای سیاست های کلی اصل ۴۴ ما چند قانون و مقررات مهم نیاز داریم همینطور به یک اداره جدی برای رفع موانع تولید و سرمایه گذاری و نیز یک تحول و انقلاب فرهنگی برای توسعه رقابت در کسب و کارها توسعه و فرهنگ سهامداری میان همه اقشار و تغییر جهت پس اندازها از کالاهای مصرفی بادوام به سمت خرید سهام و دیگر محصولات مالی. تاکید می کنم که بدون رفع موانع تولید و سرمایه گذاری؛ خصوصی سازی چندان فایده ای نخواهد داشت چرا که اگر قرار باشد تولید و کسب و کار فعالیتی اقتصادی نباشد نسبت به دیگر فرصت های تخصیص سرمایه نقدی در ایران از سهام عرضه شده در جریان خصوصی سازی آتی هم خوب استقبال نخواهد شد.

اشکالات تجربیات قبلی خصوصی سازی در ایران

اشکالات دور قبل خصوصی سازی این بود که اولاً هدف خصوصی سازی گم شده بود یعنی دولت به جای تعقیب هدف افزایش کارایی در اقتصاد ملی و تقویت عدالت اجتماعی به دنبال کسب وجوه برای جبران کسر بودجه اش افتاده بود در سیاست های کلی اصل ۴۴ با تدوین و پیش بینی محل مصرف وجوه حاصل از واگذاری ها از تکرار این اشتباه خاص پیشگیری شده است ثانیاً در دوره اول خصوصی سازی خریدار شرکت اجازه داده است خط تولید را تعطیل و کارگران را بیکار و مایملک شرکت را حراج کند در دور جدید خصوصی سازی باید جلوی این کار گرفته شود و خریدار شرکت به شرط حفظ کارگران و آموزش و ارتقای آنان اجازه خرید شرکت را داشته باشد.

ثانیاً در دوره قبل شرکت های دولتی را بنگاه ها یا مؤسسات وابسته به دولت یا بخش عمومی می خریدند و عملاً هدف افزایش کارایی تعقیب نمی شد که در سیاست های کلی این مساله هم پیش بینی شده است و اما شاید مهمترین اشکال خصوصی سازی تا امروز این بوده که در معاملات خصوصی سازی جای مردم خالی بود و مردم نقشی در این فرایند نداشتند و منظور از مردم عموم مردم ایران هستند.

پیش نیاز فرهنگی

اجرای موفق آمیز سیاست های کلی اصل ۴۴ قانون اساسی به اصلاحات عمیق فرهنگی و همین طور اصلاح برخی قوانین موجود و پر کردن برخی خلاءهای قانونی و در درجه بعدی اراده و عزم و تدبیر قوه مجریه نیاز دارد. منظور از اصلاحات عمیق فرهنگی، اصلاح در بینش ها و رفتارهای مردم و مسوولان و عاقلان اقتصادی است.

در درجه اول فرهنگ رقابت باید در جامعه ما نهادینه شود. در حال حاضر انحصارگرایی و انحصارطلبی چنان در تار و پود فرهنگ ما تنیده شده که به عنوان مثال برخی از مردم تعداد زیاد بقالی در یک خیابان را نادرست می‌پندارند و تصور می‌کنند یک فروشگاه برای یک خیابان و یا محله بس است.

اصلاح فرهنگی دیگر، ترویج فرهنگ پس‌انداز و سرمایه‌گذاری بجای فرهنگ مصرف‌گرایی و خرید کالاهای بادوام مصرفی بجای پس‌انداز است. بدیهی است چرخه مولد تولید و سرمایه‌گذاری نیاز به پس‌انداز دارد و این پس‌انداز از رفتار عموم مردم نشأت می‌گیرد.

سومین اصلاح فرهنگی باید ترویج فرهنگ کار و ابتکار دانست. تسلط دهها سال فرهنگ رانتجویی و رانتخواری در اقتصاد ایران باعث شده تا بسیاری از مردم به ویژه شهرنشین‌ها، اتصال به منابع دولتی را عامل کسب درآمد بدانند. الان بسیاری از پدر و مادرها به دنبال این هستند که دست جوانشان را در ادارات دولتی بند کنند. برای آنها مهم این است که یک آب باریکه‌ای از درآمد نفتی به آنها هم برسد حالا چه «کاری» انجام دهند مهم نیست. درجات بالاتر این روحیه را می‌توانیم در زد و بندها و ویژه‌خوارهای بزرگ ملاحظه کنیم. اصلاح فرهنگ رانتجویی و حاکم کردن فرهنگ کار و تلاش و ابتکار از ضرورت‌های اصلی توفیق در اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ خواهد بود. هر چند اصلاح این فرهنگ به تغییر بسیاری از مقررات، قوانین و رفتارهای دولت بستگی دارد.

چهارمین اصلاح فرهنگی باید اصلاح بینش و رفتار دولت و بخش عمومی در قبال بخش خصوصی باشد. سالها حاکمیت انحصاری دولت و بخش عمومی بر جای اقتصاد ایران باعث شده تا برخی دولتمردان و مدیران دولتی، حضور انحصاری در جزیی‌ترین تصدی‌ها را حق خود بدانند. هم اکنون بسیاری از مدیران دولتی وقتی می‌بینند فلان شرکت بخش خصوصی در یک کسب و کار سود می‌برد، با خود می‌گویند این سود را چرا بخش خصوصی ببرد چرا این سود به جیب دولت نرود! بینش صحیح در این باره باید این باشد که: «چه خوب که فلان شرکت بخش خصوصی خوب سود می‌برد. فقط باید مراقب باشیم که منشاء آن سود، کار و تلاش و ابتکار آن شرکت باشد و امکان ورود به آن کسب و کار برای بقیه شرکت‌ها هم فراهم باشد. اگر آن شرکت خوب سود می‌برد، پس مالیات بیشتری هم می‌دهد و سرمایه‌گذاری بیشتری هم می‌کند و افراد بیشتری را به کار می‌گیرد.

این نگاه باید تبدیل به نگاه دولت به بخش خصوصی شود. در واقع دولت باید حسادت به بخش خصوصی را کنار بگذارد و از سود بردن بخش خصوصی خوشحال بشود و کاری کند همه بتوانند با کار و ابتکار، سود بدست آورند. دولت باید خود را شریک مردم بداند، نه رقیب آنها. این تغییر نگاه «حسادت و رقابت» به «تشویق» فوق‌العاده ضروری است و متأسفانه الان در لایه لایه فرهنگی ما بینش حسادت نسبت به سودآوری بخش خصوصی حاکم است. مثلاً همین الان در ادبیات دولتمردان ما «سودجویی» را استعاره از کار خلاف و قانون‌شکنی می‌دانند.

اما شاید مهمترین اصلاح فرهنگی التزام به اخلاق در مناسبات بین عاملان اقتصادی است. همان گونه که سیاست بدون اخلاق به حاکمیت فریب و دیکتاتوری گروه‌های خاص می‌انجامد، اقتصاد بدون اخلاق نیز به تشدید فاصله طبقاتی، کاهش سرمایه اجتماعی، تضعیف همبستگی ملی و بالاخره افول بهره‌وری کشیده می‌شود. الان وضع آنگونه است که عاملان اقتصادی مناسبات خویش را اغلب بر اساس اصل تضاد منافع برقرار می‌کنند. اغلب کارفرمایان تنها به فکر افزایش سود خویش‌اند و تعهدات اخلاقی و انسانی خود را ایفا نمی‌کنند. کارفرمایان بخش خصوصی باید بدانند که سود چیز مهمی است، ولی همه چیز نیست.

خلاهای قانونی برای اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴

در رده‌بندی‌های جهانی وضع کشور ایران از نظر سهولت کسب و کار بد واسف بار است. در یک بررسی بین‌المللی مرتبه ما از ۱۱۳ در سال ۲۰۰۵ به ۱۱۶ در سال جاری میلادی تنزل یافته است. این وضع باید به سرعت اصلاح شود. منظور از رفع موانع تولید و سرمایه‌گذاری مجموعاً سهل کردن تشکیل کسب و کار، شفاف کردن هر چه بیشتر اقتصاد، امن کردن فضای کسب و کارها، ساده‌سازی مقررات جذب و تعدیل نیروی کار در کنار چتر حمایتی کامل از کارگران، تضمین کامل حقوق مالکیت، ضمانت کامل اجرای قراردادهای بخش عمومی و بخش خصوصی و بخشی خصوصی با یکدیگر، سهولت دسترسی متقاضیان وجوه نقد برای سرمایه‌گذاری یا رد کردن مشکلات موردی جاری به پس‌اندازهای عمومی.

رفع موانع تولید در این حیطه‌ها مستلزم تلاش مستمر سه قوه است و بدون اقدام به آنها، اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴ حتماً ناکام خواهد بود چرا که بر فرض دولت بخواهد همه بنگاه‌های قابل واگذاری را در فرایندی سالم به بخش خصوصی بفروشد، وقتی کار تولیدی در این کشور مقرون به صرفه نیست، چه کسی و با چه انگیزه‌ای برای خرید شرکت‌های دولتی پیشقدم می‌شود؟ یکی دیگر از پیش شرطها مبارزه بی‌امان با فساد است که مانع سرسخت توسعه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. در اقتصاد بسته، آلوده به رانت و فساد و مملو از مقررات ضد تولید، اجرای سیاستهای کلی اصل ۴۴ محکوم به شکست خواهد بود.

اقتصاد رانتي ايران

تعريف رانت

رانت در لغت به معنای کرایه و اجاره گرفتن چیزی است. در مورد معنای اصطلاحی آن، تعاریف متعددی گفته شده است. بنابراین، می توان گفت مفهوم رانت مانند سایر مفاهیم اجتماعی دچار بحران تعریف و اغتشاش معنایی است. رانت در وهله نخست یک مفهوم اقتصادی است که بتدریج به سایر حوزه ها نیز سرایت کرده است.

رانت جویی کنشی است در جهت کسب رانت. در این فرایند فرد یا افرادی که از وجود زمینه های رانت مطلعند به کسب آن مبادرت می کنند و به دلیل آن که فعالیتی کم زحمت و پر سود است طرفداران زیادی پیدا کرده است. در رانت جویی، شخص یا گروهی صاحب نفوذ، در صدد تحصیل سود ویژه به بهای تمام شدن هزینه آن به حساب جامعه هستند.

به طور خلاصه می توان گفت رانت عبارت است از درآمدی خارج از عرصه فعالیتهای مولد اقتصادی که به لحاظ مفهومی، امکان سرایت به حوزه های دیگر را نیز دارد. رانت در ساده ترین معنا، سوء استفاده از فرصت ها و امکانات جامعه است. رانت به ثروت بادآورده و به هر پرداختی گفته می شود که بیشتر از ارزش واقعی محصول یا خدمت باشد. و رانت جویی عبارت است از جست و جو برای دست یافتن به این درآمد مازاد.

رانت امتیازی انحصاری است که به دور از هرگونه رقابت نصیب برگزیدگانی خاص می شود. این مفهوم در مقایسه با استبداد سیاسی بهتر فهمیده می شود. به همین ترتیب، در نظام رانت خواری که درحقیقت وجه اقتصادی استبداد سیاسی است، امتیازات رانت خوار نه از سوی رقبا تهدید می شود و نه از سوی مشتریان در بازار. دراین نظام، اقلیتی خاص بسیار بیشتر از اکثریت مردم از منابع اقتصادی کشور بهره می برد. قدرت سیاسی حاکم نگهبان چنین شرایطی است که خود از آن بهره فراوان می برد.

زمینه های بروز رانت و چگونگی پیدایش رانت خواران

برخی معتقدند خلأهای قانونی، ضعف یا ابهام در قوانین، اجرا نشدن برخی قوانین و عدم برخورد جدی دستگاه های نظارتی و قضایی با مفسدان، کم توجهی به خشکانیدن ریشه های فساد و... از عوامل مهم و اساسی در پیدایش رانت به حساب می آیند. برای مثال، مقررات بازرگانی به افراد خاصی اجازه می دهد که با استفاده از رابطه و ملاحظات ویژه از موقعیت انحصاری خود برای انجام معامله بهره مند شوند و ثروتهای بادآورده و بی شماری را کسب کنند. یکی از عرصه های فساد خیز، مربوط به قراردادهای داخلی و خارجی، سرمایه گذاربهای بزرگ، طرحهای ملی و عمرانی و مراکز مهم تصمیم گیری پولی، مالی و بورس است. البته نباید از واگذاری اموال عمومی به شکل انحصاری یا رانتي به افراد خاصی غافل شد. در کنار این عوامل، قانون شکنی نیز جایگاه ویژه ای در به دست آوردن ثروتهای ناروا دارد.

رانت خواران افراد حقیقی یا حقوقی ای هستند که بدون انجام کار مفید و حتی گاهی مضر برای اقتصاد کشور، در ازای پرداخت رشوه یا با پارتی بازی به امتیازنامه های انحصاری مانند دریافت مجوز موردی برای سهمیه های وارداتی، صدور کالا، توزیع، خرید و فروش موافقت اصولی واحدهای صنعتی تجاری، اختصاصی سازی منابع و صنایع دولتی، فروش اطلاعات مالی، تخصیص ارز ارزان قیمت و اعتبارات بانکی و زمین، قاچاق کالا، قانون شکنی و هرگونه امتیازات دولتی خارج از برگزاری مناقصه و... دست می یابند. این عمل باعث نهادینه شدن فساد مالی، حذف وجدان کاری، گسترش قاچاق کالاهای مشمول رانت، تضعیف تولید ملی، تبعیض ناروا، تحمیل هزینه های سرسام آور بر دوش طبقه ضعیف خواهد شد.

در میان رانت خواران افراد محدودی هستند که با توسل به ابزارهایی که دیگران بدان دسترسی ندارند مانند دسترسی به قدرت سیاسی، وابستگی به افراد صاحب نفوذ، دسترسی به مجوزهای خاص و منابع مالی کلان بانکها و در اختیار داشتن برخی اطلاعات، استفاده از تسهیلات بخش دولتی به نفع افراد حقیقی و شرکتهای خصوصی و... برای کسب منافع گسترده تلاش می کنند و تمام توان خود را برای حفظ و گسترش ثروتهای آن چنانی بکار می بندند. این عمل نوعی اشرافیت اقتصادی ایجاد می کند که پیامد آن ناهمگونی اقتصادی و بی کاری در سطح وسیع و موجب از بین رفتن عدالت در عرصه تولید و انباشت سرمایه در دست گروهی خاصی خواهد شد.

زیانها و آثار مخرب رانت خواری

رانت خواری آثار مخرب اقتصادی و تبعیضهای ناروا در پی دارد و موجب اتلاف وقت و بدبینی می شود. بین مردم فاصله می اندازد و مشکلات و تنشهای سیاسی را تشدید می کند. یکی از عوامل رکود اقتصادی وجود این رانت هاست که انگیزه کارآفرینی، تولید واقعی و ارج گذاشتن به خلاقیت در جامعه را از بین می برد؛ و حتی افراد با استعداد نیز برای این که از این قافله عقب نمانند، استعدادهایشان را به جای کمک به تولید در خدمت رانت قرار می دهند. در نتیجه با گذشت زمان، رانت به نوعی فرهنگ تبدیل می شود.

به طور خلاصه محورهای زیر را می توان از مهمترین زیانهای رانت خواری برشمرد:

۱) سرگرم شدن نیروی انسانی به کسب رانت و بازماندن از کار مولد؛ ۲) پایین آمدن انگیزه تولید؛ ۳) افزایش رشد بی کاری؛ ۴) گسترش دلالتی؛ ۵) توقف رشد تکنولوژی در جامعه؛ ۶) کاهش بهره وری؛ ۷) افزایش تورم؛ ۸) حذف وجدان کاری؛ ۹) تضاد طبقاتی و دو قطبی شدن جامعه؛ ۱۰) فساد گسترده مالی؛ ۱۱) ناعادلانه شدن سیستم توزیع و تأمین منافع گروه خاص. ۱۲) خروج سرمایه به خارج؛ ۱۳) مصرف زیاد؛ ۱۴) ناامنی در بخش تولید؛ ۱۵) رشد فعالیتهای ناسالم و گرایش سرمایه ها به بخشهای خدماتی و واسطه گرایانه است.

باید دانست که مبارزه با فساد سیاسی و اداری و اقتصادی و به طور کلی مبارزه با رانت خواری به قاطعیت، بدون ملاحظه کاری سیاسی نیاز دارد. تقویت قانون گرایی و مهمتر از آن تقویت نظام کنترل و اقتدار قضایی، در خشکاندن ریشه ها بسیار ضروری است. در غیر این صورت، رانت اقتصادی باعث تضعیف انگیزه تولید و کاهش درآمدها خواهد شد و با اشتغال افراد با استعداد به کسب رانت اقتصادی، پیشرفت و رشد تکنولوژی آسیب می بیند و بهره وری پایین می آید.

اگر در جامعه ای، حجم رانت زیاد شد سیستم اقتصادی دچار فروپاشی می شود. به عبارت دیگر رانت باعث می شود که ذهنهای خلاق جامعه به دنبال سرمایه گذارهای عادی و تولید نروند؛ در نتیجه، بی کاری زیاد می شود و سیستم توزیع درآمد نیز ناعادلانه

می‌گردد. بدین معنا که برخی، درآمدهای هنگفتی که ناشی از کار نیست، به دست می‌آورند و این بی‌عدالتی و فساد، تمام سیستمها را در سطح جامعه در هم می‌ریزد و افراد را ناراضی می‌سازد.

این بحرانهای اقتصادی یعنی بحران سرمایه‌گذاری تولید و بی‌عدالتی در توزیع درآمد بتدریج به حوزه‌های اجتماعی کشیده می‌شود و کم‌کم تبدیل به بحرانهای اجتماعی خواهد شد. در این حال فساد سیاسی کلان در بالاترین سطوح دستگاه سیاسی رخ می‌دهد و منظور از این نوع فساد، معامله با افراد بلندپایه‌ای است که از سمت خود برای به دست آوردن رشوه‌های کلان از شرکتهای ملی و بین‌المللی یا داوطلبان اجرای پروژه‌ها و انعقاد قراردادها استفاده می‌کنند یا مبالغ هنگفتی از خزانه عمومی به نفع خود، اختلاس کرده و به حساب بانکی خویش واریز می‌کنند. بتدریج فساد اداری در دستگاه دولتی در انتهای طیف اجرایی سیاست اتفاق می‌افتد که به آن فساد مالی سطح پایین می‌گویند و این همان است که در هر روز در مراکز مختلف مانند بیمارستانها، ادارات، گمرکها، پلیس، مدارس و... اتفاقات ناخوشایندی رخ می‌دهد و این ادارات آفت زده، توان ایفای نقش و مسؤولیت خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند جوابگوی مراجعه‌کنندگان و جلب رضایت آنان باشند و بتدریج چالش جدی بین آحاد جامعه و دولت مردان به وجود می‌آید.

وجود فساد در ادارات را می‌توان به چند صورت تصور کرد. اول: وجود فساد در ساختار اداری و تشکیلاتی سازمان؛ دوم: وجود فساد در بین رهبران، مدیران و مجریان اصلی ادارات و سوم: وجود فساد اداری بین کارمندان رده‌های پایین. هر چه این فسادها عمق بیشتری داشته باشند تأثیر بیشتری بر ناامنی اقتصادی و اجتماعی دارند؛ زیرا در تأمین نظم ناکارآمد خواهند بود و زمینه‌های فساد، بی‌اعتمادی و قانون‌گریزی را فراهم می‌آورند. البته گسترش چنین فسادهای اداری علاوه بر آثار اجتماعی ممکن است پیامدهای فردی نامناسبی مانند خدشه دار شدن امنیت شغلی، بروز ناهنجاری‌های روحی و روانی، پایین آمدن انگیزه کار و مقدم داشتن منافع فردی بر منافع سازمانی، ایجاد جو بی‌اعتمادی و... را نیز به همراه داشته باشد.

انواع مفاسد اقتصادی

فساد در خریدهای دولتی: مأموران خرید دستگاه‌های دولتی موظف هستند کالاهای مورد نیاز را از داخل یا خارج با پول ملی یا ارز خریداری کنند، در اینجا امکان فساد با استفاده از تبانی بین مأموران خرید یا مسؤولان بالاتر آنها و فروشندگان وجود دارد.

۲ قرارداد با پیمانکاران داخلی یا خارجی: حکومتها بویژه در کشورهایی که دولت در آنها سرمایه‌گذاری عمرانی را خود بر عهده دارد با پیمانکاران بخش خصوصی قراردادهای مقاطعه کاری منعقد می‌کنند در این صورت، احتمال رانت خواری وجود دارد.

فساد در فروش املاک حکومتی: بر اساس قانون، فروش اموال و املاک حکومتی باید از طریق مزایده صورت پذیرد. متقاضیان خرید اموال می‌توانند از طریق تبانی و همکاری مسؤولان فروش، قیمت معامله را تا سرحد امکان کاهش دهند. چنانچه قیمتها از پیش تعیین شده باشد، افرادی که واجد شرایط نیستند، می‌توانند از طریق رشوه دادن موفق به خرید شوند.

فساد در صدور مجوزهای بازرگانی: برای انجام بسیاری از فعالیتهای اقتصادی، کسب مجوز از حکومت الزامی است. اختیارات دستگاه‌های دولتی برای صدور مجوزهای گوناگون و تقاضای زیاد بخش خصوصی برای کسب مجوزها، زمینه را برای فساد اقتصادی آماده می‌کند.

فساد در صدور احکام قضایی: در صورت وجود فساد در دستگاه قضایی با خاطیان برخورد قانونی صورت نمی‌گیرد و بسیاری از مفسدان اقتصادی با ترفندها و شگردهای ویژه و حتی با دادن رشوه از مجازاتهای قانونی فرار می‌کنند و در نتیجه دیگران نیز جرأت لازم را برای ورود در چنین فعالیتهای فسادبرانگیزی را پیدا می‌کنند.

فساد در تصمیم سازی و تصمیم گیری: این نوع فساد ریشه در فسادهای دیگر دارد. به عنوان نمونه، می‌توان به فضا سازی گسترده در انحراف موضوع مبارزه با مفاسد اقتصادی، تبلیغات فزاینده علیه تولیدات ملی و توجیه تراشی واردات خودرو از خارج اشاره کرد.

گذری بر انواع رانتهای

در تقسیم اولیه، رانتهای به انواع گوناگونی تقسیم می‌شوند که مهمترین آنها عبارتند از:

رانتهای قضایی: رانتهای قضایی را باید در دو محور دولتی و خصوصی بررسی کرد.

اساساً حذف رانتهای قضایی برای نهاد دولت علاوه بر ایجاد امنیت بیشتر برای بخش خصوصی، زمینه لازم برای کاهش فساد در نهاد دولت را فراهم می‌سازد. شاید بشود ادعا کرد که یکی از مهمترین عوامل ناکارایی در بوروکراسی دولتی، فقدان یک نهاد تنبیهی علیه نهاد دولت بوده است. مردم باید بتوانند در صورت تخلف نهاد دولت به محاکم قضایی مراجعه و علیه دولت شکایت نمایند و دولت نیز با گرفتن وکیل از حقوق خویش دفاع نماید. در مقابل، اشخاصی هم که به دلیل وابستگی و نزدیکی به مراکز قدرت از امنیت قضایی بهره‌مند می‌شوند و یا با رشوه دادن از چنگ قانون فرار می‌کنند، بتدریج، عدالت اقتصادی، اجتماعی و قضایی را در هم می‌ریزند و باعث بی‌اعتباری قانون می‌گردند.

رانتهای اطلاعاتی: یکی از راه‌های به دست آوردن ثروتهای بادآورده، آگاهی از اطلاعات اقتصادی یا افشای آنهاست. عده‌ای از طریق دست‌یابی زودرس یا خرید این اطلاعات در زمینه تغییرات قوانین و مقررات سرمایه‌گذاری، سود کلان به دست می‌آورند. نبود اطمینان از چنین اعمالی، صاحبان سرمایه را به طرف فعالیتهای اقتصادی کاذب مانند خرید تلفن همراه، اتومبیل، ارز، سکه و ملک سوق می‌دهد؛ در نتیجه، سرمایه‌ها از بخش توسعه اقتصادی و عمرانی خارج می‌شوند.

یکی دیگر از رانتهایی که با اطلاعات سر و کار دارد، رانتهای ناشی از سرمایه‌گذاریهای عمرانی است. آن‌گاه که طرحهای عمرانی مانند ایجاد جاده یا راه آهن یا کارخانه دولتی و یا احداث شهر جدید باعث افزایش قیمت زمینهای اطراف این طرحها می‌شود، عده‌ای با اطلاع قبلی املاک اطراف این طرحها را خریداری و به درآمدهای نجومی دست می‌یابند. **متأسفانه این پدیده بطور گسترده در ایران اسلامی دیده می‌شود.**

رانتهای خواری مؤسسات به اصطلاح خیریه: بسیاری از مؤسسات خیریه خلق الساعه‌ای که در سالهای اخیر به وجود آمده‌اند و در مدت کوتاهی با رانتهای خواری باعث اختلاف شدید طبقاتی و گسترش فقر در جامعه شده‌اند، از نمونه‌های بارز این نوع رانتهای خواری هستند.

رانتهای جهش قیمتی یا تورمی: تورم قابل پیش‌بینی نیز یکی از راه‌های کسب رانتهای اقتصادی است. تورم حاصل از کسری بودجه دولت، اعم از کسری آشکار یا پنهان، ابزاری در اختیار گروهی از افراد و شرکتها برای اندوختن مال و ثروت فراهم می‌آورد و از این رهگذر، گروهی توانسته‌اند عوامل موجود در تورم را شناسایی کنند و با در دست داشتن امکانات، از تورم بیشترین بهره را بگیرند،

بدون این که ارزش افزوده ای را در جامعه ایجاد کرده باشند. خرید تراکم ساختمانی قبل از تصمیم توقف فروش تراکم در مناطقی از شهرداری تهران، خرید قبر قبل از افزایش هزار درصدی و برخی تحولات به نام یکسان سازی نرخ ارز از جمله این موارد است. وجود این رانتهای گاهی سبب می شود که حتی افراد متعهد و مولد جامعه نیز به گروه های رانت خواری ملحق شوند و دست از تولید بردارند و موجب شوند تا رانت به صورت یک فرهنگ در جامعه وارد شود. در صورتی که اگر فعالیتهای افراد مستعد در جهت تولید و خدمات مورد نیاز جامعه باشد بی تردید در بهبود تکنولوژی و بهره وری تأثیر می گذارد. در غیر این صورت، افراد به جای کمک به افزایش درآمد ملی، از درآمد موجود، ارتزاق خواهند کرد. بنابراین، وجود نوآوران و افراد مستعد کارآفرین برای رشد و توسعه جامعه کافی نیست؛ بلکه مجموعه قواعد و فرهنگ جامعه است که می تواند از این افراد در جهت رشد و توسعه استفاده کند یا آنان را ناکارآمد نماید و از نیرویشان استفاده نادرست نماید.

رابطه رانت سیاسی با رانت اقتصادی

رانت سیاسی تلاش و رفتار فرد یا گروه خاصی برای کسب امتیازات و انحصارات اقتصادی یا حفظ آن به وسیله اعمال نفوذ سیاسی است. (۴) همان طور که از این تعریف پیداست، شگردهای سیاسی برای کسب رانت و امتیازات اقتصادی را رانت سیاسی می گویند نه تلاش برای تحصیل پست سیاسی.

بی تردید رانت جویی سیاسی با ماهیت نظام سیاسی، کارگزاران، فرهنگ جامعه، روابط اجتماعی و روابط قدرت ارتباط نزدیکی دارد. در نتیجه این عوامل، برخی از نظامهای سیاسی، بستر مناسب برای رانت جویی و فساد را فراهم می آورند. در نظامهای سیاسی سنتی بیش از آن که نیروهای اجتماعی، فرصت رقابت سیاسی و اقتصادی داشته باشند این اشخاص صاحب نفوذ هستند که با شگردهای سیاسی به رانتهای اقتصادی دست می یابند. در این نظام، حکام مستبد برای تثبیت حکومت خود ناگزیرند رانتهای و امتیازها را به اشخاص صاحب نفوذ واگذار کنند تا پدیده حامی پروری شکل گیرد:

جذب رهبران حامی، قومی، نژادی، گروههای سیاسی و غیره با دادن پاداشهای اقتصادی و رانتهای سیاسی از نمونه های بارز نظامهای سیاسی حامی پرور است.

نظامهای حامی پرور چند پیش شرط دارند که عبارتند از:

۱ وجود منابع مالی قابل کنترل توسط یک یا چند گروه خارج از قدرت دولت مرکزی؛ ۲ کنترل کنندگان این منابع باید قانع شوند که برای حفظ آن باید از کارگزاران خود حمایت و بخشی از درآمدهای خود را به آنها اختصاص دهند؛ ۳ منابع مالی منحصر در کنترل ما باشد نه کارگزار یا پیرو؛ ۴ نبود یک نظام اطلاع رسانی شفاف و نیز نبود فرصتهای برابر سیاسی و اقتصادی برای همه. دولتهای رانتیر، منابع حاصل از درآمد ملی را کمتر در جهت منافع و خدمات عمومی به کار می بندند. در بیشتر اوقات، شبکه های ارتباطی خانوادگی، فامیلی و نفوذ سیاسی را به راه انداخته و پاره ای از افراد و گروه های با نفوذ را با دادن وامهای طولانی مدت و کم بهره و قراردادهای پاداشهای دیگر به خدمت می گیرند.

به طور کلی دولتهای رانتیر برای تثبیت حکومت خود نوعی حامی پروری را ایجاد می کنند و با توزیع رانتهای بین اشخاص با نفوذ و گروه های خاص، روحیه رانتی را بر کشور حاکم می کنند. منظور آن است که با غلبه روحیه رانتی، رقابت برای رانت و درآمدهای بدون زحمت، از فعالیت تولیدی و اقتصادی سبقت می گیرد و مصرف گرایی و تجارت پیشگی بر تولیدگری غلبه می یابد.

رانت‌هایی که با ساز و کارهای سیاسی دریافت می‌شوند، متنوعند، از جمله: صدور پروانه یا ليسانس، امتیاز انحصاری در واردات یا صادرات کالاها و محصولات، امتیاز انحصاری تولید کالای خاص، امتیاز تأسیس کارخانه، اعتبارات وامها و... . در این میان از کمک «لابیها» یعنی افرادی که در راهروها یا ورودی پارلمانها قدم می‌زنند و سعی می‌کنند نمایندگان پارلمانها را برای تحقق منافع گروه خاصی تشویق کنند، نمی‌توان چشم پوشید. همچنین، کمکهای انتخاباتی یکی دیگر از عوامل مؤثر در کسب رانت خواری سیاسی است. به طور کلی، فراهم کردن هزینه‌های انتخاباتی کاندیداهای خاص و پیروزی احتمالی آنها در به دست آوردن امتیازات اقتصادی مانند تأسیس کارخانه‌ها و گرفتن وامهای طولانی مدت و... بسیار تأثیر گذار است. البته باید از به انحصار درآوردن بازار به عنوان یکی دیگر از ساز و کارهای رانت خواران نیز نام برد؛ زیرا در این حال، تشکیلات اقتصادی، بازار را از حالت رقابتی خارج و به انحصار خود در می‌آورند.

رانت در اقتصاد ایران

رانت‌خواری در ایران تاریخ بلندی دارد.

الف) گذری بر رانت خواری قبل از انقلاب

بی شک در ایران، ساخت قدرت سیاسی و نوع نظام اقتصادی، تأثیرهای متقابلی در یکدیگر داشته‌اند. در عصر پهلوی اول و دوم، شالوده حکومت بیشتر مبتنی بر خویشاوندسالاری و پارتی بازی بود و این امر نیز فسادهای سیاسی، اداری و مالی فزاینده در دوره محمدرضا شاه را در پی داشت. افزون بر شاه، خانواده سلطنتی (همسر، خواهر و برادران شاه) به منابع مالی فراوان دست یافتند و منافع شخصی خود و خانواده را بر منافع جمعی ترجیح دادند. در بررسی تاریخ پهلوی می‌خوانیم:

«بنیاد پهلوی در داخل و خارج از کشور سهام دار بسیاری از بانکها و مؤسسات سرمایه گذاری بود و به صورت بزرگترین سازمان اقتصادی کشور و منبع عظیم درآمد خانواده شاه عمل می‌کرد. بنیاد پهلوی تقریباً در تمامی شرکتها و کارخانه‌های نساجی، اتومبیل سازی، صنایع ساختمانی، غذایی واحدهای کشاورزی، دامداری، خدمات و بازرگانی سهام عمده داشت و فعالیت می‌کرد. خانواده پهلوی با پیوند مستقیم با شخص شاه و نیز با دولت مردان بلند پایه کشوری و لشکری، بخش عمده رانتها را با در اختیار داشتن قوای سه گانه، خودسرانه و بدون نظارت مؤثر هیچ قوه ای به خود اختصاص دادند. قطعه تاریخی زیر گویای این مدعاست:

«بنیاد پهلوی در دویست شرکت بیمه و مؤسسات سرمایه گذاری، پانزده شرکت تولید صنایع فلزی از جمله شرکت‌های جنرال موتور ایران، دوازده شرکت شیمیایی و تولید لاستیک، دوازده شرکت صنایع نساجی، ده شرکت معدنی، پنجاه شرکت ساختمانی، چهل و شش شرکت صنایع غذایی و دامداری، از جمله کشت و صنعت ایران و حدود شصت شرکت بازرگانی و خدماتی، از جمله سهامداران عمده بود یا این که کلیه سهام را در اختیار داشت.»

البته سرمایه داران بزرگ دیگر در ردیفهای بعدی رانت جویان سیاسی بودند. می‌توان به خانواده‌های کاشانی، وهاب زاده، القانیان، فرمانفرمایان، خسروشاهی، لاجوردی، اخوان، مهدوی، حجتی زاده، خیامی، ایروانی، هروی، فولادی اشاره کرد.

رژیم پهلوی در اعطای اعتبارات بین اجزای بخش خصوصی تبعیض قائل می‌شد. بیشتر اعتبارات را به بورژواها با بهره کم و بازپرداخت طولانی مدت می‌داد. همچنین زمینه را برای دولتمردان و کارمندان عالی رتبه فراهم می‌آورد:

«در رأس هرم دیوان سالاری دولتی، نخست وزیران، معاونان وزرا، مشاوران و مدیر کلها بودند که در بخشهای صنعتی و تجاری به رانتهای و امتیازهای فراوان رسیده بودند و شاه با توزیع بخشی از درآمد و رانتهای نفتی بین کارمندان عالی رتبه و وزرا، آنها را به سرمایه داران بزرگ مبدل ساخت.»

ب) رانت خواری پس از انقلاب

«در بررسی رانت خواری در این برهه می توان آن را به دو دوره تاریخی تقسیم کرد:

۱ دهه اول انقلاب اسلامی (۱۳۵۷-۱۳۶۷) که شاهد مشکلات سیاسی و اجتماعی در مسیر تثبیت انقلاب و جنگ تحمیلی هشت ساله بودیم. در این دوران حضور معنوی حضرت امام رحمه الله و کنترل دولت بر اقتصاد و تجارت و مشارکت مردمی تا حد زیادی از فسادهای سیاسی و اداری و رانت خواری جلوگیری کرد.

۲ دهه دوم انقلاب (۱۳۶۸ به بعد) در این دوره که با آغاز سیاست تعدیل اقتصادی همراه بود خصوصی سازی به شکل گسترده ای انجام گرفت و همچنین شاهد جانیشینی اقتصاد بازار به جای اقتصاد دولتی زمان جنگ بودیم.

از این دوره به بعد، ارزشهای دهه اول انقلاب شامل عدالت، نوع دوستی، معنویت و... بتدریج کم رنگ شد و در عوض ثروت، زندگی لوکس، تجمل گرایی و نمایش ثروت در عمل جانشین ارزشهای دهه اول انقلاب گشت. در عمل، خصوصی سازی بدون برنامه و بدون نظارت، گسترش فسادهای اداری و سیاسی در دوره پس از جنگ منجر به تشدید نابرابریهای اجتماعی شد.

در این برهه بین مراکز مختلف قدرت سیاسی و نظام اداری و اشخاص و گروه های قدرتمند و صاحب نفوذ نوعی رابطه بده بستانی برقرار شد و زمینه رانتهای اقتصادی فراهم آمد. رانت جویان سیاسی با نزدیکی به مراکز قدرت و بستگان آنان در جریان واگذاری مؤسسات اقتصادی دولتی به بخش خصوصی، خود و بستگانشان را در اولویت قرار دادند و حتی مؤسسات تولیدی را کمتر از قیمت تمام شده و آن هم به صورت اقساط دراز مدت، به چنگ آوردند.

صدور مجوزهای فراوان رانتهای برای اشخاص خاص و به تبع آن تحرک و تضاد طبقاتی، جامعه را دچار بی عدالتی اجتماعی و اقتصادی ساخت. آقای خاتمی در گزارش خود به مجلس ششم بر این امر صحنه گذاشتند و گفتند:

«افزایش غیرمنطقی سهم بخش خدمات و مشاغل واسطه ای، ایجاد کننده یک بخش جدید و مؤثر در جامعه ما بود. شکل گیری تراکم ثروت به شکل تازه، منجر به پیدایش کسانی شد که با کمترین تلاش و با در دست داشتن امکاناتی که در اختیار عموم نبود و با استفاده از رانتهای یک شبه به ثروتهای بزرگی رسیدند و همین امر سبب بدگمانی کارآفرینان، نخبگان و صنعتگران در جامعه می شد و می شود.»

منابع رانت در ایران

نظام رانت خواری در ایران دو سرچشمه اصلی دارد که با یکدیگر ارتباط تنگاتنگی دارند. سرچشمه سیاسی رانت خواری، متشکل از کسانی است که قدرت واقعی را در کشور، در درون یا برون از دستگاه حکومتی در دست دارند. اینها عمدتاً کسانی هستند که در دستگاههای موازی جمهوری اسلامی و معمولاً خارج از سه قوه کلاسیک حکومت، یعنی قوه اجرایی، قانون گذاری و دادگستری قرار دارند و به دلیل همین قدرت واقعی، تأثیر قابل ملاحظه ای بر توزیع منابع و امتیازات اقتصادی کشور دارند. ایشان به عنوان قدرت سیاسی واقعی در کشور، این منابع و امتیازات را در اختیار خود یا متحدان نزدیک خود قرار می دهد. دارندگان و بهره مندان از این مزایا، دیگر سرچشمه نظام رانت خواری، یعنی سرچشمه اقتصادی را تشکیل می دهند.

رانت‌خواران اقتصادی که به دور از هرگونه رقابتی با دیگر کارآفرینان و پاسخگویی به شهروندان و مشتریان، از انحصارات اقتصادی تحت اختیار خود بهره و سود فراوان می‌برند، آن را با متحدین سیاسی خود تقسیم می‌کنند. این دو قطب متحد و پشتیبان یکدیگرند: سرآمدان سیاسی به کمک قدرتی که در اختیار دارند، منابع و امتیازات اقتصادی را در اختیار متحدان رانت‌خوار خود قرار می‌دهند و رانت‌خواران نیز به نوبه خود، سود و بهره انحصارات رانتی را با متحدین سیاسی خود تقسیم می‌کنند.

باوجود این هر دو دسته، بر سر این که قسمتی از منابع اقتصادی به شکل یارانه و مددکاری میان بخشی از مردم تقسیم شود، توافق دارند. توزیع یارانه برای کالاهای مصرفی در کل کشور با هدف پرهیز از نارضایتی عمومی صورت می‌گیرد. مددکاری مالی و جنسی بسیار هدفمندتر از یارانه است و عمدتاً به طبقات تهی‌دست و آسیب‌پذیر تعلق می‌گیرد تا به اعتباری پشتوانه اجتماعی طبقه حاکم باشند. باوجود این حاکمان بهره‌مند از امتیازات رانتی، هر بار کمتر از بار پیش، موفق به برآوردن نیازهای مردم می‌شوند. چرا که نظام رانتی، با کنار زدن اقتصاد بازار و کارآفرینی به تولید آسیب می‌رساند و همین باعث کاهش ثروت می‌شود. بدین ترتیب، نفت به تدریج تبدیل به تنها منبع حکومتی می‌شود که می‌بایستی نیازهای روزمره مردم را با یارانه و اعانه تأمین کند، یعنی بیشتر صرف هزینه‌های جاری می‌شود تا سرمایه‌گذاری‌های عمرانی و آینده ساز.

نتیجه چنین نظام اقتصادی، جامعه‌ای دوقطبی است که در یک سر آن کلان ثروتمندانی انگشت‌شمار و در سر دیگر آن شمار بزرگی از مردم که به نسبت قطب ثروتمند، هر روز فقیرتر می‌شوند و بسیاریشان به بیکاری مزمن در می‌غلطند و به اعتیاد و فحشا روی می‌آورند. بنابر آمار سال ۲۰۰۲، ۴۰ درصد مردم ایران، کشوری که ۷ درصد منابع نفتی و ۱۵ درصد منابع گازی کل دنیا را در اختیار دارد، در فقر به سر می‌برند.

زمینه‌ها و عوامل به وجودآورنده چنین از هم پاشیدگی اقتصادی و اجتماعی را در موارد زیر جست و جو می‌کنند:

- ا. انحصار واردات کالا یا محصول توسط دارندگان رانت‌های تجاری که امروزه به مافیای تجاری معروفند؛
- ب. اخذ وام‌های کلان و دراز مدت با بهره کم به وسیله ساز و کارهای سیاسی؛ و مهمتر از آن اینکه این افراد حاضر به بازگرداندن این وام‌ها نیستند! در رسانه‌های داخلی اصطلاح "دانه درشت" از آنها یاد می‌شود!
- ج. آغاز خصوصی سازی یا تعدیل ساختاری و شدت گرفتن بدون برنامه آن؛
- د. وجود نرخ‌های چندگانه ارز که باعث شکاف زیاد بین قیمت بازار آزاد و دولتی ارز بود؛
- ه. نرخ‌های چندگانه بهره به دلیل شفافیت کمتر در عملکرد نظام بانکی و تبعیض فراوان برای قدرتمندان سیاسی و نزدیکان صاحب منصبان عالی رتبه در کاهش نرخ بهره؛
- و. انحصاری شدن، امتیازات مربوط به خریدهای خارجی برای مقامات سیاسی و مدیران و به دست آوردن پورسانتها و سودهای کلان برای آنان.
- ز. واگذاری امتیاز احداث واحدهای اقتصادی، تولیدی و تجاری با بهای پایین به اشخاص با نفوذ؛
- ح. واگذاری زمین در بخش مسکن یا امتیاز ساخت منازل و برج‌های مسکونی و ساختمانهای اداری به رانت جویان سیاسی و اقتصادی؛
- ط. نفوذ سیاسی و اقتصادی در بورس سهام کارخانه‌ها و واحدهای تولیدی به اشخاص با نفوذی که در اثر ارتباط با مدیران بازار بورس سهام و اطلاع یابی از افزایش قیمت سهام، اقدام به خرید در سطح گسترده کردند؛

ی. چشم پوشی در برخورد با دانه درشتهها و برخورد سطحی با معلول و علت فسادها؛
ک. وجود مشکلات زمینه ای و نیز کوتاهی در امر نظارت و کنترل و عدم وجود بازرسی و نظارتهای بازدارنده و... .

مجاری توزیع رانت در ایران

در مورد کانالهای توزیع رانت در نظام جمهوری اسلامی، اشاره به دو نکته ضروری است. نکته نخست این که کانالهای توزیع در نظام جمهوری اسلامی متفاوت از کانالهای توزیع در دیگر نظامهای اقتصادی نیستند. یعنی این که به هر حال در نظام جمهوری اسلامی هم پرداخت دستمزد باعث افزایش مصرف می شود و این نیز به نوبه خود چرخهای تولید را به حرکت در می آورد و ایجاد ثروت و سود می کند. سود، میان سهامداران تقسیم می شود و بخشی از آن را دولت به عنوان مالیات دریافت می کند.

اما این مجاری یا کانالهای توزیع اقتصادی در ایران، شدیداً تحت تأثیر ویژگیهای انحصاری و تبعیض آمیز نظام جمهوری اسلامی هستند. بدین ترتیب: دستمزد و به ویژه مزایای بوروکراتهای بلندمرتبه بسیار بیشتر از دستمزد کارمندان و کارکنان معمولی است. در ایران امروز، دستمزد معمولی قادر به تأمین هزینه مایحتاج عمومی که ناشی از تورمی است که به شکل فزایندهای افزایش می یابد، نیست. از همین روست که غیبت در کار از سوی کارکنان دون پایه و پرداختن به چند کار موازی، کمابیش در دستگاههای دولتی پذیرفته شده است.

اشاره دوم هم این است که مجاری توزیع رانت در نظام جمهوری اسلامی، شدیداً تحت تأثیر دسته بندی و مرید پروری هستند. صاحبان انحصارات رانتی، متحدین سیاسی خود که عمدتاً در سازمانهای فرادولتی گرد آمده اند را از امتیازات به دست آمده بهره مند می کنند. هر دو دسته در همین حال به نسبتی به طبقات اجتماعی آسیب پذیر کمک می رسانند و درعین حال از آنها به عنوان پشت جبهه اجتماعی خود بهره می برند.

اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن

الف) جهانی شدن و ایران

مفهوم جهانی شدن

جهانی شدن اقتصاد، فرآیند ادغام اقتصادهای ملی در یک اقتصاد فراگیر جهانی است، که در آن عوامل تولید شامل نیروی کار، سرمایه، تکنولوژی و اطلاعات، آزادانه از مرزهای جغرافیایی عبور کرده و محصولات تولیدی (اعم از کالاها و خدمات) نیز آزادانه به بازارهای کشورهای مختلف وارد می‌شوند. از طرفی دیگر در جهان امروز، با وجود وابستگی‌های متقابل، توسعه اقتصادی در سطح ملی بدون تعامل با جهان پیرامون، غیرممکن به نظر می‌رسد. شاهد این ادعا نیز، سند چشم‌انداز بیست ساله کشور است که در آن ایران 1404 کشوری توسعه یافته در سطح منطقه و دارای تعامل سازنده و مؤثر در روابط بین‌المللی خود ترسیم شده است. ابلاغ سیاست‌های اصل 44 قانون اساسی، این زمینه را فراهم آورده است تا بخش خصوصی در ایران بتواند چشم‌انداز مثبتی از اقتصاد رقابتی و آزاد را پیش رو داشته باشد و این موضوع می‌تواند سر فصل مهمی در ایجاد تحول در ساختار وظایف و مسئولیت‌های دولت و نیز جایگاه بخش خصوصی در کشور باشد که قطعاً در فرآیند جهانی شدن می‌تواند تعاریف مناسبی از مناسبات بین دولت و بخش خصوصی را بر گستره اقتصاد ایران بر جای بگذارد. بدین منظور این طرح پژوهشی موضوع خصوصی سازی را با استفاده از فضای به وجود آمده پس از ابلاغ سیاست‌های کلی اصل 44 قانون اساسی در اقتصاد کشور در فرآیند جهانی شدن مورد مطالعه قرار داده است.

تولید در سطح جهان، تجارت جهانی، تقسیم کار بین المللی، شرکت‌های چند ملیتی و وحدت‌گرایی سازمانی از جمله پیامدهای جهانی شدن در عرصه اقتصادی است که با توجه به گستردگی این فرآیند و تاثیرگذاری‌های متعددی که بر ابعاد مختلف اقتصادی کشورمان گذاشته و خواهد گذاشت، ضرورت مطالعات جامع و گسترده در خصوص پیامدهای جهانی شدن بر اقتصاد کشور بیش از پیش آشکار می‌گردد. این الزامات موجب گردیده تا مرکز ملی مطالعات جهانی شدن اقدامات مناسبی را در تعریف فعالیت‌های پژوهشی بدین منظور انجام دهد که طرح پژوهشی حاضر یکی از این پروژه‌ها است که به سفارش این مرکز به انجام رسیده است.

شاخصهای اصلی جهانی شدن

روند رو به پیش و توسعه و گسترش جهانی شدن را می‌توان با انواع مختلف شاخص‌ها و ملاک‌ها نشان داد، که عمده‌ترین این شاخص‌ها در این زمینه، به شرح ذیل می‌باشند:

الف) رشد کند تولیدات جهانی در قیاس با رشد سریع تجارت جهانی کالا به عنوان نمونه، متوسط رشد سالانه تجارت جهانی کالا و خدمات جهانی طی سال‌های 2000-1990 معادل 6 درصد بوده است که این رقم حدود دو برابر رشد تولید ناخالص جهان طی همین مدت است. به عبارت دیگر، سهم روزافزونی از تولید جهان مورد مبادله بین کشورها قرار می‌گیرد. بدیهی است که این روند در مورد تمام کشورها یکسان نبوده است. در بحث صادرات کالا، در میان 30 کشور جهان که 86/3 درصد صادرات کالایی دنیا را به

خود اختصاص می‌دهند، رشد صادرات کالایی چین با ۱۵ درصد، مکزیک با ۱۵ درصد، مالزی و ایرلند با ۱۳ درصد، بیشترین نقش را ایفا نموده‌اند. در بحث واردات کالا نیز متوسط رشد سالانه کشورهای لهستان (۱۶ درصد)، چین و مکزیک (۱۵ درصد)، مالزی (۱۱ درصد) بیشترین رشد را نشان داده‌اند.

ب) رشد شتابان سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی و سهم زیاد آن در سرمایه‌گذاری ناخالص داخلی کشورها ورود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهانی به کشورها طی دهه‌های اخیر به شدت افزایش یافته و روند روبه‌رشدی را دارا می‌باشد. از متوسط ۱۸۰/۳ میلیارد در سال، طی دوره ۹۵-۱۹۸۵ به بیش از ۱۲۷۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ بالغ گردیده است. سهم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در تشکیل سرمایه ثابت ناخالص جهان نیز روند مشابهی را نشان می‌دهد و از ۴ درصد در دوره ۹۵-۱۹۸۵ به ۱۶/۳ درصد در سال ۱۹۹۹ افزایش یافته است.

روند مشابهی نیز در کشورهای در حال توسعه دیده می‌شود بدین معنی که حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از متوسط ۵۰/۷ میلیارد دلار طی دوره ۹۵-۱۹۸۵ به بیش از ۲۴۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ افزایش یافته و سهم آن در تشکیل سرمایه ثابت ناخالص داخلی این کشورها به ترتیب از ۴/۷ درصد به ۱۳/۸ درصد بالغ گردیده است.

ج) ادغام و تملک شرکت‌های خارجی طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۱ حجم ادغام و تملک شرکت‌های خارجی در جهان از ۸۰ میلیارد دلار به ۱۱۴۳ میلیارد دلار بالغ گردیده و در کشورهای در حال توسعه این رقم از ۳/۲ میلیارد دلار به ۴۸/۴ میلیارد دلار افزایش یافته است.

د) اهمیت روز افزون شرکت‌های فراملی بنا بر گزارش آنکتاد، در سال ۲۰۰۰ از میان یکصد واحد اقتصادی بزرگ جهان، ۲۹ واحد را شرکت‌های فراملی تشکیل می‌دادند. طبق این گزارش شرکت اکسون با ۶۳ میلیارد دلار ارزش افزوده در مقام چهل و پنجم و هم طراز با کشورهای شیلی و پاکستان است.

ه) کاهش محدودیت‌ها و افزایش درجه باز بودن بازارهای تجاری و مالی در طی سه دهه اخیر درجه باز بودن بازارهای جهانی در خصوص کالا و بازارهای مالی به شدت افزایش پیدا کرده و محدودیت‌های آنها کاهش یافته است. البته، درجه باز بودن بازارهای مالی در کشورهای توسعه یافته به مراتب بیش از درجه باز بودن بازار کالاها افزایش یافته است. در حالی که در کشورهای در حال توسعه این موضوع برعکس است.

و) نزدیکی قیمت‌های داخلی و خارجی یکی از تبعات اصلی آزادسازی بازارهای مالی و کالایی و تحرک بیشتر در حجم و سرعت مبادلات در آنها را می‌توان در همگرایی میان قیمت‌ها مشاهده کرد. در بازارهای مالی، کاهش تفاوت میان نرخهای بهره (به ویژه در میان کشورهای توسعه یافته) و در بازار کالاها کاهش فاصله میان قیمت‌ها به وضوح مشهود است (با لحاظ کردن هزینه‌های حمل و حقوق گمرکی).

ز) تجارت درون صنعتی و جهانی شدن گسترش سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به نوبه خود این امکان را فراهم ساخته تا تولیدات صنعتی به شکلی غیرمتمرکز و با گردآوری قطعات از مکان‌های مختلف صورت گیرند، در نتیجه بسیاری از کشورها در یک صنعت خاص بصورت صادرکننده و واردکننده همزمان مطرح گردیده‌اند. شاخص تجارت درون صنعتی که سهم تجارت درون صنعتی را محاسبه می‌نماید در دهه‌های اخیر به سرعت روبه‌افزایش بوده است.

ح) توسعه نظام‌ها و سازمان‌های تجاری و اقتصادی جهانی و حیطه‌های تحت شمول آن نظام‌ها و سازمان‌ها به عنوان نمونه حیطه عمل سازمان تجارت جهانی (WTO) به کشاورزی، خدمات، حقوق مالکیت معنوی (فکری) و سرمایه‌گذاری نیز گسترش یافته و

تعداد اعضای این سازمان از 1۰8 عضو در سال ۱۹۹۳ به ۱۴۴ عضو در سال 2۰۰2 رسیده است و در حال حاضر نزدیک به ۹۵ درصد از تجارت جهان در اختیار کشورهای عضو این سازمان می‌باشد. مشاهده می‌گردد خواست جهانی برای گسترش و توسعه نظام‌های تجاری وجود دارد.

ط) تحول و توسعه فناوری اطلاعات گسترش فناوری اطلاعات گرچه خود یکی از عوامل تسهیل و تسریع کننده روند جهانی شدن به شمار می‌آید، لیکن گسترش استفاده از آن در کشورهای جهان، به عنوان یکی از شاخص‌های جهانی شدن مطرح گردیده است. در این ارتباط، شاخص‌هایی نظیر تعداد کاربران اینترنت، حجم مبادلات الکترونیکی در تجارت جهان و گسترش استفاده از ماهواره‌ها و تلفن‌های همراه قابل طرح هستند. توسعه استفاده از فناوری اطلاعات نه تنها در زمینه‌های اقتصاد و بازرگانی، بلکه به زمینه‌هایی همچون علوم و تحقیقات، اطلاع‌رسانی، آموزش و غیره نیز ماهیتی فراملی داده است.

برخی از مشکلات ایران در روند جهانی شدن اقتصاد

الف) عدم عضویت در ترتیبات تجاری جهانی و عدم بهره‌گیری مناسب از ترتیبات منطقه‌ای یکی از دلایل عمده دور ماندن ایران از فرآیند جهانی شدن، عدم عضویت در سازمان‌های تجاری جهانی نظیر WTO بوده است. این عدم عضویت گرچه در سال‌های قبل از انقلاب به دلیل باز بودن نسبی اقتصاد و امتیازاتی که شرکای عمده تجاری برای ما در نظر می‌گرفتند و نیز پائین بودن سهم کالاهای صنعتی در صادرات کالاهای غیرنفتی کشور تا حدودی قابل توجیه بود اما با افزایش سهم کالاهای صنعتی در صادرات کشور و نیز در پیگیری سیاست‌های توسعه صادرات و جهش در صادرات غیرنفتی در برنامه‌های اول تا سوم توسعه و کاهش شدید نرخ‌های دولت در سازمان جهانی تجارت و نیز تعمیم حیطه‌های تحت شمول آن به کشاورزی، خدمات و تدابیر سرمایه‌گذاری مرتبط با تجارت، تا حدود زیادی موضوعیت خود را از دست داده است. نه تنها ما در زمینه عضویت در WTO تا همین اواخر تلاش جدی به عمل نیاوردیم بلکه در زمینه دیگر ترتیبات و ترجیحات تجاری منطقه‌ای نظیر ECO و بین‌المللی نیز فعالیت درخور نمودیم که بهترین شاهد آن کاهش سهم ترکیه و پاکستان در صادرات غیر نفتی و واردات کشور است و اگر فروپاشی شوروی سابق و الحاق برخی از جمهوری‌های آن به اکو پیش نمی‌آمد، سهم اکو در تجارت خارجی کشور به واقع رقم قابل توجهی نمی‌بود.

ب) **ناهماهنگی قوانین، مقررات و سیاست‌های اقتصادی با تحولات جهانی** نگاه به درون و عدم عنایت لازم به شرایط و تحولات جهانی در تنظیم قوانین و مقررات و سیاست‌های کشور به صورت موانعی عمده در فاصله گرفتن ما از روند جهانی شدن ایفای نقش نموده‌اند. به عنوان نمونه در قانون اساسی، اصول ۴۵ و ۴۴ با در مالکیت عمومی تلقی کردن صنایع بزرگ، بازرگانی خارجی، معادن بزرگ، بانک، بیمه، انفال و ثروت‌های عمومی و اصل هشتاد و یکم با ممنوعیت دادن امتیاز تشکیل شرکت‌ها و موسسات در امور تجاری، صنعتی، کشاورزی، معادن و خدمات به شرکت‌های خارجی، قانون مالیات‌های مستقیم با تحمیل نرخ ۵۴ درصد بر درآمد شرکت‌های داخلی و خارجی، قانون جلب و حمایت از سرمایه‌های خارجی با کمبودهای آن، تغییرات سریع در قوانین و مقررات بازرگانی خارجی، قانون کار با کاهش انعطاف در تعدیل نیروی انسانی و مقررات ارزی از عمده‌ترین موارد قابل ذکر هستند که البته برخی از آنها اخیراً تعدیل و اصلاح شده‌اند.

ج) نگرش‌های فرهنگی و ساختار سیاسی از جمله عواملی که ظرف ۲۵ سال اخیر ما را از فرآیند جهانی شدن تا حدودی برکنار داشته است تحولات ناشی از انقلاب، ۸ سال جنگ تحمیلی و تحریم‌های اقتصادی بوده است که برخی از این تحریم‌ها تا کنون نیز ادامه دارند.

از سوی دیگر برخی دیدگاه‌ها برای سرمایه، سرمایه دار و بویژه از نوع خارجی آن و کارآفرین نه تنها مقام و منزلت شایسته‌ای قابل نیست بلکه در اغلب اوقات این قبیل سرمایه و سرمایه گذاری‌ها را حاصل چپاول و با هدف تاراج منابع ملی تلقی می‌کند. در این شرایط سرمایه‌های خارجی رغبت چندانی برای ورود به کشور و تسهیل و تسریع در روند جهانی شدن اقتصاد کشور از خود نشان نمی‌دهند.

د) نقش موثر دولت در اقتصاد و انحصاری بودن برخی فعالیت‌ها بخش عمده‌ای از اقتصاد کشور کماکان در اختیار دولت است و علی‌رغم تمام تلاش‌های به عمل آمده، هنوز هم بودجه شرکت‌ها و موسسات دولتی حدود ۱/۵ برابر بودجه دولت است. تا همین اواخر معافیت‌ها و امتیازات خاص این شرکت‌ها، امکان رقابت بخش غیر دولتی و سرمایه‌گذاران خارجی را سلب کرده بود. گرچه از ابتدای برنامه سوم تلاش گردیده تا این معافیت‌ها و امتیازات لغو شود و انحصارات موجود نیز که عامل دیگری در جلوگیری از حضور بخش غیر دولتی در اقتصاد کشور است از میان برداشته شود، اما باید اذعان نمود که اجرای کامل این سیاست‌ها هنوز تحقق نیافته است.

تمهیدات داخلی جهت رویارویی با پدیده جهانی شدن

الف) در شرایط جدید جهانی، امکان مهاجرت و حرکت گسترده نیروی انسانی از کشورهای در حال توسعه به کشورهای پیشرفته بر خلاف موج اولیه جهانی شدن بسیار محدود و اندک است و کشورهای پیشرفته به مرور خواستار مهاجرت و پذیرش آن دسته از نیروی کاری هستند که متخصص و کارآفرین بوده و وجود آن نیرو در فرآیند توسعه مثمر ثمر باشد لذا برای کشورهای در حال توسعه نظیر ایران چگونگی نگهداری نیروهای متخصص و خلاق در این شرایط بسیار مهم می‌باشد. برای حفظ نیروی انسانی متخصص بایستی پرداخت‌ها در حدی باشد که یک ضد انگیزه برای مهاجرت فراهم نماید که این امر ضرورت پرداخت دستمزدهای با استاندارد جهان توسعه یافته را به این نوع نیروی انسانی مطرح می‌کند.

ب) تهیه و تدارک اقدامات و آمادگی در مقابل بی‌ثباتی بازارهای مالی و بازار سرمایه و خروج ناگهانی و سریع سرمایه. همانطور که این پدیده در شرق آسیا اتفاق افتاد و به بحران منجر گردید. برای رویارویی با این پدیده بایستی به نقش کلیدی سیاست‌های پولی و نرخ سپرده و تسهیلات بانکی توجه شود از مباحث دیگر می‌توان توجه به نرخ تورم داخلی و همین‌طور میزان ریسک داخلی برای اقتصاد توجه نمود. رفتارهای دلبخواه اداری، حقوقی و قضایی که موجب افزایش ریسک می‌گردد سرمایه را برای کشورهای در حال توسعه پر هزینه تر می‌نماید که منجر به خروج گسترده سرمایه‌های موجود در این کشورها و همچنین عدم رغبت و تمایل سایر سرمایه‌گذاران خارجی برای ورود به بازار این کشورها می‌شود که این موضوع به هیچ‌عنوان نمی‌تواند برای کشورهای در حال توسعه امری مطلوب باشد.

ج) جهانی شدن مشارکت در تقسیم کار جهانی و امکان نمودار شدن مزیت‌های نسبی ورود به تجارت و داد و ستد کالا و خدمات را اجتناب پذیر می‌نماید. از طرف دیگر، قسمت بزرگی از تجارت جهانی در چارچوب شعبه‌های شرکت‌های بزرگ چند ملیتی انجام می‌شود. در کشورهای در حال توسعه به دلیل تداوم همان شرایطی که آنها را عقب نگه داشته است به نهادهای داخلی خواه شرکت‌ها و گروه‌های بازرگانی و یا تجار منفرد اجازه رشد در سطح جهانی را نداده‌اند. از این نظر این کشورها با این مشکل روبرو

هستند که از یک طرف شرایط نامناسب برای رشد شرکت‌ها و مؤسسات داخلی را از طریق ایجاد فرصت برابر و رفع موانع سیاسی موجود فراهم آوردند و از طرف دیگر حتی الامکان بایستی امکان فعالیت و حضور شرکت‌های چند ملیتی را در حیطه جغرافیایی خود مهیا کنند، تا به طور مؤثر توانایی مشارکت در تجارت بین‌المللی برای آنها فراهم آید. این امر، حداقل برای مدتی که نهادهای اقتصادی داخلی امکان رشد و توسعه فعالیت در سطح بین‌المللی را نیافته‌اند، اجتناب‌ناپذیر است. نقش شرکت‌های چند ملیتی در امر انتقال دانش فنی تولید و مدیریت نیز ضروری است. توسعه تکنولوژی داخلی در مورد کشورهای در حال توسعه یک خلاء تجربی و بدون وجود فرهنگ فنی و علمی مربوط و بدون سوابق وطنی شدن مراحل لازم انتقال تجربه و فرهنگ و مهارت‌های مربوط عملی نیست. چنان‌که تجربه کشورهای در حال توسعه‌ای که موفق بوده‌اند، نشان می‌دهد که یک کشور نمی‌تواند به ناگاه شروع به ساختن هواپیما، اتومبیل، تلویزیون و یخچال، کامپیوتر و مانند آن نماید: تلاش‌هایی از این دست، که در بعضی کشورها انجام شده معمولاً پس از یک اقدام پرهزینه به شکست تبدیل شده است. این تضاد است که کشورهای در حال توسعه در ارتباط با پدیده جهانی شدن با آن روبرو هستند. از یک طرف، نگران حضور شرکت‌های چند ملیتی در قلمرو خود بوده و از طرف دیگر کسب دست‌آوردهای تولیدی فنی، تجاری و مدیریتی بدون همکاری و مشارکت آنها بسیار مشکل و بلکه بسیار به عدم توفیق نزدیک است.

بعضی از مشکلات بخش صنعت در عصر جهانی شدن

در شرایطی که صنعت جهان عمدتاً به سوی استفاده از نیروهای تخصصی پیش می‌رود و تکنولوژی برتر است که تولید گسترده و با بازده مناسب را امکان‌پذیر ساخته، مقایسه ترکیب مهارت‌های بخش صنعت کشور با موارد و نمونه‌های دیگر کشورها می‌تواند مفید باشد. خصوصاً میزان تخصص نیروی انسانی در صنایع کشور به منظور بازسازی و بازپروری آن، از اهمیت خاص برخوردار است. چرا که اگر قرار باشد صنعت کشور که گفته می‌شود از لحاظ فرسودگی ماشین‌آلات و تکنولوژی تولید در شرایط نامناسبی است، بازسازی شود، آنگاه فقط نیروی انسانی تخصصی داخل بخش‌های صنعت است که می‌تواند راهکارهای لازم جهت بهبود و بهسازی را تدارک نموده و برنامه‌های اجرائی لازم را فراهم آورد. طبعاً ادامه روش‌های گذشته، یعنی تزریق منابع ارزی و ریالی از طریق دولت و پیگیری سیاست‌های حمایتی و مانند آن که ایجاد تنگناهایی برای مردم و جامعه را در پی دارد، نتایجی بهتر از گذشته به بار نمی‌آورد.

براساس آمار یونیدو، آنچه نسبت نیروی کار متخصص در کل نیروی کار تولید کارخانه‌ای در بعضی کشورهای منتخب در سال ۱۹۹۹ است، در اینجا نقل می‌گردد. سنگاپور ۷۷/۶ درصد، مالزی ۵۱/۲ درصد، تایوان ۴۹/۶ درصد، چین ۴۴/۴ درصد، میانگین کشورهای شرق آسیا ۴۳/۳ درصد از نیروی کار کارخانه‌ای را نیروی انسانی متخصص تشکیل می‌دهد. در مورد کشورهای امریکای لاتین این نسبت ۲۹ درصد است. اگر در مورد ایران نیز جمع مهندس و تکنسین و کارکنان دیپلم را در نظر بگیریم ۲۹ درصد از کل کارکنان را تشکیل می‌دهد که با توجه به اینکه بسیاری از کارکنان دارای دیپلم در مشاغل غیر تولیدی هستند، این رقم سقف بالائی برای درصد کارکنان متخصص کارگاه‌های بزرگ صنعتی کشور است. اگر با رعایت احتیاط فقط کارکنان مهندس و تکنسین را به عنوان کارکنان متخصص بخش تولید صنعت به حساب آوریم، طبعاً شرایط نیروی کار تخصصی بسیار نگران‌کننده خواهد بود. حتی اگر ۲۹ درصد را برای سادگی کار نیروی کار تخصصی به حساب آوریم، باز هم توجه به ترکیب تخصصی نیروی کار شاغل در بخش صنعت ضروری است.

این مورد، به گونه‌ای آشکار، ضرورت برنامه ریزی برای بازسازی نیروی انسانی بخش صنعت کشور را مطرح می‌کند. در طی دهه‌های سال‌ها که از شروع احداث کارگاه‌های صنعتی در کشور می‌گذرد، وجود سیاست‌های حمایتی دولتی مدیران و صاحبان واحدهای این بخش را از استفاده نیروی کار متخصص بی‌نیاز کرده است. چه اینکه فرآیندهای تولیدی و ماشین‌آلات عمدتاً وارداتی بوده و با نرخ‌های ارز ارزان قیمت خریداری شده‌اند. طی سال‌های بعد از ۱۳۶۸، به تدریج صنایع سرمایه‌ای داخلی مورد توجه قرار گرفته است، لیکن سالها حمایت گمرکی و ارز ارزان قیمت برای واردات سبب شده است که در بسیاری موارد نیاز به نوآوری و بهبود فرآیندهای تولیدی در داخل واحدهای بخش صنعت محسوس نباشد. چرا که، عمدتاً بخش صنعت در امور طراحی و بهبود فن آوری و نوآوری نیازمند نیروهای تخصصی است و به کارگیری ماشین‌آلات وارداتی چندان نیازی به نیروی تخصصی ندارد.

حتی ضرورت نگهداری و تعمیرات سازمان یافته نیز به همان دلیل پائین بودن نسبی قیمت کالاهای سرمایه‌ای مورد بی‌توجهی بوده است. توجه به طراحی، نوآوری فنی، بهبود تکنولوژی و حتی تعمیر و نگهداری منظم نیز در شرایط رقابتی مورد توجه مدیران بخش صنعت قرار می‌گیرد. طی سالهای متمادی، پیگیری سیاست تزریق منابع ارزی و ریالی ارزان قیمت به بخش صنعت و اعمال سیاست‌های حمایتی که بار فعالیت و نوآوری و کاهش هزینه را از دوش صنعت برداشته و به دوش مصرف‌کنندگان داخلی و درآمد ارز حاصل از نفت منتقل کرده است، توجه به نیروی انسانی تخصصی را از اولویت‌های مدیران صنعت حذف نموده و به همین دلیل نیز درصد نیروی تخصصی شاغل در بخش صنعت در سطح ناچیز موجود باقیمانده است.

هر چه بخش صنعت از تمرکز (قدرت انحصاری) بیشتری برخوردار باشد، کمتر نیازمند ایجاد ارتباط مابین پرداختی به نیروی کار با کارایی نیروی کار است. به زبان دیگر پرداختی‌ها به نوعی تقسیم رانت حاصل از انحصار بوده و از این محل، کارگاه‌های بزرگ سهمی از رانت را به نیروی کار خود نیز تخصیص می‌دهند.

با توجه به موارد مزبور، این نکته قابل توجه است که واحدهای صنعتی کشور هر چه بیشتر مورد حمایت‌های رانت‌زا قرار گرفته‌اند، انگیزه کمتری برای بهبود کیفیت نیروی کار داشته‌اند. چون تعداد نیروی کار قدرت چانه زنی سیاسی را افزایش می‌دهد، انگیزه‌های سیاسی و مانند آن سبب می‌شود که به تعداد کارکنان خود بیافزایند. این امر نیز اگر قرار باشد به کم هزینه‌ترین راه انجام شود به افزایش تعداد کارکنان غیر دولتی و کم سواد عملی است. به همین جهت، دلیل منطقی برای کارگاه‌های صنعتی وجود داشته است تا ترکیب نیروی انسانی خود را به نفع کارگران غیر تولیدی و کارگران بی‌سواد و در نتیجه کارگرانی با سطح دستمزد کم که قابل استخدام شدن هستند، تغییر دهند. این امر خود سبب می‌شود که بخش صنعت از نیروی کار لازم جهت بازسازی و بازآفرینی در شرایطی که جهانی شدن این امر را اجتناب‌ناپذیر کرده است، باز بماند.

ایران و شرایط جدید جهانی شدن

بحران مالی آمریکا و غرب به مرور پیامدهای خود را در حوزه‌های گوناگون آشکار می‌کند. یکی از مهم‌ترین پیامدها، تحول در فرآیند جهانی شدن است که موجب شده عقاید و آرای تازه‌ای در میان ۳ گروه از مدیران و رهبران شامل رهبران نهادهای تجاری و کسب و کار مثل اتاق بازرگانی بین‌المللی و سازمان تجارت جهانی، رهبران و مدیران دولت‌های مختلف و همچنین رهبران کارشناسان نهادهای فکری پدیدار شود.

فرآیند جهانی شدن مزیت‌های قابل توجه، واقعی و بزرگی برای کشورهای در حال توسعه فراهم کرد. انصاف علمی و کارشناسی حکم می‌کند که بپذیریم رشد سریع و شتابان اقتصاد چین در ۳ دهه اخیر، مرهون فرآیند جهانی شدن است. سرمایه‌های قابل توجه

و عظیمی که از طرف بنگاه‌های بزرگ به سوی چین سرازیر شد تا از عوامل تولید ارزان این کشور استفاده شود از پایه‌های مستحکم شکل دهنده رشد شتابان چین است. رشد اقتصادی یک دهه اخیر کشور فقیر هندوستان که این کشور را در ردیف قدرت‌های بزرگ اقتصادی قرار داده است نیز مرهون فرآیند جهانی شدن است. علاوه بر این دو کشور می‌توان به پیشرفت فوق‌العاده اقتصادی ترکیه نیز اشاره کرد. رهبران این کشور با استفاده از فضای مناسب جهانی توانستند نرخ رشد اقتصادی بالا را تجربه کرده و نرخ تورم ۳ رقیمی خود را به زیر 1۰ درصد برسانند. جهانی شدن فرآیندی است که برای ایران نیز دستاوردهای مثبتی داشته است و این مساله‌ای است که اکنون تا اندازه‌ای پذیرفته شده و در صورت استفاده مناسب از این فرآیند می‌توان دستاوردهای مثبت دیگری را نیز انتظار داشت.

اما استفاده از این امکانات بنا به قول اقتصاددانان که غذای مجانی وجود ندارد، البته برخی هزینه‌ها را نیز دارد. آن گروه از کشورهایی که این فرآیند را بهتر درک کرده‌اند این توانایی را داشته‌اند که برای به دست آوردن امکانات و سودآوری، هزینه‌های کمتری پرداخت کنند.

شرایط جدید جهانی شدن

بحث بسیار جدی و گسترده‌ای که در فضای تجارت جهانی و در میان کارشناسان و بنگاهداران سازمان‌های ۳گانه یاد شده وجود دارد و به عنوان یک پرسش بسیار اساسی مطرح شده این است که آیا برتن وودز جدیدی در راه است. موسسه بین‌المللی توسعه مدیریت (IMD)، سازمان تجارت جهانی (WTO) و اتاق بازرگانی بین‌المللی (ICC) اکنون یک حرف می‌زنند و معتقدند که نباید مقررات تازه‌ای وضع کرد، اما باید فضای تجارت جهانی را نوعی مدیریت کنیم تا آستان بحران‌های جدی نباشد. این پرسش زیاد می‌شود که روش مدیریت جدید آیا نیازمند وضع ضابطه‌های جدید است یا اینکه باید به سمت رقابت بیشتر حرکت کرد. اما یک چیز قطعی شده است: دنیای کسب و کار باور دارد که نمی‌توان به وضع مقررات و ضابطه‌های جدید برگشت. چرا چنین داوری قطعی پدیدار شده است؟ چند دلیل وجود دارد: یک دلیل مهم این است که دنیای IT شکل و ماهیت تازه‌ای به کسب و کار داده است. شکل تازه دارای این ماهیت است که نمی‌تواند در درون مرزها محصور شود. IT تبادل نظر و اطلاعات کامل در این حوزه را ممکن کرده و شهروندان جهانی در جهانی بدون مرز فعالیت می‌کنند.

در دنیای امروز یک شهروند هندی که در یک روستای دور افتاده زندگی می‌کند با استفاده از ابزارهای نوین به آسانی می‌تواند سهام یک شرکت در واشنگتن را خریداری کند و این مساله‌ای است که جهانی شده و مرزپذیر نیست. دلیل بسیار مهم دیگر این است که ایجاد ضابطه‌های جدید با رویکرد ایجاد مرز و سد در مسیر کسب و کار و تجارت به تقابل کشورهای کمتر توسعه‌یافته و کشورهای توسعه یافته منجر خواهد شد. در حال حاضر این کشورهای کمتر توسعه یافته‌اند که تمایل دارند جهانی شدن متوقف نشود، چون در صورت حمایت‌گرایی و مرزبندی‌های تازه آنها بیشترین خسارت را می‌بینند و این چیزی است که اکنون شاهد آن در جریان مذاکرات آزادسازی تجارت کالاهای کشاورزی در دوره دوم هستیم. اکنون بازار کشورهای توسعه یافته هدف اصلی تولید در تعداد قابل توجهی از کشورهای کمتر رشد یافته است و جلوگیری از ورود کالاها به کشورهای قدرتمند موجب بیکاری گسترده در کشورهای ضعیف‌تر می‌شود.

ایران در شرایط جدید

در جهان به شدت پیچیده شده تجارت در دنیای امروز و آشکار شدن پیامدهای بحران، برای حفظ و گسترش منافع ملی ایرانیان چه باید کرد. به نظر می‌رسد ایران باید با کشورهای کمتر توسعه یافته متحد شده و به صورت دسته جمعی علیه حمایت‌گرایی قدرت‌های بزرگ ایستادگی کند. این یک فرایندی است که درک بالا و هوشمندانه‌ای نیاز دارد که ایران خود به عنوان قدرت منطقه‌ای در این فرآیند حضور داشته باشد. واقعیت این است که تقابل‌های آینده در سطوح گوناگون، تقابل اقتصادی است و تقابل نظامی ذهن‌های کمتری را مشغول کرده و در مرتبه بعد از جنگ اقتصادی قرار دارد.

اگر به این فکر می‌کنیم که باید نرخ اشتغال در جامعه در سطح بالایی باشد، اگر تصور می‌کنیم که باید سطح رفاه جامعه و شهروندان را افزایش دهیم، اگر توجه داریم که این عناصر را حفظ و توسعه دهیم، ضرورت دارد فرآیندهای جهانی شدن در شرایط جدید را درک کنیم و مفاهیم و روش‌های نوین در این حوزه را شناسایی کرده و براساس آن منافع ملی را توسعه دهیم و راه دیگری وجود ندارد. مساله بسیار مهم دیگری که در شرایط بحران جهانی طرح شده و در کانون توجه‌اندیشمندان قرار گرفته این است که آن دسته از کشورها که توانسته‌اند در یک تعامل و دموکراتیک نهادینه شده، درجه همبستگی میان شهروندان و نهاد دولت را افزایش دهند، در حل بحران کامیاب‌ترند.

به طور مثال گفته می‌شود که اکنون ژاپنی‌ها به دلیل اینکه ضریب همبستگی و تعامل مثبت و اعتماد میان شهروندان و نهاد دولت در آن بالاست، توانایی بیشتری برای حل بحران دارند. این اکنون شهروندان که منافع خود را در معرض تهدید می‌بینند، تمایل دارند با نهاد دولت سازگاری بیشتری داشته باشند و این در ایران نیز می‌تواند اتفاق بیفتد.

جامعه ایرانی در شرایط بسیار دشوار فعلی باید چند مساله را مورد توجه قرار دهد، یکم: شهروندان ایرانی نباید در ابهام بمانند و باید شرایط، وضعیت و تحولات بحران و روزگار جهانی شدن برای آنها به صورت شفاف توضیح داده شود.

دوم: در وضعیت جدید، بنگاه‌های اقتصادی و صنعتی، محور رشد و توسعه شده‌اند و دولت‌ها فقط سیاستگذاری می‌کنند. نهاد دولت در ایران باید در تعامل مثبت با جهان قرار گیرد و در فضای جهانی شدن چتر بزرگی بر سر بنگاه‌های ایرانی باز کند تا بتوانند با بنگاه‌های دیگر دادوستد سرمایه، کالا و خدمات در شرایط مطلوب انجام دهند و از مزیت‌های این مبادله به نفع منافع ملی استفاده کنند. ذهنیت‌های مبهم که آیا در فرآیند جهانی شدن حاضر باشیم یا نه، در فضای جدید پاسخگوی حل مسائل ایران نیست و می‌تواند سم مهلکی باشد. دادن اطلاعات و تحلیل‌های غلط و غیرکارشناسی موجب گمراهی شهروندان می‌شود و در چنین وضعیتی دولت، شهروندان و بنگاه‌ها نمی‌توانند تصمیم‌های منطقی بگیرند. دولت‌ها اکنون سعی می‌کنند با سیاستگذاری‌های کارآمد حمایت‌های خود از بنگاه‌ها را به گونه‌ای سامان دهند که قدرت رقابت آنها افزایش یابد تا بتوانند در جریان فعالیت و دادوستد با سایر بنگاه‌ها توانایی بیشتری داشته باشند. این را باید بپذیریم که در جهان امروز، بدون تعامل گسترده با دنیا نمی‌توان فعالیت بنگاه‌ها را سامان داد. باید سرمایه، تکنولوژی، کالا و خدمات تبادل شود. مدیریت این وضعیت در شرایط جدید جهانی، نیازمند مدیران فرهیخته است. به نظر من ایران پایه‌های حضور پر توان را در شرایط جدید دارد، چون اقتصاد گسترده‌ای داریم و سنت‌های قوی نیز وجود دارد که می‌توان با استفاده از آنها ضریب اعتمادسازی میان شهروندان و نهاد دولت را از آنچه هست نیز بالاتر برد و این یک عنصر حیاتی است.

مزیت شناسی اقتصاد ملی

تولید بین‌المللی جایگاه ویژه‌ای در توسعه‌ی اقتصادی کشورها در فرآیند جهانی شدن اقتصاد دارد. در حالی که ایران نقش و جایگاهی در

فرآیند جهانی تولید تاکنون نداشته است و به تبع آن در تقسیم جهانی کار نیز جایگاهی ندارد. ادامه‌ی این روند می‌تواند عواقب نگران‌کننده‌ای در پی داشته باشد زیرا ایران دارای مزیت‌هایی است که در جهان امروز خریداران بسیار دارد و می‌تواند برای مردم ایجاد کار، درآمد و رفاه نماید، و همچنین این نوع همکاری‌ها خود وسیله‌ی انتقال تکنولوژی و پیشرفت علمی و دانش به داخل جامعه است.

جهت شرکت در فرآیند بین‌المللی شدن تولید در ایران دو نکته باید مورد توجه قرار گیرد:

اول) چگونگی فعال کردن بنگاه‌های کوچک و متوسط (SME) ایرانی در صحنه‌ی بین‌المللی. کشور ما می‌تواند براساس دو الگو SME‌های خود را فعال نماید. یک دسته از SME‌ها که کالای نهایی تولید می‌کنند می‌توانند وارد صحنه بین‌المللی شوند. دسته‌ی دوم SME‌هایی هستند که تولیدکننده‌ی قطعات برای واحدهای دیگر می‌باشند.

دوم) چگونگی فعال کردن شرکت‌های بزرگتر در صحنه بین‌المللی، که به نظر می‌رسد بهترین روش ایجاد همکاری با شرکت‌های بزرگ صاحب بازار و تکنولوژی است.

مزیت‌های کشور ما بیشتر در فعالیت‌های اقتصادی مربوط به بخش‌های نفت و گاز، کشاورزی و نیروی کار (ماهر و نیمه ماهر) متمرکز می‌باشد. در بخش نفت و گاز با توجه به سرمایه‌بر بودن آن‌ها و با توجه به فعالیت گسترده شرکت‌های فراملیتی مرتبط در سطح جهان، می‌توان گفت که فعالیت بیشتر ما در این بخش نیاز به همکاری با شرکتهای فراملیتی دارد تا بتوان از منابع مالی، تکنولوژی و مدیریت و دسترسی به بازار آن‌ها بهره گرفت.

در خصوص بخش کشاورزی و صنایع تبدیلی وابسته به این بخش، با توجه به توانایی‌های بالقوه‌ی طبیعی که در کشور موجود است، امکان رشد و رقابت‌پذیر شدن محصولات آن‌ها در صحنه‌ی جهانی وجود دارد. در این بخش نیز در مورد برخی محصولات، هر چه مقیاس زمین‌های زیر کشت وسیع‌تر باشد و از امکانات صنعتی موجود در کشور بهتر استفاده شود، امکان کاهش هزینه‌ها و به تبع آن افزایش توان رقابتی وجود خواهد داشت. در مورد برخی دیگر از محصولات کشاورزی، کشت در زمین‌های کوچک‌تر می‌تواند به کسب و کار رقابتی تبدیل شود و در صورتی که حضور صنایع تبدیلی و گسترش امکانات دسترسی به بازار (بسته‌بندی، فرآوری، نگهداری، حمل و نقل و نفوذ در بازارهای صادراتی) فعالیت واحدهای کوچک و متوسط را در کنار واحدهای بزرگ امکان‌پذیر خواهد کرد.

صنعت زدایی

اقتصاد ایران در حال حاضر با پدیده‌ای مواجه است که به استثنای ابتدای انقلاب و زمان جنگ در هیچ دوره از تاریخ معاصر با آن دست به گریبان نبوده است؛ پدیده‌ای که از آن با عنوان «صنعت‌زدایی» می‌توان یاد کرد. در اقتصاد ایران سهم بخش صنعت و معدن اعم از تولید، ارزش افزوده و اشتغال همواره افزایش داشته است. رشد این بخش در دورانی که با رونق درآمدهای نفتی همراه می‌شد به شکل بارزی خود را نشان می‌داده است. اما در دوره اخیر به رغم افزایش درآمدهای نفتی رشد بخش‌های مختلف صنعتی روند نزولی داشته است. در تبیین وقوع پدیده صنعت‌زدایی در اقتصاد ایران علاوه بر تأثیر سیاست‌های اقتصادی در چند سال گذشته، نباید از ورود چین به عنوان شریک تجاری - صنعتی بزرگ ایران غافل شد. در واقع ایده اصلی در این مطلب تمرکز بر نقش چین در پدیده صنعت‌زدایی از اقتصاد ایران است. تبدیل شدن چین به شریک اصلی ایران در تجارت کالاهای صنعتی به اشکال مختلف منجر به صنعت‌زدایی در اقتصاد ایران شده است، اما قبل از بحث درباره این ایده باید منظور از صنعت‌زدایی و شواهد بروز آن در اقتصاد ایران را بیان کرد.

صنعت‌زدایی چیست؟

پدیده صنعت‌زدایی در اقتصاد را می‌توان با چند شاخص اندازه‌گیری کرد. کاهش واحدهای تولیدی، کاهش شاغلان بخش صنعت و کاهش عمق صنعتی شدن سه شاخصی است که برای نشان دادن پدیده صنعت‌زدایی در یک اقتصاد به کار گرفته می‌شود. این سه شاخص در دوره ۸۲ تا ۸۶ به اشکال مختلف خود را نشان داده است.

کاهش واحدهای تولیدی

در دوره ۸۲ تا ۸۶ اقتصاد ایران با کاهش واحدهای تولیدی روبه‌رو بوده است. در این دوره ۷۷۱ واحد صنعتی که بیش از ۱۰ کارمند داشته از مدار تولید کشور حذف شده است. این تعداد وقتی با تعداد کل واحدهای تولیدی بالای ۱۰ نفر که ۱۶ هزار واحد است، سنجیده شود نسبت بسیار بالایی را نشان می‌دهد. این در حالی است که اقتصاد ایران در گذشته هیچ‌گاه با کاهش تعداد بنگاه‌های بزرگ روبه‌رو نبوده و روند تأسیس این واحدها افزایشی بوده است اما در دوره اخیر نه تنها این روند افزایشی نبوده بلکه از تعداد مطلق واحدهای تولیدی کاسته شده است.

کاهش تعداد شاغلان

این شاخص نیز علامت‌های مناسبی به اقتصاد ایران نمی‌آهد. ظرف چهار سال مورد بررسی تنها ۲۰ هزار شغل در واحدهای صنعتی ایجاد شده است، این آمار با توجه به تأسیس واحدهای پتروشیمی درون خود نیازمند تفسیر است. با توجه به قیمت پایین انرژی نفت برای برخی واحدهای صنعتی، تأسیس واحدهای پتروشیمی در چند سال گذشته سرعت یافته است. تأسیس این واحدها نشان می‌دهد در این دوره میزان بیکاری در بخش صنعت به حدی بوده که تنها ۲۰ هزار شغل جدید ایجاد شده، بنابراین در بخش تعداد شاغلان نیز وضعیت برای اقتصاد ایران مناسب نیست.

کاهش عمق صنعتی شدن

این شاخص زمانی معنا می‌یابد که واحدهای تولیدی به جای تولید کالاهای تکنولوژی بر تنها به مونتاژ کردن کالاهای صنعتی بپردازد. ظهور و توسعه چنین پدیده‌ای در یک اقتصاد به نوعی صنعتی‌زدایی ترجمه می‌شود. در سال‌های ۸۲ تا ۸۵ سهم آمار واردات مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای به کل واردات به ۷۰ درصد افزایش پیدا کرده است. افزایش سهم مواد اولیه و کالاهای واسطه‌ای این پیام را دارد که صنعت ایران به جای تولید کالاهای صنعتی به مونتاژ کردن روی آورده است. به طور مثال در بخش صنعت مواد غذایی رب گوجه‌فرنگی از خارج وارد و یا بسته‌بندی ایران به بازار عرضه می‌شود. این روند زمانی وارد مرحله هشدار می‌شود که نسبت واردات سرمایه به کل واردات نیز محاسبه شود. آمارها حکایت از آن دارد که نسبت ارزش واردات سرمایه‌ای به کل واردات کشور از ۳۵ به ۲۰ درصد کاهش پیدا کرده است. با این تصویر باید گفت صاحبان سرمایه از سرمایه‌گذاری برای تولید در دوره‌های آتی صرف‌نظر کرده‌اند. برای ظهور این شرایط می‌توان عوامل مختلفی ذکر کرد اما در شرایط مورد بررسی نقش چین به عنوان یک عامل مهم قابل بررسی است.

چین و صنعت‌زدایی

تبدیل شدن چین به شریک تجاری - صنعتی ایران و اتخاذ نکردن سیاست‌های بازرگانی مناسب برای مقابله با تهدید چین شرایط را به مرحله هشدارآمیزی رسانده است. در دوره اخیر ایران به واسطه شوک نفتی با افزایش درآمدها روبه‌رو بود اما این دوره با دوره‌های گذشته یک تفاوت بزرگ دارد. در تمامی شوک‌های نفتی ابتدای دهه ۵۰، ۶۰ و ۷۰ شرکای صنعتی ایران کشورهای اروپایی بودند. کیفیت و قیمت کشورهای اروپایی با نوع ایرانی آن چنان متفاوت بود که واردات کالاهای صنعتی اروپایی تهدیدی برای صنایع ایران محسوب نمی‌شد. در شوک‌های نفتی گذشته آن‌چه رخ داد کشاورزی‌زدایی در اقتصاد ایران بود که بازتاب آن مهاجرت روستاییان به شهرها بود. در شوک اخیر بخش صنعتی ایران آسیب جدی دید زیرا این بخش هیچ‌گاه با رقابت قیمتی روبه‌رو نبوده است. برای مثال کالاهای صنعتی مثل خودرو پراید با ورود بنز آلمان دچار چالش نمی‌شود. واردات بنز برای این خودرو به دلیل آن‌که با دو بازار متفاوت روبه‌رو است هیچ‌گاه تهدیدی به حساب نمی‌آید. اما اگر خودرویی در سطح پراید با قیمت پایین‌تر وارد شود این صنعت را به نابودی می‌کشاند. گرچه چنین تجربه‌ای در حوزه خودرو هنوز رخ نداده اما صنعت میل، نساجی، مواد خوراکی، کالاهای فلزی و... با این تهدید دست به گریبان هستند.

ورود چین به مرحله صنعتی شدن با تورم بالا در اقتصاد ایران و تثبیت نرخ ارز همراه بود، به همین دلیل این دو پدیده موجب کاهش قیمت واردات کالاهای چینی شدند. این دو پدیده به عنوان عوامل مخرب برای بخش صنعتی عمل می‌کنند. با توجه به تمایل دولتمردان به افزایش مشارکت با چین این روند به معنای نابودی بخش بیشتری از صنایع کشور است. زیرا روش‌های تجربه شده با تهدید چین در اقتصاد جهانی با

شرایط ایران همخوانی ندارد. کشورهای غربی وقتی با تهدید چین روبه‌رو شدند فرایند تولید کالا را به این کشور انتقال دادند و در مقابل طراحی صنعتی را برای خود حفظ کردند. آن‌ها از این طریق تهدید چین را به یک فرصت تبدیل کردند. اما اقتصاد ایران به دلیل ویژگی‌های صنعتی‌ای که دارد در این مرحله نمی‌تواند دست به چنین اقدامی بزند و باید طرح دیگری چاره کند. حل این مشکل نیازمند تصمیم‌گیری سریع از سوی دولت است اما از تحرکات کنونی چنین انتظاری دور از ذهن به نظر می‌رسد. چین با ورود کالاهای کم کیفیت ارزان قیمت بازار ایران را تسخیر کرده است.

براساس آمار گمرک ایران سهم کالاهای چینی از کل واردات در پایان سال ۸۸ و در مقایسه با سال ۷۱ حدود ۹ برابر و در برخی کالاها ۱۷ برابر شده است. این افزایش به معنای آن است که چین تبدیل به شریک تجاری ایران شده آن هم در شرایطی که صنعت ایران با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو است. در این شرایط پدیده صنعتی‌زدایی از اقتصاد ایران به شدت در حال رشد است. تعداد واحدهای صنعتی در حال کاهش و بالطبع بیکاری این بخش در حال افزایش است.

واحدهای تولیدی نیز به جای تولید رو به مونتاژ آورده‌اند. به نظر می‌رسد دولت نیز التفاتی به این وضعیت ندارد زیرا در شرایطی که باید واردات کاهش و شرایط تورمی بهبود یابد، آمارها نشان از افزایش واردات دارند و شواهد حکایت از سیاست تورم‌زای هدفمند کردن یارانه‌ها. در این صورت بخش صنعت به حد بالایی تحت تأثیر این شرایط قرار خواهد گرفت و پدیده صنعت‌زدایی رشد خواهد کرد.

الحال ایران به سازمان تجارت جهانی (WTO)

سازمان تجارت جهانی (WTO) یک سازمان بین‌المللی است؛ که قوانین جهانی تجارت را تنظیم و اختلافات بین اعضا را حل و فصل می‌کند. اعضای سازمان تجارت جهانی کشورهایی هستند که موافقت‌نامه‌های (حدود ۳۰ موافقت‌نامه) این سازمان را امضا کرده‌اند. مقر سازمان تجارت جهانی در ژنو، سوئیس قرار دارد. تا نوامبر ۲۰۱۰، ۱۵۳ کشور عضو این سازمان شده‌اند. روسیه در حال حاضر جدیدترین عضو این سازمان محسوب می‌شود. اهدافی که سازمان تجارت جهانی برای خود تعریف کرده است بدین شرح می‌باشد:

- ارتقای سطح زندگی
- تامین اشتغال کامل در کشورهای عضو
- توسعه تولید و تجارت و بهره‌وری بهینه از منابع جهانی
- دستیابی به توسعه پایدار با بهره‌برداری بهینه از منابع
- حفظ محیط زیست
- افزایش سهم کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه یافته از رشد تجارت بین‌المللی

اصول سازمان تجارت جهانی

این سازمان برای دستیابی به اهداف تعیین شده، اصولی را تدوین کرده است که کشورهای عضو می‌بایست به این اصول پایبند باشند و در صورت پایبند نبودن، مجازات‌هایی علیه این کشورها اعمال می‌شود. مهم‌ترین این اصول عبارت‌اند از:

- اصل عدم تبعیض و اصل دولت کامله الوداد^۲: طبق این اصل، اگر کشوری امتیاز بازرگانی یا تعرفه‌ای را در مورد یکی از کشورهای عضو اعمال نماید، این امتیاز یا تعرفه می‌بایست در مورد تمام شرکای تجاری عضو سازمان تجارت جهانی تعمیم یابد. البته این اصل

^۲. Most Favored Nation (MFN) Clause

- یک استثنا نیز دارد که به همگرایی‌های اقتصادی مانند اتحادیه‌های گمرکی بین چند کشور مربوط می‌شود. این استثنا بدین معناست که سازمان تجارت جهانی، سایر پیمان‌های تجاری (مانند اتحادیه اروپا یا نفتا) را نیز به رسمیت می‌شناسد.
- استفاده از محدودیت‌های غیرتعرفه‌ای در تجارت همچون سهمیه‌بندی و صدور پروانه واردات ممنوع است و کشورها تنها با استفاده از وضع تعرفه‌های گمرکی مجازند از صنایع داخلی حمایت نمایند.
 - پس از حذف موانع تجاری غیرتعرفه‌ای، کشورها می‌بایست تعرفه‌های گمرکی خود را تثبیت نمایند و به تدریج آن را کاهش دهند. البته این اصل نیز در مورد محصولات کشاورزی در کشورهایی که با مشکلات در پرداخت‌ها مواجه هستند، استثنا قایل شده‌است.
 - برای کمک به رقابت محصولات تولیدی در کشورهای در حال توسعه، برقراری نظام تعرفه‌های ترجیحی با هدف اعطای امتیازات تجاری به بعضی از فرآورده‌های این کشورها مجاز است.
 - کشورها مجاز به انجام هرگونه اقدامی که جنبه فروش زیرقیمت تمام شده^۳ داشته باشد، نیستند.
 - لازم است کشورها در مورد کالاهای داخلی و وارداتی رفتار کاملاً یکسانی داشته باشند.
 - انجام مشورت در مورد سیاست‌های بازرگانی با دیگر اعضا و حل و فصل اختلافات ناشی از روابط تجاری از طریق مذاکره.

عضویت در سازمان تجارت جهانی

عضویت در سازمان تجارت جهانی مستلزم پذیرفتن اصول و معاهدات متعددی است که مورد قبول کشورهای عضو قرار گرفته‌است. این مراحل شامل تقاضای عضویت، پذیرش درخواست (الحاق به عنوان عضو ناظر)، تدوین گزارش سیاست‌های تجاری کشور، تشکیل گروه کاری الحاق و در نهایت مذاکرات دوجانبه و چندجانبه‌ای به منظور تعیین شرایط عضویت و حصول توافق برای الحاق می‌باشد. هم‌اکنون سازمان تجارت جهانی ۱۵۳ عضو دارد (نزدیک به تمامی ۱۲۳ کشوری که اجلاس اروگوئه شرکت کردند، امروز در این سازمان عضو دائم شده‌اند) بیست و هفت بخش از اتحادیه اروپا نیز به عنوان نمایندگان اتحادیه حضور دارند اعضا می‌بایست در طی مراوداتی با دیگر کشورهای عضو تعامل داشته باشند و لزوم عضویت در سازمان این امر را تایید نمی‌کند که کشورها می‌توانند در منطقه اقلیمی خود خودکفا باشند و یا به استقلال دیگر کشورها صدمه‌ای وارد بیاورند.

عضویت ایران در سازمان تجارت جهانی

با اینکه کشور ایران در موافقتنامه‌های قبلی حوزه تجارت مانند سازمان جهانی تجارت و گات، حضور تقریباً خوبی داشته است اما اکنون در خصوص سازمان تجارت جهانی این مساله تکرار نگشته و اکنون از متقاضیان الحاق به شمار می‌آید. اولین درخواست ایران برای پیوستن به سازمان تجارت جهانی در ۱۹ جولای ۱۹۹۶ به این سازمان ارسال شد. ایران در ۲۶ مه ۲۰۰۵ به عنوان عضو ناظر سازمان تجارت جهانی پذیرفته شد. گروه کاری ایران برای پیوستن به این سازمان هنوز تشکیل نشده‌است. ایران در آبان ۱۳۸۸ متن گزارش رژیم تجاری خود را تقدیم دبیرخانه سازمان تجارت جهانی نمود. بعد از آن، گزارش رژیم تجاری ایران در میان اعضای سازمان تجارت جهانی توزیع گردید و اعضای سازمان تجارت جهانی سئوالات خود را از ایران بیان می‌دارند که سری اول سئوالات که شامل ۷۰۰ سؤال می‌باشد به وزارت بازرگانی ایران د اسفند ۱۳۸۸ ارسال گشت. اما در خصوص رئیس گروه کاری الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی، با آنکه توافق بر سر رئیس گروه کاری الحاق ایران صورت گرفته است، ایالات متحده آمریکا از قرار گرفتن تعیین رئیس گروه کاری الحاق در دستور جلسه شورای عمومی سازمان تجارت جهانی جلوگیری می‌نماید.

³ . Dumping

پیشینه تدوین گزارش رژیم تجاری ایران

اولین ویرایش یادداشت نظامنامه تجارت خارجی (گزارش رژیم تجاری ایران) در سال ۱۳۷۸ تهیه شده که طی سنوات بعد متناسب با تغییرات در قوانین و مقررات گزارش اولیه به طور مکرر مورد بازبینی و تکمیل قرار گرفته است. دو ماه پس از پذیرش درخواست الحاق ایران توسط شورای عمومی سازمان جهانی تجارت در پنجم خردادماه سال ۱۳۸۴، آخرین ویرایش گزارش رژیم تجاری جهت بررسی و ارائه نظرات دستگاهها، انجام بررسیها و اعمال تغییرات و تعدیلات لازم در سال ۸۵ به دولت ارائه شد. بررسی درخواست عضویت ایران در سازمان جهانی تجارت ۹ سال به طول انجامید. به نحوی که تا پنج سال تقاضای عضویت ایران در شورای عمومی سازمان مطرح نشد و پس از طرح نیز تا چهار سال اجماع در این زمینه صورت نگرفت و در نهایت پس از ۹ سال درخواست ایران در پنج خرداد ۸۴ با اجماع کشورها مواجه و پذیرفته شد و ایران به عنوان عضو ناظر پذیرفته شد. تمام اینها در حالی است که میانگین زمان عضویت دیگر کشورهایی که سال ۱۹۹۵ به این سو، در سازمان عضو شده اند چیزی حدود هفت سال بوده است.

مراحل الحاق ایران به سازمان تجارت جهانی

- ا. ارائه درخواست الحاق ایران به دبیرخانه سازمان تجارت جهانی
 - ب. تصویب درخواست الحاق ایران در شورای عمومی و تشکیل گروه کاری الحاق ایران
 - ت. ارائه نظامنامه رژیم تجاری ایران به سازمان تجارت جهانی.
 - ث. بررسی و پرسش در مورد گزارش و نظامنامه از ایران و همچنین بررسی شرایط و ضوابط مورد نظر که طی اولین نشست بعدی انجام خواهد گرفت.
- در این مرحله که مهمترین مرحله نیز محسوب می گردد، ایران با دیگر اعضا وارد مذاکرات چند جانبه می شود و به این ترتیب شرایط و ضوابطی که ایران ملزم به رعایت آنها در صورت عضو شدن در سازمان است، مورد بررسی قرار می گیرد.
- در مرحله بعد که بیشتر اوقات در حین مرحله پیشین انجام می گیرد، مذاکرات دو جانبه بین ایران و دیگر اعضا صورت می گیرد که باید منجر به توافقی محکم گردد. این توافقات شامل تعهدات و امتیازاتی است که بایست بین کشورها رعایت گردد. نتایج مذاکرات ایران در دو مرحله آخر شامل سه سند جداگانه خواهد بود که باید در نهایت به تصویب نهایی اعضای کارگروه برسد.
- سند اول شامل خلاصه توافقات و شرایط پذیرش عضویت است.
- سند دوم شامل خلاصه مذاکرات بین ایران و دیگر کشورهاست.
- سند سوم شامل خلاصه مذاکرات دوجانبه بین ایران و کشورهای عضو دیگر است.
- دست آخر در مرحله ششم گزارشات نهایی به شورای عمومی سازمان ارایه و عضویت قطعی می گردد. قابل توجه است که تمامی اسناد مربوط به الحاق هر کشور به سازمان جهانی تجارت در تمامی مراحل مورد بررسی در کارگروه، محرمانه بوده و تنها پس از تصویب شورای عمومی این سازمان قابل انتشار است. پس از تصویب نهایی اسناد الحاقی ایران به سازمان تجارت جهانی در شورای عمومی یا کنفرانس وزیران این سازمان، سه ماه به ایران مهلت داده می شود تا مصوبه شورای عمومی سازمان تجارت جهانی را در مجلس به تصویب برساند. پس از گذشت مهلت ۳۰ روزه، دولت باید این تائیدیه را به اطلاع دبیرخانه این سازمان برساند. پس از گذشت این مراحل، ایران به عضویت کامل و دائم در سازمان تجارت جهانی در خواهد آمد.

انتقادات

به عقیده مخالفان برنامه‌های سازمان تجارت جهانی، این سازمان، تریبونی است که از طریق آن کشورها می‌توانند خواست‌های شرکت‌های خود را به کرسی بنشانند. هیچ کشوری به اندازه آمریکا در استفاده از سازمان تجارت جهانی برای گشودن بازارهای خارجی و دفاع از صنایع داخلی‌اش فعال نبوده است. این سازمان بدون توجه به حقوق کارگران و حفظ محیط زیست، از قدرت خود برای واداشتن کشورها (از جمله آمریکا) به فسخ سایر موافقت‌نامه‌ها و لغو قوانین ملی (از همه معروف‌تر لغو قانون مربوط به حمایت از لاک پشت‌های دریایی در خطر انقراض) به عنوان بخشی از مسئولیت‌اش استفاده می‌کند، با این استدلال که چنین «محدودیت‌هایی» موانعی در مقابل تجارت جهانی هستند. چنین موضعی است که سازمان تجارت جهانی را نزد طرفداران محیط زیست و فعالان حقوق کارگری نامحبوب کرده است.

شرکت‌های فراملیتی و نهادهای مالی طرف‌های عمده ذی‌نفع از قوانین و سازو کارهای اجرایی هستند که نهادهای مالی جهانی را رواج می‌دهند، گرچه این سیاست‌ها را به عنوان منافع تمام شهروندان جهان عرضه می‌کنند. مقاومت در برابر پیامدهای غالباً واپس‌گرایانه چنین سیاست‌هایی آشکارتر و سازمان‌یافته‌تر شده است.

تحلیل پیوستن ایران به WTO

در این قسمت یک بحث تحلیلی با نظر گرفتن نتایج علمی تحقیق و همچنین مباحث عمومی ارائه می‌گردد. تبعات الحاق ایران به WTO برای بخش صنعت کشور را می‌توان در دو بخش یکی «پذیرش موافقت‌نامه‌های سازمان‌های جهانی تجارت» و دیگر «مذاکرات دسترسی به بازار و چانه‌زنی برای کاهش نرخ تعرفه‌ها در کشور» ارزیابی کرد.

در واقع کشورها برای الحاق به سازمان تجارت جهانی به مزیت‌های نسبی و مطلق خود تکیه می‌زنند و بنابراین می‌بایست تمرکز اصلی در کشور برای بهبود مزیت‌های نسبی و مطلق کشور در بخش صنعت باشند. دغدغه اصلی بخش صنعت در زمینه الحاق، تعرفه‌های تجاری است. در بین کشورهای منطقه چشم انداز از نظر الحاق به WTO اگر قرار باشد با رقبای اصلی خود که همگی عضو WTO هستند به رقابت پردازیم باید به WTO الحاق شویم. مزیت الحاق به WTO علاوه بر کاهش تعرفه‌ها باعث دسترسی به بازارهای بیشتر برای ایران می‌شود.

رخ متوسط تعرفه و نرخ متوسط تعرفه غیرکشاورزی در ایران بیشتر از کشورهای رقیب است و یکی از کشورهای دنیا هستیم که بیشترین میزان تعرفه را اعمال می‌کنیم. میانگین نرخ تعرفه‌های جاری جهان ۴ / ۱۰ درصد است و تعرفه‌های کشور می‌بایست به یک سوم کاهش یابد تا نزدیک به میزان تعرفه‌های دنیا شود.

باید دقت کرد که آن‌جا که بدنه اصلی سازمان جهانی تجارت، کشورهای صنعتی هستند، میزان تعرفه‌های صنعتی این سازمان کمتر از سایر بخش‌ها است. باید قانون مقررات گمرکی طوری اصلاح شود که تعرفه‌ها از میزان ۴ و کمتر تنظیم شود. در حال حاضر ۴۵ درصد موارد، تعرفه‌های بالای ۱۵ درصد دارند. گام برداشتن به سمت اصلاح قوانین و مقررات محدودکننده و ضدرقابتی، ایجاد شفافیت بیشتر در اقتصاد کشور، حرکت به سمت مزیت‌های نسبی اقتصاد کشور و هم‌چنین ادغام شدن در اقتصاد جهانی را به‌عنوان مزایای عضویت در WTO برشمرد.

باید توجه کرد که بسیاری از تحریم‌های اعمال شده علیه ایران را ناشی از غفلت در پیوستن به سازمان جهانی تجارت دانست، چراکه اگر ایران عضو این سازمان شده بود، امکان اعمال بسیاری از این تحریم‌ها به‌وجود نمی‌آمد. میزان تعامل ایران با کشورهای جهان را در مقایسه با توان اقتصادی کشور متناسب نیست و اگر به مزیت‌ها و فرصت‌های حاصل از الحاق به WTO توجه کنیم، به‌طور قطع این امر محقق می‌شود.

صنعت و مزیت‌های نسبی صنعتی را دوره‌ای و دارای فراز و نشیب در همه کشورها و در طول زمان است و در روند الحاق به WTO برخی مزیت‌ها از بین می‌روند، هم‌چنین مزیت‌های نسبی به رفتارها و نگاه مدیران بنگاه‌ها و مدل کسب‌وکار مرتبط است. اثرات الحاق به سازمان جهانی تجارت اگر بیشتر از اثرات هدفمندسازی یارانه‌ها نباشد، به‌طور قطع کمتر نیست. تولید کشور، آمادگی رقابت در عرصه بین‌المللی را ندارد و امروز حتی در بعضی زمینه‌ها عاجز در رقابت در سطوح ملی هم هستند. بررسی و توجه به شرایط خاص کشورمان در مقایسه با سایر کشورها و توجه به عوامل زیربنایی امری مهم برای الحاق به WTO می‌باشد که بدون در نظر گرفتن آن‌ها، روند الحاق بسیار خطرناک خواهد بود. سازمان جهانی تجارت، قانون نوشته صنعت‌داران دنیا برای به‌دست آوردن بازار کشورها است، این نشان می‌دهد که قانون نوشته‌ای توسط کشورهای تابع وجود ندارد. افزایش حجم دولت علی‌رغم لزومی که در کوچک‌سازی آن در این برهه احساس می‌شود، وجود شرکت‌های شبه‌دولتی، ناموفق بودن در اصلاح قوانین مزاحم، از دست دادن برخی مزیت‌های تولیدی، عدم سرمایه‌گذاری مناسب در بخش فن‌آوری از جمله موانعی هستند که در راه پیوستن ایران به سازمان جهانی تجارت وجود دارد که در نگاهی واقع‌بینانه زمان الحاق ایران را طولانی می‌کند.

در تعامل با محیط تا حدودی می‌توان به مردم فشار آورده و از اعتبارات ملی خود استفاده کنیم؛ در روند الحاق برخی صنایع ممکن است آسیب ببینند یا از بین بروند، بنابراین خوب است که مبتکر تهیه طرحی برای مهاجرت صنعتی باشیم. آنچه اهمیت مضاعفی در مهاجرت صنعتی دارد توجه به مزیت‌های نسبی صنایع مختلف است. با این کار سرمایه‌گذاری در برخی حوزه‌ها نیز تشویق می‌شود و در عین حال انتقال صنایع با هزینه کمتری صورت می‌گیرد. باید ابتدا صنایعی که می‌توانند خود را پس از الحاق نگه دارند را مشخص و حمایت کنیم و سپس طرحی برای تبدیل صنایعی که ممکن است پس از الحاق از بین بروند، به صنایعی پایدارتر تهیه کنیم و می‌توانیم برای از بین بردن صنایع موازی، تبدیل و انتقال صنایع را مورد توجه قرار دهیم. برای ایجاد جهاد اقتصادی در بخش صنعت کشور، نیازمند نقشه‌راه هستیم. باید همگام با ملاحظات و مسائل، بی‌تعارف‌تر به انعکاس موضوعات بپردازیم و نسبت به موضوعات مسؤولانه‌تر برخورد کنیم. متأسفانه در حال حاضر اکثر سیاست‌ها و برنامه‌های اجرایی برپایه آزمون و خطا است و رخی سیاست‌سازی‌های غلط موجب شده است که نرخ هزینه تولیدکننده داخلی براساس گزارش بانک مرکزی، ۴ برابر شرق آسیا باشد.

در تعریف حقوق و عوارض گمرکی، هیچ امتیازی برای تولیدکننده‌ای که حتی به‌عنوان صادرکننده نمونه شناخته می‌شود با یک واردکننده وجود ندارد. در برخی موارد مسؤولان گمرک، تعرفه ثبت شده بر روی ثبت سفارش وزارت بازرگانی را قبول ندارند و خود تعیین تعرفه می‌کنند، در نتیجه بر مبنای تعرفه خود ساخته که بیشتر از تعرفه ثبت شده بر روی ثبت سفارش است و بر مبنای قیمت خود ساخته، حقوق و عوارض می‌گیرند و هم بر مبنای قیمت جدید از مابه‌التفاوت دو تعرفه ۲۰ درصد جریمه اختلاف تعرفه مطالبه می‌کنند.

ب) آماده سازی اقتصاد ایران برای رویاوی با روند غیر قابل تغییر جهانی شدن اقتصاد

خلاصه ارزش مطالب کتاب اقتصاد ایران در بستر جهانرشدن / دکتر بهمنیار

پدیده جهانی شدن اقتصاد، واقعیتی انکار ناپذیر در حال وقوع است. حتی از این زاویه هم نگاه نکنیم، نیاز حیاتی اقتصادهای جهان برای گسترش صادرات (علی الخصوص صادرات غیرخام) خود، مستلزم ورود به بازارهای جهانی است و مهمترین متغیری که در این میان، نقش محوری دارد، رقابت پذیری تولیدات یک کشور است. لذا تمرکز اصلی برای ورود به بازارهای جهانی، توان رقابت کردن محصولات در سطح بین المللی است.

رقابت پذیری اقتصاد ایران

دو عامل «سطح بهره‌وری» و «سطح استاندارد زندگی» ۲ معیار اصلی در طبقه‌بندی کشورها از نظر رقابت‌پذیری در بعد اقتصاد داخلی است. معیار دوم یعنی سطح استاندارد زندگی برای اندازه‌گیری توان رقابت‌پذیری کشوری مثل ایران که وابسته به درآمدهای سرشار نفتی است، نمی‌تواند معیار مناسبی باشد. بنابراین در این نوع از اقتصادها، سطح رفاه جامعه به میزان زیادی وابسته به درآمدهای نفتی است و با توجه به افزایش یا کاهش قیمت‌های جهانی نفت، این سطح بهبود یا زوال می‌یابد. به عنوان مثال شوک نفتی سال ۱۹۷۳ سطح زندگی مردم کشورهای نفتی بالا رفت. بنابراین در ایران سطح استاندارد زندگی وابستگی کمی به فعالیت‌های تولیدی (صنعتی و کشاورزی) دارد.

بنابراین در ایران تنها معیار سطح بهره‌وری را می‌توان برای توان رقابت‌پذیری بررسی کرد. بخش غیرنفتی شامل کلیه بخش‌های اقتصاد ایران به استثنای بخش نفت و گاز است. بهره‌وری نیروی کار از جنبه نظری به سرمایه‌ی سرانه، فاصله‌ی بین تولید بالفعل از تولید بالقوه و درصد شاغلین دارای تحصیلات عالی وابسته است. برای این منظور بهره‌وری نیروی کار و سرمایه را می‌بایست بررسی نمود. رشد بهره‌وری نیروی کار روند مناسبی در ایران نداشته و حتی نزول کرده است علت اصلی این نزول، کاهش نرخ رشد سرمایه سرانه و همچنین چسبندگی بازار کار (به دلیل قوانین و مقررات ناظر بر آن) بوده است.

همچنین سطح بهره‌وری در سرمایه ایران نیز پایین بوده و دلایل آن عبارتند از:

- تخصیص غیربهبینه منابع در امر سرمایه‌گذاری

- عدم استفاده بهینه از منابع موجود: بسیاری از واحدهای صنعتی پایین‌تر از ظرفیت اسمی خود فعالیت می‌نمایند.

- فرسودگی ماشین‌آلات در بسیاری از صنایع و پایین بودن ذخیره استهلاک به واسطه شرایط تورمی در کشور منجر به عدم توانایی بسیاری از بنگاه‌ها در جایگزینی ماشین‌آلات شده است.

رشد بهره‌وری کل نیز در کل وضعیت خوبی نداشته و روند آن ناچیز بوده است و در نتیجه سهم در رشد اقتصادی پایین بوده است. مجموعه‌ی این نتایج پایین بودن سطح رقابت‌پذیری کشور بوده که در سالهای اخیر نیز کاهش داشته است.

الزامات رقابت‌پذیری اقتصاد ایران

۱) خصوصی سازی: بازارهای بین المللی نزدیکترین مثال برای برقراری اصول اقتصاد کلاسیک است. لذا تنها بنگاههایی

شانس حیات در این شرایط را دارند که پایبند به چنین اصولی باشند. لذا بخش دولتی کمترین نزدیکی را با این اهداف

دارد و در مقابل بخش خصوص همراستاتر با این روش عملکردی هستند. لذا اولین الزام برای ورود به بازارهای جهانی، توجه و تقویت بخش خصوص و کاهش دخالت و نقش دولت در اقتصاد است.

۲) مقررات زدایی: وجود مقررات حجیم خود به معنی حضور و دخالت وسیع دولت در اقتصاد است. در ایران بدلیل متعددی شاهد حضور مقررات گسترده و گاه متناقض و مانع هستیم. کشف و استخراج نفت در ایران و گسترش بخش دولتی از مهمترین این عوامل هستند.

۳) بازارهای مبتنی بر مکانیسم قیمت: مکانیسم قیمت نیز از اصول اقتصاد کلاسیک است که دخالت‌های دولت در آن و دستکاری با استفاده از سیاست‌هایی همچون، سقف قیمت، کف قیمت و قیمتگذاری دستوری باعث عدم آمادگی صنعت کشور برای عملکرد بین‌المللی می‌شود. مکانیسم قیمت تعیین کننده اصلی قیمت بسیاری از کالاها و خدمات در ایران نیستند و همین امر موجب تخصیص غیر بهینه منابع در کشور شده است. نتیجه این امر کاهش رقابت پذیریمحصولات تولیدی کشور می‌باشد.

۴) تقویت بهره‌وری: همانطور که قبلاً اشاره شد، بهره‌وری از تباطو مستقیم با رقابت پذیری اقتصاد دارد. بهره‌وری بسیار پایین اقتصاد ایران (با وجود اینکه در برنامه‌های چهارم و پنجم، حدود یک سوم رشد اقتصاد به نقش بهره‌وری داده شده است) یکی از دلایل اصلی رقابت ناپذیری آن در سحنه‌های بین‌المللی است.

۵) سیاستگذاری‌های دولتی: هرچه شاخص‌های اقتصاد کلان در هر کشور بهتر باشد، آن کشور از قدرت رقابت‌پذیری بالاتری برخوردار خواهد بود و در پی آن قدرت رقابت‌پذیری بیشتر به بهبود شاخص‌های اقتصاد کلان کمک خواهد کرد. تأمین شرایط خوب اقتصاد کلان برای کشورهای در حال توسعه که سعی در افزایش قدرت رقابت‌پذیریشان دارند از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. در واقع بهبود شرایط اقتصاد ملی باعث ایجاد انگیزه در فعالیت بخش خصوصی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی خواهد شد که نتیجه‌ی طبیعی آن افزایش توان رقابتی کشور می‌باشد.

مهم‌ترین متغیرهای تعیین‌کننده وضعیت اقتصاد کلان عبارت‌اند از:

۱. تورم:

تورم یکی از مهم‌ترین و مخرب‌ترین عوامل مؤثر بر اقتصاد ملی و قدرت رقابت‌پذیری است. اصولاً کشورهای در حال توسعه به واسطه‌ی ضعف‌های ساختاری که دارند بیشتر با پدیده‌ی تورم روبه‌رو هستند و از آن جهت، متحمل زیان‌های زیادی می‌شوند. تورم از مباحث مورد بررسی مکاتب مختلف اقتصادی بوده و بنابر نظر اکثر آن‌ها یک پدیده پولی است. تورم بالا یکی از واقعیت‌های اقتصاد ایران طی چند دهه گذشته بوده و بنابر نظر محققین، تورم در کشور به صورت مزمن درآمده است. بنابراین، قدرت رقابت‌پذیری کشور به واسطه‌ی وجود تورم فزاینده به میزان قابل توجهی کاهش یافته است. لذا یکی از وظایف خطیر سایت‌گذاران اقتصادی کشور مهار تورم می‌باشد تا زمینه‌های لازم جهت افزایش قدرت رقابت‌پذیری گسترش پیدا کند.

۲. کسری بودجه

وجود کسری بودجه در کشور و تأمین مالی آن از طریق استقراض از بانک مرکزی به تبع آن افزایش حجم نقدینگی در جامع از مهم‌ترین عوامل رشد تورم بوده‌اند. پس کسری بودجه در کشور، از طریق افزایش نرخ تورم موجب کاهش سطح رقابت‌پذیری مالی شده است.

۳. سیستم مالیاتی

در ایران به واسطه‌ی وجود منابع سرشار نفت، ارز حاصل از صادرات مواد نفتی عمده‌ترین منبع تأمین‌کننده‌ی درآمدهای

دولت است. لذا به واسطه وجود درآمدهای نفتی، مالیات جایگاه اصلی خود را در میان منابع تأمین مالی دولت پیدا نکرده است. به عبارت دیگر، اندازه‌ی مالیات در قیاس با تولید ناخالص داخلی در حدی نیست که دولت از آن به عنوان یک ابزار کنترلی و هدایت نظام اقتصادی بهره گیرد و بتواند با استفاده از آن با نوسان‌های اقتصادی مقابله کند. همچنین سهم مالیاتی کشور در جهت توزیع عادلانه‌تر درآمد حرکت نکرده است و این امر موجب کاهش انگیزه‌ی کاری در میان کارکنان و کارگران شده است و در ضمن افزایش پس‌انداز خانوار را کاهش داده است که این به طور مستقیم سطح رقابت‌پذیری واحدهای تولیدی را پایین آورده و به تبع آن سطح رقابت‌پذیری ملی کاهش یافته است.

۴. ارز

ارز یکی از مهم‌ترین پارامترهای اقتصادی است که نحوه‌ی اداره‌ی آن اثرات مهمی بر ساختار اقتصادی کشور بر جای می‌گذارد. نکته‌ی مهم در خصوص ارز آن است که عرضه‌ی آن در اقتصاد ارتباط مستقیمی با صادرات کشور دارد. به عبارت دیگر هر چه میزان صادرات کشور بیشتر باشد، عرضه‌ی ارز بیشتر خواهد بود. از آنجا که مهم‌ترین کالای صادراتی کشور نفت می‌باشد، عمده‌ترین منبع تأمین‌کننده‌ی نیازهای ارزی کشور صادرات نفت خام است، در نتیجه وضعیت منابع ارزی کشور ارتباط مستقیمی با وضعیت بازار جهانی نفت داشته و خواهد داشت.

ویژگی‌های عمده‌ی نظام ارز کشور ایران، ثابت نگه داشتن نرخ ارز و نظام تخصیص ارز است. ثابت نگه داشتن نرخ ارز، با توجه به شرایط تورمی باعث کاهش توان رقابتی محصولات ساخت داخل در بازارهای بین‌المللی شده است. در واقع ارزان نگه داشتن نرخ ارز صادراتی باعث افزایش قیمت کالاهای صادراتی کشور شده و برعکس باعث ارزان شدن محصولات خارجی در بازار داخلی شده است که هر دوی این‌ها باعث کاهش قدرت رقابت‌پذیری جامعه شده است.

عمده‌ترین منبع تأمین نیازهای ارزی کشور صادرات نفت می‌باشد که این منابع در اختیار دولت قرار دارد. با ثابت نگه داشتن نرخ ارز در سطحی کمتر از قیمت بازار آزاد، طبیعی است که تقاضا برای ارز افزایش می‌یابد و چون منابع ارزی کشور محدود است، پاسخگویی به تقاضا امکان‌پذیر نیست و بنابراین نظام تخصیص ارز در چنین موقعیت‌هایی ایجاد می‌شود. نظام تخصیص ارز باعث رانت برای شرکت‌ها، مؤسسه‌ها و اشخاص می‌شود که به این منابع دسترسی دارند. معمولاً نهادهای وابسته به دولت به واسطه‌ی نفوذ سیاسی نسبت به بخش خصوصی از قدرت بیشتری جهت جذب ارز ارزان برخوردارند و بنابراین تخصیص منابع محدود ارزی به طور بهینه صورت نمی‌گیرد. نتیجه‌ی این امر عدم رشد مطلوب بخش‌های مزیت‌دار کشور و به تبع آن کاهش قدرت رقابت‌پذیری کشور می‌باشد.

ب) ایجاد محیط دوستانه کسب و کار

یکی از ملزومات مبادرت به کسب و کار مؤثر و موفق، برقراری ارتباط دوستانه‌ی متصدیان کسب و کار با جامعه است. اگر متصدیان کسب و کار مورد احترام جامعه نباشند، قادر نخواهند بود با آحاد جامعه ارتباط مناسب برقرار نمایند و طبیعی است که نمی‌توانند وظایف خود را به خوبی انجام دهند.

در اقتصادهای متمرکز که معمولاً با رانت‌های متعدد مواجه‌اند، ارائه‌دهندگان خدمات امری زائد به حساب می‌آیند و ارائه‌دهندگان آن از احترام و پشتیبانی کافی برخوردار نبوده‌اند ولی زمانی که بخش خصوصی در یک اقتصاد باز عهده‌دار کسب و کار شود، نیاز به محیط دوستانه کسب و کار از اهمیت به‌سزایی برخوردار می‌گردد زیرا در اقتصاد بازار بخش خدمات به عنوان یکی از ارکان اساسی، پشتیبان تولید است و تولید بدون حمایت از یک بخش خدماتی قوی امکان رشد ندارد.

ریشه‌ی نگرش نامناسب نسبت به بخش خصوصی در عوامل زیر خلاصه می‌شود.

- چند نرخ بودن ارز و وجود یارانه در تخصیص ارز
- وارداتی بودن اقتصاد به دلیل وجود درآمدهای نفتی
- وجود قیمت‌گذاری برای کالا و خدمات و بنابراین وجود بازار غیررسمی در کنار بازار رسمی

- وجود محدودیت در واردات و نیاز به اخذ مجوز برای ورود کالا و خدمت
برای تصحیح عوامل به وجودآورنده نگرش نامناسب نسبت به متصدیان کسب و کار، مهم‌ترین اقدام، از بین بردن
رانت‌های موجود در اقتصاد است. یعنی با یک نرخ کمی کردن قیمت ارز و سپردن تعیین قیمت‌ها به مکانیزم بازار و البته
آزادسازی واردات، رانت‌های موجود از بین می‌رود و در نتیجه واردکنندگان کالا و خدمات در صورتی موفق به کسب سود
خواهند شد که بتوانند در یک بازار رقابتی اقدام به واردات کالا و خدمات نمایند.

ج) دموکراسی و رشد اقتصادی

وظیفه‌ی دولت برقراری فضای دموکراسی هم در ابعاد سیاسی و هم در فضای اقتصادی است. در صورتی خصوصی‌سازی
منجر به کارآیی بیشتر می‌شود که آزادی بر فضای اقتصادی - سیاسی حاکم باشد و هرکس بتواند نظرش را - در هر دو
فضا - مطرح کند و در انتخاب کالا و خدمات نیز حق رأی داشته باشد. بنابراین تنها راه جدا کردن قدرت سیاسی از
قدرت اقتصادی برقراری نظام رقابت است.

د) **برقراری بازار و قانون کار منعطف:** به دلیل اهمیتی که نیروی کار در فرآیند تولید محصولات و خدمات دارد،
رابطه‌ی مستقیمی میان نحوه‌ی عملکرد بازار کار و سطح رقابت‌پذیری وجود دارد. هر چه بازار کار منعطف‌تر باشد، سطح
رقابت‌پذیری محصولات و خدمات تولیدی کشور بالاتر خواهد بود. علت اصلی این امر توانایی بنگاه‌ها در افزایش و یا
کاهش نیروی کار در جهت افزایش کارایی بنگاه در شرایط مختلف است.

۶) **سرمایه‌گذاری خارجی:** برای تولید و فروش جهانی نیاز به فکر، تکنولوژی و سرمایه جهانی است. بنابراین جذب سرمایه
گذاری‌های خارجی برای تولید محصولات برای بازارهای هدف بین‌المللی الزامی است. چنین سرمایه‌گذاری‌های هم به
جهت تامین مالی و هم انتقال تکنولوژی بسیار حائز اهمیت است. در ایران هم به دلایل خارجی همچون تحریم و
فشارهای سیاسی دشمنان ایران و هم بدلائل داخلی همچون وجود مقررات دست و پا گیر، عدم ثبات سیاست‌های دولت و
وجود ریسک‌های بالا، در این مسیر موفقیت‌ها ناچیزی را شاهد بوده ایم.

۷) **گسترش صنایع دانش بنیان:** خام‌فروشی هنر نیست! صادرات محصولات سرمایه‌ای و نهایی و همچنین محصولات
کشاورزی نیازمند وجود دانش و صنایع دانش بیان برای تولید کالاهای مبتنی بر دانش است که می‌تواند، وجود صادرات
آتی کشور را تضمین کند. نکته مهم آن است که فشارهای خارجی بر اقتصاد کشور عموماً مربوط به محصولاتی می‌شود
که بتوان جایگزینی برای تولیدات ایرانی یافت شود. مانند محصولات نفتی، معدنی و کشاورزی که کشورهای متخاصم با
همراه کردن سایر کشورهای عرضه‌کننده این محصولات مانند کشورهای عربی، می‌توانند بر ورود درآمدهای ارزی به
شکور ایجاد مشکل کنند. اما تولیدات صنایع دانش بنیان و محصولات مبتنی بر دانش از یکسو جایگزین‌های محدودی
دارند و از سوی دیگر وابستگی به این محصولات موجب عدم امکان ایجاد تحریم برای این محصولات می‌شود.

بررسی شاخصهای مهم اقتصادی ایران

أ. رشد اقتصادی

رشد اقتصادی یکی از اصلی‌ترین شاخص‌هایی است که در سنجش وضع توسعه یافتگی یک کشور بسیار موثر است. اهمیت این شاخص به حدی است که در بسیاری از سندهای بالا دستی نظام مورد تاکید قرار گرفته و به آن تصریح شده است.

در این خصوص گفته می‌شود اقتصاد ایران تا پایان برنامه پنجم توسعه کشور باید به رشد اقتصادی هشت درصدی دست یابد. اما در حالی که حدود سه سال از آغاز این برنامه می‌گذرد، این شاخص کلان اقتصادی برای اولین بار طی دهه گذشته با کاهش بیش از هشت درصدی در طول یک سال منفی ۵/۸ درصد برای سال ۹۱ ثبت شد.

اگرچه رشد اقتصادی به عنوان یکی از شاخص‌های اصلی ارزیابی عملکرد اقتصادی دولت مدنظر است و در سند چشم‌انداز هم هدف گذاری شده که ایران قدرت اول اقتصادی منطقه باشد، اما باید اشاره داشت که قطعاً این امر جز با رشد اقتصادی مستمر و پایدار محقق نخواهد شد.

در کنار میزان تولید ناخالص داخلی، نرخ رشد اقتصادی، از مهم‌ترین شاخص‌های عملکردی اقتصاد کلان است. در حالی که میزان تولید و درآمد سرانه، بیانگر میزان رفاه است، نرخ رشد اقتصادی، سرعت افزایش یا کاهش تولید ناخالص داخلی و به تبع آن سرعت بهبود یا کاهش سطح رفاه و برخورداری مردم را نشان می‌دهد. نرخ رشد اقتصاد ایران، در این دوره تاریخی افت و خیزهای بسیار زیادی را تجربه نموده است. روند تاریخی نرخ رشد اقتصاد ایران در نمودار ۳ نشان داده شده است. از سال ۱۳۳۹ تا اواسط سال ۱۳۵۶، اقتصاد ایران نرخ‌های رشد اقتصادی بالایی را تجربه نموده است. در این دوره نرخ رشد اقتصادی بین ۵ تا ۱۷ درصد در نوسان بوده است. در مجموع در این دوره ۱۷ ساله، میانگین نرخ رشد اقتصادی ایران حدود ۱۰/۵ درصد بوده است که نرخ رشد بسیار مناسبی است. با آغاز شرایط انقلابی در سال ۱۳۵۶ و پس از آن آغاز جنگ، نرخ رشد اقتصادی به شدت کاهش می‌یابد و به جز سال‌های ۶۱، ۶۲ و ۶۴، نرخ رشد اقتصادی تا پایان جنگ ارقام منفی را تجربه نموده است. میانگین نرخ رشد اقتصادی در این دوره ۲/۳ درصد در سال بوده است. در دوران پس از جنگ نیز، نرخ رشد اقتصادی بسیار پرنوسان ظاهر شده و از ۲/۵ درصد تا ۱۶ درصد را تجربه نموده است، اما میانگین نرخ رشد اقتصادی در دوره پس از جنگ تا سال ۱۳۸۸، ۵ درصد بوده است. در دوره سازندگی نرخ رشد اقتصادی نوسانات زیادی را تجربه می‌نماید. نرخ رشد اقتصادی ابتدا طی یک روند صعودی تا پایان سال ۶۹ به محدوده ۱۵ درصد می‌رسد، اما در سال ۷۱ نرخ رشد اقتصادی با افت شدید مواجه شده و تا پایان سال ۷۳ در محدوده صفر یا حتی ارقام منفی نوسان می‌نماید. پس از آن با افزایش مجدد به محدوده ۸ درصد در سال ۷۵ نیز می‌رسد، اما دوباره با کاهش مواجه می‌شود. نرخ رشد اقتصادی در مجموع در دوره هشت ساله سازندگی به طور میانگین برابر ۵/۵ درصد بوده است. در دوره اول اصلاحات نرخ رشد اقتصادی در محدوده کمتر از ۵ درصد و در دوره دوم در محدوده بالاتر از ۵ درصد حفظ شده است و در مجموع نرخ رشد اقتصادی در دوره هشت ساله اصلاحات به طور میانگین برابر ۴/۹ درصد بوده است. در دوره پس از اصلاحات، ابتدا نرخ رشد اقتصادی تا ۹ درصد در سال ۸۵ افزایش می‌یابد، اما پس از آن روند نزولی به خود می‌گیرد. در سال ۱۳۸۸ نرخ رشد مجدداً افزایش یافته و به ۳/۵ درصد می‌رسد. نرخ رشد اقتصادی در این دوره تا پایان سال ۸۸، به طور میانگین برابر ۵/۱ درصد بوده است.

نگاهی به رشد اقتصادی کشور طی دهه گذشته نشان از آن دارد که در سال ۸۱ که سومین سال اجرای برنامه سوم توسعه اقتصادی بود، روندملازم افزایش قیمت نفت در بازارهای بین‌المللی همراه با اجرای سیاست‌های پولی و اعتبار معطوف به تامین

رشد تولید و کنترل تورم باعث شد که اقتصاد ایران در مسیر رشد مثبت و متعادل قرار گیرد. به طوری که رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت ثابت سال ۷۶ در این سال به ۷۰۵ درصد رسید که در مقایسه با رشد ۳۰۳ درصدی سال ۸۰ از افزایش چشمگیری برخوردار شد. بنابراین طی ۱۰ سال گذشته اقتصاد ایران در سال ۸۱ از بیشترین میزان رشد برخوردار شده است.



در سال ۸۲ که چهارمین سال اجرای برنامه توسعه بود، اتخاذ سیاست‌های مناسب اقتصادی به همراه افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی سبب شد به رغم مسائل و مشکلات فراروی اقتصاد کشور و شرایط نامناسب منطقه، اقتصاد ایران از عملکرد مثبت و نسبتاً متعادلی برخوردار باشد. اما در این سال میزان رشد اقتصادی نسبت به سال ۸۱ کاهش یافت. به طوری که رشد تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت سال ۷۶ به ۶۰۷ درصد رسید که در مقایسه با نرخ رشد در برنامه سوم توسعه برای سال ۸۲ (۶۰۷ درصد) و همچنین میانگین رشد هدف گذاری شده این برنامه (شش درصد) نشان از تحقق اهداف رشد اقتصادی برنامه سوم توسعه دارد.

در آخرین سال اجرای برنامه سوم توسعه، اقتصاد ایران با کاهش نرخ رشد تولید ناخالص داخلی روبرو شد و آن طور که انتظار می‌رفت و برخلاف انتظار روند مثبت رشد نرخ تولید ناخالص داخلی برخلاف سال‌های ۸۱ و ۸۲ در سال ۸۳ ادامه نیافت. در این سال به دلیل افت محسوس نرخ رشد ارزش افزوده فعالیت‌های نفت و کشاورزی و همچنین رکود فراگیر در فعالیت‌های ساختمانی که منجر به کاهش شدید قدر مطلق ارزش افزوده آن شد، علیرغم ادامه روند شتابان فعالیت‌های صنعتی، نرخ رشد اقتصادی در سطح ۴۰۸ درصد متوقف شد.

در سال ۸۴ مصادف با اولین سال اجرای برنامه چهارم توسعه، تولید ناخالص داخلی به قیمت پایه با رشد حدود ۰۰۶ درصدی نسبت به سال ۸۳ به ۵۰۴ درصد رسید. در این سال تولید ناخالص داخلی به قیمت پایه بدون نفت هم از رشد ۶ درصدی برخوردار شد که دلیل اصلی این افزایش رشد نسبتاً پایین گروه نفت و گاز نسبت به سایر بخش‌های اقتصادی در سال مورد بررسی بوده است.

تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت در سال ۸۵ با رشد ۰۰۸ درصدی نسبت به سال ۸۴ به ۶۰۲ درصد رسید. در این سال تولید ناخالص داخلی به قیمت پایه بدون نفت ۶۰۶ درصد رشد کرد که دلیل اصلی این افزایش رشد پایین‌تر گروه نفت و گاز نسبت به سایر بخش‌های اقتصادی در سال مورد بررسی بوده است.

در سال ۸۶، تولید ناخالص داخلی به قیمت پایه (قیمت‌های ثابت سال ۷۶) با رشد ۰٫۵ درصدی نسبت به سال ۸۶ به ۶۰۷ درصد رسید. در این سال تولید ناخالص داخلی بدون نفت ۷٫۳ درصد رشد داشت که در مقایسه با رشد تولید ناخالص داخلی ۰٫۶ واحد درصد بیشتر است. در این سال هم رشد پایین‌تر گروه نفت و گاز نسبت به سایر بخش‌های اقتصادی دلیل این فزونی اعلام شد. در سال ۸۷ تولید ناخالص داخلی با کاهش چشمگیری نسبت به سال ۸۶ به قیمت‌های ثابت رشدی معادل ۰٫۸ درصد داشت که نسبت به نرخ رشد ۸٫۴ درصدی پیش‌بینی شده در قانون برنامه معادل ۷٫۶ درصد کمتر بود.

مقایسه نرخ رشد عملکردها و اهداف برنامه چهارم توسعه در فعالیت‌های مختلف اقتصادی نشان می‌دهد عواملی مانند خشکسالی، کاهش تولید و صادرات نفت، اثرات رکود جهانی و شرایط نامساعد منطقه مانع از تحقق اهداف برنامه شده است. در سال ۸۸ که سال پایانی برنامه چهارم توسعه اقتصاد کشور بود، نسبت به سال ۸۷ از عملکرد نسبتاً مطلوبی برخوردار بوده است. به طوری که تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت نسبت به سال ۸۷ با افزایش ۲٫۲ درصدی به سطح سه درصد رسید. در این سال رشد تولید ناخالص داخلی بدون احتساب نفت از رشد ۳٫۷ درصدی برخوردار شد.

اقتصاد کشور در سال ۸۹ از عملکرد مطلوبی برخوردار بوده است. در سال ۸۹ تولید ناخالص داخلی به قیمت‌های ثابت ۵٫۸ درصد رشد رانشان می‌دهد. نتایج حاصل از برآورد ارزش افزوده اقتصادی کشور حاکی از آن است که در این سال گروه‌های کشاورزی، نفت، صنایع و معادن و خدمات به ترتیب از نرخ رشد ۹٫۳ و ۸٫۰، ۱٫۹ و ۴ درصد برخوردار شده‌اند. در این سال تولید ناخالص داخلی بدون نفت ۶٫۱ درصد رشد داشت که در مقایسه با رشد تولید ناخالص داخلی ۰٫۳ واحد بیشتر بود. دلیل بالاتر بودن عملکرد مذکور نرخ رشد پایین (۱٫۹ درصد) ارزش افزوده گروه نفت به قیمت‌های ثابت بوده است.

همچنین در سال ۱۳۹۰ از شتاب رشد اقتصادی نسبت به سال قبل کاسته شده و بنا بر اعلام بانک مرکزی- البته پس از گذشت ۱۷ ماه از پایان سال ۹۰- نرخ رشد اقتصادی با احتساب رشد ارزش افزوده بخش نفت سه درصد ذکر شد که در مقایسه با سال ۸۹ معادل ۲٫۸ درصد کاهش یافته است. در این سال نرخ رشد اقتصادی بدون نفت هم ۳٫۲ درصد اعلام شد.

در سال ۹۱ هم روند کاهشی نرخ رشد اقتصادی ادامه یافت. چنانکه در نهایت اقتصاد ایران براساس برآوردهای بانک مرکزی رکورد جدیدی راثبت کرد. به طوری که رشد اقتصادی در سال ۹۱ با احتساب نفت منفی ۵٫۸ درصد و بدون نفت منفی ۳٫۱ درصد گزارش شد که در نتیجه رتبه ایران در سال ۲۰۱۲ از بین ۲۴ کشور برتر به بیست و سومین رسید و در جهان هم در بهترین حالت در جایگاه ۱۶۴ قرار گرفت.

در سال ۹۲ نیز آنگه چه شاهد رشد اقتصاد نسبت به سال ۹۱ بودیم اما برای دومین سال پیاپی باز هم شاهد رشد منفی اقتصاد بودیم به طوری که در این سال نرخ رشد اقتصادی به منفی ۱٫۹ درصد رسید.

اما در سال ۹۳ پس از دو سال سخت اقتصاد ایران به رشد مثبت اقتصادی دست یافت و نرخ سه درصدی را برای تولید ناخالص داخلی با احتساب نفت دست یافت.

بر اساس این گزارش در مورد رشد اقتصادی سال ۹۴ محمدباقر نوبخت؛ سخنگوی دولت با بیان اینکه رشد اقتصادی سال ۹۴ برای سه ماهه سوم حدود ۰٫۸ و برای ۹ ماهه ۹۴ حدود ۰٫۷ درصد بوده است، اعلام کرده که در سال ۹۵ ایران می‌تواند رشد اقتصادی ۵ الی ۶ درصدی داشته باشد.

سال	تولید ناخالص داخلی با احتساب نفت	تولید ناخالص داخلی بدون احتساب نفت
1381	7.5	8
1382	6.7	5.9
1383	4.8	5.1

1384	5.4	6
1385	6.2	6.6
1386	6.7	7.3
1387	0.8	1.2
1388	3	3.7
1389	5.8	3.2
1390	3	3.2
1391	-5.8	-3.1
1392	-1.9	-1.1
1393	3	2.8

ب. بهره‌وری

طبیعی است که رسیدن به اهداف سند چشم‌انداز از جمله جایگاه برتر در منطقه، مقابله با فقر و ایجاد اشتغال برای مردم مستلزم این است که نرخ رشدهای بالای اقتصادی محقق شود. به همین جهت در برنامه چهارم توسعه در مجموع ۸ درصد رشد پیش‌بینی شده بود که ۵/۵ درصد این رشد برای انباشت سرمایه و نیروی کار پیش‌بینی شده بود و قرار بر این بود که ۲/۵ درصد از این رشد پیش‌بینی شده از طریق بهره‌وری تحقق پیدا کند و این بدان معنی است که بهره‌وری کل عوامل که در برنامه سوم به طور متوسط سالانه ۸ درصد رشد پیدا کرده، در برنامه چهارم به طور متوسط هر سال باید ۲/۵ درصد رشد پیدا می‌کرد و اگر این امر محقق شود، یعنی بهره‌وری در مجموع ۳۱/۳ درصد از کل رشد اقتصادی کشور را متکفل خواهد شد.

سند چشم‌انداز تصویری از شرایط و جامعه مطلوب ما در افق ۲۰ ساله ارائه می‌دهد و طبعا تمامی برنامه‌ها، فعالیت‌ها و جهت‌گیری‌ها و سیاست‌ها در نظام جمهوری اسلامی ایران باید در جهت تحقق اهداف این سند تنظیم شده و به مرحله اجرا دربیاید. در سند چشم‌انداز در افق ۲۰ ساله، ایران کشوری است توسعه‌یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در منطقه. با توجه به عملکردی که در گذشته داشته‌ایم و خصوصا با توجه به محقق نشدن اهداف برنامه چهارم، دسترسی به این هدف کار ساده‌ای نیست و مستلزم این است که از همه امکانات و مقدرات کشور به نحو بهینه و کامل استفاده شود تا در جهت تحقق این هدف حرکت کند. رسیدن به این هدف و دستیابی به موقعیت کشور برتر در سطح منطقه مستلزم دستیابی به نرخ رشدهای بالای اقتصادی است. رشد اقتصادی مستمر و پایدار شرط لازم برای تحقق اهدافی است که در سند چشم‌انداز تصویر شده است. بدون رشد اقتصادی مستمر مقابله با فقر و بیکاری، ایجاد اشتغال مولد، توزیع عادلانه درآمد و سایر اهداف که جمهوری اسلامی دنبال می‌کند، قابل دسترسی نخواهد بود. هر چند می‌دانیم رشد اقتصادی به تنهایی این اهداف را محقق نمی‌کند، منتها رشد، شرط لازم برای رسیدن به این اهداف است. بدون رشد مستمر تولید، قطعا این اهداف قابل دسترسی نخواهد بود. برای دستیابی به رشد، یکی از عوامل موثر انباشت سرمایه و نیروی کار است و باید سعی کنیم پس‌اندازها و منابع را تجهیز کنیم، سرمایه‌گذاری بخش خصوصی و خارجی را توسعه بدهیم. در نیروی کار سرمایه‌گذاری کنیم و منابع لازم را برای رشد اقتصادی فراهم نماییم، منتها تجربه جهانی نشان داده است که با تکیه صرف بر انباشت سرمایه و نیروی کار نمی‌توان به رشد اقتصادی مستمر و پایدار رسید. تجربه کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که در بسیاری از موارد سهم بهره‌وری عوامل تولید از انباشت عوامل تولید در رشد اقتصادی بیشتر بوده است و با توجه به کمیابی منابع و عوامل تولید و بی‌شمار بودن خواسته‌ها و نیازهای مردم باید تکیه ما بیشتر در جهت استفاده بهینه از منابع موجود و دسترسی به نرخ رشدهای بالاتر بهره‌وری باشد تا از این طریق بتوانیم اهداف سند چشم‌انداز را عملی

نماییم.

تعاریف بهره‌وری و کارایی

بهره‌وری، ترجمه لغت Productivity است که به معنای قدرت تولید، بارور و مولد بودن است (بهشتی، ۱۳۸۴: ۲۶) یک درک کلی از علم اقتصاد استفاده بهینه از منابع کمیاب است و بهره‌وری نیز بر همین مفهوم تاکید دارد. مفاهیم اولیه بهره‌وری ساده است، اما مشکلی که بر سر راه بحث‌های بهره‌وری می‌باشد، فقدان یک شیوه کار مشخص و معین برای بهبود بهره‌وری است و از ملزومات بهبود بهره‌وری شناسایی اصلی‌ترین عوامل تاثیرگذار بر آن می‌باشد.

در ادبیات اقتصادی برای بهره‌وری توسط اقتصاددانان، موسسات و سازمان‌های بین‌المللی مفاهیم متعددی ارائه شده است، به طوری که واژه بهره‌وری برای اولین بار در سال ۱۷۷۶ توسط کنه به کار رفته است. (خاکی، ۱۳۷۶: ۲۱)

بیش از یک قرن بعد از وی لیتر (۱۸۳۳) بهره‌وری را به مفهوم استعداد تولید کردن یا میل به تولید تعریف کرد. (ابطحی و کاظمی، ۱۳۷۵: ۴) در اوایل دهه ۱۹۰۰ بهره‌وری را «رابطه بین ستانده و عوامل به کار گرفته شده در تولید» تعریف کردند (شاگری، ۱۳۸۵: ۵۴۴)، در سال ۱۹۵۰ سازمان همکاری اقتصادی اروپا (OECD) تعریف دقیق‌تری از بهره‌وری ارائه کرده و آن را نسبت ستانده به کسری از عوامل تولید معرفی کرد، سازمان بین‌المللی کار (ILO) بهره‌وری را رابطه بازده تولید با یکی از عوامل مشخص‌کننده تولید از بین سرمایه، کار و مدیریت می‌داند (وزارت صنایع سنگین، ۱۳۷۲: ۵۲) و سازمان بهره‌وری اروپا (EPA) آن را «درجه استفاده موثر از هر یک از عوامل تولید» معرفی می‌کند و معتقد است که بهره‌وری قبل از هر چیز یک دیدگاه و شیوه نگاه به مسائل است.

دیویس، بهره‌وری را تغییر در محصول به دست آمده ناشی از منابع صرف شده تعریف کرده است و فابری کنت آن را «نسبت ستانده به نهاده» می‌داند.

باولز و گوردن و وسیکات مفهوم جدید و تحول یافته‌ای از بهره‌وری ارائه داده‌اند. از دید آنها تولید صرفاً یک فرآیند مکانیکی ترکیب ماشین‌آلات، نیروی کار و تکنولوژی نیست. عامل کلیدی درک فرآیند تولید و بهره‌وری، درک این مطلب است که مردم چگونه با ماشین و تکنولوژی تعامل می‌کنند. عواملی مثل حمیت ملی و میهن‌پرستی، کار و تلاش زیاد، ابداع و نوآوری کسب و کار، روش‌های مدیریت نظام انگیزشی عناصر تشکیل‌دهنده بهره‌وری به مفهوم جدید آن هستند.

تعریف مشترکی که می‌توان از میان این تعاریف برای بهره‌وری استخراج کرد، عبارت است از «استفاده بهینه از منابع تولیدی (نیروی کار، سرمایه، تجهیزات و تسهیلات، انرژی، مواد) و مدیریت علمی، کاهش هزینه‌های تولید، از بین بردن ضایعات، گسترش بازارها و غیره، جهت بهبود سطح کیفیت زندگی و توسعه اقتصادی» که به طور کلی از نسبت تولید کالا و خدمات یا مجموعه‌ای از کالاها و خدمات به یک یا چند عامل موثر در تولید آن کالا و خدمات به دست می‌آید.

آنچه که از کارایی در اقتصاد مد نظر داریم، موقعیتی است که در آن منابع به صورت بهینه اختصاص یافته باشد و موقعیتی را در اقتصاد می‌توان بهینه نامید یا حکم کرد که کارایی دارد که سطح هیچ‌کدام از فعالیت‌های اقتصادی را نتوان افزایش داد مگر با کاهش سطح فعالیت‌های دیگر. (عبادی، ۱۳۷۰: ۲۳۹)

این امر مستلزم آن است که کارگران، ماشین‌آلات و زمین بیکار نماند و به شکل مناسبی تخصیص داده شوند و به عبارت دیگر شرط لازم برای کارایی اقتصادی تولید این است که عوامل تولید به طور کامل مورد استفاده قرارگیرند.

بهره‌وری و کارایی در اندیشه‌های اقتصادی

بهره‌وری در مکاتب کلاسیک‌ها، نئوکلاسیک‌ها، تاریخی، نهادگرا و اقتصاددانان طرف عرضه جایگاه با اهمیتی داشته و هر کدام از این مکاتب به گونه‌ای در نظریات خود از این مفهوم استفاده کرده‌اند و بنابراین با بررسی این مکاتب می‌توانیم نظریاتشان را در ارتباط با بهره‌وری و عوامل تاثیرگذار بر آن به دست آوریم.

در مکتب کلاسیک‌ها و در دیدگاه آدام اسمیت با پیدایش تجارت و گسترش بازار تولید، تقسیم کار به‌عنوان اصلی‌ترین متغیر رشد اقتصادی با سرعت بیشتری وقوع می‌یابد و از طریق صرفه‌جویی در زمان، بهبود تکنولوژی و افزایش مهارت به ارتقای بهره‌وری و سپس رشد اقتصادی می‌انجامد.

بنابراین در اندیشه اسمیت، تجارت، بهبود تکنولوژی و آموزش نیروی انسانی که نتیجه تقسیم کار است، سه عامل تاثیرگذار بر بهره‌وری هستند.

در دیدگاه ریکاردو، اقتصاددان بدبین کلاسیک‌ها، افزایش جمعیت و محدودیت زمین و عوامل تولید به کاهش بهره‌وری زمین و رکود اقتصادی می‌انجامد که با گسترش تجارت و بهبود شیوه‌های تکنولوژی بهره‌وری افزایش یافته و از رکود خارج می‌شویم. بنابراین در اندیشه ریکاردو تجارت و بهبود تکنولوژی دو عامل تاثیرگذار بر بهره‌وری هستند.

در دیدگاه مارکس علت اساسی حرکت جامعه از سرمایه‌داری به سوسیالیسم تغییرات تکنولوژیکی می‌باشد که با افزایش بهره‌وری سرمایه به جانشین شدن سرمایه به جای نیروی کار توسط سرمایه‌دار و پیدایش لشکر بیکاران می‌انجامد و در نهایت سرمایه‌داری توسط آنها واژگون می‌شود.

بنابراین در اندیشه مارکس می‌توان تحولات تکنولوژیکی را موثر بر بهره‌وری دانست.

در دیدگاه روستو در ابتدا تحولات فکری و فرهنگی حاکم بر جامعه، جامعه را از جمود فکری خارج می‌کند و پس از آن با خلق و ایجاد شدن تکنولوژی، بهره‌وری در بخش‌های پیشگام بهبود می‌یابد و اجتماع حرکت از جامعه سنتی به مرحله آغاز تحول و سپس مرحله خیز اقتصادی را تجربه خواهد کرد.

بنابراین در اندیشه روستو تحولات فکری و فرهنگی مقدمات لازم را برای ارتقای بهره‌وری از مجرای بهبود تکنولوژی فراهم می‌کند. در مکتب نهادی و در دیدگاه گالبرایت پیشرفت تکنولوژی، ضرورت یافتن برنامه‌ریزی و پیدایش نهاد فنی به ارتقای بهره‌وری در نظام صنعتی جدید در مقایسه با نظام بازار می‌انجامد و تفاوت در بهره‌وری اصلی‌ترین وجه تمایز این دو نظام است. بنابراین در اندیشه گالبرایت پیشرفت تکنولوژی، برنامه‌ریزی و نهاد فنی به ارتقای بهره‌وری می‌انجامد.

در دیدگاه اقتصاددانان مکتب طرف عرضه از یک سو کاهش نرخ مالیات‌ها با ایجاد انگیزه در افراد مقدمات لازم برای ارتقای بهره‌وری از طریق افزایش اشتغال و سرمایه‌گذاری را فراهم می‌کند و از سوی دیگر کارآفرینان خلاق و مبدع با ارتقای تکنولوژی بهره‌وری را بهبود می‌بخشند.

بنابراین در اندیشه این اقتصاددانان نظام انگیزشی مقدمات لازم برای ارتقای بهره‌وری را از مجرای افزایش اشتغال و سرمایه‌گذاری فراهم می‌کند و تکنولوژی نیز بر بهره‌وری تاثیرگذار است.

در تئوری دور تسلسل توسعه نیافتگی درآمد کم در کشور به کاهش پس‌انداز و کاهش سرمایه‌گذاری ناشی از آن منجر می‌شود و به علت مکمل بودن سرمایه و نیروی کار با کاهش سرمایه‌گذاری، بهره‌وری نیروی کار کاهش می‌یابد و سهم نیروی کار در تولید کم می‌شود و این مجدداً به کاهش درآمد منجر می‌شود و دور تسلسل ادامه می‌یابد. بنابراین در این تئوری سرمایه‌گذاری اثر مستقیم بر بهره‌وری نیروی کار دارد.

بر اساس نظریات مطرح شده، برای بهبود بهره‌وری ابتدا نیازمند ملزومات و مقدماتی مانند تحولات فکری و فرهنگی و انگیزشی هستیم که با فراهم شدن آنها، بهبود برخی مولفه‌های اقتصادی مانند سرمایه‌گذاری، تکنولوژی، آموزش و تجارت به ارتقای بهره‌وری و رشد اقتصادی می‌انجامد.

عوامل اقتصادی، تعیین‌کننده بهره‌وری

بعد از بررسی ملزومات و مقدمات اساسی در ایجاد پتانسیل لازم برای رسیدن به حد مطلوب و مناسبی از بهره‌وری، اینک می‌توانیم به بررسی متغیرهای اقتصادی بپردازیم که تغییرات در هر کدام از آنها می‌تواند هدف بهبود بهره‌وری در فعالیت‌های گوناگون را محقق سازد. این متغیرها را که در ادبیات بهره‌وری مکرراً مطرح شده‌اند و از عوامل اساسی تعیین‌کننده سطح بهره‌وری عنوان

شده‌اند، می‌توان به ۴ گروه اصلی سرمایه‌گذاری در آموزش نیروی انسانی، تکنولوژی و تامین سرمایه، دستمزد و تجارت خارجی تقسیم‌بندی نمود .

سرمایه‌گذاری در آموزش نیروی انسانی

سرمایه انسانی از جمله مقولات مورد بحث اقتصاددانان است. نگاهی به مراحل تمدن بشری نشان می‌دهد که نقش انسان در آن از نیروی کار ساده (کار فیزیکی) به سرمایه انسانی (دانش و مهارت) که از عوامل مهم تولید به حساب می‌آید، تکامل یافته است، به گونه‌ای که ملتها همواره به دنبال ارتقای کیفیت نیروی انسانی خود هستند، به دلیل اینکه تولید بیشتر در گرو نیروی کار ماهر و آموزش دیده است. بسیاری از اندیشمندان اقتصاد توسعه بر این باورند که کشورهای توسعه‌یافته در فرآیند تولید صنعتی خویش از طریق افزایش سرمایه‌گذاری و همچنین توجه به برنامه‌های آموزشی کارکنان و مدیران به نرخ‌های بالای بهره‌وری دست یافته‌اند . اقتصاددانان بزرگی از جمله سولو، کندریک، کوزنتس و گرلیچز و... سعی کردند محاسبه نمایند چه نسبت از افزایش در تولید ناخالص ملی در دوره معینی از زمان را، عامل تولید قابل اندازه‌گیری (کار و سرمایه) تولید کرده‌اند و چه نسبت از آن توسط دیگر عوامل تولید شده است. این عوامل پسماند که در واقع چیزی جز مقداری از نسبت افزایش در تولید که توسط عوامل کار و سرمایه توضیح داده نمی‌شود، نیست، می‌تواند تولید را بسیار تحت تاثیر قرار دهد، به طوری که از تاثیر آن نمی‌توان گذشت. مهم‌ترین عوامل پسماند عبارتند از آموزش و پرورش، تحقیق و توسعه، تعلیمات حرفه‌ای، صرفه‌جویی‌های ناشی از مقیاس و دیگر عوامل. تمامی این عوامل در ارتباط و متاثر از عامل کار هستند زیرا آموزش محور می‌باشند و آموزش مختص انسان است. بنابراین در تئوری‌های جدید رشد که اهمیت کار حداقل به همان میزان سرمایه در تئوری‌های قبلی است، می‌توان به نقش تحقیقات و توسعه و تاثیرگذاری بر بهره‌وری عامل کار تاکید فراوان نمود. سولو در سال ۱۹۵۷ از مطالعاتش در آمریکا نتیجه می‌گیرد که ۹۰ درصد رشد تولید هر کارگر در آمریکا در کل دوره ۱۹۴۹-۱۹۰۹ به واسطه این عامل پسماند بوده است.

شولتز نیز در این ارتباط اظهار می‌دارد که عامل اصلی افزایش در درآمد ملی، به سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی برمی‌گردد. بنابراین می‌توان گفت از جمله عواملی که باعث انتقال تابع تولید می‌گردد بهبود در آموزش نیروی کار بویژه از طریق انباشت سرمایه R&D داخلی و نشر R&D خارجی است .

گالبرایت با بررسی عوامل اساسی توسعه کشورهای پیشرفته در قرن ۱۹ به این دیدگاه رسیده است که در توسعه ممالک عقب‌افتاده باید برای آموزش و پرورش توده‌های مردم، حق تقدم و اولویت قائل شد تا مردم این ممالک، مستعد قبول راه و روش‌های جدید توسعه و شیوه‌های فنی شوند و سرآمدان که جامعه را راهنمایی می‌کنند، تربیت شوند. گالبرایت فقدان سه عامل حکومت صحیح و سالم، تعلیم و تربیت و عدالت اجتماعی را مانع اصلی توسعه اقتصادی می‌داند و معتقد است فقدان افراد درس خوانده و باسواد جهت گسترش فرهنگ و مبارزه با بی‌سوادی توسعه ممالک را با مشکل مواجه می‌کند .

او سرمایه‌گذاری در آموزش را در افزایش بهره‌وری کشاورزان و کارگران اجتناب‌ناپذیر می‌داند و معتقد است، روش‌های آموزش و پرورش همه کشورها باید هماهنگ با نیازمندی‌های اقتصادی و اجتماعی آنان باشد .

کیندل برگر معتقد است باید در عامل انسانی تحولاتی به وجود آید که این عامل شایسته نیل به رشد اقتصادی گردد، وی بین سواد و توسعه اقتصادی وابستگی محکمی می‌بیند و معتقد است باسوادی از طریق بهبود کیفیت نیروی کار در بهره‌وری و از آن طریق تاثیر مثبتی روی توسعه اقتصادی دارد. (کیندل برگر، ۱۹۵۸، نقل از: صدوقی، ۱۳۵۲: ۳۱)

تجربه کشورهای پیشرفته نیز نشان می‌دهد که توضیح نرخ رشد اقتصادی تنها از طریق افزایش سرمایه فیزیکی و جمعیت شاغل، ناکافی است و افزون بر سرمایه فیزیکی و نیروی کار عامل دیگری وجود دارد که رشد اقتصادی این جوامع را تشدید کرده است. این عامل کلی که به «مازاد» یا «باقی مانده» معروف شده، علت اساسی افزایش بهره‌وری سرمایه و نیروی انسانی به حساب می‌آید. در عمل این عامل ناشی از نوآوری‌های فنی و پیشرفت‌های کیفی در روش‌های تولید است. به طوری که توضیح‌دهنده بخش مهمی

از رشد اقتصادی کشورهای پیشرفته به حساب می‌آید و به طور مستقیم و غیر مستقیم، با سطح بالاتر آموزش و پرورش در ارتباط است. (عمادزاده، ۱۳۷۴)

در کل کمیت و کیفیت مورد انتظار از نتیجه فعالیت‌ها تابع سرعت و صحت انجام کارها می‌باشد، هرچه فعالیت با سرعت و صحت مطلوب‌تری انجام گیرد، قطعاً بازده مطلوب‌تری نیز خواهد داشت. اما سرعت و صحت، خود تابع دانش و سطح مهارت‌ها می‌باشد و این بسیار بدیهی است که رابطه دانش و آگاهی نسبت به رشد بهره‌وری یک رابطه مستقیم است.

تکنولوژی و تامین سرمایه

بیشتر کارشناسان عامل موثر در رشد بهره‌وری ژاپن را که مطابق با آمار از سال ۱۹۶۰ تا سال ۱۹۷۸ بیش از ۴۰۰ برابر افزایش داشته است، سرمایه‌گذاری وسیع در آن کشور و افزایش کارآیی دانسته‌اند به‌گونه‌ای که در

دهه ۶۰ ژاپن سرمایه‌ای معادل ۱۸ درصد تولید ناخالص داخلی خود را در زمینه صنایع به کار انداخت، این امر این امکان را فراهم نمود که صنایع ژاپن همواره از آخرین تکنولوژی‌های جهان بهره‌گیری کنند و عمر ماشین‌آلات در کارخانجات این کشور پایین باشد. بنابراین سرمایه‌گذاری وسیع از طریق افزایش توان در به روز کردن تکنولوژی در ارتقای سطح بهره‌وری در ژاپن تاثیرگذار بوده است

در تقسیم‌بندی پیمان عوامل موثر بر بهره‌وری در گروه‌های عوامل داخلی و خارجی تقسیم می‌شوند، عوامل داخلی بهره‌وری بنگاه شامل عوامل سخت‌افزاری که در کوتاه‌مدت قابل تغییر نیستند، مانند تولید بنگاه، تکنولوژی تولید، ماشین‌آلات و تجهیزات، مواد خام و انرژی و عوامل نرم‌افزاری مانند افراد، سیستم‌های سازمانی، روش‌های کار و روش‌های مدیریت است که به آسانی قابل تغییر هستند.

عوامل خارجی موثر بر بهره‌وری به سه گروه اصلاحات ساختاری، منابع طبیعی و دولت و عوامل زیربنایی قابل تقسیم هستند که گروه اول شامل تغییرات اقتصادی (الگوی اشتغال، ترکیب سرمایه و تکنولوژی، رقابت و...) و تغییرات اجتماعی جمعیتی است. در این گروه تغییرات در ترکیب افزایش نسبی سرمایه، طول عمر و نوع سرمایه در بهره‌وری بسیار موثر است و دیگر عامل بسیار اساسی و مهم در سطح کلان اقتصادی و موثر بر بهره‌وری، تحقیق و توسعه می‌باشد (پیمان، ۱۳۷۴: ۷۱) مدیریت تحقیق و توسعه، تکنولوژی و به کار بردن روش‌های تازه و فنون جدید، محصولات نو و فرآیندهای جدید تولید به طور چشمگیری در افزایش بهره‌وری و تغییرات ساختاری نقش دارند.

گالبرایت معتقد است ارتقای تکنولوژی بعد از گذار کشورها از موانع اولیه توسعه اقتصادی مهم‌ترین شرط توسعه است و بهترین روش برای به کار انداختن سرمایه‌ها در راستای رسیدن به حداکثر بهره‌وری و بازده اقتصادی، تامین و ارتقای تکنولوژی است. ویلیامز (۱۹۶۷) بیان می‌کند که در اثر تحقیق و توسعه، منابع سرمایه‌گذاری مشخص و معلوم می‌گردد، سپس با سرمایه‌گذاری مناسب به محصولات جدیدی می‌رسیم که این خود باعث رشد اقتصادی می‌گردد؛ چرا که با تحقیق توسعه در زمینه دانش، نوآوری‌ها و اختراعات و ابداعات جدید به وجود می‌آید که با استفاده از فرآیندهای جدید که خود متاثر از تحقیقات و توسعه است، به تلاش برای تولید محصولات جدید با کیفیت بالاتر پرداخته می‌شود. که خود باعث رونق تولید و افزایش رشد بلندمدت می‌گردد. ساوادا (۲۰۰۴) بیان می‌کند که رابطه مثبت بین انتقال فن‌آوری و یادگیری از طریق انجام کار وجود دارد. وقتی که صنایع خارجی کشورهای توسعه‌یافته اقدام به سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه می‌کنند، به تدریج دانش فنی را به کلیه کارگران به کار گرفته در این کشورها منتقل می‌کنند. بنابراین، افزایش در موجودی سرمایه موجودی بنگاه‌های صنعتی خارجی منجر به افزایش موانع در انباشت دانش از طریق آموزش حین کار می‌شود. انتقال فن‌آوری، آورده فن‌آوری‌های خارجی با بهره‌وری بالاتر است؛ به طوری که سرریزهای فن‌آوری منجر به افزایش در بهره‌وری بنگاه‌های محلی می‌شود. به این ترتیب، افزایش در بهره‌وری که بر پایه انتقال فن‌آوری و سرریزها قرار دارد، بر رشد اقتصادی کشورهای میزبان موثر است.

دستمزد

ارتباط بین دستمزد نیروی کار با توسعه اقتصادی اولین بار در سطح اقتصاد خرد مطرح شد و همگام با رشد صنایع، انواع نظام‌های مزدی منطبق با بهره‌وری کار به وجود آمد. در این نظام‌ها بخشی از مزد یا همه آن به بازده فردی یا گروهی ارتباط پیدا می‌کند، این نظام‌ها به‌عنوان نظام «پرداخت بر اساس نتایج» تقریباً در همه قراردادهای کار دسته جمعی نقش دارند. مزد و بهره‌وری دو پدیده مهم اقتصادی هستند که در دو سطح خرد و کلان مورد توجه صاحب‌نظران اقتصادی و سیاستگذاران است، ارتباط مزد و بهره‌وری کار در سطح خرد، به لحاظ ایجاد انگیزه در نیروی کار از طریق دستمزدها و ارتقای بهره‌وری نیروی کار از این طریق مورد توجه است. در سطح کلان ارتباط این دو به خاطر سیاست‌های تثبیت، کنترل تورم و اجتناب از چرخه‌های مخاطره بر انگیز و بهره گرفتن نیروی کار از دستمزد ناشی از افزایش بهره‌وری مد نظر است؛ به گونه‌ای که اگر مزدها کمتر از بهره‌وری کار رشد یابند و سهم نیروی کار به تناسب بالا نرود، رشد اقتصادی کاهش یافته و رکود اقتصادی گریز ناپذیر خواهد بود. شواهد تجربی، به‌ویژه مطالعاتی که در آخر قرن بیستم در آمریکا صورت گرفته، چنین نظری را قویاً تایید می‌کند.

روند بهره‌وری واقعی کار و دستمزد واقعی برای ۱۶ کشور عضو سازمان کشورهای اسلامی نشان داده است که در اکثر آنها مزد و بهره‌وری به صورت هم جهت با هم تغییر می‌کند؛ به گونه‌ای که در ۹ کشور هم مزدها و هم بهره‌وری نیروی کار هر دو افزایش داشته‌اند و در ۵ کشور هم مزدها و هم بهره‌وری نیروی کار هر دو کاهش یافته‌اند (sebnem)، (1988). کابینگهام بخش مهم و قابل ملاحظه‌ای از مطالعات خود در بررسی روند بهره‌وری و مزد در آمریکا را به بررسی علل به وجود آمدن بحران و رکودهای بزرگ قرن بیستم پرداخته است، به اعتقاد او عدم تعادل در بهره‌وری و مزدها نقش اساسی در ایجاد بحران عظیم ۱۹۲۹ و رکودهای مهم دیگر از جمله رکود سال ۱۹۹۵ داشته است به گونه‌ای که در این سال قدرت خرید مصرف‌کنندگان به طور محسوسی کاهش پیدا کرده است و این در حالی بود که افزایش بهره‌وری، تولیدکنندگان را به تولید بیشتر قادر ساخته بود، ولی این امر به افزایش نجومی در دریافتی‌های مدیران اجرایی ارشد شرکت‌ها انجامیده بود و دیگر کارکنان سهمی از آن نبرده بودند.

تجارت خارجی

برخی اقتصاددانان بر اساس فرضیه‌های تجارت- رشد درون‌زا معتقدند که گسترش تجارت خارجی و آزادسازی تجاری نه تنها سطح بهره‌وری، بلکه نرخ رشد بلندمدت بهره‌وری را نیز در کشورهای در حال توسعه افزایش می‌دهد. در طی دهه‌های اخیر استراتژی توسعه صادرات طرفداران زیادی پیدا کرده و یکی از علل آن کمبودهای استراتژی جایگزینی واردات و توسل به سیاست‌های صنعتی و نگرش‌هایی که دولت را کارگزار توسعه معرفی می‌کردند در تحقق انتظارات طرفدارانشان بوده است.

اقتصاددانان طرفدار استراتژی توسعه صادرات معتقدند که آزادسازی تجاری نه تنها منجر به افزایش سطح تولید، بلکه باعث رشد اقتصادی بالاتر می‌شود. در حقیقت تجارت با افزایش تنوع و کیفیت نهاده‌های واسطه‌ای، انتقال و گسترش دانش، افزایش اندازه بازارها، رشد اقتصادی را تحریک می‌کند.

الگوهای مختلفی که در این زمینه توسط تئوریسین‌های رشد درون‌زا ارائه شده، پیش‌بینی می‌کند که آزادسازی تجاری از طریق افزایش رشد بهره‌وری، آثار مثبتی بر رشد اقتصادی دارد. در حقیقت افزایش صادرات به ارزآوری بالاتر منجر می‌شود و صنایع قادر خواهند بود تا فن‌آوری و تکنولوژی خود را ارتقا دهند و به تبع این امر سطح بهره‌وری خود را بالا ببرند. (بالاسا، ۱۹۷۹) افزایش واردات نیز از طریق باز شدن اقتصاد به روی تجارت خارجی منجر به رقابت بیشتر می‌شود و آثار مثبتی بر سطح بهره‌وری کشورها و کیفیت و تنوع محصولات آنها می‌گذارد؛ به دلیل اینکه با گسترش رقابت، بنگاه‌های داخلی ترغیب می‌شوند با کارایی بیشتری از منابع موجود استفاده کنند و بهره‌وری خود را بهبود می‌بخشند.

با آزادسازی تجاری هزینه‌های متوسط در اکثر صنایع به‌ویژه در صنایع تولید کالاهای قابل مبادله کاهش یافته است، در مورد کالاهای قابل ورود کاهش هزینه‌ها عمدتاً ناشی از بهبود بهره‌وری نسبی و در مورد کالاهای قابل صدور به‌دلیل نهاده‌های وارداتی ارزان‌تر بوده است.

بهره‌وری در اقتصاد ایران

ایران کشوری است با امکانات مناسب و مشکل اصلی آن عدم استفاده بهینه از منابع می‌باشد (بهشتی، ۱۳۸۴: ۸) به طوری که امکانات فراوانی به هدر می‌رود و از منابع در دسترس کار، زمین و سرمایه استفاده بهینه نمی‌کنیم و این گویای ضعف مدیریت جامع در استفاده از منابع می‌باشد و نتیجه آن بهره‌وری پایین در صنایع کشور است.

تصور عمومی بر این است که برای افزایش رشد اقتصادی لازم است ظرفیت‌های تولیدی اضافه شود؛ در حالی که علاوه بر ظرفیت‌سازی، افزایش بهره‌وری باید در افزایش رشد اقتصادی مورد توجه باشد.

بهره‌وری با بسیاری از حوزه‌ها ارتباط پیدا می‌کند. قطعاً انباشت سرمایه انسانی یکی از عوامل کلیدی رشد اقتصادی محسوب می‌شود. ولیکن تجربه کشورهای مختلف دنیا و تحلیل‌های اقتصاددانانی مثل، شولتز (طیب نیا، ۱۳۸۴: ۳۴) نشان داد که اهمیت سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی یا سرمایه انسانی، از سرمایه فیزیکی به مراتب بیشتر و بالاتر است. با سرمایه‌گذاری در نیروی انسانی می‌توان مهم‌ترین منبع تولید را افزایش داد. منظور از سرمایه‌گذاری نیروی انسانی، هزینه‌هایی است که در خصوص تحصیلات، آموزش ضمن خدمت، سلامت، بهداشت و تغذیه نیروی کار صرف می‌شود و منجر به افزایش بهره‌وری کار می‌گردد. مسلماً این گونه هزینه‌ها توان مردم در انجام وظایف را افزایش می‌دهد و می‌تواند از این مجرا تأثیر مثبت بر رشد اقتصادی کشور داشته باشد. مطالعاتی که در کشورهای مختلف دنیا شده این رابطه نزدیک و همبستگی معنی‌دار بین سرمایه انسانی و رشد اقتصادی را تایید می‌کند. (طیب نیا، ۱۳۸۴: ۳۴)

بهره‌وری از مجراهای دیگری نیز می‌تواند ارتقا یابد و به افزایش رشد اقتصادی کمک کند، مورد دیگری که در مطالعات جهانی اثبات شده، نقش اساسی در رشد اقتصادی ایفا می‌کند، هزینه‌های تحقیق و توسعه است که از طریق بهبود و خلق تکنولوژی به واحدهای تولیدی اجازه می‌دهد کالاهای متنوع‌تر، جدیدتر و با کیفیت بالا تولید کنند تا بتوانند سهم بالاتری از تولید بازارها را کسب کنند و از این طریق با کاهش هزینه‌ها قیمت تمام شده محصولات خود را کاهش می‌دهند و بنابراین از این دو مجرا به افزایش بیشتر تولید دسترسی پیدا می‌کنند و این بیانگر نقش تحقیق و توسعه در افزایش بهره‌وری می‌باشد.

عامل دیگری که به خصوص در ایران حائز اهمیت و توجه است، بحث رقابت‌پذیری است. وقتی واحدهای تولیدی سعی می‌کنند وارد بازارهای خارجی شوند، توفیق در ورود به بازارهای خارجی و رقابت با بنگاه‌های مختلف مستلزم افزایش کارایی و افزایش بهره‌وری است. اگر سعی نکنیم به طور مستمر هزینه‌ها را کم نکنیم و کیفیت محصول را بالا ببریم، امکان رقابت در بازارهای جهانی را نخواهیم داشت. به نحو مشابهی ورود کالاهای خارجی در بازار داخلی و رقابت با محصولات تولیدی می‌تواند در جهت ارتقای بهره‌وری و کارایی موثر واقع شود.

اقتصاد ایران بر اساس حساب‌های ملی و طبقه‌بندی فعالیت‌های اقتصادی دارای چهار بخش عمده کشاورزی، صنایع و معادن، خدمات و نفت است. افزایش بهره‌وری در بخش صنعت، به‌عنوان یک ضرورت جهت ارتقای سطح زندگی و رفاه بیشتر و آرامش و آسایش، ضروری می‌باشد و ارتقای آن همراه مد نظر سیاست‌مداران، اقتصاددانان، صاحبان صنایع و دولت‌مداران بوده است. بررسی بهره‌وری بخش صنعت نشان می‌دهد که به ازای هر واحد داده (مجموع مصارف واسطه، جبران خدمات شاغلین و استهلاک سرمایه)، چند واحد ستانده حاصل گردیده است. رشد بهره‌وری طی دوره ۱۳۸۲-۱۳۷۳ در کل ۰/۷۶- درصد به دست آمده است. محاسبات انجام شده نشان می‌دهند که سطح بهره‌وری کل در بخش صنعت و زیر بخش‌های آن دارای روندی نزولی بوده و از ۱/۷۳ در سال ۱۳۷۳ به ۱/۶۳ در سال ۱۳۸۲ نزول کرده است و شاخص آن از ۱۰۰ در سال ۱۳۷۳ به ۹۴/۰۷ در سال ۱۳۸۲ رسیده است. با مطالعه زیر بخش‌های صنعت مشاهده می‌کنیم که صنایع تولید محصولات از توتون و تنباکو- سیگار با متوسط بهره‌وری

کل ۲/۴ صنایع تولید زغال و کک- پالایش‌های نفت و سوخت‌های هسته‌ای با ۲/۳۱ و تولید کانی غیرفلزی با بهره‌وری کل ۲/۲۳ دارای متوسط بالاترین میزان بهره‌وری کل بوده و صنایع تولید منسوجات با متوسط بهره‌وری کل ۱/۴۱، صنایع مواد غذایی با متوسط بهره‌وری در کل ۱/۴۸ و دباغی و عمل آوری چرم و ساخت کیف و چمدان با متوسط بهره‌وری کل ۱/۵۲ دارای کمترین میزان بهره‌وری کل در بخش صنعت بوده‌اند. این امر حاکی از این واقعیت می‌باشد که این صنایع به لحاظ تخصیص منابع و استفاده بهینه از آنها در وضعیت نامطلوبی قرار دارند.

نقدینگی و تورم در اقتصاد ایران

تورم یکی از بیماری‌های مزمن اقتصاد کشور است که از دهه‌های گذشته اقتصاد کشور را دچار بن بست‌های جدی کرده است. به قول آقای کینز، تورم چنان جامعه را به نابودی می‌کشاند که از یک میلیون نفر افراد جامعه تنها یک نفر متوجه این آفت می‌شوند! بی دلیل نیست که تورم بدترین مشکل اقتصادی از دید اقتصاددانان جهان بوده است. شاخص بدبختی (فلاکت)^۴ که همه ساله برای کشورهای جهان محاسبه می‌شود، از مجموع تورم و بیکاری حاصل می‌شود. طبق آمار ۲۰۱۳ رتبه ایران از منظر این شاخص در دنیا بعد از ونزوئلا، دوم بوده است! آیا متخصصان خارجی همگی احمق هستند که این متغیر را به عنوان متغیر بدبختی جوامع در نظر می‌گیرند؟!

تورم مهمترین متغیر بوجود آورنده طبقه سرمایه دار و ایجاد فاصله طبقاتی است. لذا موثرترین متغیر است که عدالت در جامعه را ریشه کن می‌کند. تورم روی فرهنگ و اعتقادات افراد نیز تاثیر چشم گیری دارد! در جوامعی که تورم مزمن را تجربه می‌کنند مردم حریص به دنیا، خودخواه، عصبی و مشغول حساب کتاب دنیای مادی خود هستند! لذا مادی گرایی از آثار تورم است! **تورم**

بزرگترین گناه اقتصادی است!

محاسبات نشان می‌دهد در دوره پس از انقلاب، شاخص نقدینگی از افزایش بسیار زیادی برخوردار بوده است. مقایسه میزان رشد نقدینگی ایران در این سال‌ها با اقتصادهای بزرگ دنیا، بیانگر تفاوت قابل ملاحظه‌ای در چگونگی سیاست‌گذاری پولی و همچنین کنترل تورم در ایران و این کشورها است.

در بررسی روند نقدینگی در سال‌های پس از انقلاب، یعنی از سال ۵۸ تا ۹۱، مشاهده می‌شود که طبق اطلاعات بانک مرکزی، میزان این شاخص در طول این سال‌ها، از رقم ۲۵۸ میلیارد تومان در ابتدای سال ۵۸، به رقم ۳۸۷ هزار و پانصد میلیارد تومان در انتهای تیرماه سال ۹۱ رسیده است. یعنی در این سال‌ها، نقدینگی با افزایشی معادل ۳۸۷ هزار و ۲۴۲ میلیارد تومان مواجه بوده است. به عبارت دیگر، نقدینگی در طی تقریباً ۳۴ سال، ۱۵۰۳ برابر شده است. با مقایسه با ارقام نقدینگی در دوره‌های مشابه در آمریکا به عنوان یک اقتصاد باثبات مشخص می‌شود که در مدت زمان مشابه، نقدینگی در این کشور ۵۳۰ درصد رشد داشته است، یعنی تنها ۶ برابر شده است.

در مورد آمار ارائه شده برای نقدینگی تذکر این نکته ضروری است که آخرین رقم نقدینگی استفاده شده در این گزارش، بنا به آمار منتشر شده توسط بانک مرکزی، مربوط به انتهای تیرماه سال ۹۱ است. آمار تورم هم در سال‌های پس از انقلاب بیانگر آن است که مجموعاً در بازه سال‌های ۵۸ تا ۹۰، تورم کل این دوره معادل ۳۴ هزار و ۶۹۱ درصد بوده است. به عبارتی دیگر، شاخص قیمت‌ها طی مدت بیست و سه سال مذکور تقریباً ۳۴۸ برابر شده است. طی دوره‌های دولت‌های چهارساله پس از انقلاب، بیشترین میزان

⁴ . Misery Index

افزایش نرخ تورم (چهارساله) مربوط به دولت ششم در سال‌های ۷۲ تا ۷۶ و کمترین میزان آن هم مربوط به دولت سوم از سال ۶۰ تا ۶۴ بوده است.

شکاف بین رشد نقدینگی و تورم

بنابراین ملاحظه می‌شود که طی دوره مذکور، نقدینگی ۱۵۰۳ برابر شده، در حالی که شاخص قیمت‌ها (که تورم با توجه به تغییرات آن محاسبه می‌شود) تنها ۳۴۸ برابر شده است. به عبارت دیگر درصد افزایش در نقدینگی از درصد افزایش در تورم خیلی بیشتر است. به این ترتیب، شکاف بزرگی در بین نرخ رشد نقدینگی و نرخ تورم در این دوره زمانی وجود دارد.

در مورد نرخ‌های ارائه شده برای تورم در این دوره‌ها نیز باید توجه شود که برای محاسبه تورم دوره‌های مختلف، از تورم‌های سالانه کمک گرفته شده است. روش محاسبه به این صورت است که بنا به تعریف، تورم درصد تغییرات شاخص قیمت است. بنابراین تورم یک دوره چند ساله، کل درصد تغییرات شاخص قیمت طی آن دوره می‌باشد. پس برای محاسبه تورم یک دوره چند ساله، باید ابتدا نرخ تورم هر سال با یک جمع شود، که این مقدار نشان می‌دهد شاخص در آن سال چند برابر شده است. حالا این چند مقدار (مقدارهای چند برابر شدن در هر سال) برای کل سال‌های دوره، در هم ضرب می‌شود. حاصل این ضرب، نشان‌دهنده این است که شاخص کلاً طی دوره چند برابر شده است. حال اگر از این جواب، عدد یک را کم کنیم، نرخ تغییر شاخص را برای کل دوره می‌دهد. بنا به تعریف، درصد تورم کل دوره هم، معادل این عدد است.

تغییرات تورم و نقدینگی

تا ابتدای دهه ۸۰ میلادی، نرخ‌های تورم دورقمی در بسیاری از کشورهای دنیا متداول بود. چنان که در اقتصاد آمریکا نیز در این سال‌ها تورم بین ۱۰ تا ۱۵ درصدی دیده می‌شود. ولی پس از این سال‌ها، اکثر اقتصاددانان و سیاست‌گذاران در مورد کاهش نرخ تورم و کنترل آن با سیاست‌های انضباط پولی توسط بانک‌های مرکزی هم عقیده شدند، اما پس از این دهه هنوز در ایران نرخ‌های تورم دورقمی و حتی بالای ۲۰ درصدی، امری عادی برای سیاست‌گذاران و مقامات اقتصادی و پولی کشور تلقی می‌شود.

طی سی سال پس از انقلاب، چند جهش در نرخ تورم ملاحظه می‌شود. در ابتدا نرخ تورم سالانه ۱۰ درصدی سال ۵۸ تا ابتدای دهه ۶۰ به ۲۳ درصد رسید. امری که با توجه به تحولات عمده صورت گرفته در کشور در این برهه، غیر عادی نیست. سپس تا سال‌های ۶۳ و ۶۴، این نرخ کاهش یافت و به حدود ۸ و ۹ درصد رسید. جهش بعدی در سال ۶۵ رخ داد. در این دوره که کشور در بحبوحه جنگ تحمیلی قرار داشت، در اثر آسیب‌های وارد شده به زیرساخت‌ها از سوئی و نزول چشمگیر درآمدهای نفتی از سوی دیگر، بودجه عمومی کشور در تنگنا قرار گرفت. در این دوره روند افزایشی رشد نقدینگی که از سال ۶۰ آغاز شده بود همچنان ادامه یافت.

نکته قابل توجه این است که مجموع درآمدهای نفتی دولت دوم دفاع مقدس از سال‌های ۶۰ تا ۶۴، به میزان ۴۰ میلیارد دلار بوده است. رقمی که با توجه به درآمد ۱۹۰ میلیارد دلاری کشور تنها در دو سال اول دولت دهم می‌تواند معنادار باشد. پس از سال ۶۵، نرخ تورم رو به کاهش نهاد و در سال ۶۸ دوباره به زیر ۱۰ درصد رسید.

آزادسازی اقتصادی، رکورد تورم

پس از سال ۶۸ و با پایان جنگ، سیاست‌های اقتصادی به اجرا گذاشته شده برای آزادسازی و تعدیل اقتصادی، منجر به افزایش دوباره در نرخ تورم شد. به طوری که در سال ۷۰ تورم از ۹ درصد به ۲۰ درصد رسید و تا سال ۷۴ رکورد نرخ ۴۹ درصد را به جای

گذاشت. رشد نقدینگی هم همچنان به روند افزایش خود ادامه داد، به طوری که بیشترین درصد افزایش نقدینگی، در دومین دولت هاشمی یعنی بین سال‌های ۷۲ تا ۷۶ به وقوع پیوست و در طی چهار سال نقدینگی با ۲۲۵ درصد افزایش تقریباً سه برابر شد.

یکسان سازی ارز و جهش نقدینگی

پس از سال ۷۶، روند افزایشی نقدینگی متوقف شد و رشد نقدینگی رو به کاهش نهاد. به تدریج تا سال ۸۰ از نرخ تورم هم کاسته شد و در سال ۸۰، نرخ تورم به ۱۱ درصد رسید. پس از سال ۸۰ دولت تصمیم به اجرای سیاست یکسان سازی نرخ ارز گرفت. در سال ۸۱، با یکسان سازی نرخ ارز، ارزش ریالی دارایی‌ها و بدهی‌های خارجی (شامل سپرده‌های ارزی) سیستم بانکی متناسب با نرخ جدید ارز مورد تجدید نظر قرار گرفت. نرخ تبدیل دلار در پایان سال ۱۳۸۰ معادل ۱۷۵ ریال بود که در پایان سال ۱۳۸۱ این رقم به ۸۰۸۳ ریال افزایش یافت. به این ترتیب، در سال ۱۳۸۱ خالص دارایی‌های خارجی سیستم بانکی از رشدی معادل ۵۰۵/۸ درصد برخوردار گردید. از آنجا که میزان نقدینگی از ضرب پایه پولی در ضرب فزاینده پولی حاصل می‌شود و به دلیل این که میزان دارایی‌های خارجی بانک مرکزی، یکی از سه جزء تشکیل دهنده پایه پولی است، مشاهده می‌شود که میزان رشد گفته شده، تاثیر زیادی بر افزایش نقدینگی در آن سال گذاشته است. تا پایان سال ۸۴، جهش ایجاد شده در نقدینگی و نرخ تورم متوقف شد و این شاخص‌ها روند کاهشی به خود گرفتند. در پی سیاست‌های پولی به اجرا گذاشته شده و با کنترل تبعات ناشی از سیاست یکسان سازی نرخ ارز، در پایان سال ۸۴ نرخ تورم که در سال ۸۱ به بیش از ۱۵ درصد رسیده بود، دوباره به سطح ۱۰ درصد بازگشت.

رشد نقدینگی و نوسان تورم

از سال ۸۴ با افزایش بی‌سابقه قیمت نفت و درآمدهای نفتی، نقدینگی رو به افزایش گذاشت. تزریق پول به اقتصاد در قالب طرح‌هایی مثل بنگاه‌های زودبازده، هدفمندی یارانه‌ها و مسکن مهر بیش از پیش بر شتاب رشد نقدینگی افزود، به طوری که میزان نقدینگی از حدود ۶۸ هزار میلیارد تومان در پایان سال ۸۴، به حدود ۳۸۷ هزار میلیارد تومان در ابتدای تابستان ۹۱ رسید. نرخ تورم در این دوره روند ثابتی را در پیش نداشته است. به این ترتیب که در ابتدا با سیری صعودی، تورم ۱۰ درصدی سال ۸۴ به نرخ ۲۵ درصد در سال ۸۷ رسید، سپس در سال بعد آمارهای ارائه شده حکایت از بازگشت آن به سطح ۱۰ درصد داشت. اما دیری نپایید و دوباره تورم سیری صعودی به خود گرفت. نرخ تورم سال ۹۰ معادل ۲۱ درصد و تورم سالانه در ماه‌های ابتدایی سال ۹۱ در بازه ۲۳ تا ۲۶ درصد توسط مقام‌های رسمی گزارش شده است.

درآمدهای نفتی پس از انقلاب

اطلاعات منتشر شده توسط بانک مرکزی در مورد میزان درآمدهای دولت ایران از صادرات نفت و گاز در سال‌های پس از انقلاب، نشان می‌دهد که مجموعاً در این دوره، از سال ۵۸ تا ۹۰ میزان ۹۱۵ میلیارد و دویست میلیون دلار درآمد حاصل شده است. البته این رقم تا سه ماه اول سال ۹۰ را در بر می‌گیرد و ارقام فروش مربوط به یک سال و نه ماه پس از آن در دولت دهم در آن لحاظ نشده است. این آمارها بیانگر این است که از میزان ۹۱۵ میلیارد دلار گفته شده، بیش از نیمی از آن یعنی حدوداً ۴۷۰ میلیارد دلار از کل صادرات نفت و گاز در این دوره بیست و دو ساله، مربوط به دوره شش ساله ۸۴ تا ۸۹ (و بدون احتساب دو سال پایانی دولت یعنی ۹۰ و ۹۱) بوده است.

دلایل شکاف میان تورم و نقدینگی

کارشناسان در خصوص علت شکاف نقدینگی و تورم دلایل مختلفی را مطرح کرده‌اند. به گفته آنان مجموعه‌ای از عوامل در بازه زمانی بررسی شده موجب شده که میان نقدینگی و تورم شکاف قابل ملاحظه‌ای رخ دهد. به اعتقاد کارشناسان چهار دلیل پولی شدن اقتصاد، خروج سرمایه، رشد واردات و انتظارات تورمی یا ضد تورمی در عمیق تر شدن شکاف موثر بوده‌اند.

پولی شدن اقتصاد: به اعتقاد کارشناسان یکی از پدیده‌هایی که می‌تواند شکاف میان نقدینگی و تورم را توضیح دهد پولی شدن اقتصاد است. با گسترش این پدیده عملیاتی که قبلاً به صورت غیرپولی انجام می‌شد به یک فعالیت پولی تبدیل می‌شود. این پدیده می‌تواند موجب پیش افتادگی نقدینگی از تورم شود.

خروج سرمایه: در جامعه‌ای که خروج سرمایه به طور مستمر جریان داشته باشد میزان نقدینگی از تورم جلو خواهد زد و این موضع نیز می‌تواند یکی از دلایل شکاف نقدینگی و تورم باشد.

واردات: میزان و رشد واردات نیز یکی از دلایل بروز شکاف است. واردات می‌تواند در مقطعی مانع از فشارهای تورمی شود و افزایش آن را به تاخیر بیندازد. واردات بر اساس طبقه‌بندی کالایی بانک مرکزی در سال ۵۸ حدود ۱۰/۵ میلیارد دلار بوده است. این رقم در سال‌های اخیر به بیش از ۶۰ میلیارد دلار افزایش یافته است. رشد واردات در این مدت حدود ۶ برابر بوده است. عاملی که توانسته تا حدودی مانع از تخلیه تورم از محل افزایش نقدینگی باشد.

انتظارات ضد تورمی: در برخی مقاطع جامعه به دلیل فضای ایجاد شده با وجود اعمال سیاست‌های انبساطی انتظار افزایش قیمت را ندارد. نبود انتظارات تورمی عاملی در کنترل روند حرکتی تورمی می‌شود. کارشناسان عامل انتظارات ضد تورمی را مفهومی در مقابل انتظارات تورمی می‌دانند.

روند نقدینگی در ایران

واحد: میلیارد تومان

دوره زمانی	نقدینگی ابتدای دوره	نقدینگی انتهای دوره	رشد (درصد)
دو سال اول، ۶۰-۵۸	۲۵۷,۹	۴۵۰,۸	۷۴,۸ (دو ساله)
دوره ۶۸-۶۰	۴۵۰,۸	۱۵۶۸,۸	۱۴۸,۰ (هشت ساله)
دوره ۷۶-۶۸	۱۵۶۸,۸	۱۱۶۵۵,۲	۶۴۳,۰ (هشت ساله)
دولت ۸۴-۷۶	۱۱۶۵۵,۲	۶۸۵۸۶,۷	۴۸۱,۵ (هشت ساله)
۸۴ تا انتهای تیر ۹۱	۶۸۵۸۶,۷	۳۸۷۵۰۰	۴۶۵,۰ (هفت ساله)
کل دوره، (۵۸ تا انتهای تیر ۹۱)	۲۵۷,۹	۳۸۷۵۰۰	۱۵۰۱۵۲,۰ (۱۵۰۳ برابر)

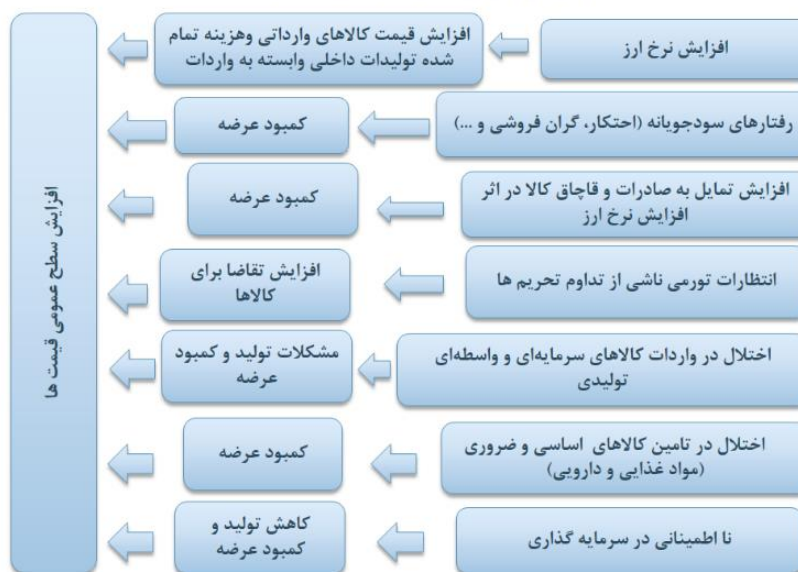
روند نقدینگی در آمریکا

واحد: میلیارد دلار

دوره زمانی	نقدینگی ابتدای دوره	نقدینگی انتهای دوره	درصد تغییر
۱۹۸۰ تا ۱۹۸۲	۱۵۹۰	۱۷۵۰	۱۰/۱
۱۹۸۲ تا ۱۹۹۰	۱۷۵۰	۳۱۶۰	۸۰/۶
۱۹۹۰ تا ۱۹۹۸	۳۱۶۰	۴۰۴۰	۲۷/۸
۱۹۹۸ تا ۲۰۰۶	۴۰۴۰	۶۶۷۰	۶۵/۱
۲۰۰۶ تا ۲۰۱۲	۶۶۷۰	۱۰۰۲۰	۵۰/۲
کل دوره	۱۵۹۰	۱۰۰۲۰	۵۳۰/۲ (۶ برابر)

بعد از اجرای قانون هدفمند کردن یارانه ها کشور با یک جهش قیمتی مواجه شد و تورم ۱۲,۴ درصد سال ۱۳۸۹ به ۲۱,۵ درصد در پایان سال ۱۳۹۰ و با روند فزاینده و شتابنده ای در سال ۹۱ به ۳۰,۵ درصد رسید.

عوامل موثر بر تورم طی سال های ۱۳۹۰ و ۱۳۹۱



نرخ رشد شاخص CPI در هر ماه نسبت به ماه قبل

ویژگی خاص شروع به کار دولت تدبیر و امید به دلیل اثرات تجمعی عوامل مختلف شامل رشد نرخ ارز، رشد شاخص نقدینگی و عوامل انتظاری

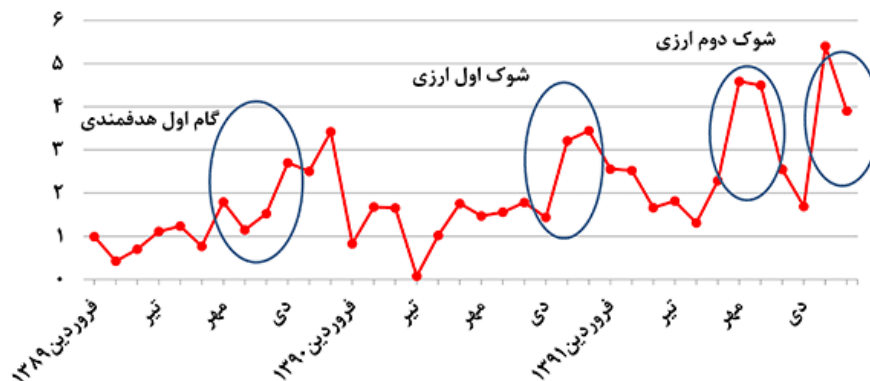
احساس بیشتر تورم به دلیل بالاتر بودن نرخ رشد قیمت مواد غذایی و مسکن

تداوم روند رو به رشد نرخ تورم

اثرات منفی نرخ تورم بر توزیع درآمدها

کاهش قدرت خرید اقشار جامعه به خصوص دارندگان درآمدهای ثابت به دلیل عدم انتقال افزایش قیمتها در مقایسه با سایرین

نرخ رشد شاخص CPI در هر ماه نسبت به ماه قبل (تورم ماهانه)



- وقوع چهار شوک تورمی از ابتدای سال ۱۳۸۹ تا ۱۳۹۱
- شوک سه ماهه چهارم ۱۳۸۹ به علت هدفمندی سازی یارانه ها
- بهمن و اسفند ۱۳۹۰ به دلیل شوک اول ارزی
- افزایش نرخ تورم در مهر و آبان ۱۳۹۱ به دلیل شوک دوم ارزی
- بهمن و اسفند ۱۳۹۱ به دلیل افزایش مجدد نرخ ارز، افزایش نقدینگی و انتظارات تورمی

پس از انتخابات ریاست جمهوری در خرداد سال ۱۳۹۲ با ایجاد ثبات نسبی در فضای اقتصادی کشور، انضباط پولی، کنترل نرخ ارز و هدایت منابع پولی به سمت واحدهای تولیدی روند فزاینده تورم کنترل گردید. همچنین با انضباط مالی دولت در سال ۱۳۹۲ و ده ماهه ۱۳۹۳ در ایجاد فضای اطمینان بخش برای تولیدکنندگان و حمایت از آنها، نقش مؤثری در کنترل و کاهش تورم ایفا نمود.

سیاست های اتخاذ شده در دولت یازدهم در خصوص تورم

کنترل رشد نقدینگی

مدیریت بازار ارز

مدیریت تأمین، ذخیره سازی و توزیع کالاهای اساسی و ضروری

مدیریت واردات و جلوگیری از قاچاق کالاهای ضروری

مدیریت انتظارات

کنترل بازار کالاهای انحصاری و جلوگیری از قیمت گذاری های فرصت طلبانه

اصلاح شبکه های توزیع کالا و مقابله با احتکار و گران فروشی

پرهیز از تأمین مالی تورمی

انضباط مالی دولت در زمینه کسری بودجه و عدم اتکا به درآمدهای نفتی

حمایت دولت از سرمایه گذاری بخش خصوصی و تهیه لایحه حمایت از تولید

روند شاخص کل قیمتی مصرف کننده طی دوره ۹۳-۱۳۹۲

این اقدامات باعث گردید که میانگین دوازده ماهه تورم از ۳۴,۱ درصد در بهار ۱۳۹۲ به ۳۰,۲ درصد در بهار سال ۱۳۹۳، در تابستان سال ۱۳۹۲ از ۳۸,۹ درصد به ۲۳,۲ درصد در تابستان ۱۳۹۳ و در پاییز سال ۱۳۹۲ از ۳۹,۹ درصد به ۱۸,۳ درصد در پاییز سال ۱۳۹۳ برسد. همچنین تورم میانگین دوازده ماهه در دی ماه سال ۱۳۹۲ برابر با ۳۸,۴ درصد بوده که بر اساس آخرین گزارش بانک مرکزی این مقدار برای دی ماه سال ۱۳۹۳ برابر با ۱۶,۳ درصد می‌باشد

ج. بیکاری

بیکاری منشا فقر و ناملایمتهای اجتماعی است. کسی که کار ندارد (و درآمدی نیز غیر کار ندارد)، پتانسل تبدیل شدن به یک شخصیت ضد اجتماعی را دارد. کسی که کار ندارد، چند راه بیشتر ندارد! یا منتظر نابودی عزت و شخصیت خود باشد یا سراغ دزدی و تجاوز به اموال دیگران باشد! همانطور که در بخش تورم اشاره شد، شاخص بدبختی از مجموع متغیرهای تورم و بیکاری ساخته می‌شود. و **بیکاری در وضعیت تورمی، یعنی فاجعه انسانی قرن جدید!**

بر اساس گزارشی که مرکز آمار ایران تهیه کرده، نرخ بیکاری جوانان بین ۱۵ تا ۲۴ ساله معادل ۲۷ درصد شده و نرخ بیکاری جوانانی که بین سنین ۱۵ تا ۲۹ سال قرار دارند؛ به رقم ۲۶ درصد رسیده است. شاخص «نسبت بیکاری کل به بیکاری جوانان» نیز، عددی بالای عدد ۲ را به دست می‌دهد. هر چند بر اساس محاسبات انجام شده، این نسبت در سال ۱۳۹۱ نیز به میزان اندکی از عدد ۲ عبور کرده و در آستانه منطقه بحران قرار گرفته بود. گزارش جدید مرکز آمار همچنین حاکی از آن است که تقریباً نیم میلیون نفر از جمعیت شاغل کشور، شغلی با کمتر از ۱۶ ساعت کار در هفته دارند. در صورتی که این تعداد بر عدد کل جمعیت فعال؛ یعنی حدود ۲۴ میلیون تقسیم شود، با رقمی که به دست می‌آید در حدود ۲ درصد از نرخ اشتغال فعلی کاسته شده و به همین میزان؛ یعنی ۲ درصد به نرخ بیکاری کنونی اضافه می‌شود. بنابراین مجموع بیکاران ایران به حدود ۵ میلیون نفر رسیده است.

تصویر بیکاری در اقتصاد ایران

دنیای اقتصاد- براساس تازه‌ترین گزارش مرکز آمار ایران، نزدیک به ۵ میلیون نفر در ایران به صورت «آشکار و پنهان»، بیکارند. این گزارش که به‌تازگی در جلسه شورای عالی اشتغال ارائه شده اضافه می‌کند که یک میلیون و ۹۰۰ هزار نفر از شاغلین فعلی موجود در کشور، «اشتغال ناقص» دارند و به نوعی با «بیکاری پنهان» مواجه اند؛ اما اضافه کردن این افراد به تعداد بیکاران فعلی که دو میلیون و ۹۰۰ هزار نفر گزارش شده است، مجموع بیکاران موجود در اقتصاد کشور را در حال حاضر، به حدود ۴/۸ میلیون نفر می‌رساند.

نزدیک به ۱۰ روز پیش، عادل آذر، رییس مرکز آمار ایران در تشریح ویژگی‌های گزارش این مرکز در شورای عالی اشتغال، از عبور نرخ بیکاری از «منطقه بحرانی» خبر داده، اما اشاره‌ای به آمار و ارقام تازه از نرخ بیکاری و برآورد اشتغال ایجاد شده در سال‌های گذشته نداشت. حال و با گذشت ۱۰ روز، هفته‌نامه «تجارت فردا» جزئیات این گزارش را منتشر کرده است.

بیکاری جوانان

براساس گزارشی که مرکز آمار ایران تهیه و ارائه کرده، نرخ بیکاری جوانان بین ۱۵ تا ۲۴ ساله در حال حاضر معادل ۲۷ درصد شده و نرخ بیکاری جوانان بین ۱۵ تا ۲۹ سال نیز به رقم ۲۶ درصد رسیده است. علاوه بر اینکه این آمارها گویای وضعیت نامطلوب بیکاری جوانان است، خود شاخص «نسبت بیکاری کل به بیکاری جوانان» نیز گویای بخشی از ابعاد چالش فعلی است. این نسبت با احتساب نرخ ۲۶ درصدی نیز به عنوان نرخ بیکاری جوانان، عددی بالای عدد ۲ را به دست می‌دهد. هرچند براساس محاسبات انجام شده، این نسبت در سال ۱۳۹۱ نیز به میزان اندکی از عدد ۲ عبور کرده و در آستانه منطقه بحران قرار گرفته بود.

این آمار وقتی جالب توجه می‌شود که ارقام مربوط به رشد جمعیت کشور، در ۲ دهه ۶۰ و ۷۰ مورد بررسی قرار گیرد. چنانکه بیشترین نرخ رشد جمعیت کشور، در دهه ۶۰ و نیمه نخست دهه ۷۰ رخ داده است؛ آمار نشان می‌دهد در سال‌های منتهی به ۱۳۷۰، نرخ رشد جمعیت در ایران به بیشترین حد تاریخی خود در یک دهه رسیده است و در فاصله سال‌های ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵، متوسط نرخ رشد سالانه جمعیت در کشور به میزان ۳/۹ درصد رسیده بود. حال آنکه در فاصله سال‌های ۱۳۶۵ تا ۱۳۷۰ نیز متوسط نرخ رشد سالانه جمعیت در حدود ۲/۵ درصد گزارش شده است، اما از سال‌های ابتدایی دهه هفتاد و گویا به واسطه سیاست‌های کنترل جمعیتی، این نرخ تعدیل شد و هم‌اکنون به حدود ۱/۳ درصد رسیده است. نکته مهم اینجا است که متولدین سال‌های با بیشترین رشد جمعیت (تا ۱۳۶۵) هم‌اکنون متقاضیان اصلی بازار کار در ایران هستند. در اصل نقطه اصلی ورود این افراد به بازار کار، همزمان با روی کار آمدن دولت نهم در سال ۱۳۸۴ شد که وضعیت تولید و اشتغال، مسیر کاهشی خود را آغاز می‌کرد.

به عنوان مثال، بیشترین متولدین در یک سال، در تاریخ جمعیتی کشور، مربوط به متولدین سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ بوده که در هر یک از این سال‌ها، بیش از ۲ میلیون و ۴۰۰ هزار نفر تولد ثبت شد. این افراد در سال ۱۳۸۴، حدودا به ۲۴ و ۲۵ سالگی رسیده بودند، یعنی سنی که معمولا با اتمام تحصیلات دانشگاهی (و برای پسران اتمام دوره سربازی) تقاضا برای کار آغاز می‌شود تا هشت سال بعد یعنی سال ۱۳۹۲، نیز اوضاع از لحاظ ورود نیروی کار تقریبا به همین منوال بود. چرا که تا سال ۱۳۶۵، تعداد ولادت‌های ثبت شده بالای ۲ میلیون نفر بود. این موضوع به معنای ورود تعداد بسیار زیادی جویای کار به اقتصاد کشور در چند سال گذشته است که بخش زیادی از آنها اصلا وارد «جمعیت فعال» نشده‌اند و به همین دلیل در محاسبات «نرخ بیکاری» وارد نمی‌شوند. یعنی همه بسترهای اصلی اشتغال در اقتصاد ایران باید در همین سال‌ها ساخته می‌شد و با عبور «پیک» جمعیتی فعلی از بازار کار، ورود جوانان جویای کار نیز کمتر و کمتر خواهد شد. این در حالی است که نتیجه سیاست‌های اقتصادی این سال‌ها در سال‌های آینده، جمعیت زیادی از افراد بیکار و بالای رده‌های سنی جوانی (مثلا بین ۳۵ تا ۴۰ ساله) خواهد بود که با مدرک تحصیلی دانشگاهی، مهارت شغلی خاصی ندارند و تعامل با آنها برای بازار کار، از وضعیت فعلی نیز دشوارتر به نظر می‌رسد.

جزئیات گزارش اشتغال

در آمارهای بیکاری، کل جمعیت کشور به دو دسته، یکی «جمعیت فعال» و دیگری «جمعیت غیرفعال» تقسیم می‌شود. جمعیت فعال شامل نیروی کار کشور است که می‌تواند در حال حاضر «شاغل» یا «بیکار» باشد. جمعیت غیرفعال اما آن بخش از جمعیت است که در حال حاضر شغلی ندارد اما به هر دلیلی، به دنبال شغل نیست. طبق استاندارد آمارگیری اشتغال

که یک استاندارد جهانی است، چنین فردی را نمی‌توان «بیکار» محسوب کرد. اما بحث‌های فعلی در مورد افرادی است که واقعا نمی‌توان به دلیل شغلشان، آنها را «شاغل» در نظر گرفت. به عنوان مثال کسی که دو ساعت در هفته کار دارد، بر اساس شیوه استاندارد فعلی، «شاغل» است و «بیکار» نیست. تا پیش از سال ۱۳۸۵، آمارگیری از نیروی کار با استفاده از این شیوه انجام می‌شد که مبنای محاسبه اشتغال در آن، «حداقل دو روز کار در هفته» بود. اما از این سال به بعد، شیوه محاسبات تغییر کرد و مبنای محاسبات به جای دو روز کار در هفته قبلی، «حداقل یک ساعت کار در هفته» شد. البته مسوولان مرکز آمار می‌گویند این شیوه برای مطابقت با استانداردهای جهانی عوض شد و طرح این تغییر نیز در سال ۱۳۸۳ یعنی اواخر دولت اصلاحات به تصویب رسید. با این حال این تغییر در شیوه آمارگیری، باعث شد که نرخ بیکاری با کاهش از سال ۱۳۸۵ به بعد روبه‌رو شود.

بر اساس آمارهای موجود، در حال حاضر جمعیت کشور بیش از ۷۵ میلیون نفر و جمعیت فعال نیز، بیش از ۲۴ میلیون نفر است. برای محاسبه نرخ بیکاری باید تعداد افراد بیکار را به تعداد جمعیت فعال تقسیم کرد. گزارش جدید مرکز آمار حاکی از این است که تقریباً نیم میلیون نفر از جمعیت شاغل کشور، شغلی با کمتر از ۱۶ ساعت کار در هفته دارند، در صورتی که این تعداد بر عدد کل جمعیت فعال یعنی حدود ۲۴ میلیون تقسیم شود، رقمی که به دست می‌آید در حدود ۲ درصد از نرخ اشتغال فعلی کاسته شده و به همین میزان، یعنی ۲ درصد به نرخ بیکاری کنونی اضافه می‌شود. این عدد بیشتر از میزان یک درصدی است که رییس مرکز آمار آن را اعلام کرده بود. وی گفته بود این تغییر نرخ بیکاری ۱۲/۲ درصدی فعلی را تا عدد ۱۳/۲ درصد بالا خواهد برد، در صورتی که فقط اضافه کردن همین مقدار، باعث می‌شود نرخ بیکاری در کشور معادل با ۱۴/۲ درصد شود.

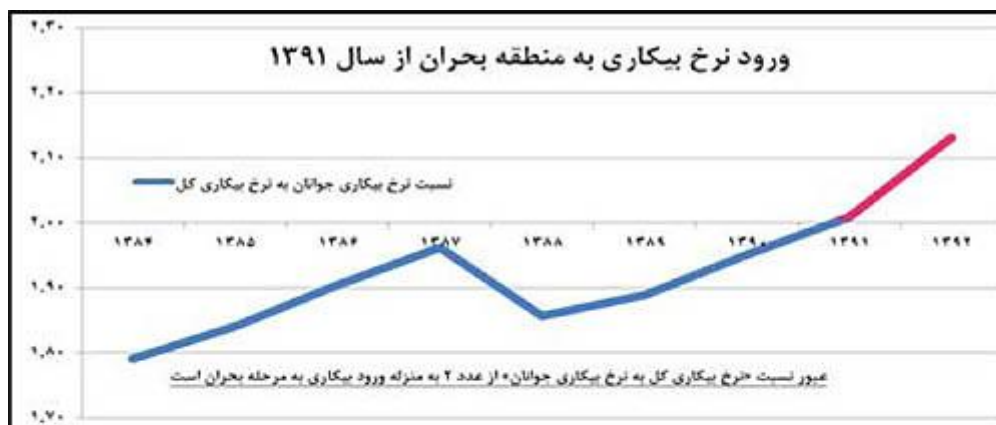
بیکاری پنهان: بیکاران و همسایگان

در گزارش مرکز آمار میزان افراد دارای اشتغال ناقص، در حدود چهار برابر این نیم میلیون نفر و در حدود ۱/۹ میلیون نفر عنوان شده است، چرا که در این گزارش، یک گروه دیگر نیز علاوه بر گروه «شاغلان با کار کمتر از ۱۶ ساعت» وجود دارد که این گزارش آنها را تحت عنوان «سایر اشتغال ناقص» رده‌بندی کرده است. این در حالی است که اگر کل این افراد، یعنی کل افراد دارای اشتغال ناقص به آمار بیکاران فعلی اضافه شود، رقم بیکاران در حدود ۴/۸ میلیون نفر و نرخ بیکاری در حدود ۲۰/۱ درصد خواهد بود. البته خود گزارش مرکز آمار نیز، علاوه بر رقم بیکاران موجود که در محاسبه نرخ بیکاری ۱۲/۲ درصدی مورد محاسبه قرار گرفته، دو رقم دیگر را برای بیکاران ذکر کرده است: «بیکاران و همسایگان نزدیک» و «بیکاران و همسایگان دور». به گفته مرکز آمار، در حال حاضر از کل جمعیت حدوداً ۲۱ میلیون نفری شاغلان، حدوداً ۹۰۰ هزار نفر هستند که با یک «تقریب نزدیک»، بیکار محسوب می‌شوند و تعداد دو میلیون و ۶۰۰ هزار نفر را نیز می‌توان با یک تقریب دور، شاغل محسوب کرد.

در صورتی که افراد شاغلی که با «تقریب نزدیکی» بیکار هستند بیکار محسوب شوند، نرخ بیکاری معادل ۱۵/۸ درصد به دست می‌آید. حالت دوم نیز زمانی است که شاغلانی را که اشتغال ناقص دارند و با «تقریب نسبتاً دوری» بیکار هستند، بیکار به شمار آوریم در این صورت نرخ بیکاری معادل ۲۲/۹ درصد محاسبه خواهد شد.

نیروی کار گمشده

بر اساس آمارها و در فاصله سال‌های ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۰، با وجود افزایش حدوداً سه میلیون و ۷۰۰ هزار نفری جمعیت در سن اشتغال، تنها در حدود ۶۰۰ هزار نفر به جمعیت فعال افزوده شده و در مقابل، شمار جمعیت غیرفعال، بیش از ۳ میلیون نفر افزایش یافته است. این افزایش در عرض پنج سال رخ داده و در صورتی که روند کل هشت سال اخیر به این شکل باشد، می‌توان گفت از سال ۱۳۸۴ به بعد، در حدود ۴ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر به این جمعیت غیرفعال افزوده شده است. با توجه به اینکه این افراد در سال‌های آینده فارغ‌التحصیل می‌شوند، می‌توان جمعیت بیکاران «بالقوه» فعلی یا بیکاران آینده را در حدود ۷ میلیون نفر و جمعیت نیروی کار را در حدود ۲۹ میلیون نفر تخمین زد. در این صورت، نرخ بیکاری «واقعی» موجود کشور یا نرخ بیکاری سال‌های پیش رو، در حدود ۲۴ درصد محاسبه خواهد شد.



وضعیت اشتغال جمعیت ۱۵ ساله و بیشتر (۵۸/۱ میلیون نفر)

غیرفعال (۳۴/۱ میلیون نفر)		بیکار (۲/۹ میلیون نفر)		شاغل (۲۱/۱ میلیون نفر)	
سایر (۳۳/۴ میلیون نفر)	سایر غیرفعالان آماده به کار (۰/۳ میلیون نفر)	دلزد از جست‌وجوی کار (۰/۴ میلیون نفر)	کمتر از یک سال بیکاری (۱/۳ میلیون نفر)	پیش از یک سال بیکاری (۱/۷ میلیون نفر)	شاغلان با اشتغال ناقص (۱/۹ میلیون نفر)
					سایر اشتغال ناقص (۱/۴ میلیون نفر)
					کمتر از ۱۶ ساعت (۰/۵ میلیون نفر)
					شاغلان با ۴۸ ساعت کار و بیشتر (۸/۶ میلیون نفر)
					سایر (۱۰/۶ میلیون نفر)

گزارش جدید مرکز آمار تعداد «بیکاران و همسایگان نزدیک بیکاری» را ۳/۸ میلیون نفر و تعداد «بیکاران و همسایگان دور از بیکاری» را ۵/۵ میلیون نفر اعلام کرده است.

بررسی نرخ بیکاری در ایران نشان می‌دهد که در تابستان ۱۳۹۱، ۱۲,۴٪ از جمعیت فعال کشور بیکار بوده اند، بر اساس این نتایج نرخ بیکاری در بین زنان نسبت به مردان و در نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی بیشتر بوده است و بررسی روند تغییرات نرخ بیکاری کل کشور نشان می‌دهد که این شاخص‌ها نسبت به سال‌های گذشته سیر صعودی را طی می‌کنند و مرتباً در حال افزایش است. بررسی نرخ بیکاری ۲۴-۱۵ ساله حاکی از آن است که ۲۷ درصد از جمعیت فعال این گروه سنی بیکار بوده اند. این شاخص در بین زنان نسبت به مردان و در نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی بیشتر بوده است که این شاخص نسبت به فصل مشابه در سال گذشته به ۲,۳ درصد افزایش یافته است. همچنین بررسی نرخ بیکاری جوانان ۲۹-۱۵ ساله حاکی از آن است که ۲۴,۸ درصد از جمعیت فعال بیکارند که این شاخص در بین زنان نسبت به مردان (زنان: ۴۲,۳، مردان: ۲۰,۱) و در شهر نسبت به روستا (شهر: ۲۹,۱، روستا: ۱۴,۱) بیشتر بوده است. همچنین بررسی سهم شاغلین ۱۵ ساله و بیشتر به ساعت کار معمول ۴۹ ساعت و بیشتر نشان می‌دهد ۴۱,۷ درصد شاغلین به طور معمول بیش از ۴۹ ساعت در هفته کار می‌کنند. به این شاخص یکی از نماگرهای کار شایسته می‌باشد در کشور سهم زیادی از شاغلین بیش از استاندارد کار می‌کنند. بررسی نرخ بیکاری در فصول مختلف نیز، نشان می‌دهد که بالاترین نرخ بیکاری در فصل زمستان (۱۴,۶) بوده است که می‌توان عواملی

چون سرد شدن هوا، تاثیر بارش های جوی بر تعطیلی کارهای کشاورزی و ساختمانی، باعث بیکار شدن کشاورزان و کارگران ساختمانی شوند.

بررسی نرخ مشارکت اقتصادی (نرخ فعالیت) در سال ۹۳ نشان می دهد که ۳۷,۲ درصد جمعیت در سن کار (۱۰ ساله و بیشتر) از نظر اقتصادی فعال بوده اند، یعنی در گروه شاغلان یا بیکاران قرار گرفته اند. همچنین نتایج نشان می دهد که نرخ مشارکت اقتصادی در بین زنان نسبت به مردان و در نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی کمتر بوده است.

بررسی نرخ بیکاری نشان می دهد که ۱۰,۶ درصد از جمعیت فعال، بیکار بوده اند. بر اساس نتایج، نرخ بیکاری در بین زنان نسبت به مردان و در نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی بیشتر بوده است.

بررسی سهم اشتغال ناقص نشان می دهد که ۹,۶ درصد جمعیت شاغل دارای اشتغال ناقص بوده اند. این شاخص در بین مردان بیشتر از زنان و در نقاط روستایی بیش تر از نقاط شهری بوده است.

بررسی اشتغال در بخش های عمده اقتصادی نشان می دهد که بخش خدمات با ۴۸,۳ درصد بیش ترین سهم اشتغال را به خود اختصاص داده است. در مراتب بعدی بخش های صنعت با ۳۳,۸ درصد و کشاورزی با ۱۷,۹ درصد قرار دارند.

نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۴ ساله حاکی از آن است که ۲۵,۲ درصد از جمعیت فعال این رده سنی بیکار بوده اند. این شاخص در بین زنان نسبت به مردان و در نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی بیشتر بوده است.

نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله نیز حاکی از آن است که ۲۱,۹ درصد از جمعیت فعال این رده سنی بیکار بوده اند. این شاخص در بین زنان نسبت به مردان و در نقاط شهری نسبت به نقاط روستایی بیشتر بوده است.

بررسی سهم شاغلان ۱۵ ساله و بیش تر با ساعت کار معمول ۴۹ ساعت و بیش تر نشان می دهد، ۳۸,۷ درصد شاغلان به طور معمول بیش از ۳۹ ساعت در هفته کار می کنند. این شاخص که یکی از ناگرهای کار شایسته است نشان می دهد در کشور سهم زیادی از شاغلان بیش تر از استاندارد کار می کنند.

طبق گزارش مرکز آمار ایران نرخ بیکاری ۱۵ استان در فصل بهار سال جاری در مقایسه با زمستان سال ۹۳ افزایش یافته است. طبق گزارش مرکز آمار ایران، شاخص های عمده نیروی کار در بهار ۹۴ در مقایسه با زمستان سال ۹۳ به تفکیک استان نشان می دهد، با وجود اینکه نرخ بیکاری در زمستان سال ۹۳ از ۱۱,۵ درصد به ۱۰,۸ درصد در فصل بهار سال ۹۴ کاهش پیدا کرده است اما نرخ بیکاری ۱۵ استان افزایش یافته است.

آذربایجان شرقی، اصفهان، البرز، ایلام، بوشهر، خراسان جنوبی، سمنان، سیستان و بلوچستان، قم، کرمان، کرمانشاه، کهگیلویه و بویراحمد، مرکزی، هرمزگان و یزد از جمله استان هایی هستند که در دوره زمانی مذکور با افزایش نرخ بیکاری همراه بوده اند.

مقایسه تغییرات نرخ بیکاری در کشور های جهان

مقایسه نرخ بیکاری یکساله در ۴۳ کشور جهان نشان می دهد که این مساله، مساله ای جهانی است و در ۱۵ کشور جهان، سیاست های اشتغال زایی با شکست مواجه شده و نرخ بیکاری در آنها افزایش یافته است. در عین حال، بیکاری در اسپانیا و یونان به مرز بحران رسیده است. به گزارش خبرنگار مهر، بررسی جدید ترین آمار های بین المللی (سازمان جهانی کار) نرخ بیکاری در ۴۳ کشور جهان نشان می دهد که یونان در اروپا با ۲۴,۴ درصد و اسپانیا با ۲۵,۱ درصد، در کنار آفریقای جنوبی با ۲۴,۹ درصد، بالاترین نرخ بیکاری را در بین کشور ها به خود اختصاص داده اند. یونان و اسپانیا پس از وقوع بحران های مالی سال گذشته اروپا، نتوانسته اند وضعیت بازار خود را بهبود ببخشند و در این کشور ها بیکاری همواره به عنوان یکی از معضلات اجتماعی وجود دارد. با این حال اوضاع بازار و اشتغال در برخی از کشور های دیگر در مناطق مختلف دنیا از جمله کشور های آسیای جنوب شرقی خوب است به نحوی که طبق آخرین برآورد، نرخ بیکاری در ژاپن ۳,۴ درصد، هنگ کنگ ۳,۲ درصد، مالزی ۳، سنگاپور ۲ درصد، کره جنوبی ۳ درصد و تایلند ۰,۷ درصد است که در میان این کشور ها تایلند دارای وضعیت مناسبی از لحاظ آمار بیکاری و کمتر از ۱ درصد است.

بررسی روند بیکاری کشور ها در یک سال گذشته نشان می دهد که این موضوع در کشوری مثل یونان که بیکاری در آن از ۱۶,۶ به ۲۴,۴ رسیده است، دچار بحران در بازار خواهد شد و این مساله در اسپانیا و آفریقای جنوبی مشاهده می شود. در حوزه ی یورو نیز نرخ بیکاری در طول یک سال اخیر ۱,۳ درصد افزایش یافته است و این مساله به تازگی در گزارش های سازمان جهانی کار نیز مطرح شده است. بیکاری طی یک سال اخیر در فرانسه ، ایتالیا ، دانمارک نیز افزایش یافته و این موضوع نیز در نرخ های بیکاری این کوردها مشهود است ، با این که نرخ بیکاری در ایالت متحده ی آمریکا در فاصله ۱ سال آخر ۱ درصد کاهش نشان می دهد اما در بریتانیا و کانادا این نرخ ها کمی رشد یافته است (اقتصاد ایران : ۱۳۹۱). متاسفانه در مورد ایران این برآورد های بین المللی حاکی از افزایش صف بیکاران و جویندگان کار در بازار کار داخلی است. در ایران نیز شاهد رشد ۱,۸ درصدی بیکاری نسبت به سال گذشته بوده ایم، در حالیکه طبق آخرین گزارش مرکز آمار ایران، نرخ بیکاری معادل ۱۲,۹ درصد بوده و برای تابستان اندکی بهبود وضعیت پیدا کرده است. به علاوه بررسی نرخ بیکاری استان های مختلف نشان می دهد که خراسان جنوبی با ۶,۳ درصد و استان فارس با ۲۱,۲ درصد نرخ بیکاری ، به ترتیب کمترین و بیشترین نرخ بیکاری را در میان استان های کشور نشان می دهند (مرکز آمار ایران). بر اساس آمار رسمی تعداد بیکاران در ایران بین ۳ تا ۳,۵ میلیون نفر است اما کارشناسان تعداد بیکاران را بیش از ۴ میلیون نفر برآورد می کنند هر ساله دست کم حدود هشتصد هزار نفر وارد بازار کار ایران می شوند و ایران توان کافی برای پاسخگویی به این حجم از متقاضیان کار را دارد . در واقع مساله ی مهمی که در رابطه با ساختار بیکاری و اشتغال مطرح است رویارویی با پدیده ی کمبود یا نبود فرصت های شغلی یا اشتغال نا مناسب دانش آموختگان دانشگاهی است که به ویژه در دهه ی اخیر در ایران بروز کرده است و هر سال حادثتر می شود زیرا در سالهای اخیر، در ایران نیز همچون بسیاری از کشورهای در حال توسعه، جمعیت در حال تحصیلات عالی از لحاظ کمی رشد قابل توجهی داشته است. لذا فرایند جذب و پذیرش دانشجو از سوی دانشگاه های کشور باید در راستای بازار کار و متناسب با نیاز های جامعه باشد و بایستی بین موسسات آموزشی و بازار کار تعامل برقرار شود (صیدایی ، ۱۳۹۰ : ۲۴۲).

۵. فضای کسب و کار

فضای کسب و کار اشاراتی به مراتب وسیع تر از اشتغال و سرمایه گذاری دارد. برای نشان دادن فضای کسب و کار یک اقتصاد، از متغیرهای زیادی استفاده می شود. بانک جهانی گزارش سالانه ای را از وضعیت کسب و کار کشورها منتشر می کند. در گزارش ۲۰۱۴ بانک جهانی، ایران با ۷ رتبه تنزل نسبت به گزارش ۲۰۱۳ در رتبه ۱۵۲ از میان ۱۸۹ کشور قرار گرفته است. سنگاپور در رتبه نخست و کشورهای هنگ کنگ، نیوزیلند، آمریکا، دانمارک، مالزی، کره جنوبی ، گرجستان، نروژ و انگلیس در رتبه های دوم تا دهم برترین کشورها قرار گرفته است .

طبق این گزارش، رتبه ایران در شروع کسب و کار بین ۱۸۹ کشور جهان در رتبه ۱۰۷ قرار گرفته و در بخش اخذ مجوزهای ساخت و ساز در رتبه ۱۶۹ قرار دارد .

همچنین دسترسی به انرژی الکتریکی در ایران رتبه ۱۶۹ و در سهولت پرداخت مالیات نیز 139 است. در بخش ثبت مالکیت ایران از بین ۱۸۹ کشور رتبه ۱۶۸ را دارا است و در بخش اخذ اعتبار نیز رتبه ۸۶ را دارد .

در گزارش ۲۰۱۴ بانک جهانی رتبه ایران در حمایت از سهامداران خود ۱۴۷ و در اجرای قرارداد رتبه 51 است، همچنین ایران در تجارت فرامرزی رتبه ۱۵۳ و در ورشکستگی نیز رتبه 129 را دارا است .

بیشترین تنزل رتبه ایران در نامگر شروع کسب و کار از رتبه ۸۷ در گزارش ۲۰۱۳ به رتبه ۱۰۷ در گزارش ۲۰۱۴ بوده است. پس از آن در نماینده سهولت پرداخت مالیات و تارت فرامرزی شاهد ۱۰ رتبه تنزل در گزارش ۲۰۱۴ نسبت به ۲۰۱۳ هستیم .

رتبه ایران در شروع کسب و کار در گزارش ۲۰۱۱ بانک جهانی، ۴۳ بود که در گزارش ۲۰۱۴ به ۱۰۷ تنزل یافت، همچنین در بخش کسب مجوزهای ساخت و ساز از رتبه ۱۶۲ به ۱۶۹ تنزل یافته است .

در ثبت مالکیت نیز از رتبه ۱۵۹ به ۱۶۸ و در دریافت اعتبار هم از رتبه ۹۶ به ۸۶ رسیده، در عین حال رتبه حمایت از سرمایه گذاران در ایران از رتبه ۱۶۶ به ۱۴۷ نزول یافته است .

ایران در پرداخت مالیات در گزارش ۲۰۱۱ بانک جهانی رتبه ۱۱۸ و در گزارش ۲۰۱۴ رتبه ۱۳۹ را دارا است که این موضوع در بخش تجارت خارجی نیز از رتبه ۱۳۱ به ۱۵۳ رسیده است .

همچنین ایران از رتبه ۴۸ اجرای قراردادهای در گزارش ۲۰۱۱ به رتبه ۵۱ در گزارش ۲۰۱۴ تنزل یافته و در حل و فصل ورشکستگی نیز از ۱۱۷ به ۱۲۹ رسیده است .

به صورت کلی رتبه ایران از ۱۴۰ در گزارش ۲۰۱۱ به رتبه ۱۵۲ در ۲۰۱۴ تنزل یافت . زمان و تعداد مراحل نماگر شروع کسب و کار، اسناد و زمان واردات، نماگر تجارت فرامرزی افزایش یافته اما با وجود عدم تغییر در مقدار مولفه های نماگر پرداخت مالیات ایران تنها اصلاحات سایر کشورها سبب بدتر شدن جایگاه کشور شده است .

تعدد دستگاه های مرتبط با هر نماگر در ایران و عدم وجود ارتباط سیستمی آنها با یکدیگر سبب شده تا هر سال شاهد وضعیت نامطلوب تری نسبت به گذشته در رتبه بندی بانک جهانی باشیم .

طبق ماده ۴ قانون بهبود مستمر محیط کسب و کار، وزارت اقتصاد موظف بهبود جایگاه ایران در رتبه بندی جهانی کسب و کار شده است، همچنین در این باره گروه کسب و کار مرکز پژوهش های مجلس نیز مطالعاتی را برای یافتن راهکارهای قانونی، مقرراتی و رویه ای به منظور بهبود جایگاه کشور آغاز کرده است.

و. فقر و نابرابری

الف) توزیع عادلانه درآمد

توزیع عادلانه درآمد همواره از مهم ترین مباحث در اقتصاد کشورهای مختلف جهان است . شاخص های نابرابری معیاری برای ارزیابی عملکرد اقتصادی کشورها در خصوص توزیع درآمد محسوب می شود.

در سال های اخیر و بعد از عنوان شدن طرح کاهش فقر در جهان، چگونگی توزیع درآمد بیشتر از قبل مورد توجه قرار گرفت، زیرا در دنیای امروز بزرگترین عامل ایجاد کننده فقر نه کمبود درآمد بلکه توزیع ناعادلانه آن است . در تعریف عامیانه توزیع عادلانه و ناعادلانه درآمد می توان گفت: "در صورتی که یک فرد در جامعه تمامی درآمد را در اختیار داشته باشد توزیع درآمد ناعادلانه ترین وضع ممکن است و زمانی که تمامی افراد به یک نسبت از کل درآمد جامعه بهره مند شوند عادلانه ترین حالت وجود دارد ." امروزه سخن مطرح شده در جهان یکسان بودن سهم تمامی گروه ها از درآمد کشور نیست بلکه مساله مهم توزیع عادلانه بر مبنای توانایی های افراد مختلف است که می تواند به ایجاد توازن و تعادل بیشتر در جامعه بیانجامد . طبق موازین علمی تقسیم درآمد در یک کشور باید به نحوی باشد که سهم بیشتری از مردم در طبقه متوسط جای بگیرند . در یک جامعه متعادل شمار ثروتمندان و فقیران در کشور بسیار کم است زیرا وجود گروه های بسیار پردرآمد یا بسیار کم درآمد نشان دهنده توزیع نامتناسب ثروت در آن منطقه است . برای محاسبه میزان عدالت در توزیع درآمد از سهم درآمدی که هر یک از گروه های جامعه بدست می آورند استفاده می

شود. اگر فاصله بین درآمدی که ده درصد پایین ترین گروه جامعه بدست می آورند با درآمد ده درصد از ثروت مندترین افراد، تفاوت زیادی داشته باشد نشان دهنده توزیع ناعادلانه درآمد در یک سرزمین است. از طرح هزینه و درآمد خانوار مرکز آمار سال هاست که شاخص های نابرابری محاسبه و به سیاستگذاران، اقتصاددانان و کاربران اصلی طرح ارایه می شود. محاسبات صورت گرفته بر روی داده های طرح که معتبرترین اطلاعات موجود در کشور در این حوزه است گویای چگونگی به ثمر رسیدن سیاست های صورت گرفته در حوزه عدالت و برابری است. برای مقایسه بهتر شاخص ها برای سال های 1390-91 و 1391در ، 1380 محاسبات در سه منطقه شهری، روستایی و کل کشور صورت گرفته است.

ضریب جینی

یکی از شاخص های سنجش نابرابری درآمد جامعه، ضریب جینی است. ضریب جینی عددی است بین صفر و یک (یا صفر و صد درصد) که در آن صفر به معنی توزیع کاملاً برابر درآمد یا ثروت و یک به معنای نابرابری مطلق در توزیع است.

جدول ۱-۲ ضریب جینی در سال های ۱۳۸۰-۱۳۹۱ کل کشور

شرح	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۱
ضریب جینی	0.4304	0.4287	0.4241	0.4240	0.4248	0.4356	0.4337	0.4122	0.4111	0.4099	0.3700	0.3659

هر چند که در دهه 80 نوساناتی در ضریب جینی کل کشور مشاهده می شود ولی همواره رو به سوی کاهش نابرابری داشته است. این کاهش در سال 91 نسبت به سال 80 کاملاً مشهود است و در سال 90 برای اولین بار به ضریب جینی زیر 0.4 دست یافته ایم و این کاهش در سال 91 بیشتر خود را نشان می دهد.

جدول ۲-۲ ضریب جینی در سال های ۱۳۸۰-۹۱ مناطق روستایی

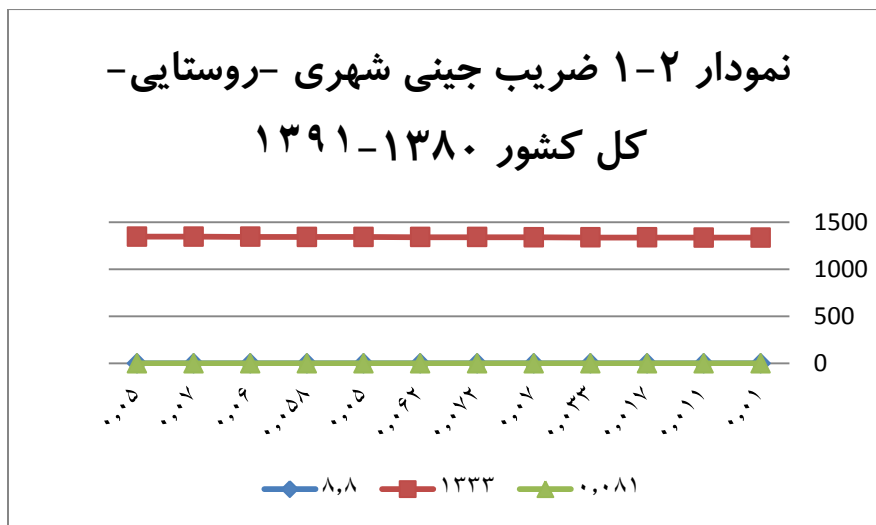
شرح	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۱
ضریب جینی	0.3864	0.3842	0.3736	0.3883	0.3889	0.3997	0.3914	0.3789	0.3824	0.3809	0.3394	0.3347

در مناطق روستایی در دهه 80 ضریب جینی بین 0.3 و 0.4 است و هیچگاه این نابرابری به 0.4 نرسیده است. ولی کاهش ۰/۳۸۶۴ در سال ۹۱ نسبت به ۰/۳۳۴۷ در سال ۸۰ کاملاً قابل لمس است.

جدول ۳-۲ ضریب جینی در سالهای ۱۳۸۰-۹۱ مناطق شهری

شرح	۱۳۸۰	۱۳۸۱	۱۳۸۲	۱۳۸۳	۱۳۸۴	۱۳۸۵	۱۳۸۶	۱۳۸۷	۱۳۸۸	۱۳۸۹	۱۳۹۰	۱۳۹۱
ضریب جینی	0.4199	0.4195	0.3996	0.4055	0.4058	0.4156	0.4136	0.3867	0.3867	0.3841	0.3568	0.3542

در بیشتر سال های دهه 80 ضریب جینی در مناطق شهری بیش از 0.4 بوده است ولی دولت موفق شده است در سال 90 و 91 این شاخص را به زیر 0.4 یعنی 0.3568 و 0.3542 برساند.



ب) فقر

فقر مشکلی است که برای سالیان متمادی و در بین کشورهای مختلف وجود داشته و علی رغم رشد اقتصادی در میان کشورهای توسعه نیافته و یا در حال توسعه همچنان ادامه دارد. در حالت کلی فقر به دو عامل سطح متوسط درآمدها و درجه نابرابری در توزیع آن بستگی دارد به طوری که افزایش درآمدها می تواند باعث کاهش دامنه فقر شده و افزایش در نابرابری توزیع درآمدها می تواند آن را افزایش دهد. این مبحث که شاخصهای فقر به چه میزان به رشد اقتصادی و توزیع درآمد حساسیت دارند موضوعی است که در بسیاری از پژوهشهای سالیان اخیر به آن توجه شده است. بسیاری از مطالعات انجام شده در بین کشورهای مختلف مؤید وجود ارتباط مثبت و قوی بین «نشت رو به پایین» کاهش فقر رشد اقتصادی است که این منطبق با الگوی توسعه است. این نگرش که محور الگوهای توسعه در دهه ۵۰ و ۶۰ میلادی بوده است متضمن

جریان عمودی منافع رشد اقتصادی از افراد غنی به سمت افراد فقیر جامعه است به طوری که در مرحله اول افراد ثروتمند از مزایای رشد اقتصادی برخوردار می شوند و در مرحله بعد زمانی که افراد غنی اقدام به خرج کردن مینمایند افراد فقیر نیز از مزایای آن برخوردار خواهند شد. این دیدگاه متضمن آن است که نسبت مزایای حاصل از رشد اقتصادی که به سمت افراد فقیر جریان دارد همیشه کمتر می باشد و نهایتاً وضعیت فقرا به مرور ارتقا یافته و فقر از میان می رود. از دیدگاهی دیگر عاملی که می تواند بر فقر مؤثر باشد نابرابری توزیع درآمدهاست. کاهش در نابرابری توزیع درآمدها می تواند از طریق کاهش فقر به ازای هر سطحی از آن و نیز تأثیر بیشتر رشد اقتصادی بر کاهش فقر مؤثر باشد. درجه تأثیرگذاری هر یک از این عوامل، حساسیت نسبی کاهش فقر به رشد اقتصادی و نابرابری توزیع درآمد را مشخص می کند.

فقر همواره به عنوان یک مسئله جهانی مطرح بوده است و ریشه گرفتاریها و عقب ماندگی های بخش اعظم کره زمین، از جمله بخش مهمی از جامعه ما را تشکیل می دهد. تحقیقات مختلف از افزایش نابرابری و فقر در جهان خبر می دهد. در گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳ برنامه توسعه سازمان ملل متحد، وضعیت فقر در پایان دهه ۱۹۹۰ این گونه توصیف می شود:

"در حال حاضر ۵۴ کشور فقیرتر از سال ۱۹۹۰ هستند. در ۲۱ کشور نسبت بیشتری از مردم در گرسنگی به سر می‌برند. در ۱۴ کشور، کودکان بیشتری قبل از ۵ سالگی می‌میرند. در ۱۲ کشور، نرخ ثبت نام مدارس کاهش یافته است. چنین پس رفت‌هایی در زندگی بشر بی‌سابقه بوده است ... از میان ۶۷ کشور (فقیر)، نسبت جمعیت فقیر در ۳۷ کشور افزایش یافته است. در ۱۹ کشور بیش از یک چهارم افراد گرسنه‌اند و اوضاع در حال بدتر شدن است. در ۲۱ کشور، نرخ گرسنگی افزایش یافته است. در ۷ کشور تقریباً یک چهارم کودکان ۵ سالگی خود را نمی‌بینند. در دهه ۱۹۹۰ در ۱۲۵ کشور در حال توسعه و در حال گذار، رشد درآمد متوسط سرانه کمتر از ۳ درصد بوده و در ۵۴ کشور، درآمد متوسط سرانه کاهش یافته است. تنها در سه کشور، شکاف نرخ مرگ و میر کودکان میان گروه‌های ثروتمند و فقرا کمتر شده است."

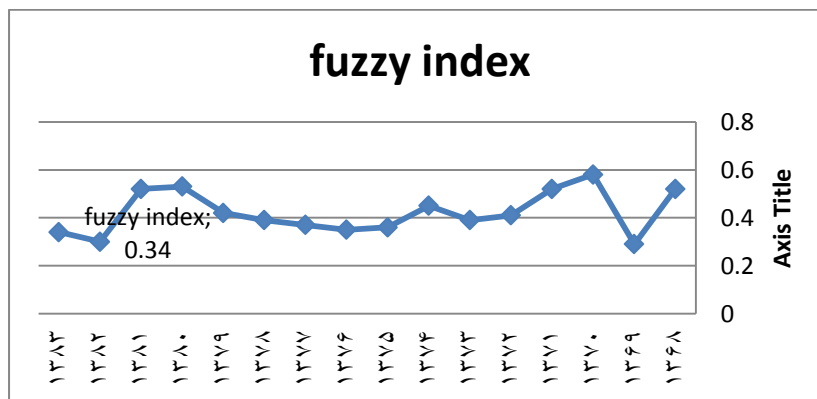
در پاسخ به چنین وضعیتی و به منظور جلوگیری از توسعه فقر بود که نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، (۱۹۹۷) را دهه ریشه‌کنی فقر - اقدامات نمادین و عملی را در پیش گرفتند. برای مثال، سازمان ملل، دهه (۲۰۰۶) نام نهاد. بانک جهانی برای تحقّق دنیایی رها از فقر، جهانیان را به اقدام موثر و برخورداری عمومی از بهداشت، مسکن و آموزش دعوت نمود. در همین راستا در سال ۱۹۹۶، سازمان توسعه و همکاری‌های اقتصادی هدفگذاری کرد که از طریق مشارکت جهانی تا سال ۲۰۱۵، نیمی از افرادی که فقیر هستند، از شرایط فقر شدید خارج شوند.

این اقدامات در بسیاری از مناطق جهان با موفقیت مواجه شد. در ایران نیز برای مبارزه با فقر پیش‌بینی‌هایی صورت گرفته و چندین بار لایحه فقر زدایی تهیه و تنظیم شده است اما متأسفانه این اقدامات، نتایج چندان رضایت‌بخشی به همراه نداشته است.

براساس تعریف، خط فقر مطلق عبارت است از "مقدار درآمدی که با توجه به زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، ... جامعه مورد بررسی برای تامین حداقل نیازهای افراد (مانند غذا، پوشاک، مسکن و ...) لازم است و یا حداقل شرایطی (مانند حداقل میزان درآمد، تحصیلات، مسکن و ...) است که عدم تامین آن موجب می‌شود تا فرد مورد بررسی به عنوان فقیر در نظر گرفته شود" این روش تعیین خط فقر را "روش نیازهای اساسی" نیز می‌گویند.

خط فقر نسبی هم به صورت درصد معینی از درآمد جامعه (یا میانگین درآمد جامعه) و یا به شکل یک مرز درآمدی که درصد معینی از افراد جامعه پایین‌تر از آن قرار می‌گیرند، تعریف می‌شود.

نمودار ۱-۳ روند زمانی مقادیر تقریبی حاصل از تقریب فقر در ایران با استفاده از شاخص ضریب جینی طی سالهای ۸۳-۱۳۶۸



با استفاده از شبیه‌سازی فازی و تولید روند زمانی شاخص فقر، می‌توان با در دست داشتن یک سال آمار فقر، داده‌های گذشته را تقریب زد.

با توجه به نمودار شماره ۱-۳ مشاهده می شود که بیشترین مقدار شاخص فقر در مقاطع زمانی ۱۳۷۰، ۱۳۸۰ به ترتیب ۵۸۲/۰ (بیشترین مقدار)، ۵۴/۰ و کمترین مقدار این شاخص در مقاطع ۱۳۶۹ و ۱۳۸۲ به ترتیب ۲۹۳/۰ و ۳۰۹/۰ گزارش شده است. یکی از مهمترین عوامل اقتصادی تاثیرگذار بر کاهش فقر در کشورهای در حال توسعه، رشد تولید در این کشورها است. تغییرات ساختاری (اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی) و نیز امکانات زیربنایی و روبنایی در کشورهای مختلف نیز در کاهش فقر مطلق (حداقل درآمد و خط فقر) نقش غیر قابل انکاری داشته است. نحوه توزیع درآمد عادلانه در جامعه نیز می تواند فقیران جامعه را در به دست آوردن حداقل نیازها یاری کند تا از فقر مطلق رهایی یابند. در این راه هدف مند کردن یارانه ها باعث می شود که منابع خدادادی کشور بین تمام افراد جامعه به صورت عادلانه تقسیم گردد. در نمودارهای روند فقر در ایران مشاهده کردیم که:

الف) در تمام نمودارها روند شاخص فقر نزولی است و در سال ۱۳۷۰ مقدار ماکزیمم خود را اختیار می کند.

ب) با توجه به دوره تناوب ۱۰ ساله روند فقر در ایران، سیاست گذاران و برنامه ریزان کشور می توانند روند فقر را با ابزار سیاستی خود تغییر دهند و به مسیر دلخواه خود برای مقابله با فقر سوق دهند.

ج) با توجه به این که رشد اقتصادی در کشور روند مشخصی نداشته اما طی این سال ها کشور شاهد توزیع درآمد بهتر، یا به عبارتی کاهش روند نابرابری بوده است، ملاحظه می گردد که روند توزیع درآمد بر روند فقر موثرتر بوده و شاخص فقر را کاهش داده است.

د) برنامه ریزان کشور می توانند با اصلاح سیستم پرداخت ها و نظام مالیاتی و همچنین هدف مند کردن یارانه های پرداختی به کالاهای ضروری برای بهره مندی گروه های هدف (فقرا)، زمینه را برای توزیع درآمد بهتر مهیا گردانند و موجب کاهش شاخص فقر گردند.

ه) ایران با پذیرش برنامه اهداف توسعه هزاره سازمان ملل در سال ۲۰۰۰ خود را متعهد به تحقق این اهداف برای فقرزدایی نموده است، این به معنای آن است که می بایست فقر تا سال ۲۰۱۵ نسبت به سال ۱۹۹۰ نصف گردد. با توجه به نمودارها، اقدامات مستقیم و غیر مستقیم دولت ها اثربخش بوده، لیکن با توجه به این که تا سال ۲۰۱۵ سالانه بایستی ۳ درصد از فقر کاهش یابد، با توجه به چند بعدی بودن پدیده فقر و عدم تاثیرگذاری آنی برنامه های مبارزه با فقر، لزوم نگرش برنامه ریزی بلندمدت برای مقابله با فقر احساس می شود.

و) طبق آمار سازمان ملل ۷ درصد از مردم ایران با درآمد کم تر از ۲ دلار در روز، در فقر مطلق زندگی می کنند. به این ترتیب در حال حاضر بیش از ۵ میلیون ایرانی در فقر مطلق به سر می برند. لذا با توجه به شرایط فعلی کشور و لزوم کاهش فقر در سراسر کشور، دولت ها با در نظر داشتن رشد اقتصادی بالا همراه با توزیع درآمد عادلانه م ی توانند در کاهش فقر در کشور موفق عمل کنند.

در انتها ذکر این نکته ضروری است که دلایل زیادی م ی تواند در توجیه روند فقر در کشورمان دخیل باشند، که خود می توانند موضوع مطالعات و پژوهش های دیگر قرار گیرند.

مسئله فقر به دو عامل درآمد و توزیع آن بستگی دارد. افزایش در متوسط درآمد جامعه فقر را کاهش و افزایش در نابرابری توزیع درآمد آن را افزایش می دهد. حساسیت فرآیند فقرزدایی نسبت به رشد اقتصادی و نابرابری توزیع درآمد متأثر از درجه تاثیرگذاری این عوامل می باشند. برای بررسی این موضوع لازم است که افزایش در درآمد و نابرابری در توزیع آن به صورت مجزا بررسی شوند. جدول ۲-۴ کشش شکاف فقر و شدت فقر طی سالهای ۱۳۷۶ الی ۱۳۸۲ را نشان می دهد.

همچنان که ملاحظه می شود نسبت شکاف فقر طی سالهای مزبور در ایران کاهش یافته است و این روند ، حاکی از بهبود اوضاع طی این دوره می باشد.

جدول ۷-۲ درصد خانوارهای فقیر شهری و روستایی طی سال های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۹

سال		۷۱	۷۲	۷۳	۷۴	۷۵	۷۶	۷۷	۷۸	۷۹
شهری	خط فقر معکوس	۷۵/۵	۷۶	۷۹	۸۳	۸۷	۸۵	۷۹	۷۹	۷۸
	ضریب انگل									
روستایی	خط فقر معکوس	۶۵	۶۳	۶۸/۵	۷۴	۷۸	۷۶	۷۹/۵	۷۵	۷۳
	ضریب انگل									

جداول ۷-۲ درصد خانوارهای فقیر را به تفکیک مورد اشاره و نیز در دوره زمانی یاد شده در بخش فوق ارائه می دهند. البته بر اساس گزارش جدید مرکز آمار، درصد خانوارهای زیر خط فقر مطلق در مناطق شهری در سال ۱۳۸۲ برابر ۱۲ درصد و در مناطق روستایی ۱۰ درصد برآورد شده است.

الف- نتایج بررسی درصد خانوارهای فقیر در ایران

۱- درصد خانوارهای فقیر وابسته به مفهوم فقر است . اگر خط فقر به مفهوم مطلق در نظر گرفته شود (۲۱۷۹ کالری) درصد خانوارهای فقیر بسیار کمتر از درصد خانوارهای با مفهوم نسبی (خط فقر بر پایه) (معکوس ضریب انگل) خواهد بود.

۲- با مقایسه جامعه شهری و روستایی ملاحظه می گردد؛ اگر ملاک خط فقر، مفهوم مطلق آن باشد درصد خانوارهای فقیر روستایی بیشتر از درصد خانوارهای فقیر شهری است در حالی که اگر ملاک خط فقر، مفهوم نسبی باشد، درصد خانوارهای فقیر شهری بیشتر از درصد خانوارهای فقیر روستایی است . به عبارت دیگر، فقر مطلق در جامعه روستایی

ب- بیشتر از جامعه شهری است اما فقر نسبی در جامعه شهری بیش از جامعه روستایی است.

۲۶ سال کمترین و در گروه سنی بالاتر از ۵۵ سال بیشترین

۳- درصد فقر مطلق در گروه سنی ۳۵ است و درصد فقر نسبی هم حدوداً" در گروه سنی کمتر از ۲۵ سال و ۵۵ سال به بالا بیشترین است.

۴- با افزایش سطح سواد درصد فقر نیز کاهش پیدا می کند ، بطوریکه خانوارهای با سرپرست بی سواد بیشترین درصد فقر را دارا هستند.

۵- درصد فقر در استانهای محروم چهارمحال و بختیاری ، کهگیلویه و بویر احمد ، ایلام ، سیستان و بلوچستان بیشتر از سایر استانها و در مجموعه استانهای برخوردار مانند: تهران، فارس و اصفهان کمترین درصد فقر وجود دارد.

- ۶- خانوارهایی که سرپرست آنها در بخش عمومی فعالی ت می کند، کمترین درصد فقر را دارا هستند و در مقابل خانوارهایی که سرپرست آنها کارکن بخش خصوصی و یا فامیلی است بیشترین درصد فقر را دارا می باشند.
- ۷- خانوارهایی که سرپرست آنها کارکن ماهر کشاورزی هستند دارای بیشترین درصد فقر و آنهايي که در مشاغل قانونگذاری و مقامات عالی رتبه، متخصصان علمی - فنی ، تکنیسین ها و دستیاران مشغول هستند کمترین درصد فقر را داشته اند.

ز. سرمایه گذاری

سرمایه گذاری متغیر اصلی رشد اقتصادی است. لذا بدون تشکیل سرمایه و سرمایه گذاری نیل به رشد اقتصادی ممکن نیست. نظریه پردازان توسعه، راه رهایی اقتصاد از دور باطل توسعه نیافتگی را در تشکیل سرمایه عظیم می دانند و بسیاری از کشورها از همین مسیر رشدهای جهشی را تجربه کرده اند مانند کشور کره جنوبی. در فصل اول این کتاب به عوامل تاریخی عدم رشد سرمایه و سرمایه گذاری در ایران پرداخته شد. اصولاً مهمترین متغیر موثر بر سرمایه گذاری، اطمینان و اعتماد است. اطمینان و اعتماد به تحولات جامعه، برنامه ریزی دولتمردان، تصمیم گیری های آتی مسئولین و روند تقریباً قابل پیش بینی آینده! لذا ثبات یک جامعه و امنیت بخش خصوصی بسیار حائز اهمیت است. در ایران بنابر دلایل متعددی، از دیر باز شاهد بی ثباتی و تغییرات اساسی در تصمیم گیری های کلان کشور هستیم؛ جامعه ایرانی هرلحظه پتانسیل شوک و بی ثباتی را دارد. اصولاً تئوری های اقتصادی در شوک تعریف نشده اند! لذا چنین فضای برای سرمایه گذاری مولد بسیار خطرناک است؛ اما بازیگران اقتصاد در این اوضاع، سرمایه گذاری در بخش غیر مولد مثل مسکن، زمین، فلزات گرانبها، ارز و واحدهای تجاری را برمی گزینند! این بخشهای غیر مولد که هم اکنون افت اقتصاد ایران است، و از یک سو مانند کنز پس انداز، مانع حرکت این سرمایه ها به سمت سرمایه گذاری در بخش مولد می شوند و از سوی دیگر خود منشا بی ثباتی هستند؛ و البته مردم نیز حریصانه دنبال همین بی ثباتی ها برای کسب ثروت باد آورده هستند، که به شدت بر روی رفتارهای انسانی و فرهنگی آنها نیز تاثیر می گذارد چرا که خودخواهی خود را به مصلحت عمومی ترجیه می دهند!

سرمایه گذاری داخلی

سرمایه گذاری داخلی در ایران بیشتر از جانب دولت انجام می شود و همان مشکلات ناکارایی را دارد. برای اینکه سرمایه گذاری داخلی مطلوب باشد باید از طرف بخش خصوصی توانمند صورت گیرد. البته این به معنی عدم سرمایه گذاری دولتی در وضعیت فعلی نیست. بلکه بهر حال واقعیت این است که اقتصاد ما دولتی است و بخش خصوصی توانمند بطور گسترده نداریم، بنابراین نمی توان سرمایه گذاری های کلان اقتصادی را به امید و انتظار کارایی بخش خصوصی نشست. قبلاً از این کار اول باید بخش خصوصی توانمند شود و نقطه شروع اصلاحات قوانین و مقررات و سیاستهای با ثبات است.

سرمایه گذاری خارجی

تاکید بر سرمایه گذاری خارجی است؛ اولاً در این سرمایه گذاری مساله انتقال علم و تکنولوژی مطرح است، ثانياً تولید و فروش جهانی نیاز به دانش جهانی دارد و ثالثاً منابع داخلی کشور صرفه جویی می شود. لذا جذب سرمایه گذاری خارجی در اولویت

سیاستهای سرمایه‌گذاری جوامع قرار دارد. طبق گزارش آنکتاد^۵ حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران طی سال ۲۰۱۱ با رشد ۱۳,۷ درصدی به ۴,۱۵ میلیارد دلار رسید و ایران از نظر حجم و رشد سرمایه‌گذاری در خاورمیانه به ترتیب سوم و ششم شد. بر اساس جدیدترین گزارش جهانی سرمایه‌گذاری سال ۲۰۱۲ کنفرانس توسعه و تجارت سازمان ملل متحد حجم سرمایه‌گذاری وارده به ایران در سال ۲۰۱۲ معادل ۴/۸۷۰ میلیارد ریال با رشد سالانه ۱۷/۳۵ درصد بوده که نسبت به سال ۲۰۰۷ رشد ۱۴۲/۹ درصدی را نشان می‌دهد.

امروزه هیچ کشوری بدون مشارکت فعال در بازرگانی بین‌المللی و اقتصاد جهانی نمی‌تواند به رشد و توسعه مناسبی دست پیدا کند. بنابراین چالشی که در حال حاضر پیش روی کشورهای در حال توسعه از جمله کشور ما قرار دارد این است که چگونه در این فعالیتهای بین‌المللی، شرکت موثر داشته باشیم.

نکته قابل اهمیت آنکه جلب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و افزایش حجم و تنوع صادرات و در نتیجه افزایش قابلیت صادرات، فی‌نفسه هدف نهایی نیست بلکه وسیله‌ای است برای نیل به هدف مهمتر یعنی توسعه کشور. بنابراین سیاست جلب سرمایه باید معطوف به جلب سرمایه‌هایی باشد که مکمل استراتژی توسعه کشور واقع شوند. به نظر می‌رسد که اولویتهای سرمایه‌گذاری در ایران می‌بایست به بخشهایی که مزیت نسبی دارند برگردد. از نظر ورود فناوری و طرحهای جدید به کشور و رشد صنعت، مزیت نسبی اقتصادی داشته باشند.

در حال حاضر مناسب‌ترین بخشها برای سرمایه‌گذاری که دارای مزیت نسبی بالفعل هستند عبارتند از: بخش IT (فناوری اطلاعات)، بخش پتروشیمی، بخش انرژی، بخش آب و بخش کشاورزی (مخصوصاً صادرات محصولات) آن و همچنین بخش توریسم. به هر حال موقعیت جغرافیایی کشور ما یک موقعیت منحصر به فرد بوده و برای ایجاد جاذبه و سرمایه‌گذاری خارجی بسیار موثر است.

کشور ها و شرکت های چند ملیتی بیشتر تمایل دارند تا در کشورهایی سرمایه‌گذاری نمایند که عضو سازمان تجارت جهانی (WTO) باشند که عدم عضویت ایران در این سازمان می‌تواند یکی از دلایل عمده محدود بودن سرمایه‌گذاری خارجی در کشور ما باشد. عدم اطمینان و بی‌ثباتی سیاسی و اقتصادی می‌تواند یکی از دلایل اصلی عدم موفقیت ایران باشد. در این زمینه شواهد نشان می‌دهد که در اقتصادهایی که حاکمیت مطلقه قانون به رسمیت شناخته نمی‌شود، تلاش برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی با وجود اعطای امتیازات و تسهیلات بیشتر همیشه با شکست مواجه بوده است.

از این رو تلاش برای افزایش امنیت سرمایه‌گذاری از طریق ثبات در سیاستهای دولت و عدم تغییر مداوم قوانین می‌تواند از اولین اولویتهای، برای تشویق سرمایه‌گذاری خارجی قلمداد شود. تغییرات نرخ ارز از دیگر عواملی است که اثر منفی بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران داشته است. در این ارتباط اصلاح سیستم ارزی کشور و تثبیت آن می‌تواند نقش موثری در جذب سرمایه‌گذاری خارجی داشته باشد. علاوه بر متغیرهای یادشده، نرخ تعرفه و شاخص اسمی دستمزد، و انباشت سرمایه داخلی از جمله عوامل دیگری هستند که اثر منفی بر سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ایران داشته‌اند.

به طور کلی با توجه به امکان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشورهای مختلف، مطلوبیت تنها یک یا چند متغیر از انگیزه‌های اقتصادی مالی و فنی یا عوامل حمایتی، سیاستی و جغرافیایی به منظور اقدام شرکت‌های مذکور برای سرمایه‌گذاری در یک پروژه خاص در یک کشور کافی نخواهد بود. بلکه ارزیابی تمام عوامل و به صورت یک مجموعه منجر به اتخاذ تصمیم انجام سرمایه

⁵ unctad: United Nations Conference on Trade and Development

گذاری یا عدم انجام سرمایه گذاری میشود. جذب سرمایه گذاری مستقیم خارجی در کشور بدون تغییر نگرش در میان سیاستمداران و کارشناسان و ایجاد بستر مناسب برای ورود سرمایه امکان پذیر نیست و قانون جدید نمی تواند کار زیادی انجام دهد. به همین دلیل تا زمانی که شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مناسب فراهم نشود، شرکتهای خارجی علاقه چندانی به سرمایه گذاری مستقیم در ایران ندارند و نهایتاً مسئولان رده بالای کشور باید رویکردشان را به سرمایه گذاری خارجی تغییر دهند.

ح. حجم دولت

معروف است که "دولت متصدی خوب اقتصادی نیست!". حتی اگر دولت بتواند در مرزهای داخلی خود موفق باشد، اقتصاد دولتی در خارج از مرزهای یک کشور و در بازارهای جهانی حرفی برای گفتن ندارد. این مساله در بخش جهانی شدن اقتصاد مورد تاکید قرار گرفت. علت این مساله واضح است، انگیزه های دولتی با بخش خصوصی متفاوت است. حجم بزرگ دولت، نشان از وجود بن بست در اقتصاد دارد! بسیاری از سیاستهای دولت بدلیل اینکه خود دولت در اقتصاد حضور گسترده دارد (خود بزرگترین مسرف کننده است)، به بن بست می رسند. وجود دولت، نشان از وجود رانتهای بزرگ و در مقابل بهره وری های بسیار پایین دارد! وجود درآمدهای نفتی در ایران مهمترین متغیر حجیم شدن دولت بوده است! جالب آنکه بسیاری از تلاشهای دولتمردان برای کاهش حجم دولت و توسعه بخش خصوصی، بدلیل بوجود آمدن تشکلهای بیشتر برای اجرای همین برنامه ها، دوباره منجر به بزرگ شدن دولت می شود!!!

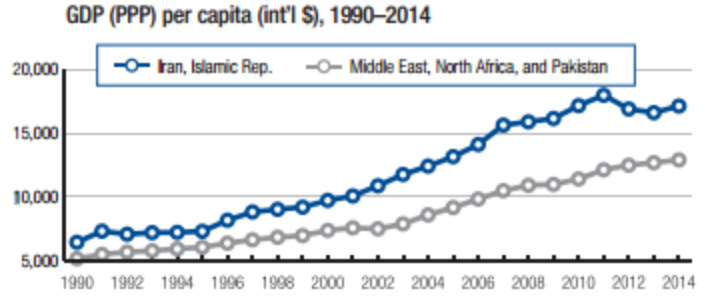
ه. رقابت پذیری اقتصاد ایران

هیچ کشوری نمی تواند همه نیازهای خود را در داخل مرزهای خود تهیه کند. علت این مساله از رشد روزانه دنیا در حوزه های مختلف از جمله پزشکی، نرم افزاری، سیستمهای مالی و غیره ناشی می شود. مگر اینکه دولتی بخواهد در محرومیت و فقر گذران کند! لذا باید در بازارهای دنیا حضور فعال داشت. برای حضور فعال در بازارهای دنیا هم بایستی چیزی برای فروش باشد و هم خرید. اگر ملتی محصولی برای فروش در بازارهای جهانی نداشته باشد، قطعاً نیازهای خود را نیز نمی تواند تامین کند. نکته مهم در اینجا پایداری صادرات و امکان فروش محصول برای تمامی نسلها و دورانهاست. لذا فروش مواد طبیعی تمام شدنی مانند مواد معدنی و نفت و گاز ناپایدار و دیر یا زود متوقف خواهد شد و اگر ملتی برای چنین روزی برنامه نداشته باشد در واقع به نسلهای بعدی خود خیانت کرده است. فروش دانش، تکنولوژی، صنعت و محصولات نهایی هدفی است که کشورهای دنیا دنبال می کنند و در بازارهای جهانی در این زمینه رقابت شدید وجود دارد. تنها نکته لازم برای تضمین موفقیت در این حیطة توان رقابت است. توان رقابت در دو کلمه کیفیت و قیمت خلاصه شده است نه چیز دیگر. یعنی هر ملتی که بتواند ارزانتر و با کیفیت تر تولید کند بازارهای جهانی را می تواند تسخیر کند. اما برای رقابت پذیر بودن اقتصاد نیازمند ابزارهای مورد نیاز است که قبلاً در فصول گذشته شرح داده شد. در اینجا تنها به ارائه گزارش رقابت پذیری جهانی مربوط به سال ۲۰۱۶ اکتفا می شود.

شاخصهای کلیدی:

Key indicators, 2014

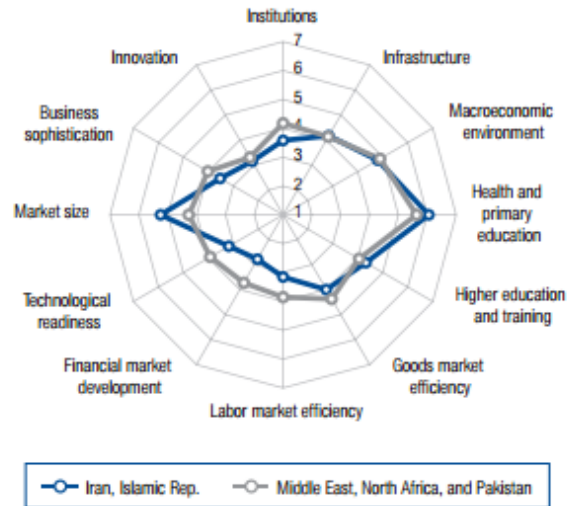
Population (millions)	78.0
GDP (US\$ billions)	404.1
GDP per capita (US\$)	5,183
GDP (PPP) as share (%) of world total	1.24



شاخصهای اصلی رقابت پذیری: رتبه‌ها در بین ۱۴۴ کشور می باشد.

Global Competitiveness Index

	Rank (out of 140)	Score (1-7)
GCI 2015-2016	74	4.1
GCI 2014-2015 (out of 144)	83	4.0
GCI 2013-2014 (out of 148)	82	4.1
GCI 2012-2013 (out of 144)	66	4.2
Basic requirements (40.9%)	63	4.6
1st pillar: Institutions	94	3.6
2nd pillar: Infrastructure	63	4.2
3rd pillar: Macroeconomic environment	66	4.8
4th pillar: Health and primary education	47	6.0
Efficiency enhancers (49.4%)	90	3.8
5th pillar: Higher education and training	69	4.3
6th pillar: Goods market efficiency	109	4.0
7th pillar: Labor market efficiency	138	3.2
8th pillar: Financial market development	134	2.8
9th pillar: Technological readiness	99	3.2
10th pillar: Market size	19	5.2
Innovation and sophistication factors (9.8%)	102	3.3
11th pillar: Business sophistication	110	3.5
12th pillar: Innovation	90	3.1

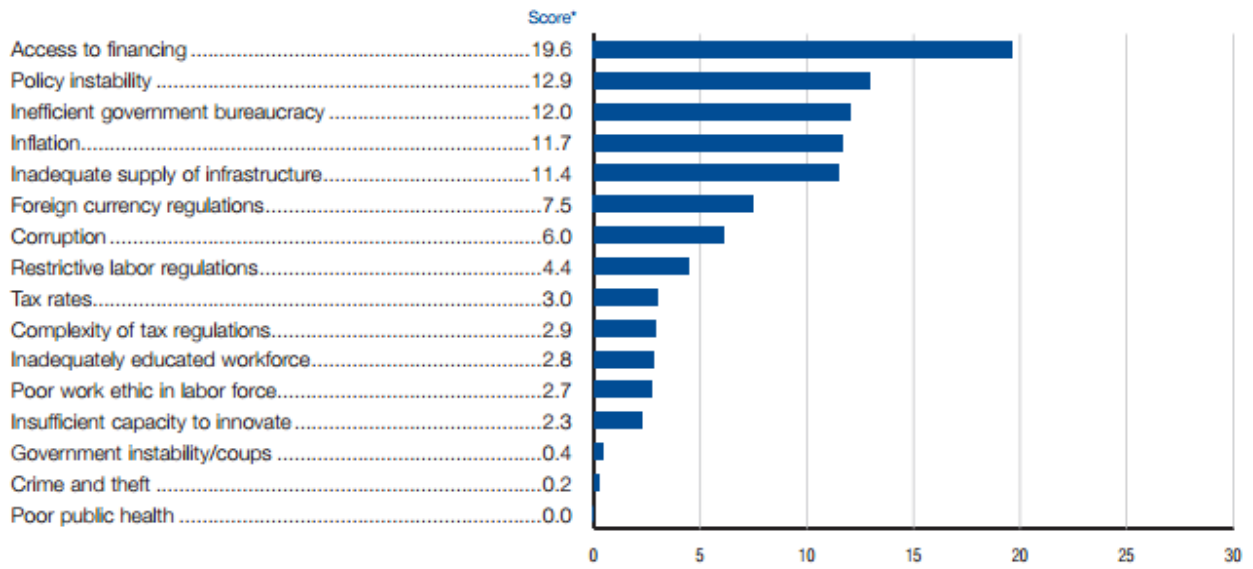


Stage of development



مهمترین مشکلات ایران در مسیر رقابت پذیری:

The most problematic factors for doing business



بیان

منابع

۱. اشرف، احمد (۱۳۵۹)، موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران، زمینه.
۲. بهکیش، محمد مهدی (۱۳۸۵)، اقتصاد ایران در بستر جهانی شدن، نشر نی، چاپ پنجم.
۳. درخشان، مسعود (۱۳۸۱)، اوپک و منافع ملی، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال نهم، شماره ۳۴.
۴. درخشان، مسعود (۱۳۸۱)، منافع ملی و سیاستهای بهره برداری از منابع نفت و گاز، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال نهم، شماره ۳۴.
۵. رنایی، محسن (۱۳۹۲)، اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران، تارنمای رسمی محسن رنایی.
۶. سعیدی، علی محمد (۱۳۸۱)، برنامه ریزی استراتژیک برای مدیریت مخازن نفت و گاز کشور، فصلنامه مجلس و راهبرد، سال نهم، شماره ۳۴.
۷. عظیمی، حسین (۱۳۸۹)، مدارهای توسعه نیافتگی اقتصاد ایران، نشر نی، چاپ یازدهم.
۸. عظیمی، حسین (۱۳۹۱)، اقتصاد ایران: توسعه، برنامه ریزی، سیاست و فرهنگ، نشر نی.
۹. عظیمی، میکائیل و و مطلق، محمداسماعیل (۱۳۸۲)، سرگذشت یک علم، انتشارات کویر.
۱۰. گزارشهای آنکتاد
۱۱. گزارشهای بانک جهانی (WDI)
۱۲. گزارش رقابت پذیری جهانی GCI
۱۳. گزارشهای بانک مرکزی
۱۴. گزارشهای مرکز آمار ایران
۱۵. محمدزاده، یوسف (۱۳۹۱)، اقتصاد ایران: آمادگی آزمون دکتری، مدرسان شریف.
۱۶. مومنی، فرشاد (۱۳۸۶)، اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختار، انتشارات نقش و نگار.
۱۷. مومنی، فرشاد (۱۳۹۱)، جزوه کلاسی، دانشگاه علامه طباطبایی.
۱۸. نورمحمدی، خسرو (۱۳۹۲)، آموزش ابتدایی و آینده توسعه و تمدن ایران از دیدگاه حسین عظیمی، همایش مرزهای دانش اقتصاد توسعه: سرمایه اجتماعی، اخلاق و توسعه، نکوداشت دهمین سالگرد درگذشت حسین عظیمی.
۱۹. اطلاعات سایتها و مجلات معتبر اقتصادی